۱

العبقری الحسان

فی احوال مولانا صاحب الزمان

علامه کبیر حضرت آیت الله حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی

بسم الله الرحمن الرحيم

العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عج)

نویسنده:

علی اکبر نهاوندی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عج) جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : نهاوندی علی اکبر، ۱۲۳۸ - ۱۳۲۹.

عنوان و نام پدیدآور : العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان / مولف علی اکبر نهاوندی ؛ تحقیق و تصحیح صادق برزگر بفرویی - حسین احمدی قمی.

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸ - .

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۵۰۰۰۰ ریال : دوره ، چاپ دوم : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۲-۵ ؛ ۴۲۰۰۰ ریال (ج.۱) ؛ : ج. ۱ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۳۰۱-۲ : ؛ ج. ۲ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۴۰۱-۹ ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (چ.۲) ؛ ج. ۳ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۵۰۱-۶ : ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (ج.۳) ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (ج. ۴ ؛ ج. ۴ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۶۰۱-۳ : ؛ ج. ۵ ، چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۷۰۱-۰ : ؛ ۲۴۰۰۰۰ ریال (ج.۵) ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (ج. ۶ ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (ج. ۷ ؛ ج. ۶ ، چاپ دوم : ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۸۰۱-۷ ؛ ۲۴۰۰۰ ریال : ج. ۷ ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۹۰۱-۴ : ؛ ۲۴۰۰۰۰ ریال (ج.۸)

یادداشت : ج. ۴، ۶ و ۸ (بخش دوم چاپ اول: بهار ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۱ و ۲ (چاپ اول: بهار ۱۳۸۶)

یادداشت : ج.۳، ۵ و ۷ (بخش اول، چاپ اول: بهار ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۸ (چاپ دوم).

مندرجات : ج. ۲ . بساط دوم.- ج. ۳ . بساط سوم ، بخش اول.- ج. ۴ . بساط سوم ، بخش دوم.- ج. ۵ . بساط چهارم ، بخش اول.- ج. ۶ . بساط چهارم ، بخش دوم.- ج. ۷ . بساط پنجم ، بخش اول.- ج. ۸ . بساط پنجم ، بخش دوم

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم ۲۵۵ق -

شناسه افزوده : برزگر، صادق ۱۳۵۲ - مصحح

شناسه افزوده : احمدی قمی حسین ۱۳۴۱ - مصحح

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴ /ن۹۳ع۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۳۵۱۷

ص: ۱

اشاره

[کلام آیت الله خامنه ای درباره علامه نهاوندی]

ما در مشـهد از اوان کودکی با دو چهره علمی معروف نهاوندی آشنا شدیم. یکی مرحوم شیخ محمد نهاوندی بود که پدر من پیش ایشان درس خوانده بود و از اعلام و اساتید مشـهد بود و بسـیار مرد فاضل، عالم، روشنفکر، مجتهد و متفننی بود. دیگری مرحوم آشیخ علی اکبر نهاوندی که در بین عامه مردم مشهد تقریبا اول روحانی محسوب می شد.

الان هم شبستان نهاوندی مسجد گوهرشاد به اسم ایشان است.

حضرت آیت اللّه خامنه ای مدّظله العالی

تصویر مقدمه عربی از کاتب نسخه

تصویر بخشی از کتاب مستطاب عبقری به خط مرحوم مولف

[تقریظ مرحوم کاشف الغطاء بر این کتاب]

بسم اللّه الرحمن الرحیم

نظرت فی هذا الکتاب المستطاب الذی هو من حسنات هذا العصر بل من مفاخر الدهر و النفس الخدمات لولی الامر عجل اللّه فرجه و هو من الباقیات الصالحات من رشحات قلم المولی الاجل ملاذ الانام حجه الاسلام الحاج شیخ ملا علی اکبر النهاوندی دامت برکاته و توالت افاداته.

حرره العبد الاحقر محمد الحسین الکاشف الغطاء فی المشهد الرضوی علی مشرفه الف تحیه و سلام.

۲ جمادی ۲ سنه ۱۳۵۲

بسم اللّه الرحمن الرحیم

در این کتاب شریف نگریستم و آن را از برترین حسنات عصر حاضر بلکه از مفاخر دهر یافتم و نیکو خدمتی است برای حضرت ولی عصر عجل اللّه فرجه و از باقیات صالحاتی است که از قلم مولای فاضل حضرت حجه الاسلام و ملاذالانام حاج شیخ علی اکبر نهاوندی دامت برکاته تراوش یافته است.

نوشته شد به دست عبد حقیر خداوند، محمّد حسین کاشف الغطاء در مشهد مقدس رضوی که بر زایرانش هزار مرتبه درود و سلام باد.

دوم جمادی الثانیه سال ۱۳۵۲ قمری

سخن ناشر

اشاره

بسمه تعالی

سخن گفتن از علامه کبیری چون حضرت آیه الله شیخ علی اکبر نهاوندی که عمری را در مطالعه و پژوهش سپری کرده و نزدیک به یک قرن به اسلام و مسلمین چه در قالب نگارش و چه در قالب منبر خدمت نموده است، برای کسی که از دور نیز دستی بر آتش (۱) ندارد، بسیار سخت است.

چراکه وقتی به آثار وی نظر می کنیم و عمق بی پایان آنها را چه از حیث تعداد و چه از حیث محتوا می بینیم، درک برکاتی که خداوند در عمر گرانمایه این مرد نهاده، برایمان دشوار می نماید.

به حق می توان گفت که از هرخطّ کتابهای این مرد الهی، طرفه مطلبی می توان دریافت و از هرصفحه آن می توان ذخیره ای اندوخت.

گویا ایشان سراسر عمرش را مشغول مطالعه یا تألیف بوده است و اوقات فراغت وی، آن گاه بوده است که بر منبر، وعظ می نموده یا بر محراب سر به طاعت می سوده. آیا به راستی او را خواب و خور چقدر بوده است که فقط بازنویسی و ویرایش دایره المعارف عظیم آن بزرگ، درباره حضرت حجّت «روحی و ارواح العالمین له الفداء» یعنی کتاب مستطاب «عبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان صلوات الله علیه» حدود سه سال از یک گروه چند نفری وقت گرفت و آن گاه تصور کنید که این کتاب ۴۰۰۰ صفحه ای که در دستان شماست فقط یکی از تألیفات آن عالی مرد است که حدود ۳۰ تألیف کوچک و بزرگ از وی به ثبت رسیده است.

و او را چه مقدار دست نویس و یادداشتهای پراکنده بوده که حوادث ایام به باد غارت

۱- باید توجه داشت که ایشان در عصر دیکتاتوری چون رضا شاه خائن می زیسته است.

داده و اثری از آن نیست؟

و آیا به راستی در عمر پیشینیان ما چه برکتی نهفته بوده که ما اکنون از آن بی بهره ایم؟

کتاب حاضر

کتاب حاضر از پنج بخش یا به فرموده مؤلف محترم پنج بساط تشکیل شده است:

بساط اول؛ به «الرفوف الاخضر فی بشارات ظهور الحجّه المنتظر»(۱) موسوم است.

این بساط مشتمل بر آیات قرآن و سایر کتب آسمانی و نیز پاره ای از اقوال کاهنان و ساحران و نیز احادیث نبوی و اخبار واردشده از ائمه بزرگوار در بشارت ظهور آن امام است که خود این بساط به چند عبقریه و هر عبقریه به چند رفرفه تقسیم شده است.

بساط دوم؛ به «المسک الأذفر فی ولاده الحجّه المنتظر و معجزاته و خوارق عاداته»(۲) موسوم و محتوی چند عبقریه و چند مسکه است. در این بساط نام ۴۵ نفر از علمای اهل سنت که قایل به تولد و حیات آن بزرگوار هستند، آمده است.

بساط سوم؛ این بساط به «الصبح الأسفر فی اثبات مهدویّه الحجّه المنتظر»(۳) موسوم است و شامل تعیین شخص شخیص مهدی علیه السّلام و چند اشکال وارده بر وجود، غیبت و سایر خصوصیّات آن بزرگوار است. همچنین احوال معمّرین و سالمندان به صورت طبقه بندی از یک صد و بیست سال تا سه هزار و هشت صد سال در آن آمده است. بخش دیگر این بساط شامل غیبتهای انبیای عظام از قوم خود است. این بساط، به چند عبقریه تقسیم بندی و هر عبقریّه شامل چند صبیحه است.

بساط چهارم؛ به «الیاقوت الاحمر فی من رأی الحجه المنتظر»(۴) نام گذاری شده

۱- پرچم سبز» در بشارات ظهور حضرت ولی عصر(عج).

۲- مشک خوش بو» درباره ولادت و معجزات حضرت ولی عصر(عج).

۳- صبح روشن» در اثبات مهدویت حضرت ولی عصر(عج).

۴- یاقوت سرخ» در بیان افرادی که مفتخر به رؤیت لقای حضرت ولی عصر(عج) شده اند.

است. در این بساط نام هزار نفر یا بیشتر از کسانی که به هر نحوی از هنگام تولد تا زمان مؤلف توفیق دیدار آن امام عالمیان را یافته اند، ذکر شده. این بساط به چند عبقریه و هر عبقریه به چند یاقوته تقسیم شده است.

بساط پنجم؛ نام این بساط «النجم الأزهر فی علائم ظهور الحجّه المنتظر»(۱) است که شامل مدح انتظار فرج و علایم ظهور است. نیز در همین بساط میراث انبیا و معصومینی که با آن حضرت است، ذکر شده و شرح حال آن بیان شده است. این بساط شامل چند عبقریه و هر عبقریه شامل چند نجمه است.

لازم به ذکر است که ابتدای نسخه خطی تقریظی از علامه محمد حسین کاشف الغطاء یافت شد که تصویر آن ابتدای کتاب آمده است.(۲)

۱- ستاره درخشان» در علایم ظهور حضرت ولی عصر(عج).

۲- مرحوم آیه الله محمد حسین کاشف الغطاء در سال ۱۲۹۶ هجری در نجف اشرف متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم مختلفه، ادبیات، فقه، اصول و حکمت پرداخت و در اثر کوشش و مجاهدات فراوان به مقامات علمی بزرگ رسید و متجاوز از ۹۰ جلد کتاب تألیف نمود. از جمله تألیفات ایشان کتاب های زیر است: الدین و الاسلام ۳ جلد؛ المراجعات الریحانیه ۲ جلد؛ الآیات البینات؛ الفردوس الاعلی؛ اصل الشیعه و اصولها؛ تحریر المجله ۵ جلد؛ التوضیح فی البیان ما هو الانجیل و من هو المسیح ۲ جلد؛ المعنی عن الاغانی الوجیزه فی الفقه؛ التربه الحسینیه نبذه من السیاسه الحسینیه؛ الجنه السماوی؛ المثل العلیا فی الاسلام لا فی بحمدون؛ محاوره با سفیر انگلیس و آمریکا در عراق ایشان مدتها در دانشگاه الازهر مصر تدریس کرد و چون نزد برادران اهل تسنّن مورد اعتماد بودند، خدمات شایانی در نشر حقایق شیعیان نموده اند. ایشان ضمن مسافرتهایی به ایران، سوریه، پاکستان، عربستان، فلسطین و مصر سخنرانی های فراوان ایراد کرد و برای بیداری مسلمانان مقالات فراوان نوشت. مرحوم شیخ تا در قید حیات بود همه او را به عنوان یک شخصیت برجسته علمی از لحاظ فقه و اصول و ادب می شناختند. او با قلم توانا و موشکاف و پرمغز خود توانست بسیاری از پرده های اوهام را راجع به مذهب حقّه تشیع پاره کند و عقاید شیعه را آن چنان که هست به عموم مسلمانان جهان معرفی نماید. مرحوم کاشف الغطاء صبح روز سه شنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۳۳(ذی قعده ۱۳۷۳) در کرند کرمانشاه به سن ۸۰ سالگی درگذشت.« برگرفته از کتاب مصاحبه با مرحوم استاد سید غلامرضا سعیدی درباره مرحوم علّامه محمد حسین کاشف الغطاء، ص ۸۴- ۷۵.»

روش آماده سازی کتاب

از آن رو که چاپ سنگی کتاب در زمان مؤلف انجام پذیرفته بود لذا مبنای کار بر آن قرار گرفت و جهت تایپ در اختیار حروفچین ها نهاده شد. سپس متن تایپ شده، مقابله شده و ویرایش صوری (کاما، نقطه و ...) بر روی متن انجام یافت. آن گاه اصلاحات وارد رایانه شده و پس از اعمال، صفحه آرایی ابتدایی بر روی کتاب انجام و پرینت کتاب جهت کنترل موارد اعمالی انجام شد.

پس از کنترل موارد اعمال شده، اصلاح ساختار جملات کتاب آغاز و پس از اصلاح، اطلاعات، وارد رایانه شد. در اصلاح ساختاری جملات، سعی بر این بود که بدون این که حتی الامکان کلمه ای از کتاب کم یا زیاد شود، فقط با جابه جایی کلمات و قرار دادن فعل و فاعل و قیود و ... در جای خود، نگارش کتاب بروز شود. پس از اتمام این مرحله کتاب با صفحه آرایی کاملتری پرینت شده و جهت کنترل به ویراستاران سپرده شد.

پس از کنترل، تحقیق کاملی بر روی منابع کتاب انجام یافت و تیترگذاری کتاب نیز به انجام رسید و پس از ورود به رایانه صفحه آرایی نهایی کتاب نیز انجام یافته و جهت کنترل تحویل محققین محترم انتشارات مسجد مقدس جمکران گردید. و در نهایت توسط این حقیر کنترل نهایی شده و مواردی که لازم بود در پاورقی و یا با توضیح خاصی کامل و انجام شد و به مرحله بعد واگذار گردید.

پس از کنترل نهایی و قبل از چاپ، استخراج فهارس کتاب شامل آیات، روایات، اشعار، اعلام، اماکن، کتب و فهرست واژگان کتاب انجام و به عنوان یک جلد مجزا به چاپ سپرده شد. لازم به ذکر است که تعداد صفحات کتاب در قطع چاپ رحلی ۸۵۳ صفحه و در چاپ جدید در قطع وزیری ۴۰۰۰ صفحه می باشد.

ص: ۱۳

در پایان از همه فرهنگ پژوهانی که ما را در احیای این اثر یاری نمودند به ویژه مجموعه ذیل کمال تشکر و قدردانی را دارم.

واحد پژوهش و آماده سازی متون:

برادران سید حمید رضا موسوی- امیر سعید سعیدی- احمد سعیدی

مجتبی حداد- سید حمید میرعباسی

مسؤول گروه تحقیق: صادق برزگر بفرویی

دستیار مسؤول گروه تحقیق: سرکار خانم خدیجه برزگر

مسؤول گروه مقابله: سرکار خانم فاطمه سادات دریاباری

مسؤول گروه ویرایش: سرکار خانم مهری شادان پور

ویراستاران:

سرکار خانم نرجس قربانی، سرکار خانم زهرا برقی، سرکار خانم مریم بهرامی و سرکار خانم ملیحه بهرامی

امور رایانه و صفحه آرایی:

سرکار خانم سمیه رحمتی و سرکار خانم کبری سادات دریاباری

استخراج فهارس: سرکار خانم خدیجه برزگر

مقابله نهایی: صادق برزگر بفرویی

واحد فنی و امور چاپ: محمد صادق تلاشان

ارتباطات: محمد جواد زارعی

امور مالی: سید علی فتح آشتی

تابستان ۱۳۸۶- دهم رجب المرجب ۱۴۲۸

طراح احیای اثر و اشراف بر گروه ها

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران

حسین احمدی

شرح حال مؤلف

اشاره

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی فرزند شیخ حسین نهاوندی خراسانی در سال ۱۲۳۸ ش در نهاوند(۱) دیده به جهان گشود، و پس از سپری کردن دوران کودکی در دامن خانواده ای مذهبی وارد حوزه علمیه آن شهر شد.

ایشان مقدمات علوم دینی را در موطن خود نزد شیخ جعفر بروجردی و حاج محمد سره بندی فراگرفت، سپس به بروجرد رفت و در مجلس درس شیخ آقا شیخ الاسلام (۲)،

۱- نهاوند به لحاظ تقسیمات کشوری یکی از شهرستان های همدان با مساحتی معادل ۱۵۳۵ کیلومتر مربع است، این شهرستان در موقعیت ۴۸ درجه و ۲۲ دقیقه طول جغرافیایی و ۱۲ دقیقه عرض جغرافیایی قرار گرفته و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۷۴۰ متر است نهاوند در طول دره ای در میان کوهستان شمالی و جنوبی قرار گرفته و رودخانه معروف گاماسیاب تقریبا از وسط این دره می گذرد. به استناد تحقیقات پرفسور گریشمن، حدود ۳۷ قرن قبل از میلاد مسیح قومی در این شهر زندگی می کرده اند که تمدنی شبیه تمدن بین النهرین داشته و بعدها به دست اقوام دیگر از بین رفته. این شهر مقارن انقراض هخامنشیان در حمله اسکندر مورد هجوم و تاخت وتاز قرار گرفته؛ در جنگ فتح الفتوح، مردم نهاوند به سپاهیان اسلام یاری رساندند، در دوره قاجاریه ناصر الدین شاه ضمن بازدید از این شهر دستور می دهد قلعه نهاوند راکه دژی تاریخی محسوب می شد، خراب کنند(تلخیص از بخش اول جغرافیای تاریخی نهاوند، علی اکبر افراسیاب پور) حوزه علمیه نهاوند در گذشته از رونق خاصی برخوردار بوده و فرزانگان بسیاری را به جامعه تحویل داده است و آثار برجای مانده در این دیار خبر از وجود بزرگ مردانی می دهد که همچون ستارگان درخشان در آسمان دین و فرهنگ پرتوافشانی می کنند.(گلشن ابرار، ج ۳، ص ۲۹۳).

۲- وی در ۱۶ رمضان ۱۲۴۰ قمری در تبریز متولد شده و بعد از سپری کردن دوران رشد و تحصیل به تألیف پرداخته است. مفتاح البسمله و منتهی المقاصد اولین تألیفات وی در دوران جوانی می باشد. فقه و اصول را از شیخ مرتضی انصاری و شیخ خنفر و شیخ مهدی آل کاشف الغطاء بهره گرفته، وی سرانجام در مکه معظمه در سال ۱۳۱۰ ق دار فانی را وداع گفته است. ر. ك: علمای معاصرین، ص ۸۴- ۷۷.

میرزا حسین تویسرکانی و سید ابو طالب بروجردی شرکت جست.

بعد از مدتی به مشهد امام علی ابن موسی الرضا علیهما السّلام رفته و نزد فرهیختگان نامداری چون: شیخ عبد الرحیم بروجردی (۱)، حاج میر سید علی حایری یزدی (۲) و حاج شیخ محمد تقی بجنوردی (۳) به تحصیل علم پرداخت.

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی بعد از بهره گیری از حوزه علمیه مشهد و علمای آن شهر به اصفهان رفته و از علمای این شهر نیز بهره گرفت و بعد از مدتی به تهران رفته و تا ۱۲۸۷ ش در طول سالهایی که مصادف با انقلاب مشروطیت بود، در تهران اقامت اختیار کرد.

وی در این مدت در بحث فقه حاج محمد حسن آشتیانی (۴) و در بحث عرفان و علوم عقلی

۱- شیخ عبد الرحیم نیّری بروجردی از علمای باتقوا و بافضیلت قم است که در اطراف بروجرد به دنیا آمده و پس از طی مقدمات در بروجرد سطوح را از محضر علّامه فقیه آیت اللّه العظمی نجفی مرعشی و بعضی دیگر استفاده نمود. وی پس از ورود آیت اللّه مرحوم بروجردی در ابحاث فقه و اصول وی حاضر شده است. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۸۸.

۲- حاج میرزا سید علی فرزند میرزا محمد صادق یکی از علما و مجتهدین و از اساتید فضلای قرن اخیر در استان یزد بودند. او در سامرا شش سال از کرسی درس میرزای بزرگ استفاده نمود و بعد از فوت مرحوم فشارکی از کرسی درس مرحوم آخوند خراسانی و حاج میرزا خلیل به خوبی بهره مند شد اساتید او مخصوصا آخوند خراسانی خیلی به این سید بزرگوار علاقه داشتند. نوشته اند که در سوم شعبان ۱۲۸۴ ق متولد شد و در شب عاشورا ۱۳۶۴ ق به اجداد عظامش پیوست. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۷۹.

۳- شیخ محمد تقی از اعلام بزرگوار و زهّاد نامدار و از شاگردان شیخ انصاری و صاحب جواهر بوده است وی پس از تکمیل فنون معمول در مشهد مقدس رضوی مجاور شده است. محملاـ معظم له در ۱۴ صفر ۱۳۱۴ ق وفات یافته و در دار السیاده دست چپ متصل به درب مسجد گوهرشاد مدفون شده است. ر. ک: تاریخ علمای خراسان، ص ۲۵۸؛ فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۶۹۲.

۴- میرزا محمد حسن آشتیانی تهرانی عالم محقق و فاضل مدقق از اعیان علمای ایرانی و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری می باشد. وی دارای تألیفات زیادی از جمله: حاشیه بر رسائل استادش است، سال ۱۳۱۱ ق بعد از حج به عراق رفته و در ۱۳۱۹ ق در تهران وفات یافته است. جنازه او به نجف منتقل داده شده و در مقبره شیخ جعفر شوشتری مدفون گردید. ر. ک: فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۷۲۲؛ ریحانه الادب، ج ۱، ص ۴۹؛ علمای معاصرین، ص ۷۰ و ۳۷۹.

مرحوم حیدر خان نهاوندی، میرزای جلوه (۱) و محمد رضا قمشه ای از اساتید فن حضور یافت.

آن گاه به عتبات عالیات و شهر مقدس سامرّا هجرت نمود و در مجلس درس میرزای بزرگ شیرازی (۲) شرکت کرد. وی در سال ۱۳۰۸ ق به نجف اشرف عزیمت کرده و در این شهر از محضر آیات عظام: سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (۳)، محمد کاظم آخوند خراسانی (۴)، شیخ محمد طه نجف (۵)، میرزا حبیب اللّه رشتی (۶)، شیخ الشریعه

۱- سید ابو الحسن بن سید محمد طباطبایی اصفهانی زواری معروف به میرزای جلوه متخلص به جلوه از اکابر فلاسفه اسلامی از احقاد سید الحکماء المتألهین میرزا رفیع الدین نائینی استاد علامه مجلسی است. وی در ذی القعده ۱۲۳۸ ق در احمدآباد کجرات هند تولد یافت. وی بسیاری از اوقات خود را در علم معقول مصروف داشته تا اینکه به تهران رفته و در مدرسه دارالشفاء اقامت گزید و ناصر الدین شاه قاجار نیز وی را در همان جا دیدار می کرده تا آن که شب جمعه ششم ذی القعده ۱۳۱۴ ق در همان جا وفات یافته و در جوار صدوق بن بابویه مدفون گردید. ر. ک: ریحانه الادب، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲- میرزا محمد حسن بن میرزا محمود حسینی شیرازی نجفی اشهر مرجع امامیه در تمام بلاد اسلامیه در زمان خودش، در ۱۵ جمادی الاولی ۱۲۳۰ ق در شیراز متولد شد و در نجف در درس صاحب جواهر و شیخ حسن آل کاشف الغطاء حاضر شده و پس از آن ها عمده استفاده اش از علامه شیخ مرتضی انصاری بوده، آثار و خدمات آن جناب به عالم تشیع بسیار است یکی از آن ها تشکیل حوزه علمیه و بناء مدرسه در سامرا بوده. از خدمات دیگر ایشان تحریم تنباکو بوده، صاحب الذریعه کتابی به نام(هدیه الرازی الی مجدد شیرازی) نوشته و در آن بسط کلام داده است، میرزای شیرازی در ۲۴ شعبان ۱۳۱۲ به کسالت سل از دنیا رفت. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۵، ص ۴۲۹- ۴۲۷.

۳- سید محمد کاظم فرزند سید عبد العظیم طباطبایی یزدی معروف به علامه یزدی صاحب عروه یکی از بزرگترین علما و مراجع جهان تشیع در قرن ۱۴ است که پس از میرزای بزرگ و آخوند خراسانی تدریس چندین ساله حوزه نجف اشرف و همچنین زعامت و مرجعیت جهان تشیع به او منتهی گردید وی در سال ۱۲۵۶ ق متولد و ۲۸ رجب ۱۳۳۷ ق وفات نمود و در صحن مطهر علوی مدفون گردید. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۴۰- ۴۳۷؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۴۹- ۳۴۷.

۴- ملا محمد کاظم فرزند ملا حسن معروف به آخوند خراسانی صاحب کفایه یکی از بزرگترین آیات و مدرسین حوزه نجف در قرن اخیر است وی دانشمندی اصولی، مجتهدی خاضع و فقیهی کم نظیر در جهان تشیع بود. وی در ۱۲۵۵ ق در مشهد دیده به جهان گشود در سال ۱۲۷۸ ق در نجف اشرف وارد حوزه درس علامه شیخ مرتضی انصاری گردید. مرحوم آخوند خراسانی یکی از بزرگترین ارکان علم اصول بود و کار تحصیلی ۳۰ ساله علما را به وسیله اثر ارزنده خویش(کفایه الاصول) به سال تبدیل نمود وی در ۲۱ ذی الحجه ۱۳۲۹ ق دار فانی را وداع گفت. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۹۳- ۹۲؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۴۰- ۳۳۹.

۵- شیخ محمد طه فرزند شیخ مهدی یکی از بزرگان علما و مراجع شیعیان عراق بود وی از شاگردان پدر بزرگوارش شیخ مهدی نجفی و شیخ محسن خنفر نجفی و شیخ انصاری بود که خود به مقام استادی و اجتهاد نایل گردید. محمد طه در فقه و اصول و حدیث و تفسیر ید طولایی داشت پس از فوت محمد حسن کاظمینی و علامه کاظمینی در رأس علما و مراجع عراق

قرار گرفت وی سرانجام در روز دوشنبه ۴ شوال ۱۳۲۳ ق در نجف اشرف وفات نمود و در جنب شیخ انصاری مدفون شد. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۲۴.

۶- مرحوم حاج میرزا حبیب اللّه رشتی از علما و مراجع بزرگ شیعیان می باشد که ضمن سپری کردن مقدمات علوم دینی بیشتر مراتب علمی و درجات اجتهادی او از کرسی درس شیخ المتاخرین استاد انصاری نصیبش گردید. بدایع الافکار، بدایع الاصول و ... برخی از آثار بی نظیر وی می باشد وی در ۱۲۳۴ ق در رشت متولد و در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۱۲ در نجف ندای حق را لبیک گفت. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۰۲- ۳۰۱.

اصفهانی،(۱) شیخ محمد حسن مامقانی (۲)، مولی لطف اللّه مازندرانی (۳) و ثقه المحدثین

۱- حاج ملا فتح اللّه فرزند ملا محمد جواد نمازی شیرازی، معروف به آقا شریعت و شیخ الشریعه یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن ۱۴ است وی از محضر علامه خوانساری فقیه کاظمینی، شیخ محمد طه و مرحوم میرزا حبیب اللّه رشتی مرتبا بهره مند بود. شریعت اصفهانی فقیهی اصولی، حکیمی متکلم و مجتهدی جامع و دانشمندی مجاهد بود که در کنار میرزای مجاهد در سطح مجاهدین و مبارزین با استعمارگران غربی بود. تولد وی در ۱۲۶۶ ق در اصفهان بوده و وفات آن بزرگوار در اواسط ربیع الثانی ۱۳۳۹ ق در نجف اتفاق افتاد. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۵۱؛ ریحانه الادب، ج ۳، ص ۲۰۶.

۲- شیخ محمد حسن مامقانی فرزند ملا عبد اللّه از علما و مراجع مشهور اوایل قرن ۱۴ ه ق می باشد. مامقانی از افاضل شاگردان شیخ انصاری، سید حسین ترک و اعلام دیگر عتبات بود فاضل مامقانی در اصول فقه مهارت بیشتر داشت و علمایی چند از محضر او به درجه اجتهاد رسیدند. فاضل مذکور سرانجام در روز ۱۸ محرم ۱۳۲۳ ق در نجف اشرف وفات نمود. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۰؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۲۶.

۳- صاحب احسن الودیعه گوید: مولانا آخوند ملا لطف اللّه آملی مازندرانی نجفی، از اکابر علمای عصر خود و از اعاظم فقهای دهر بود. وی از مشایخ روایتی علامه سید ابو تراب خوانساری بوده است. سید ابو تراب وصی شیخ و کفیل اهل وعیالش بود. ملا لطف اللّه مازندرانی مؤلفاتی در فقه و-- اصول دارد که نزد وصی خود سید مرحوم بوده است. وی در سال ۱۳۱۱ ق ندای حق را لبیک گفت. ر. ک: احسن الودیعه، ج ۲، ص ۱۷؛ علمای معاصرین، ص ۸۶؛ مأثر و آثار، ص ۵۴.

مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری بهره ها برد.(۱)

شیخ علی اکبر نهاوندی پس از بهره گیری از محضر اساتید بزرگ، تحصیل معارف الهی را به پایان برده و به درجه اجتهاد دست یافت و در علوم حدیث ضمن استفاده از کلاس درس میرزا حسین نوری از محضر میرزا حبیب اللّه رشتی، سید ابو القاسم بن معصوم اشکوری،(۲) سید حسین کوه کمره ای (۳) و سید مرتضی کشمیری (۴) بهره ها گرفته و در حوزه های علمی به عنوان یکی از بزرگان علم اشتهار یافت و جامعیتی را به دست آورد که بعدها با ترکیب آن ها با علوم عقلی، شایستگی عنوان علامه را به دست آورد.

به روایت آقا بزرگ تهرانی، علامه نهاوندی در اواخر سال ۱۳۱۹ ق به دلیل مرضی که

۱- ریحانه الادب، ج ۶، ص ۲۷۰- ۲۶۹.

۲- سید ابو القاسم بن سید معصوم حسینی گیلانی، اشکوری الاصل، نجفی المسکن و المدفن، از اکابر فقها و مجتهدین امامیه و از شاگردان میرزا حبیب اللّه رشتی بود. بغیه الطالب فی حاشیه المکاسب، شرح مکاسب شیخ انصاری و جواهر العقول فی شرح فوائد الاصول شرح رسائل مرتضی انصاری از جمله تألیفات وی می باشد. سید ابو القاسم سرانجام در سال ۱۳۲۴ ق در نجف وفات یافت. ر. ک: ریحانه الادب، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳- حسین بن محمد بن حسن ... بن علی اصغر بن حضرت سجاد علیه السّلام معروف به سید حسین ترک از مراجع علما و اساتید بزرگ فقها در اواخر قرن ۱۳ است. علامه کوه کمره ای در فقه و اصول ید طولایی داشت و پس از مرحوم شیخ انصاری از علمای بزرگ حوزه عراق محسوب می شد. متجاوز از ۸۰۰ نفر از علمای بزرگ به درس او حاضر می شدند که امثال علامه شرابیانی، فاضل مامقانی و صدها نفر دیگر از شاگردان این سید استاد بودند. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۰۷؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۲۷۷.

۴- سید مرتضی رضوی حایری ابن سید مهدی کشمیری عالمی فقیه و محدثی نبیه و ناسکی ورع و پارسایی متقی بود آن بزرگوار داری تألیفات فراوانی در علم حدیث و اخلاق و سیره بوده است، مدت کمی به درس مرحوم آیت اللّه حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی حاضر شده و بعد چون خود را اهل استنباط و اجتهاد می دانسته جلسات درس را ترک می کند. وی دارای اجازات عدیده از بزرگان علم و حدیث و فقها و نسّابین مانند: علامه شیخ نوح قرشی جعفری و علامه شیخ محمد حسین کاظمی و نسّابه بزرگوار علامه سید محمود مرعشی بوده است وی در سال ۱۳۵۰ ق به رحمت حق پیوسته است. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۶، ص ۳۸۶- ۳۸۳.

وی را رنجور ساخته بود به ایران آمد، یک ماه و نیم در تبریز ماند و از آن جا به نهاوند رفت و تا نیمه ذی الحجه سال ۱۳۲۲ ق در آن جا ماند. در همان زمان کلنگ مسجد سر خیابان به دست ایشان به زمین زده شد.

در سال ۱۳۲۲ ق سفری به قم نموده، و به ملاقات بزرگان آن دیار چون آیه الله سید صادق قمی رحمه الله علیه واصل شده است.(۱)

و در محرم ۱۳۲۳ ق/ ۱۲۸۱ ش به تهران هجرت نموده و تا سال ۱۲۸۷ ش در تهران ماند.

مرحوم نهاوندی در سال ۱۳۲۸ ق/ ۱۲۸۷ ش یعنی چهار سال پس از انقلاب مشروطه به مشهد آمد و مجاور امام عالمان عالم شد و مورد استقبال همه مردم قرار گرفت و به تدریج مقبولیت عامه یافت و تا مدت ۱۲ سال بین الطلوعین ماه رمضان و بین الطلوعین دهه اول ماه محرم در مسجد گوهرشاد و شبستان نهاوندی مردم را ارشاد می کرد و در همان مسجد به اقامه نماز می پرداخت و بزرگان شهر و پرهیزکاران به او اقتدا می کردند.

در سال ۱۳۳۲ از طریق عتبات به استانبول رفته، به درک مزار صحابی پاک پیامبر ابو ایوب انصاری نایل شده (۲) و از آن جا راهی بیروت شده، ملاقاتی با شیخ یوسف بنهانی از علمای عامه داشته و سپس سفر روحانی حج را آغاز کرده است که در ادامه گزارش کامل سفر حج ایشان به قلم خود آن گرامی، آمده است.(۳)

در جلالت مقام علامه نهاوندی (ره) همین بس که کلمه «حاج شیخ» با قرینه نماز و مسجد به روحانی مورد وثوق و اعتماد غالب مقدسین مشهد مرحوم آقای حاج شیخ علی اکبر نهاوندی امام جماعت شبستان بزرگ مسجد گوهرشاد منصرف شد.

مواعظ مرحوم نهاوندی مالامال از نکات نغز و مؤثر و با لهجه ای صادقانه و همراه با

۱- گلزار اکبری و لاله زار منبری، ص ۳۴۹.

۲- همان، ص ۴۵۶.

۳- همان، ص ۳۳۹.

اخلاـص بود. حالاـت عبـادی و خضوع و خشوع مخصوص به خود داشت. وی در سـال ۱۳۶۶ ق/ ۱۳۲۶ ش به عتبات مقدسـه رفته و شادروان شـیخ اسماعیل نجومیان (۱) تاریـخ بـاز گشت ایشـان را در دیوان خود آورده است وی در سال ۱۳۶۷ ق به قم مشرّف شده و مورد تجلیل مرحوم شیخ عبد الکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم قرار گرفت.

علامه شـیخ علی اکبر نهاوندی (ره) با این که چهل سال تمام ریاست دینی خراسان را به عهده داشت، انسان پرهیزکاری بود و عمر خود را در خدمت به مردم و انجام وظایف دینی صرف می نمود.

وی که چندین دهه زمام امور روحانیت مشـهد بلکه خراسان را در اختیار داشت، جز خودش احدی را در هیچ یک از کارهای مربوط به خود دخـالت نمی داد، حتی امور مربوط به منزل را تـا مـدتی خودش انجـام می داد و احتیاجـات خود را از بازار می خرید و هرگز تغییری در آداب و اخلاق وی مشاهده نشد. همیشه می کوشید، اختلاف گروه های اجتماعی را از میان بردارد و میان همگان وحدت و یکپارچگی به وجود آورد.

شیخ محمد حسن کاظمینی (۲) بعد از تبعید به ایران همراه مرحوم آیت اللّه شیخ مهدی

۱- شـیخ اسـماعیل فرزنـد ملا ابراهیم نقاش و زرگر فرزنـد آخوند ملا محمد اسـماعیل منجم خراسانی در ۶ صفر ۱۳۰۲ ق در مشـهد دیـده به جهـان گشود بیشتر اوقـات دوران جوانی نجومیان صـرف مطالعه و آموزش علوم دینی شـده است وی در دوره کشف حجاب به قصد اقامت دایم با خانواده به عتبات رفت ولی پس از ۶ ماه به ایران برگشت و روستای شاندیز واقع در غرب مشـهد را برای سکونت برگزید دیوان نجومی خراسانی از جمله آثار ادبی نجومیان است که به اهتمام فرزندش حسین نجومیان از سوی بنیاد پژوهش های اسلامی آسـتان قدس رضوی به چاپ رسـیده است. نجومیان شب جمعه ۲۹ مهر ۱۳۵۶ ش در حال خواب جـان به جـان آفریـد سپرد و در صـحن عتیق حرم امـام رضـا علیه السّـلام دفن گردیـد. ر. ک: مشـاهیر مـدفون در حرم رضوی، ص ۳۳۳.

۲- مرحوم شـیخ محمد حسن فرزند شیخ محمد علی کاظمینی از فقها و اساتید بزرگ علما در اواخر قرن ۱۳ هجری بود وی با میرزای بزرگ و فاضل ایروانی معاصر بود و این بزرگوار خیلی مورد توجه شیعیان عراق بود شیخ محمد حسن همچنین با شیخ جعفر شوشتری صـمیمیت زیـادی داشت و به اتفـاق به درس مرحوم کـاظمینی صـاحب نقـد الرجال حاضـر می شدنـد. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۲۹۲.

خالصی (۱) به مشهد آمد و در این شهر کمیته ای را همراه با تعدادی از علمای مهاجر و مجاور از جمله مرتضی یزدی، حاج آقا حسین قمی، شیخ علی اکبر نهاوندی، شیخ محمد نهاوندی،(۲) شیخ حسن برسی (۳)، سید صدر الدین،(۴) حاج ملاهاشم، حاج سید عباس شاهرودی،(۵) سید رضاقوچانی (۶) و آیت اللّه آقازاده (۷) به منظور ایجاد ارتباط با

۱- حاج شیخ مهدی خالصی کاظمی المسکن و خراسانی المدفن می باشد در ایام حکومت عثمانیه با جمعی از علمای مجتهدین مجاهد و از بین امثال و اقوام به وظایف اسلامیه و شئون دینیه قیام و نهضت ها با حکومت عراقیه نمود تا این که در سال ۱۳۴۱ ق وی را به حجاز تبعید نمودند و بنابر دعوت دولت ایران متوجه ایران شد. تولدش در ۱۵ ذی الحجه الحرام ۱۲۷۷ ق در کاظمیه واقع شده و فوت ایشان در ۱۲ رمضان ۱۳۴۳ ق در مشهد واقع گردید. ر. ك: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۳۱- ۲۲۹؛ تاریخ علمای خراسان، ص ۲۷۴.

۲- آیت اللّه حاج شیخ محمد نهاوندی متخلص به تجلی در ۱۵ رجب ۱۲۹۱ ق در نجف اشرف متولد شد وی برای تکمیل تحصیلات خود به عتبات عالیات رفته و مدتی در کربلا از محضر درس سید اسماعیل صدر اصفهانی بهره گرفته و پس از آن به نجف اشرف رفته و از محضر مرحوم آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، حاج میرزا حسن خلیلی تهرانی و شیخ عبد اللّه مازندرانی استفاده برده است وی همچنین مدتی در سامرا بوده و از محضر میرزا محمد تقی شیرازی مشهور به میرزای دوم بهره جست. وی از شاهدان عینی به توپ بستن حرم مطهر رضوی(۱۳۳۰ ق) بوده که در ۲۵ ربیع الاخر ۱۳۷۱ ق دار فانی را وداع گفت و در آستان قدس رضوی مدفون گردید. ر. ك: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۱۹۱؛ الذریعه، ج ۱۲، ص ۱۶۳.

۳- حاج شیخ حسن برسی از مدرسین بزرگوار عصر خود و از متنفّذین آستان قدس رضوی بوده و حوزه درس او از سایر حوزه ها با اهمیت تر و افاضل طلاب به حوزه او حضور می یافتند. وی چندی بر اثر کسالت از مشهد به برس رفت و پس از مدتی همچنین که بیمار بود به عتبات عالیات هجرت کرد و در سال ۱۳۵۳ ق در آن جا وفات یافت. ر. ك: تاریخ علمای خراسان، ص ۲۶۰.

۴- سید صدر الدین بن سید اسماعیل صدر موسوی آملی یکی از معاضدین مرحوم آیت اللّه حائری و زعمای سه گانه بعد از آن مرحوم و یکی از در وصی معظم له است که از فوت مرحوم حائری تا ورود مرحوم آیت اللّه بروجردی با مساعدت و معاونت دو قرین دیگرش مرحومین آیت اللّه حجت و خوانساری حوزه علمیه قم را در آن شرایط سخت حفظ و نگهداری نموده. تولد آن بزرگوار در ماه رجب ۱۲۹۹ ق در کاظمین واقع شده و در ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۷۳ ق داعی حق را لبیک اجابت گفته است. ر. ك: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۲۹- ۳۲۶.

۵- حاج سید عباس بن سید علی موسوی شاهرودی مشهدی از اجلّای علمای خراسان است وی در شاهرود متولد شده و پس از پرورش و خواندن مقدمات ادبیات به تهران آمده و از محضر مدرسین بزرگ تهران چون مرحوم میرزا ابو الحسن جلوه در فلسفه و آیت اللّه میرزا محمد حسن آشتیانی در فقه و اصول استفاده نموده تا به مقام بلندی در معقول و منقول رسیده است بسیاری از علما و فضلای خراسان و مشهد از محضرش استفاده نمودند وی در سال ۱۳۴۱ ق مشرّف به عتبات عالیات شده و در مراجعت در هشتم شوال همان سال دار فانی را وداع گفته است. ر. ك: گنجینه دانشمندان، ج ۵، ص ۳۶۴؛ تاریخ علمای خراسان، ص ۳۸۳.

۶- مرحوم حاج سید قوچانی از علماء و ائمه جماعت مشهد رضوی و از شاگردان آخوند خراسانی بودند. وی در مراجعت از نجف در ارض اقدس مقیم و متجاوز از سی سال در مسجد گوهرشاد اقامه جماعت می کرده و بنابه نوشته آقای مروّج در شب ۲۴ شوّال ۱۳۶۸ قمری وفات یافته و در صحن جدید مدفون شد. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۱۵۷؛ تاریخ علمای خراسان، ص ۲۹۵.

۷- در اوایل تأسیس حوزه علمیه قم مرحوم آیت اللّه حاج میرزا محمد کفایی فرزند مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی ریاست حوزه علمیه مشهد مقدس و زعیم اول آستان خراسان به قم آمده و مورد تجلیل روحانیت قرار گرفت و پس از چندی زیارت و ملاقات مراجع بزرگ قم به خراسان مراجعت و در غائله مسجد گوهرشاد از راه یزد به تهران تبعید و در آنجا از دنیا رفت(البته به دست پزشک احمدی به شهادت رسید) و در شهر ری در جوار سید و کریم عبد العظیم حسنی در مقبره ناصر الدین شاه مدفون گردید. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۴۴.

مسلمانان دیگر و مشارکت اسلامی با آن ها و جلوگیری از فعالیت های غیردینی از جمله مصرف نوشابه های الکلی و بی حجابی زنان و شرکت بانوان در تئاتر پدید آوردند.

مرحوم نهاوندی در طول چهل سال اقامت خود در مشهد منشأ خدمات زیادی شد، در روزگار وی مدرسه های دینی رضوان، ابدال خان، نواب، باقریه، دو درب، سلیمانیه، بالا سر، میرزا جعفر، عباسقلی خان، پریزاد و حاج حسن دایر بود و ایشان ضمن رسیدگی به این مدارس مبالغی را جهت تأمین مدرسین و طلاب اختصاص داده بود و مبلغی را بین طلاب خراسانی مقیم نجف توزیع می کرد و مبالغی در اختیار فقرا می گذاشت و مقدار قابل اعتنایی نیز جهت فقرای شهرستان نهاوند می فرستادند، ایشان در اواخر حیات خود تا ۱۲۰ خروار زغال در فصل زمستان میان فقرا تقسیم می کرد.

مرحوم نهاوندی و مبارزه با دیکتاتوری رضا خانی

در سال ۱۳۱۴ شمسی و پس از امر رضا خان به کشف حجاب زنان و نیز پوشیدن لباس

یک نواخت غربی و استفاده عمومی از کلاه غربی (کلاه شاپو) در تمامی کشور، از جمله مشهد مقدس، مخالفتهایی با این امر صورت می گیرد. گروهی از علما از جمله حضرت آیه الله نهاوندی در ضمن تلگرافی به رئیس الوزرا شاه را از این امر برحذر می دارند.(۱)

پاسخ دربار به این تلگراف، مبتنی بر تهدید علما بر این مطلب بوده است که دست از امور سیاسی برداشته و به شرعیات خود مشغول باشند.

علما پاسخ تندتری خطاب به دربار ارسال می کنند که نتیجه آن بازداشت عده ای از روحانیون از جمله آیه الله نهاوندی بود و در نهایت مرجع تقلید بزرگ آن زمان، حضرت آیه الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی،(۲) تصمیم به حرکت به سوی تهران و ملاقات حضوری با شاه می گیرد.

حضرت آیه الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی در این زمینه به فرزند گرامی خود می فرماید: «حاضرم بروم تهران و به رضا شاه التماس کنم کشف حجاب نکند و از اتحاد شکل اجباری مردم منصرف شود. در این راه یا به نتیجه می رسم و یا به زندان می افتم و یا کشته می شوم»

آیه الله آقازاده (فرزند مرحوم آخوند خراسانی) با اصرار از ایشان می خواهد از این سفر دست بردارد، اما ایشان می فرماید: «لحظه سکوت نیست، حتما باید بروم و هرچه باداباد».

البته حایز اهمیت است که حضرت آیه الله قمی کسی است که از شرکت در مراسم

۱- ر ک: علما و رژیم رضا شاه، ص ۴۴۶.

۲- مرحوم حاج آقا حسین طباطبایی قمی از بزرگان علما و مراجع شیعه در قرن اخیر بود که بعد از فوت آیت اللّه اصفهانی زعامت و مرجعیت شیعیان جهان به این سید بزرگوار منتهی شد مرحوم قمی علم حدیث را از محدث قمی، دروس عرفان و اخلاق را از علامه کشمیری، دروس علمی و مجاهدت را از مجاهد شیرازی و دروس اجتهاد و مراتب استادی را از کرسی درس آخوند خراسانی و علامه یزدی فراگرفت. وی تا مادامی که در قید حیات بود از فجایع و کشتار بی رحمانه مردم مسلمان و مسأله اهانت به روحانیت و کشف حجاب و جریان مسجد گوهرشاد رنج می برد وی در ربیع الاول ۱۳۶۶ ق دار فانی را وداع گفت. ر. ک: علمای بزرگ شیعه، ص ۳۸۷- ۳۸۵.

استقبال شاه در مشهد خودداری می کند و چنین کسی با این که مرجعیت دینی مردم را عهده دار است، هنگامی که می بیند مذهب اثنی عشری در معرض خطر است، حاضر به ملاقات با رضا خان و حتی التماس به وی نیز می گردد.

ایشان در تهران باغ سراج در شاه عبد العظیم علیه السّلام وارد می شود و در همان جا به امر رضا خان محبوس می گردد.

این امر باعث می شود که علمای دیگر مشهد به فعالیت افتاده از جمله حضرت آیه الله نهاوندی اظهار می دارد که حالا ما باید دخالت کنیم و دیگر نباید کنار نشست.(۱)

همان شب مرحوم شیخ محمد تقی گنابادی معروف به بهلول که روحانی جوان و منبری بسیار قدرتمندی بوده است به مشهد وارد و پس از نماز در مسجد گوهرشاد به امامت مرحوم نهاوندی به منبر رفته و مردم را برعلیه این اقدام رضا خان- حصر آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی- تحریک می کند.

همان شب نیروهای شاه با مردم درگیر شده و عده ای حدود ۳۰ نفر به شهادت می رسند. شب بعد مردم به اتفاق علما در مسجد گوهرشاد به عنوان تحصن جمع می شوند.

اسدی نایب التولیه به نام این که از شاه تلگرافی برای علما رسیده است، علمای مهم و طراز اول از جمله حاج شیخ علی اکبر را از مسجد خارج و به دار التولیه منتقل می کند و سپس فرمان آتش از طرف پاکروان استاندار و سرهنگ نوایی رئیس شهربانی مشهد صادر می شود و در حمله به مسجد گوهرشاد تعداد کثیری از مردم که بین ۱۵۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر گفته شده به شهادت می رسند که تفصیل آن در کتاب های مربوط به قیام گوهرشاد به ثبت رسیده است.

پس از این کشتار وحشیانه کامیونهای شاه وارد حرم شده و کشته ها و زخمی ها را روی هم ریخته و خارج از حرم همه را باهم دفن و زنده به گور می کنند و روی همه خاک می ریزند.

۱- قیام گوهرشاد، سینا واحد، ص ۱۴۵.

علامه نهاوندی (ره) در کلام بزرگان

مرحوم آیت اللّه سید شهاب الدین مرعشی نجفی (ره)(۱) ضمن یادآوری این نکته که مرحوم علامه نهاوندی (ره) با پدر ایشان آیت اللّه سید شمس الدین محمود حسینی مرعشی نجفی (ره) (م ۱۳۳۸) هم دوره و همدرس بوده، از شخصیت علمی وی چنین یاد کرده و تجلیل می کند.

«کان خرّیتا فی الحدیث و مقدماته من الرجال و الدرایه فقیها اصولیا متکلما مفسرا» مرحوم نهاوندی مهارت ویژه در علم حدیث و مقدمات آن مانند علم رجال و علم درایه داشت، وی فقیهی اصولی و متکلمی مفسر بود.

آقای اردوبادی (۲) می فرماید: علامه نهاوندی در اواخر ذی القعده الحرام ۱۳۱۷ ق به حکم استخاره برای معالجه از مرضی که به مزاج شریفش عارض شده بود از نجف به ایران مراجعت و در دار السلطنه تبریز رحل اقامت انداخته و پس از آن به عزم صله ارحام و زیارت عشیره و اقوام به نهاوند رفته و در سال ۱۳۲۸ ق به مشهد الرضا علیه السّلام مهاجرت نموده و مشغول هدایت و ارشاد مردم گردید. محاریب به وجود شریفش روشن و منابر به عنصر لطیفش مزیّن و روزی که سعادت مرا به تقبیل عتبه مقدسه رضویه مساعدت نمود، با جناب معظم در ملاقات و معاشرت بودم و ندیدم او را مگر مثال تقوی و سمت زهد و

۱- اسم شریفش سید شهاب الدین و کنیه اش ابو المعالی و شهرتش مرعشی نجفی است در صبح روز پنج شنبه ۲۰ صفر ۱۳۱۸ ق در نجف اشرف متولد شده و جامع شرافت حسب و فضیلت نسب می باشد، وی مقدمات علوم و علم انصاب آل رسول صلّی اللّه علیه و آله را از والد معظم خود و از استاد عماد سید محمد رضا صانع بحرانی و دیگر اساتید فن تلمّذ نموده است. مشایخ اجازه ایشان از ۲۰۰ نفر متجاوز است که شیخ علی اکبر نهاوندی صاحب ترجمه نیز در زمره مشایخ اجازه ایشان قرار دارد. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۵۲- ۳۷.

۲- میرزا محمد علی اردوبادی غروی در ۱۱ رجب ۱۳۱۲ ق در تبریز متولد شده و در سن ۴ سالگی در خدمت والد معظم خود به نجف اشرف مشرف شده و بعد از مقدمات فنون ادبی در حوزه درس استدلالی والد معظم خود و بعد از رحلت ایشان در مجالس درس آقای شریعت اصفهانی و ... تلمّذ نموده است. ایشان تألیفات زیادی را از خود به یادگار گذاشته است. ر. ک: علمای معاصرین، ص ۳۸۹- ۳۸۵.

منبع علم و رمز فهم و دانش و بهاء ایمان و مطابقت قول با فعل.

مشایخ روایی علامه نهاوندی (ره)

۱- میرزا حبیب اللّه رشتی

۲- شیخ الشریعه اصفهانی

۳- سید ابو القاسم اشکوری

۴- سید حسین کوه کمری

۵- سید مرتضی کشمیری

۶- حاج میرزا حسین نوری

راویان حدیث از علامه نهاوندی (ره)

۱- سید شهاب الدین مرعشی نجفی (ره)

۲- شیخ محمد شریف رازی

۳- شیخ محمد علی اردوبادی

۴- سید علی نقی فیض الاسلام

۵- علی اکبر مروج الاسلام (۱)

علامه نهاوندی (ره) و توجه به ادبیات

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی علاقه فراوانی به شعر و قطعات ادبی و جملات و عبارات موزون اعم از ادبیات عرب و فارسی داشته، این علاقه از ذکر و نقل اشعار فراوان و کلمات

۱- آقای حاج شیخ علی اکبر مروج متخلص به شفیق صاحب تألیفات کثیره از علما و محدثین بزرگ معاصر خراسان می باشد. این بزرگوار در ۱۳۱۰ ق در مشهد متولد شده و از راه منبر به تبلیغ دین و ترویج احکام پرداخته و از این رو به مروج الاسلام مشهور گردیده است. وی ضمن برخورداری از ذوق و قریحه شعری تألیفاتی نیز از خود برجای گذاشته از جمله: نفائس اللباب

در دو جلد، هدیه المحدثین و ....

حکمت آموز در کتاب های متعدد ایشان به وضوح مشاهده می شود. او همواره در مقالات خویش سعی در ارائه معانی بلند در قالب نثری مسجّع و موزون داشت و از قلمی شیوا و روان برخوردار بود، قطعه ای از اشعار ایشان در این مجال ذکر می شود.

خداوندا نه روزه نه نمازی ***نه در وقت سحر رازونیازی

نه چشمی کو بود از خوف گریان ***نه قلبی کو بود در جوف بریان

نه دستی کو به راهت زرفشانم ***نه پایی کو به درگاهت کشانم

نه حال خشیتی و ابتهالی ***نه حال خجلتی و انفعالی

نه حال خواندن قرآن و ذکری ***نه در تصمیم و عزمم فکر بکری

ویژگی های اخلاقی علامه نهاوندی (ره)

یکی از مؤمنین (پدر آقای افراسیابی) می گوید: زمانی که در شهربانی سابق تهران مشغول خدمت بودم یک شب هنگام گشت شبانه به شخصی برخورد کردم که پس از کمی صحبت معلوم شد کلیمی مذهب است. ایشان بعد از این که فهمید بنده نهاوندی هستم به تعریف و تمجید از اهالی نهاوند پرداخت و گفت عالم دینی شما حق بزرگی بر گردن ما کلیمی ها دارد. گفتم چطور؟

گفت: من از کلیمی های مشهد هستم چندسال پیش عده ای از معتصبین ناگاه هنگام برپایی یکی از مراسم مذهبی ما نقشه برهم زدن مراسم را کشیده بودند، و حتی این حمله در حال شکل گیری بود، ما چاره ای جز این ندیدیم که جریان را به اطلاع شیخ علی اکبر نهاوندی که نفوذ و محبوبیت فراوانی در بین مردم داشت، برسانیم، ایشان پس از اطلاع سراسیمه خود را به محل رساند و پس از دعوت همگان به آرامش سخنرانی غرّایی درباره مقام حضرت موسی علیه السّلام و نحوه برخورد با اقلیت ها و این که یهودیان این مراسم را به استناد کدام یک از آیات تورات به جای می آورند، ایراد نمود، کلیمیان چنان تحت تأثیر کلمات و وسعت اطلاعات او قرار گرفتند که اشک از دیدگانشان جاری شد. برخی از آنان گفتند: گوئیا موسی علیه السّلام زنده گشته و احکاممان را به ما تعلیم می دهد.

اجتناب از امور شبهه ناک

به گفته بعضی از مؤمنین آیت اللّه نهاوندی از خوردن میوه باغات یکی از مناطق نهاوند خودداری می کرد. وقتی علت را از ایشان جویا شدند، فرمود: در آن منطقه آب باغات نوبتی نیست و هرکس زور بیشتری داشته باشد صاحب آب است، لذا بسیاری از اوقات در رساندن آب به باغ حقوق دیگران را پایمال می کنند و من بر خود جایز نمی دانم که از چنین میوه ای بخورم.

سخت کوشی در راه علم

علامه نهاوندی (ره) می نویسد: خواجه عبد اللّه انصاری در «نفحات الانس» می گوید:

«من سیصد هزار حدیث یاد دارم با هزارهزار اسناد. آنچه من در طلب حدیث حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله کشیدم هرگز احدی نکشیده یک منزل از نیشابور تا دیزباد باران می آمد و من برای آن که جزوه های حدیث خیس نشود در حال رکوع می رفتم و آن ها را در زیر شکم نهاده بودم. شب در نور چراغ حدیث می نوشتم و فراغت نان خوردن را نداشتم، مادرم نان پاره و لقمه می کرد و در دهان من می نهاد.

نظیر حالت خواجه از برای خود حقیر نیز اتفاق افتاد در سال ۱۳۱۸ ق که از نجف اشرف بیرون آمده و به جانب بلاد عجم می آمدم، آب طغیان نمود و سد کاظمین و بغداد را خراب نمود و از حدود بغداد تا حدود سرای خاکستری را آب گرفته بود. قفه در میان آب انداخته و زوار و عابرین را عبور می دادند. حقیر در میان قفه به پا ایستاده و مؤلفات فقه و اصول خود را در ساروقی بسته و بالای سر خود نگاه داشته بودم که اگر فرضا غرق شدم اول خودم غرق شوم بعد از آن نوبت به آن مؤلفات برسد و تابه حال که این مقام را تحریر می نمایم و مقارن ظهر روز یکشنبه ۱۳۴۱ ق است اگر مدعی شوم که در منزل خود از بدو تحصیل تا حال غذایی با فراغت بال صرف ننموده به جهت اشتغال به مطالعه کتب و نوشته ها، همانا ادعایی قریب به صدق نموده ام.

حکایاتی از حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (ره)

۱- آیت اللّه محسنی ملایری (ره) در مصاحبه ای راجع به آیت اللّه العظمی بروجردی (ره) چنین می گوید:

در سفر دومی که آقای بروجردی به مشهد مقدس مشرّف شدند مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی (ره) که امامت مسجد گوهرشاد را به عهده داشت از ایشان خواستند که به جای وی نماز جماعت را قبول کنند، ایشان هم بعد از تأمّلاتی پذیرفتند و ماه رمضان را به جای آقای نهاوندی نماز خواندند. بعدا مرحوم نهاوندی (ره) برای من نقل کردند: چشمم آب آورده بود لذا برای عمل به تهران رفتم دکترها نوبت طولانی دادند، دیدم هنوز فرصتی هست به عتبات مقدسه رفتم در نجف اشرف مرحوم آیت اللّه العظمی سید ابو الحسن اصفهانی از من خواستند که در مکان ایشان نماز بخوانم، بعد از نماز مغرب در نافله دوم صدایی را شنیدم که فرمود: «عظّمت ولدی فعظّمتک» فرزندم را بزرگ داشتی پس تو را بزرگ داشتم؛ این قضیه را من (آیه الله محسنی ملایری) از حاج شیخ علی اکبر شنیدم و خدمت آیه الله بروجردی نقل کردم، اشک از چشمان ایشان سرازیر شد.(۱)

۲- داستان فروریختن دیوار مدرسه علمیه نهاوند

سالی که آیت اللّه نهاوندی از نجف اشرف به ایران بازگشت، پس از چندی جهت به جای آوردن صله رحم و دیدار با مؤمنین شهر و ارشاد آنان، به نهاوند تشریف آوردند. با ورود ایشان طبق معمول جلسات موعظه ایشان سروصدایی به پا کرد و مؤمنین دسته دسته خود را به جلسات ایشان می رساندند. روزی پس از جلسه تصمیم بر این شد که کسانی که تمایل دارند به اتفاق ایشان به زیارت مرقد شریف مرحوم میرزا آقا (ره) بروند ایشان پیشاپیش جمعیت حرکت می کنند.

وقتی که در «راسته میرزا آقا» به مدرسه علمیه می رسند ایشان توقف می کنند و

۱- ستارگان نهاوند، ص ۶۶؛ مجله حوزه، ص ۴۴- ۴۳، خرداد ۱۳۸۰؛ گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۷۳.

می گویند این مدرسه به گردن ما حق دارد و سپس راه را کج کرده و از کوچه «آقانور» به مسیر ادامه می دهند. برخی اظهار می کنند آقا از این مسیر راه طولانی می شود. ایشان جوابی نمی دهد ولی چیزی نمی گذرد که دیوار مدرسه که ارتفاع بلندی داشت با صدای مهیبی فرو می ریزد و مردم از این حادثه وحشتناک جان سالم به در می برند.(۱)

۳- داستان زلزله مشهد و فروریختن دیوارها و سقف یکی از شبستان های مسجد گوهرشاد

روزی حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (ره) با جماعت بسیاری در یکی از شبستان های مسجد گوهرشاد مشغول اقامه نماز جماعت بود، بعد از اتمام نماز ظهر شیخ علی اکبر نهاوندی (ره) مکان نماز را تغییر می دهد و به شبستان دیگری می رود و جماعت نمازگزار هم به دنبال ایشان به شبستان دیگر می روند. بعد از لحظاتی در کمال ناباوری شبستان قبلی به واسطه زلزله فرو می ریزد و همه مردم نمازگزار را در بهت و حیرت فرو می برد و از آن به بعد این شبستان به شبستان نهاوندی معروف می گردد.(۲)

در این جا نیکوست تا برای آشنایی بیشتر با مقام معنوی آن بزرگوار، گزارش مختصری را که ایشان در ضمن رساله «الید البیضاء فی نکت اخبار مناقب الزهراء صلوات الله علیها» از سفر حج خود آورده، نقل کنیم:

اتمام لطالب طریق التّوسّل کالمعرّف فی انعام لفاطمه و عنایتها بالمؤلّف:

بدان که این ناچیز، در این مقام عزیز که ذکر توسّل به صدیقه کبری و بیان تشبّث به ذیل عنایت آن مخدره عظمی شد، خوش دارم که یکی از موارد توسّل خود را به آن ملیکه انبیا بنگارم، و برادران ایمانی را از اثر آنی دیدنم از این توسّل مستحضر دارم و آن این است که:

در اوقات تشرّفم به سدّه سنّیه مرتضویّه- علی مشرّفها الف الف سلام و تحیّه-

---

۱- ستارگان نهاوند، ص ۶۵.

۲- گلشن ابرار، ج ۳، ص ۲۹۷.

در شب هـای تار و اوقات اسـحار، چه در هنگام تشـرف به حرم مطهر، و چه در بالای پشت بام های منازل مسـتأجره ای که در آن بلد منوّر داشـتم، اسـتغاثه ای به حلّال مشکلات نموده و از جنابش مسألت می نمودم که در نزد باری تعالی شفاعت فرموده که اسـباب تشـرّف به بیت اللّه و زیـارت قـبر حضـرت حبیب اللّه و زیـارت قبور ائمّه بقیع را از جهت این روسـیاه فراهم آورده، بدون این که از مخلوقی مثل خود نائب در این عمل باشم، چه نیابت را طبعا کاره و به توصـیه ای از والد مرحوم طارح بودم، و قلّت ذات الیـدهم، مـانع از تشـرّف به نحو اسـتعانت بود؛ تا آن که از آن مکان شـریف هجرت نموده، و دو سه سالی بر حسـب تقـدیر، در بلـده نهاونـد- که مسـقط الرّأس داعی است- توقف نموده، و قریب به پنج سال هم، در دارالخلافه تهران متوقّف، و مقیم آن سامان بودم. و در خلال این اوقات، دو مرتبه حـجّ نیابتی از زیـد و عمرو، با وجهی که به حسب المرسوم و المتعارف، زیاده از اجرت این عمل بود، به قریب ضـعف میسّـر شـد. و این حقیر اقـدام ننمودم، تا آن که منتقل به مشـهد مقدس رضویّه- علی مشـرّفه الف الف سـلام و تحیّه- شدم. و قریب چهار سال از مجاورتم در آن زمین جنّت قرین گذشت. و چون از تاریخی که از نجف اشـرف منتقـل به بلاد عجم شـده ام، همه ساله یک اربعین را صـعود به منبر، از برای موعظه نفس سـرکش خود و تذکّر برادران ایمانی می نمودم، تا چند سال قبل از نوشـتن این مقام؛ و چند سال است که به واسـطه عارضه مزاجی، این توفیق از داعی سلب گردیده، و آن اربعین عبارت از ماه صیام و دهه اوّل محرّم الحرام هرعام بود.

پس در سـال هزار و سـیصد و سـی و یـک، در مـاه رمضـان، حسب المرسوم به منبر صـعود نموده، و در لیالی قـدر- به واسـطه ازدحـام جمعیت در مسـجد جـامع معروف به مسـجد گوهرشـاد- وظایف لیالی قـدر را در صـحن جدیـد- که از بناهای خاقان مغفور فتحلی شاه قاجار است- به جای می آوردیم. و در شب بیست و سوّم- که در نزد طایفه شیعه، لیله قدر بودنش، ارجح و اثبت است- بعد از ادای وظایف آن لیله از نماز و غیره، به منبر صعود نموده، و بالمناسبه سوره قدر را عنوان کرده.

و چون در اخبار آن عصمت علیهم السّلام لیله القدر، تأویل به وجود مقدّس فاطمیّه شده است،

پس در مقام ذکر مصیبت در خاتمه بیان منبریّه، ذکری از مصایب آن مخدّره گردیده، و منبر به اسم سامی و نامی گرامی آن ملیکه انبیا اتمام یافت.

و در مقام دعا، از جمله چیزهایی که در آن حال بر قلبم القا شد که از برای حصول آن دعا نمایم، زیارت عتبات عالیات بود، پس از برای انجاح این مقصود دعا نموده، و مؤمنین آمّین گفتند. و در این دعا، توسّل تامّه را به حضرت بی بی قرار داده؛ پس جالسین مجلس از برای تناول سحور متفرّق شده، به منازل خود رفتند. و تقریبا مدت ده ماه از آن تاریخ گذشت. و در خلال آن مدّت، استجابت بعضی از دعوات آن لیله نمایان شد و لیکن از دعا تشرّف به عتبات عالیات اثری هویدا نشد؛ تا آن که در روز مبعث سال هزار و سیصد و سی و دو- تقریبا دو ساعت از روز گذشته- سیّد جلیلی که از اخیار و از جمله کسبه بازار، و شغل او علاقه بندی بود در منزل داعی آمد، و اظهار داشت که شما را یاد می آید که در سحر شب بیست و سیّم از ماه رمضان سال گذشته در منبر- متوسّلا بالصّدیّقه الطّاهره- از برای تشرّف به زیارت عتبات عالیات دعا نمودید؟

داعی عرض کردم: بلی نظرم می آید، و لیکن تاکنون اثری از استجابت آن دعا ظاهر نشده است.

آن سیّد جلیل فرمودند: آن دعا در همان وقت به هدف اجابت مقرون شد. نهایت آن که: الامور مرهونه باوقاتها. و وقت فعلیّت آن، این اوقات است.

پس فرمودند که: من در روز بیست و دوّم آن ماه، که شبش در میان جالسین مجلس شما بودم، با تاجر معروف حاج یوسف وهّاب اوف اردبیلی، در معامله نخ فرنگی که تقریبا ده دوازده هزار تومان وجه آن می شد، مقاوله می نمودم، و معامله ما سرنگرفت. پس در آن شب که شما آن دعا را نمودید، عهد کردم که اگر این معامله ما انجام پذیر شود، و ششصد تومان ربح نماید، من در خدمت بوده با شما مشرّف به بیت اللّه الحرام گردیدم، و شما در این حجّ نایب از جدّه ام صدّیقه طاهره باشید. و اگر سیصد تومان ربح کرد، فقط شما نائبا عن الصدّیقه مشرف شوید، چه من در چندسال قبل، عن استطاعه به حج مشرّف شده، و حجّ واجب خود را به جای آورده ام. و اگر این مرتبه در خدمت شما موفق به حجّ گردم،

حـجّ مسـتحبّی است. و اکنون آن معامله انجام گرفته و نخ ها را از ایشان ابتیاع نمودم و فروختم، و خداوند ششـصد تومان ربح مرحمت فرمود. و این وجه، به این ترتیب که ذکر شد، مصـرف سـفر مکّه معظّمه است. آیا شـما حاضر هستید از برای نیابت از جدّه ام، رفتن به حجّ را؟

داعی عرض کردم: البتّه حاضرم. و این نیابتی است که از صد هزاران اصالت، اشرف است.

مختصـرا آن که تهیّه سفر را آماده کرده، و روز غرّه ماه رمضان المبارک سی و دو(۱) از مشهد مقدس به عزم نیابت آن ملیکه دو سرا در حج بیت اللّه با آن سیّد جلیل، با یک نفر دیگر از سادات انجاب بیرون آمدیم. و وجه مصروف را در مشهد مقدّس، به تاجری که ظاهرا خود حاج یوسف مزبور بود، آن سیّد جلیل داده، و برات بادکوبه گرفت. و روز هفتم رمضان وارد بادکوبه شـدیم، و غافـل از این بودیم که دول کفریّه بـا یکـدیگر، و دولت انگریز بـا دولت اسـلامیّه عثمـانیّه اعلاـن محـاربه ای داده، و جنگ بین الـدّول و الملل شـروع شـده، و به این واسـطه تمام وسایل و مراکـب سـیر و حرکـت- از جهاز و شـمندفر و غیرها- از بردن مسافر به حـجّ ممنوع، و ممحّض از برای سوق عساکر در حال محاربه انـد. و از جمله آن دول هم، دولت روسـیّه است، و سیر مسافر در آن بلاد ممنوع است.

پس از ورود به بادکوبه، آن تاجری که وجه برات ما را بایـد تأدیه نمایـد، خبردار شـده به دیدن آمد. ولدی الورود، زبان را به نکوهش و توبیخ ما گشود و عباراتی ناهنجار گفت.

داعی گفتم: چه شده است که شما این نحوه از عبارات را می گویید؟

در جواب گفت: مگر شما در مشهد مقدس نشنیده اید که جنگ بین الملل شروع شده، و مسافر بردن ممنوع است؟

داعی عرض کردم: ما به هیـچ وجه در مشـهد مقـدّس، و در بین راه تا این جا که وارد شده ایم، این مطلب را از کسـی نشـنیده ایم، و الحال آن را از شما می شنویم. و اگر در مشهد مقدس یا در بین راه این مطلب را شنیده بودیم، تا بادکوبه نمی آمدیم.

۱- مراد، سال یک هزار و سیصد و سی و دو هجری قمری است.

پس آن تـاجر گفت: چـاره ای جز معـاودت به مشـهد مقـدس ندارید، چه قریب به دو هزار نفر دیگر از ایرانی هـا، که به عزم تشـرف به بیت اللّه در این جا آمده اند، چند روز است که روزی سه چهار مرتبه به ماشین خانه رفته، و گاهی به داد و فریاد، و گاهی به الحاح و فروتنی، مسئلت بلیط ماشین می کنند، که به ادسا و اسلامبول بروند. و احدی به گفته آن ها اعتنا نمی کند. و حال شما هم، مثل آن ها است، و چاره ای به غیراز معاودت نیست.

و بالجمله، هفت روز در بادکوبه معطّل شده، و سه نفر رفیق داعی- که دوتای آن ها، همان دو سیّد جلیل بودند، که با داعی از مشهد مقدس بیرون آمده بودند. و یک نفر دیگر، میرزا ابو القاسم نامی بود که در دو منزلی مشهد با ما ملاقات نموده، و عازم به رفتن مکّاره از برای تجارت دنیویّه بود. و اظهار داشت که چنـدسال است که عزم تشـرّف به حجّ را دارم، و لیکن موفق نمی شوم، تا این که شما را دیده در قلبم گذشت که با شما در این سفر همراه باشم، امّا چه کنم که عازم مکّاره ام؟

داعی گفتم: الف و راء مکّاره را که اسـقاط کنی، مکّه می شود. و تجارت هم اعمّ است از تجارت دنیویّه و اخرویّه. امساله را، تجارت را تجارت اخرویّه قرار دهید.

پس با ما همراه شـد، و به واسـطه کثرت آمدوشـدش در مملکت روسـیه به جهت تجارت، مسلّط بر فهم و تکلّم به لغت روس بود. در این چنـد روزه، روزی چنـدین مرتبه از منزل بیرون آمـده، و از وسایط امور شـمندفر تفتیش کامل می کردنـد که شاید طریقی از برای حرکت نمودن ما میسّر نشد.

تا آن عصر روز هفتم از ورود، عزم را بر معاودت به مشهد مقدس جزم کرده و رفقا از برای تهیّه وسایل معاودت بیرون رفتند و داعی، تنهـا، بـا دل شکسـته و حال پریشان در منزل مانـدم. و در این حال تنهایی متـذکّر شـدم که چرا نبایـد متوسّل به صـدّیقه کبری علیها السّلام- که منوب عنهای من است- بشوم؟

پس اشکم جاری شد و عرض کردم: ای خاتون دو سرا، خود شما می دانید که دو مرتبه اسباب حجّ بیت اللّه به نیابت از زید و عمرو، از برای داعی به احسن وجه و اکمـل اجرت میسّـر شـد، و داعی قبول ننمودم. و به این وجه قلیـل محض نـایب بودنم در این عمل، از آن

سلاله خلیل راضی شدم، در حالتی که آقایان حجج اسلامیّه مشهد مقدس مثل مرحوم حجه الاسلام آقای حاج سیّد علی سیستانی- اعلی اللّه مقامه- و مثل مرحوم ثقه الاسلام حاج سیّد علی شوشتری و مثل مرحوم ثقه الاسلام آقا شیخ حسن کاظمینی- نور اللّه مرقدهما- که همگی در آن تاریخ در قید حیات بودند، و با داعی محبّت و صداقت کامله داشتند، داعی را از تقبّل این امر ممانعت فرمودند که اوّلا این وجه، مکفی این سفر از برای شما نیست، و ثانیا همین وجه را خودتان اخذ کنید، و به دست آن آقا نگذارید، زیرا که حرف نوع مردم را اعتباری نیست.

چه آن که داعی وجه سیصد تومان را از آن سیّد جلیل نگرفتم. و به ایشان عرض کردم که این وجه از جدّه شما است، و من مهمان آن مخدّره ام، و شما وکیل خرجید، از جانب ایشان. معادل آن چه را که برای خودت در این مسافرت از گراوات و مخارج اکل و شرب مصرف می کنید، از برای داعی هم مصرف نمایید. و وقتی که وجه تمام شد، بگو من از وکیل خرجی جدّه ام خارج شدم، درآن وقت من می دانم و صاحب کارم.

و بالجمله عرض کردم: بی بی، داعی با این خصوصیّات، به اسم نیابت از حضرتت در حجّ بیت اللّه، از مشهد مقدس بیرون آمده ام. شما بر خود مپسند که داعی خائبا از این جا معاودت به مشهد مقدّس کنم. علم اللّه، چند دقیقه بعد از این عرایض به سدّه ستیّه آن مخدّره بیش طولی نکشید که آن تاجری که طرف برات ما بود و ما را در روز اوّل ورود به بادکوبه چقدر مذمّت و نکوهش کرد در جلو، و سه نفر رفیق داعی از عقب او وارد شدند.

ولدی الورود، آن تاجر از عوض سلام و تحیّت گفت: آقا، البشاره.

داعی در جوابش گفتم: بشرّک اللّه بالجنّه، چه بشارت داری؟ آیا غدقن از نبردن مسافرین برداشته شده است؟

گفت: نه، و لکن مادام و خانمی که رئیس ماشین خانه و شمندفر بود- چنان که رسم طایفه روسیه است، بلکه رسم تمام ملّت نصاری است که زنان را مثل مردان دخالت در امور مهمّه دولتی و تجارتی می دهند- معزول شد، و خانم دیگری که با من آشنا و طرف حساب است، به ریاست شمندفر منصوب گردیده. و اگر شما مایل باشید که در شمندفر، با

سالدات ها همنشین باشید، من می توانم که از برای شما تحصیل بلیط شمندفر بنمایم.

داعی عرض کردم: البتّه تحصیل کنید.

پس، فردای آن روز که روز هشتم ورود ما به بادکوبه بود، قبل از ظهر چهار بلیط شمندفر آورده، به ما داد، و گفت: مهیّا باشید که عصر شمندفر حرکت می کند به جانب اودسا. من حمّال آورده شما را با اسباب و لوازمتان، به ماشین خانه برده و به ماشین نشانیده تا بروید.

و گفت: همین قدر که ماشین از برای سیر به حرکت افتاد، دیگر کسی را قدرت نیست که متعرّض شما بشود.

پس در وقت عصر با حمّال آمده، و ما را حرکت داده و به ماشین خانه برد. و ما را با اسباب های ما در یکی از خان های ماشین جای داده، و ما را در عقب اسباب ها نشانیده که به مرائی و منظر نباشیم.

و در آن وقت، قریب دو هزار نفر از ایرانی ها که عزم بیت اللّه داشتند و در بادکوبه آمده بودند، در جلوی ماشین خانه حاضر بودند، و تماما با چشم گریان و حال پریشان تقاضای بلیط ماشین می کردند، و احدی به آن ها اعتنا نمی کرد.

خدا می داند که در آن وقت بر داعی چه گذشت. و نمونه ملکی را که نیمی از آن از برف و نیمی دیگر از آتش است- چنان که در اخبار وارد شده- در خود دیدم که به یک چشم خندان، از این موهبتی که حضرت بی بی درباره ما فرمود از تسبّب اسباب حرکت؛ و به یک چشم گریان، از دیدن حال برادران ایمانی ایرانی خود.

پس ماشین به حرکت آمده، و ما از بادکوبه بیرون آمدیم، به جانب اودسا و اسلامبول.

و این نبود مگر از توسّل به ذیل عنایت حضرت صدّیقه علیها السّلام.

و چقدر از مواهب و عنایات که در آن سفر میمنت اثر، از پرتو توجه آن خاتون دنیا و آخرت، شامل حال این کلب آستانشان گردید، که اگر نوشته شود کتابی حجیم و دفتری عظیم گردند.

از جمله، آن که اغلب حجّاج، یک مرتبه در سفر حجّشان به مدینه منوّره مشرف

می شونـد، و آن هم چند روزی که غالبا به عشره نمی رسد. و این روسیاه را- از عنایات آن مخدّره- در یک سفر، دو مرتبه توفیق تشرّف به مدینه منوّره حاصل گردید: یک مرتبه قبل الحج که چهارده روز مشرّف بودم. و دفعه ثانیه بعد الحج که روز هشتم ماه محرّم الحرام هزار و سیصد و سی و سه وارد مدینه شده، و تا شانزدهم محرّم مشرف بودم. و بعد از آن به شمندفر که دولت عثمانیّه میان مدینه و شام احداث کرده بودند، نشسته و به شام آمدم.

و از جمله آن که توفیق درک میقات طایف- که قرن المنازل است- مرزوق گردید، چه قبل از حجّ، از بادکوبه به اسلامبول، و از آن جا به بیروت، و از آن جا به شام، و از آن جا به مدینه طیّبه مشرف شده، از راه شمندفر. و از آن راه که رفته، معاودت به شام نموده، و به بیروت و اسکندریّه و سوئیس رفته، و از سوئیس به جده رفتیم. و قهرا احرام از این طریق، محاذات میقات است، نه از خود میقات. و بسیار مایل بودم که درک یکی از مواقیت را نموده باشم، تا آن که من حیث لا- احتسب، درک میقات طایف- که قرن المنازل است- مرزوق گردید.

و از جمله، آن که چون اوّل محاربه بین الدّول بود که ما در بادکوبه وارد شدیم؛ و هنوز غالبیّت و مغلوبیّت دولتی معلوم نبود، پس پول های هردولت از نقود و کاغذ، به همان قیمت خود باقی بود. و وجه سیصد تومان داعی را مثل سایر وجوه همراهان منات کاغذ دادند، که هر صد مناتی آن در آن وقت شصت و دو تومان ایرانی قیمت داشت. و چون به اسلامبول رسیدیم و مغلوبیّت دولت روسیه مشهود و مشهور گردید، پول های رواج مملکتش تنزّل نموده، و بعضی از صد مناتی ها را در اسلامبول به بیست و پنج تومان ایرانی دادیم. و چون در شام رسیدیم، صد مناتی به پانزده تومان رسیده بود.

و بالجمله این وجه سیصد تومان، همین قدر شد که داعی را بعد از حجّ به مدینه طیّبه رساند. و مع ذالک، چهارصد تومان دیگر علاوه بر آن سیصد تومان مخسوره مصرف داعی شد، تا ورود به مشهد که روز هیجدهم ماه شعبان هزار و سیصد و سی و سه بود. و مع ذالک در حین ورود به مشهد مقدس، تمام قروض داعی تأدیه شده، و مقداری هم مصرف

سوغات نموده، من حیث لا احتسب.

و از جمله آن که نوع حاجیان در آن سال، از تشرّف به عتبات عالیات محروم شدند؛ چه از طریق بحر و از ساحل جدّه مراجعت نمودند به خیال این که به بصره، و از آن جا به بغداد رفته، مشرّف به آن اعتاب مقدّسه گردند. و چون میانه دولت انگریز و عثمانی، در بین بصره و بغداد محاربه بود، پس راهی به تشرّف پیدا نکرده، و جمعی از بوشهر و جمعی از بصره و جمعی از بندر ناصری به عجم معاودت نمودند.

و داعی- بحمد اللّه و المنّه- چون از راه بین الحرمین معاودت نمودم، و به شام رفتم، پس از آن جا به حلب و از حلب به دیر و از دیر به شختور نشسته، و در شطّ فرات سیر نموده، تا وارد مسیّب شده و از آن جا از نهر حسینی وارد کربلای معلّی شدم. و چون ورودم مصادف با وقت زمستان بود، تقریبا چهار ماه در آن اعتاب مقدّسه مشرّف بودم. و بعد از عید نوروز، حرکت به سمت عجم نمودم.

و نبود تمامت این ها، مگر از اثر توسّلم به حضرت صدّیقه کبری صلوات اللّه علیها.

و از آن تاریخ تاکنون- که یوم هیجدهم از ماه رجب الاصبّ سال هزار و سیصد و چهل و هشت هجری است، و مشغول کتابت این مقام هستم- هروقت که در ورطه ای و بلیّه ای مبتلا شده ام، متوسّل به آن خاتون دنیا و آخرت شده، و ایشان را به آن انظار عنایتانه ای که در آن سفر درباره این روسیاه داشته، قسم داده ام. و فی الفور، از آن ورطه و بلیّه، از برایم خلاصی حاصل شده است. و امید است که از ورطه های برزخ و قیامت هم، داعی را نجات دهد.

تألیفات علامه نهاوندی (ره)

اشاره

آیت اللّه نهاوندی (ره) از سال ۱۳۲۸ ق تا ۱۳۶۹ ق متجاوز از ۴۰ سال در ارض اقدس خراسان به ترویج مکتب تربیت فضلا و تدریس و تألیفاتی سودمند اشتغال داشت این عالم کامل فقیهی پرهیزکار و دانشمندی فروتن بود که بسیاری از سال های عمر شریفش را در تألیف و تصنیف کتب دینی و علمی متعدد سپری کرده که به تفصیل بیان می گردد.

۱- البنیان الرفیع (اخلاق ربیعی)

این کتاب در قطع وزیری و در یک مجلّد به صورت چاپ سنگی در ۳۲۴ صفحه به چاپ رسیده است. تاریخ شروع نگارش این کتاب سال ۱۳۳۷ ق و تاریخ اتمام آن سال ۱۳۴۱ ق است. این کتاب در شرح احوال ربیع بن خیثم معروف به خواجه ربیعه است و متشکل از یک مقدمه و هشت باب و یک خاتمه است.

۲- جنه العالیه و جعبه الغالیه

نگارش این کتاب در سه جزء و در سال ۱۳۴۱ ق به اتمام رسیده و هرسه جزء در یک مجلّد در قطع رحلی و چاپ سنگی به چاپ رسیده است. این کتاب کشکولی است که مطالب مختلف در آن شماره گذاری شده و هرجزء آن مشتمل بر ۳۳۳ مطلب از مطالب مختلف می باشد.

۳- جنتان مدهامتان

این کتاب در قطع رحلی و در دو جزء به صورت چاپ سنگی به چاپ رسیده است جزء اول «الجنه الاولی» ۲۰۹ صفحه و جزء دوم «الجنه الثانیه» ۲۰۶ صفحه است جزء اول مشتمل بر ۵۰۴ جوهره و جزء دوم مشتمل بر ۱۵۴۱ جوهره است. هرجوهره از این کتاب در مورد مسائل مختلفی از عقاید، عرفان و اخلاق و ... است.

۴- راحه الروح یا کشتی نجات

این کتاب شرحی است بر حدیث شریف نبوی که در کتب شیعی و اهل سنت ذکر شده است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق». این کتاب به قطع وزیری در ۵۱۲ صفحه توسط کتاب فروشی جعفری در مشهد به چاپ رسید. نگارش این کتاب در ۱۳۴۱ ق به پایان رسیده است.

۵- خزینه الجواهر فی زینه المنابر

این کتاب در سه بخش اصول دین، فروع دین و اخلاق نگارش یافته و در هربخش آیات، روایات، مواعظ و حکایات مربوط به آن بخش به ترتیب آورده شده است.

همچنین این کتاب مشتمل بر شرح و تفسیر چهل آیه و هفتاد و هفت روایت و هشتاد موعظه و دویست حکایت است. نگارش این کتاب در سال ۱۳۳۶ ق به پایان رسیده و به قطع وزیری و در ۷۲۲ صفحه توسط انتشارات کتاب فروشی اسلامیه به زیور طبع آراسته گردیده است.

۶- گلزار اکبری و لاله زار منبری

این کتاب در ۱۱۴ فصل به عدد سوره های قرآن کریم تنظیم شده و هرفصل آن به نام «گلشن» نامگذاری گردیده است در واقع این کتاب کشکولی است از مطالب مختلف با این تفاوت که مطالب آن براساس موضوع هرگلشن و فصل دسته بندی و مطالب هم سنخ در یک گلشن و پشت سرهم آورده شده است. این کتاب در سال ۱۳۴۴ ق نوشته شده و در ۶۶۷ صفحه در چاپخانه حاج محمد علمی در قطع وزیری چاپ شده است.

۷- انوار المواهب

موضوع این کتاب مناقب و فضائل ائمه معصومین علیهم السّلام است که در قطع رحلی و در یک مجلّد به چاپ سنگی رسیده است. شروع تألیف این کتاب ۱۳۳۴ ق و تاریخ اتمام آن ۱۳۴۰ ق بود و مجموع صفحات آن ۵۶۹ صفحه می باشد.

۸- العبقری الحسان فی تواریخ صاحب الزمان- عجل اللّه تعالی فرجه- (کتاب حاضر)

بنابه گفته مؤلف این کتاب به منزله جلد دوم کتاب انوار المواهب است که در شرح احوال حضرت ولی عصر علیه السّلام بوده و در پنج قسمت به عنوان بساط نگارش یافته است.

کتاب مذکور در قطع رحلی به صورت چاپ سنگی و در دو مجلّد به چاپ رسیده است.

۹- جواهر الکلمات (جواهر الزواهر فی شوارد النوادر)

این کتاب در قطع رحلی و در دو جزء به صورت چاپ سنگی به چاپ رسیده است.

۱۰- وسیله النجات و عناوین الجمعات فی شرح دعاء السّمات

پایان نگارش کتاب سال ۱۳۳۱ ق بوده و در ۳۲۰ صفحه وزیری توسط انتشارات نهاوندی به چاپ رسیده است.

۱۱- انهار النوائب فی اسرار المصائب

۱۲- حاشیه فرائد الاصول علی المبحث البراءه

۱۳- رساله الحقیقه و المجاز

۱۴- وسائل العبید الی مراحل التوحید

۱۵- رشحه الندی فی مسأله البداء

۱۶- صلاه المسافر (تقریر درس شیخ محمد طه نجف)

۱۷- طور سینا در شرح حدیث کساء

۱۸- الفتح المبین فی ترجمه الشیخ علی الحزین

۱۹- الفوائد الکوفیه فی ردّ الصوفیه

۲۰- کشف التغطیه عن وجوه التسمیه

۲۱- لمعات الانوار فی حل مشکلات الایات و الاخبار

۲۲- مفرج القلوب و مفرج الکروب

۲۳- المواریث (تقریر درس سید محمد کاظم طباطبایی یزدی)

۲۴- النفخات العنبریه فی البیانات المنبریه

۲۵- الید البیضاء فی مناقب الامیر و الزهرا

۲۶- الیاقوت الاحمر فی من رأی الحجه المنتظر

۲۷– سبع المثانی در مناقب حسن اول تا حسن ثانی

۲۸– العسل المصفی فی نکت اخبار مناقب المصطفی صلّی اللّه علیه و آله

۲۹– الکوکب الدری فی نکت اخبار مناقب امیر المؤمنین علیه السّـلام § نقباء البشـر، ج ۴، ص ۱۶۰۰؛ مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال، ص ۳۴۲؛ معجم رجال الفکر و الادب، ج ۳، ص ۱۳۱۴– ۱۳۱۳؛ مکارم الاثار، ج ۶، ص ۲۲۰۸؛ مع کبار علماء النجف الاشرف، ج ۲، ص ۳۰۷– ۳۰۶؛ ریحانه الادب، ج ۶، ص ۲۶۹؛ علمای بزرگ شیعه، ص ۳۹۲؛ علمای معاصرین، ص ۲۲۰؛ معجم مؤلفی الشیعه، ص ۴۲۳– ۴۲۲.§

صاحب الذریعه علاوه بر آثار مذکور دو کتاب دیگر را در زمره تألیفات علامه نهاوندی (ره) ذکر کرده است.

وفات علامه نهاوندی (ره)

شیخ بزرگوار ما در ۱۹ ربیع الثانی سال ۱۳۶۹ ق/ ۱۳۲۹ ش در ۹۰ سالگی در مشهد درگذشت روز درگذشت ایشان هوا بسیار سرد بود و برف سنگینی باریده بود و غسّال خانه مشهد در خیابان ۱۷ شهریور در محل کنونی پارک وحدت قرار داشت و مردم با سختی طاقت فرسایی در مراسم کفن ودفن ایشان شرکت جستند و همین امر سبب شد که مرحوم آیت اللّه فقیه سبزواری باتوجه با مساعدت هایی که مرحوم نهاوندی در زمان حیات خود کرده بود، غسّال خانه اول طبرسی را بنا نماید.

جسد پاک علامه نهاوندی در رواق دارالسعاده در پایین پای هشتمین امام پاکان و در کنار قبر شیخ مرتضی آشتیانی دفن گردید و روح بلندش به عالم بالا عروج کرد.(۱)

مرحوم مروج در تاریخ درگذشت ایشان این بیت را سروده است:

آمد اندوه و سرافکند و پی تاریخ گفت:***شد نهاوندی مقیم اندر در سلطان طوس

که جمع حروف مصراع دوم در حساب ابجد ۱۳۶۹ یعنی سال درگذشت ایشان به سال قمری است.

۱– مشاهیر مدفون در حرم رضوی، ص ۳۴۶.

کتابخانه علامه نهاوندی (ره)

حاج شیخ علی اکبر نهاوندی ضمن دارا بودن تألیفات زیاد از کتابخانه بسیار غنی نیز برخوردار بوده است.

آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه به گوشه ای از نسخی که در کتابخانه وی موجود بوده است اشاره کرده. آن چه درپی می آید فهرستی مختصر از بخشی از کتابخانه بزرگ ایشان است:

آثار علوی؛ مؤلف: محمد بن مسعود مسعودی؛ رساله ای مختصر در بیان آثار علوی شامل مقدمه و چهار فصل و سیزده باب.(۱)

البراهین الجلیه فی تفضیل آل محمد علی جمیع البریه؛ مؤلف: مولاـ محمد کاظم بن مولاـ محمد شفیع هزار جریبی حائری متوفی بعد از ۱۲۳۲ ق و قبل از ۱۲۳۸ ق.(۲)

تحفه الاخیار؛ مؤلف: مولی محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی نجفی قمی، مشتمل بر هزار بیت فارسی در مدح امیر المؤمنین علیه السّلام و ردّ صوفیه است که شرح آن به زبان فارسی اثر مؤلف می باشد.(۳)

تحفه المحققین؛ مؤلف: شیخ احمد دامغانی معاصر مولی حسن یزدی صاحب مهیج الاحزان، این کتاب شبیه کشکول و به زبان فارسی می باشد.(۴)

ترجمه الذهبیه؛ مؤلف: سید شمس الدین محمد بن محمد بدیع الرضوی مشهدی صاحب «الحبل المتین» و «وسیله الرضوان».(۵)

تفسیر آیه البسمله؛ مؤلف: سید محمد حسین بن شمس الدین محمد النسابه.(۶)

۱- الذریعه، ج ۱، ص ۹.

۲- الذریعه، ج ۳، ص ۸۰.

۳- الذریعه، ج ۳، ص ۴۱۷.

۴- الذریعه، ج ۳، ص ۴۶۷.

۵- الذریعه، ج ۴، ص ۱۰۳.

۶- الذریعه، ج ۴، ص ۳۲۵.

تفسیر سوره الفجر؛ مؤلف: مولی احمد بن حسن یزدی مشهدی واعظ.(۱)

شرح الصحیفه؛ مؤلف: علامه محمد باقر مجلسی؛ این کتاب به زبان فارسی بوده و قریب پنج هزار بیت می باشد.(۲)

شرح قصیده میرفندرسکی؛ مؤلف: مولی عباس دارابی شاگرد مولی هادی سبزواری می باشد.(۳)

المسؤلات؛ مؤلف: کربلایی علی بروجردی؛ این کتاب شامل جواب مسائلی است که مؤلف از استاد خود مولی محمد تقی مجلسی سؤال کرده است.(۴)

شمس الحقیقه؛ مؤلف: میرزا محمد بن عبد النبی بن عبد الصنائع اخباری نیشابوری (م ۱۲۳۲ ق).(۵)

طراز المصائب؛ مؤلف: مولی نظر علی بن سلطان محمد طالقانی (م ۱۳۰۶ ق) این کتاب مشتمل بر مطالبی در مقتل می باشد.(۶)

طیف الخیال فی المناظره بین العلم و المال؛ مؤلف: مولی محمد مؤمن بن حاج محمد قاسم جزایری شیرازی شاگرد مولی شاه محمد بن محمد شیرازی صاحب شرح (الصحیفه).(۷)

حقیقه الاعیان فی معرفه الانسان؛ مؤلف: میرزا محمد بن عبد العلی معروف به اخباری.(۸)

الرد علی العامه؛ مؤلف: حاج مولی حسن بن علی کشوی یزدی حایری؛ این کتاب بیان

۱- الذریعه، ج ۴، ص ۳۴۱.

۲- الذریعه، ج ۱۳، ص ۳۴۷.

۳- الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۵.

۴- الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۷۶ و ج ۲۱، ص ۲۹.

۵- الذریعه، ج ۱۴، ص ۲۲۱.

۶- الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۵۹.

۷- الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۹۷- ۱۹۶.

۸- الذریعه، ج ۷، ص ۴۷.

ابطال خلافت کسانی است که بر علی علیه السّلام مقدم شدند.(۱)

رشحات عین الحیاه؛ مؤلف: مولی حسین بن علی واعظ کاشانی بیهقی؛ این کتاب شامل مقالاتی چند در طبقات خواجگان و سلسله نقش بندیه و مناقب خواجه ناصر الدین عبید اللّه نقش بندی و ... می باشد.(۲)

زهر الربیع فی الطرائف و الملح و المقال البدیع؛ مؤلف: سید نعمت اللّه بن عبد اللّه موسوی تستری (م ۱۱۱۲ ق). جلد اول این کتاب مکرر چاپ شده و جلد دوم به دلیل عدم اقبال مردم به آن چاپ نشده و لذا نسخه دوم جلد دوم کمتر است. صاحب الذریعه گوید:

جلد دوم این کتاب را نزد شیخ علی اکبر نهاوندی در خراسان دیده است.(۳)

رساله فی السیر و السلوک؛ مؤلف: نور الدین اخباری محمد بن محمد بن مرتضی کاشانی برادر محدث فیض کاشانی.(۴)

شرح دعای شجره النبوه؛ مؤلف: مولی احمد واعظ یزدی (م ۱۳۱۰ ق). این کتاب مشتمل بر هشت هزار بیت می باشد.(۵)

قلائد اللئالی؛ مؤلف: نصر اللّه بن شهر اللّه ترمذی؛ این کتاب به زبان فارسی و شرح جامع الحکایات است که مؤلف برای غلامرضا بن محمد علی آرانی کاشانی تصنیف کرده است.(۶)

لب شرح المثنوی؛ مؤلف: مولی حسین بن علی واعظ کاشفی بیهقی (م ۹۱۰ ق)

به این کتاب لب اللباب هم گفته می شود.(۷)

لطائف الآثار و جواهر الاخیار؛ مؤلف: شیخ سلیمان بن محمد معاصر

۱- الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

۲- الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۳۵.

۳- الذریعه، ج ۱۲، ص ۶۹.

۴- الذریعه، ج ۱۲، ص ۲۸۳.

۵- الذریعه، ج ۱۳، ص ۲۵۲.

۶- الذریعه، ج ۱۷، ص ۱۶۴.

۷- الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۸۷.

شیخ حرّ عاملی رحمه اللّه (۱).

اللمعات فی شرح دعاء السمات؛ مؤلف: سید ابو القاسم بن سید محمد باقر حسینی علوی فاطمی.(۲)

مباحثه النفس؛ مؤلف: مولی محمد طاهر؛ این کتاب در مواعظی خطاب به نفس عماره و ... می باشد.(۳)

المجالس الاربعون؛ مؤلف: مولی محمد بن مقیم بن شریف درزی بارفروشی مازندرانی. این کتاب در مواضع الهیه می باشد که عنوان هرمجلس آیه ای از قرآن است.(۴)

مجالی الانوار؛ مؤلف: میرزا محمد بن عبد النبی بن عبد الصنائع نیشابوری اکبرآبادی معروف به اخباری؛ این کتاب مشتمل بر مطالبی در مبدأ و معاد می باشد که خود مصنّف شرحی بر آن نوشته که به «مجالی المجالی» نام گرفته است.(۵)

تحفه المؤمن؛ مؤلف: مولی احمد دامغانی معاصر فتحعلی شاه.(۶)

معارف العارفین؛ مؤلف: محمد بن نصر اللّه اللائمی؛ این کتاب مختصر و در دو فصل می باشد.(۷)

مفتاح المطالب فی شرح المکاسب؛ مؤلف: سید محمد مولانا تبریزی (۸).

منهج الفاضلین فی معرفه الائمه الکاملین؛ مؤلف: شیخ محمد بن اسحاق بن محمد الحموی؛ این کتاب به زبان فارسی و مبسوط در امامت می باشد.(۹)

میزان الحق؛ مؤلف: مولی حسن بن علی الکشوی یزدی حائری

۱- الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۱۲.

۲- الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۴۶.

۳- الذریعه، ج ۱۹، ص ۴۱- ۴۰.

۴- الذریعه، ج ۱۹، ص ۳۵۸.

۵- الذریعه، ج ۱۹، ص ۳۷۳؛ الاعلام، ج ۶، ص ۲۵۱.

۶- الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۳۴ و ۲۶ و ۱۷۱.

۷- الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۹۳.

۸- الذریعه، ج ۲۱، ص ۳۴۹.

۹- الذریعه، ج ۲۳، ص ۱۹۵.

این کتاب به زبان فارسی و در ردّ عامه و خلافت متقدّمین می باشد.(۱)

نجم الولایه لمن اراد الهدایه؛ مؤلف: محمد بن عبد النبی اخباری (۲).

نصیحت نامه شاهی؛ مؤلف: ملّا حسین بن علی کاشفی سبزواری. مؤلف، این کتاب را برای پسر سلطان حسین میرزا بایقرا به رشته تحریر درآورده است که مشتمل بر مواعظ و اخلاق منظوم و منثور می باشد.(۳)

تنویر القلوب؛ مؤلف: مولی نور الدین محمد بن مرتضی بن محمد مؤمن بن مرتضی برادر فیض کاشانی معروف به نور الدین اخباری. این کتاب مشتمل بر ۱۴ باب در بیان معنی یک متن و فضیلت معرفت و کیفیت تحصیل آن است.(۴)

جام جم؛ مؤلف: شیخ محمد علی معروف به علی بن ابی طالب الحزین

این کتاب به زبان فارسی بوده و مشتمل بر «الموالید الثلاثه و کائنات الجو».(۵)

جامع السطین؛ این کتاب در تفسیر سوره یوسف به زبان فارسی و مشتمل بر نکات ادبی عرفانی و اخلاقی در ۶۰ فصل می باشد.(۶)

جنه النعیم در احوال معراج النبی؛ مؤلف: مولی محمد علی بن محمد معروف به علی البرغانی. این کتاب همچنین شامل مطالبی پیرامون امام حسین علیه السّلام و طریق سلوک آن حضرت می باشد که جلد پنجم آن کتاب ریاض الاحزان بوده است.(۷)

الحبل المتین؛ این کتاب مشتمل بر معجزه ظاهرشده بعد از دفن مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام به زبان فارسی و نزدیک هشت هزار بیت می باشد.(۸)

۱- الذریعه، ج ۲۳، ص ۳۰۹.

۲- الذریعه، ج ۲۴، ص ۷۰.

۳- الذریعه، ج ۲۴، ص ۱۸۵.

۴- الذریعه، ج ۴، ص ۴۷۱.

۵- الذریعه، ج ۱۲، ص ۲۱۹ و ج ۵، ص ۲۳.

۶- الذریعه، ج ۵، ص ۵۸.

۷- الذریعه، ج ۵، ص ۱۶۱.

۸- الذریعه، ج ۶، ص ۲۳۹.

ص: ۴۸

حقوق آل محمد علی سائر العباد؛ مؤلف: مولی حسن بن علی یزدی کشوی حائری.

این کتاب به زبان فارسی و وجیزه ای مختصر بوده که در آن سی حق به رشته تحریر درآمده است.(۱)

نظم الغرر و نضد الدرر؛ مؤلف: عبد الکریم بن محمد یحیی بن محمد شفیع قزوینی بن محمد رفیع بن فتح اللّه معاصر شاه سلطان حسین صفوی. این کتاب در نود و نه باب به عدد اسماء حسنی تصنیف شده است.(۲)

نواصیص العجب فی شرح زیاره رجب؛ مؤلف: ملا احمد بن حسن یزدی (۳).

وسیله الرضوان فی کرامات سلطان خراسان؛ مؤلف: شمس الدین محمد بن بدیع الرضوی از رؤسای خادمین آستان قدس و از علمای عصر صفوی معاصر شاه طهماسب دوم.(۴)

جواهر الکلمات لبصائر النسمات (ملقب به کحل الجواهر لجلاء البصائر)؛ این کتاب در سه جلد اصول دین، فروع دین و اخلاق می باشد.(۵)

ضمنا بخشی از دست نوشته های علامه نهاوندی همچون بخشی از عبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان علیه السّلام در کتابخانه مدرسه حجّتیه قم نگهداری می شود.

در پایان نظرات و پیشنهادات عزیزان را بر دیده منّت می نهیم.

و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته

قم- رجب المرجب ۱۴۲۷- تابستان ۱۳۸۶

صادق برزگر بفرویی- حسین احمدی قمی

@@@

ص: ۱

[شناسنامه ی کتاب]

العبقریّ الحسان فی احوال مولانا صاحب الزّمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف مؤلّف:

علامه کبیر حضرت آیت اللّه حاج آقا شیخ علی اکبر نهاوندی قدّس سرّه

تحقیق و تصحیح:

۱- الذریعه، ج ۷، ص ۴۲.

۲- الذریعه، ج ۲۴، ص ۲۱۸.

۳- الذریعه، ج ۲۴، ص ۳۵.

۴- الذریعه، ج ۲۵، ص ۷۷.

۵- الذریعه، ج ۲۶، ص ۲۶۴.

[دیباچه ۱]

هـذا هو الرفوف الأخضـر فی بشارات ظهور الحجه المنتظر و هو البساط الاول من الکتاب المسـتطاب الموسوم بالعبقری الحسان فی أحوال مولینـا صـاحب الزمـان علیه صـلوات الله الملک الحنّان، تألیف العلیم النحریر و العلامه الکبیر، ملاذ الفقهاء الاعاظم و مفخر العلمـاء الأفـاخم، بحر العلـوم المتلاـطم، زیـن المجتهـدین، محیی مراسـم شـریعه سـید المرسـلین، حجـه الاسـلام و محجه المسـلمین، العقـل الحـادی عشـر، الـذی هو للعلم محور، آیه الله الملـک الاکبر الآغا الحاج الشـیخ علی اکبر النهاونـدی اصـلا و المشهد المقدس الرضوی موطنا، مدظله العالی فی سنه ۱۳۶۴ ه ق

[مقدمه مؤلف]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

العبقرىّ الحسان حمد و سپاس زيبنده اريكه جلال يگانه معبود لايزالى است كه بسط بساط رحمتش ابدى و رفرف خضر خوان نعمتش سرمدى و صاحبان جلال و اكرام در ظلّ ظليل وجه ذى الجلال و الاكرامش، خوار و ذليل و زبان شكرگزاران از ثناگويى فضل علم و كثرت انعامش، عاجز و كليل، تعالى شأنه، مالك الملكى كه ساحت سلطنت و عظمتش از لوث عجز و حدوث، مبرّا و طنطنه علوّ و رفعتش از شايبه اضمحلال و زوال معرّا، منزّهى كه سلاسل عوالم امكانيّه، دمدمه اى از نفس رحمانيّه او است. مقدّسى كه ماسوايش به زمزمه سبحان ربّى العظيم و همهمه سبحان ربّى الأعلى، سرگرم ثناخوانى او است.

هرگياهى كه از زمين رويد***وحده لا شريك له گويد

و روح و ريحان تحيّات واصله و صلوات متّصله به روان جان جهانيان و رحمت عالم و عالميان، ماه روى و الضّحى و سياه موى و اللّيل إذا سجى و محبوب دلرباى ما ودّعك ربّك و ما قلى، درّ يتيم گرانبهاى ألم يجدك يتيما فآوى، توانگرنماى و وجدك عائلا فأغنى، راه يافته و وجدك ضالّا فهدى، سلطان صاحب لواى و للآخره خير لك من الأولى، خواجه دو سرا محمّد مصطفى صلّى اللّه عليه و آله و اهل بيت طاهرين او به تخصيص، مصدر كاينات و محور ممكنات و قطب دايره مكوّنات، مظهر غيب الهى و آينه خلق و خلق و منطق رسالت پناهى، خاتم اوصياى سامى و حجج گرامى (م ح م د) بن الحسن العسكرى عليهما السّلام باد.

و بعد، بر ارباب بصایر و اخوان صافی سرایر پوشیده نماناد! پس از آن که این خادم شرع انور و تشنه زلال شفاعت پیغمبر و اولیای خداوند علیّ اکبر، ابن حسین نهاوندی علی اکبر عاکف مشهد مقدس رضوی، سلطان سریر ارتضا و طایف مطاف بقعه عالیه علوی، حضرت علی بن موسی الرضا- علیه آلاف التحیّه و الثّناء- از جمع و تألیف و کتب و تصنیف کتاب مستطاب انوار المواهب فی نکت اخبار المناقب که مشتمل بر حالات خیریّه دلالات و نکات عالیات مناقب حضرت ختمی مرتبت و دوازده نفر از اهل بیت اطهار آن رسول با برکات است، شروع نموده به تألیف و ترصیف این طرفه کتاب که به منزله جلد دوّم از انوار المواهب و محتوی بر حالات و شؤونات حضرت خلیفه اللّه امام غایب- عجّل اللّه تعالی فرجه- است و آن را به کتاب العبقریّ الحسان فی احوال مولینا صاحب الزمان- علیه صلوات اللّه الملک الحنّان- موسوم ساختم و به نحوی، جمع و تلفیق نمودم که مطالعه کننده را از سایر کتبی که در غیبت نوشته شده، مثل سیزدهم بحار الانوار علّامه مجلسی (ره) و نجم الثاقب مرحوم نوری و دار السّلام عراقی و نور الانوار ملّا علی اصغر بروجردی و سایر کتب مدوّنه در این باب، بی نیاز گرداند و آن را به صورت پنج بساط، که به منزله پنج جلد و عبارت از پنج جزء باشد، درآوردم و هربساطی را به نامی نامیدم.

[مندرجات کتاب]

البساط الاول الموسوم بالرفرف الاخضر فی بشارات ظهور الحجّه المنتظر مشتمل است بر شطری از آیات قرآنیّه و سایر کتب سماویّه و پاره ای از اقوال کهنه و سحره و اخبارات مأثوره از پیغمبر و ائمّه اثنا عشر- علیهم صلوات اللّه الملک الاکبر- در بیان بشارات ظهور آن جناب و در آن چند عبقریّه است و در هرعبقریّه، چند رفرفه به عنوان رفرفه، رفرفه.

البساط الثانی الموصوف بالمسک الأذفر فی ولاده الحجّه المنتظر و معجزاته و خوارق عاداته

محتوی بر چند عبقریّه و در هرعبقریّه، چند مسکه به عنوان مسکه، مسکه و در آن اسامی تقریبا چهل و پنج نفر از علمای عامّه که قایل به تولّد و وجود فعلی آن بزرگوارند، در آن آمده است.

البساط الثالث المنعوت بالصبح الأسفر فی اثبات مهدویّه الحجّه المنتظر

شامل تعیین شخص شخیص مهدی علیه السّلام و چند اشکال وارده بر وجود، غیبت و سایر

خصوصیّات آن بزرگوار و نیز احوال معمّرین به طریق طبقه بندی از یک صد و بیست سال تا سه هزار و هشت صد سال.

هم چنین در بیان غیبات حجج الهیّه از محجوج الیهم که عبارت از بیست و پنج نفر از انبیای عظام باشند.

در این بساط، چند عبقریّه است و در هرعبقریّه، چند صبیحه به عنوان صبیحه، صبیحه.

البساط الرابع المعروف بالیاقوت الاحمر فیمن رأی الحجه المنتظر

در این بساط نام هزار نفر یا بیشتر می باشد که به انحای رؤیت، از حین تولّد آن جناب الی زماننا هذا، خدمت حضرتش تشرّف پیدا کرده اند.

در آن چند عبقریّه است، و در هرعبقریّه، چند یاقوته به عنون یاقوته، یاقوته.

البساط الخامس الملقّب بالنجم الأزهر فی علائم ظهور الحجّه المنتظر

در این بساط مدح انتظار فرج و علایم و گزارشات هنگام ظهور آمده است و نیز تشریح دوازده میراث از مواریث انبیا که با آن سرور است:

«عصای موسی» و «حجر او»، «تابوت سکینه»، «ذوالفقار»، «تورات»، «انجیل»، «قرآن حضرت امیر علیه السّلام»، «خاتم سلیمان» و غیر این ها، و بیان آیات مرتبط به رجعت و اثبات آن ضرورتا و اعتبارا و اشکالات عشره و اجوبه آن و توقیعات آن حضرت.

در این بساط چند عبقریّه است و در هر عبقریّه چند نجمه به عنوان نجمه، نجمه.

[دیباچه ۲]

فبعون اللّه الملک المعبود ابدء فی المرام و اشرع فی المقصود. فأقول:

این بساط اوّل از کتاب مستطاب «العبقریّه الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان» است که مشتمل بر بعضی آیات قرآنی و سایر کتب سماویّه و اخبار کهنه و سحره است، منضّما الی اخبار سیّد المرسلین الی مولانا حسن بن علی العسکری علیهما السّلام که در بشارات ظهور آن نور موفور السرور وارد گردیده و ملقّب نمودم او را بالرفرف الاخضر فی بشارات ظهور الحجّه المنتظر و در آن چند عبقریّه و در هرعبقریّه چند رفرفه است.

عبقریّه اوّل [بشارت ظهور در قرآن کریم]

اشاره

بدان که بشارت ظهور موفور السرور حضرت ولی عصر،- ارواح العالمین فداه- در قرآن مجید و فرقان حمید، بسیار واقع است.

از قدمای امامیّه، شیخ اجلّ، ابو عبد اللّه احمد بن محمد بن عیّاش کتاب «مختصر ما نزل من القرآن فی صاحب الامر» را تألیف فرموده، از متأخّرین سیّد جلیل و محدّث تحریر نبیل، سیّد هاشم بحرانی توبلی قدس سرّهما کتاب المحجّه فیما نزل فی الحجّه را پرداخته و در آن کتاب یک صد و بیست آیه از آیات قرآنی را برشمرده که مطابق اخبار معتبره صادره از مترجمان وحی ربوبی، حضرت خاتم انبیا و ائمّه هدی- صلوات اللّه علیهم اجمعین- در شأن حضرت مهدی موعود و قائم آل محمد- ارواحنا التراب مقدمه الفداء- نزول یافته است.

مفسّرین امامیّه مثل علی بن ابراهیم قمّی، محمد بن عیّاش، محمد بن مسعود عیّاشی، صاحب تفسیر نور الثقلین، تفسیر کنز الدقایق و تفسیر صافی که برای حذر از تفسیر قرآن به رأی- نظر به حدیث شریف «من فسّر القرآن برأیه فلیتّبوء مقعده من النار»- بنای تفسیر آیات قرآنی را بر اخبار و آثار معصومین علیهم السّلام نهاده اند، در ضمن تفاسیر خود، آن اخبار را روایت کرده اند و جمع کثیری از علمای غیبت صغرا، در ضمن کتاب هایی که در جمع آیات نازله در فضیلت اهل بیت علیهم السّلام تألیف کرده اند، آن آیات و اخبار را ضبط کرده اند.

بعضی از مفسّرین عامّه هم پاره ای از آیات قرآنی را راجع به حضرت قائم- عجل اللّه فرجه- دانسته اند.

از متأخّرین امامیّه، علّامه مجلسـی- طیّب اللّه رمسه- نیز در اوّل جلد سیزدهم بحار الانوار(۱)، آیات بسیاری را که به این مقصد اسـنی مربوط است، از کتب تفاسـیر و اخبار روایت فرموده است. هم چنین معاصر مرحوم جناب حاج ملا علی یزدی حائری در الزام الناصب یک صد و سی و سه آیه در این موضوع در کتاب مذکور نقل فرموده است.

چون ذکر تمام آیات مبشّره و اخبار مفسّـِره، از وضع این کتاب خارج است، به ذکر بیست آیه در ضمن بیست رفرفه اکتفا می نماید.

[آیات اول سوره بقره] ۱ رفرفه

آیه اوّل: قال اللّه تعالی فی سوره البقره: الم* ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُـدیً لِلْمُتَّقِینَ* الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ (۲)

صدوق روایت کرده از یحیی بن ابی القاسم گفت: از حضرت صادق علیه السّلام از معنی این آیه پرسیدم.

فقال علیه السّلام: «المتقون شیعه علی و الغیب هو الحجّه»(۳).

فرمود: متّقین شـیعه علی باشـند و غیب حضـرت حجّت است و شاهـد بر این معنی، قول خـدای تعالی است؛ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ (۴).

هم چنین از داود بن کثیر رقّی روایت کرده که حضـرت صادق علیه السّلام فرمود: ایمان آورندگان به غیب، کسانی هستند که به قیام قائم علیه السّلام ایمان آورند که آن حق است (۵).

نیز از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده از حضرت رسول خدای تعالی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در

۱- در چاپ فعلی بحار الانوار، ر. ک: ج ۵۱ به بعد.

۲- سوره بقره، آیه ۳- ۱.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، دار الکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۵ ق، ج ۱، ص ۱۸.

۴- سوره یونس، آیه ۲۰.

۵- کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷؛ ج ۲، ص ۳۴۰.

حـدیثی کـه امـامت ائمّـه دوازده گـانه و غیبت امـام دوازدهم را بیـان کرده، فرمـود: «طـوبی للمقیمین علی محبتهم اولئـک من وصفهم اللّه فی کتابه فقال الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ (۱) قال: أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲).

خوشا به حال کسانی که بر دوستی آنان پاینـده باشـند، آن ها کسانی هسـتند که خدا در کتاب خود اوصافشان را بیان فرموده؛ پس فرموده: آن چنـان کسـانی که به غیب، ایمـان آورنـد، و هم چنین فرموده: آنـان حزب خداینـد؛ آگاه باشـید به درستی که حزب خدایند غالب شوندگان.

در آخر روایت جنـدل بن جنـاده که صـدوق- علی مـا فی المحجّه- و فضل بن شاذان و خزاز قمی و از عامّه، خوارزمی روایت کرده انـد، حضـرت رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله بعـد از ذکر امـام دوازدهم می فرمایـد: «طوبی للصـابرین فی غیبته، طوبی للمقیمین علی محبّته، اولئـک وصـفهم اللّه فی کتـابه و قـال الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِـالْغَیْبِ و قال: أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».(۳)

[سوره بقره، آیه ۱۴۸] ۲ رفرفه

آیه دوّم: قال اللّه تعالی فی سوره البقره:

فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً(۴).

پیشی گیرید به سوی خیرات، هرکجا که باشید، بیاورد تمام شما را خدا.

علی بن ابراهیم (۵) و محمد بن مسعود عیّاشی در تفسیر خود(۶)، نعمانی در کتاب

۱- سوره بقره، آیه ۳.

۲- سوره مجادله: آیه ۲۲.

۳- سوره مجادله: آیه ۲۲.

۴- سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۵- ر. ک: الإحتجاج، دار النعمان، ج ۲، ص ۲۴۹.

۶- التفسـیر العیّاشـی، النصـر محمد بن مسـعود بن عباس السـلمی السـمرقندی، به کوشش سید هاشم-- رسولی محلاتی، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ج ۱، ص ۶۵.

غیبت (۱) و شیخ مفید در کتاب اختصاص (۲) به اسناد معتبره از حضرت باقر علیه السّلام؛ هم چنین نعمانی (۳) و صدوق (۴)، به سند معتبر از حضرت سیّد الساجدین علیه السّلام؛ کلینی، صدوق (۵)، محمد بن جریر طبری (۶) و نعمانی (۷) به دو طریق، به اسناد معتبره از حضرت صادق علیه السّلام؛ عیّاشی (۸) از حضرت ابی الحسن علیه السّلام؛ طبرسی در احتجاج (۹)، از عبد العظیم حسنی از حضرت جواد علیه السّلام روایت کرده اند که فرمودند: مقصود از آیه مبارکه، اجتماع سی صد و سیزده نفر اصحاب حضرت قائم در یوم الظهور می باشد(۱۰) و خبر مروی از حضرت جواد علیه السّلام در بشارت آن حضرت به طور کامل ذکر خواهد شد. در این جا متن یک خبر را که با سایر اخبار متّحد است، از غیبت نعمانی از مفضّل بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام مسطور داریم.

قال: «اذا أذن الامام دعی اللّه عزّ و جلّ باسمه العبرانی فانتخب (۱۱) له اصحابه الثلثمائه و ثلثه عشر قزع کقزع الخریف و هم اصحاب الالویه منهم من یفقد من فراشه لیلا فیصبح بمکّه و منهم من یری یسیر فی السحاب نهارا یعرف باسمه و اسم ابیه و حلیته و نسبه؛ قلت جعلت فداک ایّهما أعظم ایمانا؟ قال: «الذی یسیر فی السحاب نهارا و هم المفقودون و فیهم نزلت هذه الآیه: فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، به کوشش علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران، ص ۲۸۲.

۲- ر. ک: الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۷؛ مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۴۰۹.

۳- ر. ک: الغیبه، ص ۳۱۳.

۴- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۴.

۵- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۷۲.

۶- ر. ک: دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری شیعی، نشر مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۱۳، ص ۵۶۲.

۷- ر. ک: الغیبه، ص ۲۴۱.

۸- ر. ک: التفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۶.

۹- الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۴۹.

۱۰- ر. ک: الإحتجاج، احمد بن علی طبرسی، به کوشش محمد باقر خرسان، دار النعمان، ج ۲، ص ۲۴۹.

۱۱- فأتیحت و در نسخه دیگر فأنتجب

تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً.»

فرمود: چون خدای حضرت قائم را اجازت ظهور فرماید، خدای را به نام عبری او بخواند، پس اصحاب او که سی صد و سیزده نفرند، چون پاره های ابر خریف (۱) گرد آیند و پیوند گیرند و آنان صاحب لوا باشند. بعضشان شبانه از بستر خود مفقود شده، صبح در مکّه کنند و برخی دیده شوند که هنگام روز، در سحاب سیر نمایند. آنان با نام خودشان و نام پدرشان و شمایل و نسبشان شناخته شوند. عرض کردم: قربانت شوم! ایمان کدام یک بزرگتر است؟

فرمود: آنان که روز در سحاب سیر کنند، آنانند گم شوندگان، و در حقّ ایشان است:

أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ ...، الخ.(۲)

[سوره آل عمران، آیه ۸۳] ۳ رفرفه

آیه سوّم: قال اللّه تعالی فی سوره آل عمران:

وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ .(۳)

از برای خدا اسلام آورند کسانی که در آسمان ها و زمین باشند، خواه از روی طوع و رغبت، یا قهر و کراهت.

عیّاشی (۴) در تفسیر خود از رفاعه بن موسی از حضرت صادق علیه السّلام و از ابن بکیر از حضرت کاظم علیه السّلام (۵)، هم چنین از عبد الاعلی حلبی از حضرت باقر علیه السّلام (۶) روایت کرده که فرمودند مصداق آیه مبارکه، زمان ظهور حضرت قائم علیه السّلام می باشد.(۷)

العبقری الحسان ؛ ج ۱ ؛ ص۱۵

۱- خریف: پاییز.

۲- الغیبه، نعمانی، ص ۳۱۲.

۳- سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۴- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

۵- همان.

۶- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۶.

۷- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

«عن ابن بکیر قال سئلت ابا الحسن علیه السّلام عن قوله تعالی: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ ...، الخ. قال علیه السّلام: «انزلت فی القـائم، اذا خرج بالیهود و النّصاری و الصّابئین و الزّنادقه و اهل الردّه و الکفّار فی شـرق الارض و غربها فعرض علیهم الاسـلام، فمن اسـلم طوعـا أمره بالصـلوه و الزکـوه و مـا یـؤمر به المسـلم و یحبّ اللّه (۱) و مـن لم یسـلم ضـرب عنقه، حـتی لاـ یبقی فی المشـارق و المغارب احـد الّا من وحّـِد اللّه. قلت: جعلت فـداک! انّ الخلق اکثر من ذلک. فقال: انّ اللّه اذا اراد امرا قلّل الکثیر و کثّر القلیل.(۲) »

عبـد اللّه بن بکیر گفت: از حضـرت کاظم علیه السّـِلام از قول خـدای تعالی وَ لَهُ أَسْـلَمَ ...، الـخ سؤال کردم. فرمود: این آیه در شأن حضـرت قائم علیه السّـِلام نازل شده؛ زمانی که بر یهود، نصارا، پرسـتندگان آفتاب، زندیقان، مردم مرتد و کفّار مشـرق و مغرب زمین خروج کند. پس اسـلام را بر آن ها عرضه دارد، هرکس اسلام آرد، او را به گزاردن نماز و دادن زکات و آن چه مسـلمان بـدان مأمور شود و محبوب خداست، فرمان دهد و هرکس اسـلام نیاورد، گردنش را بزند تا در مشارق و مغارب، جز یگانه پرست باقی نماند.

عرض کردم: قربانت شوم! مردم بیشتر از آنند که با آن ها چنین معامله شود. فرمود:

چون خدا چیزی را بخواهد، بسیار را اندک و اندک را بسیار کند.

[سوره نساء، آیه ۱۵۹] ۴ رفرفه

آیه چهارم: قال اللّه تعالی فی سوره النساء:

وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَـهِیداً.(۳) نیست از اهـل کتاب، مگر آن که البتّه به او- یعنی عیسی علیه السّلام- پیش از

۱- یجب الله علیه

۲- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳- سوره نساء، آیه ۱۵۹.

مردنش ایمان آرد و در روز قیامت بر ایشان گواه می باشد.

علی بن ابراهیم در تفسیر(۱) خود از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت: حجّاج مرا گفت: ای شهر! در کتاب خدای آیه ای است که مرا وامانده نموده. گفتم: ای امیر! آن کدام آیه است؟ گفت: قول خدای تعالی وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ ...، الخ. سوگند به خدای! که فرمان دهیم یهود و نصارا را گردن زنند و به گوشه چشم، نگران آن ها شوم. پس نمی بینم که در لب خود حرکت دهند تا بمیرند. گفتم: اصلح اللّه الأمیر! معنی آن نه چنان است که امیر پنداشته. گفت: چگونه است؟

گفتم: به درستی که عیسی علیه السّلام پیش از قیامت از آسمان فرود آید، پس اهل ملّتی از یهود و غیریهود باقی نماند، جز این که پیش از مردنش به او ایمان آورند و او پشت سر حضرت مهدی علیه السّلام نماز گزارد. گفت: ویحک (۲) از کجا این مطلب را می گویی؟

گفتم: محمد بن علی بن الحسین علیه السّلام مرا به آن حدیث کرده. گفت: «جئت بها و اللّه من عین صافیه» سوگند به خدای! که این معنی را از سرچشمه صافی اخذ کرده و آورده ای.

[سوره اعراف، آیه ۱۵۹] ۵ رفرفه

آیه پنجم: قال اللّه تعالی فی سوره الأعراف:

وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (۳).

و از قوم موسی گروهی به حق راهنمایی کنند و به حق عدالت نمایند.

ابن الفارسی در روضه الواعظین (۴) از حضرت صادق علیه السّلام و ابو جعفر طبری (۵) و

۱- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸ و نیز ر. ک: بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۹۵؛ ج ۱۴، ص ۳۴۹؛ ج ۵۳، ص ۵۰.

۲- ویحک: وای بر تو!

۳- سوره اعراف، آیه ۱۵۹.

۴- روضه الواعظین، محمد بن فتال نیشابوری، به کوشش سید محمد مهدی و سید حسن خرسان، نشر رضی، قم، ص ۲۶۶.

۵- ر ک: دلائل الامامه، ص ۴۶۳.

عیّاشی به سند متّصل از مفضّل بن عمر از آن حضرت روایت کرده اند که گروهی باشند از قوم موسی و اصحاب کهف و غیر آن ها که از پشت خانه کعبه بیرون آمده، از یاوران حضرت قائم علیه السّلام باشند.

فی تفسیر العیاشی عنه: «اذا قام قائم آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم استخرج من ظهر الکعبه سبعه و عشرین رجلا، خمسه عشر من قوم موسی، الذین یقضون بالحق و به یعدلون و اصحاب کهف و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان الفارسی و ابو دجّانه الانصاری و مالک الاشتر.»

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون حضرت قائم علیه السّلام قیام فرماید، از پشت خانه کعبه بیست و هفت مرد را بیرون آرد که پانزده نفر آن ها از قوم موسی باشند که به حق حکم نمایند و به حق عدل کنند و نیز هفت نفر اصحاب کهف، یوشع وصیّ موسی، مؤمن آل فرعون، سلمان فارسی، ابودجانه انصاری و مالک اشتر(۱).

این ناچیز گوید: در روایات روضه الواعظین (۲) و طبری،(۳) مقداد بن اسود نیز مذکور است و در آخر خبر روضه، مسطور است: «فیکونون بین یدیه انصارا و حکاما» و در روایت طبری به جای ابودجانه انصاری، جابر انصاری مذکور است.

[سوره انفال، آیه ۳۹] ۶ رفرفه

آیه ششم:

قال اللّه تعالی فی سوره الأنفال:

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱.

۲- روضه الواعظین محمّد بن الفتال النیشابوری، ص ۲۶۶.

۳- دلائل الامامه، ص ۴۶۳.

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ (۱).

جنگ کنید با کفّار و مشرکین تا نبوده باشد فتنه و بوده باشد تمام دین از برای خدای.

کلینی (۲) و عیّاشی (۳) از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند، طبرسی رحمه اللّه نیز در مجمع البیان (۴) از حضرت صادق علیه السّلام که فرمودند: تأویل آیه در زمان قیام حضرت قائم- عجّل اللّه فرجه- است.

«فی الکافی (۵) عن محمد بن مسلم قال: قلت لابی جعفر علیه السّلام قول اللّه تعالی عزّ ذکره وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ ...، الخ. فقال لم یجی ء تاویل هذه الآیه بعد أنّ رسول اللّه رخص لهم لحاجه و حاجّه اصحابه فلو جاء تأویلها لم یقبل منهم و لکنّهم یقتلون حتّی یوحّد اللّه عزّ و جلّ و حتّی لا یکون شرک. فی المجمع روی زراره و غیره عن ابی عبد اللّه علیه السّلام قال: لم یجی ء تأویل هذه الآیه و لو قد قام قائمنا بعد، سیری من یدرک ما یکون من تأویل هذه الآیه و لیبلغنّ سلطان محمّد ما بلغ اللیل حتّی لا یکون شرک علی ظهر الارض.»

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: تأویل این آیه تاکنون نیامده. هرگاه قائم ما قیام کند، هر آن کس حضرتش را ادراک نماید، تأویل این آیه را ببیند، البتّه هرآینه باید پادشاهی و سلطنت آیین مقدّس محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به تمام دنیا برسد تا دیگر شرکی بر روی زمین باقی نماند.

در روایت عیّاشی از زراره از حضرت باقر علیه السّلام نیز عین همین مضمون آمده است.

۱- سوره انفال، آیه ۳۹.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۲۰۱، پاورقی شماره ۴.

۳- التفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۱.

۴- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۶۶.

۵- الکافی، ج ۸، ص ۲۰۱، پاورقی شماره ۴.

[سوره توبه، آیه ۳۴] ۷ رفرفه

آیه هفتم: قوله تعالی فی سوره البرائه:

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ.(۱)

او است آن چنان خدایی که رسول خود را با هدایت و آیین راست فرستاد، تا او را بر تمام دین ها غالب گرداند، هرچند شرک ورزندگان کراهت داشته باشند.

محمد بن عبّاس از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام، کلینی (۲) از حضرت کاظم علیه السّلام، عیّاشی (۳) و طبرسی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده اند صدوق (۴)، عیّاشی، محمد بن عبّاس و علی بن ابراهیم (۵) نیز از حضرت صادق علیهم السّلام روایت کرده اند که فرمودند:

تأویل آیه مبارکه در زمان ظهور دولت حقّه و قیام قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می باشد که صفحه خاک از لوث کفر و شرک و زندقه و الحاد پاک و به انوار توحید و ایمان و اسلام منوّر و تابناک خواهد گردید.

محمد بن عبّاس از عبایه بن ربعی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و مجاهد از ابن عبّاس نیز همین مضمون را روایت کرده اند.

صدوق (۶) را روایت آن که ابو بصیر گفت: حضرت صادق علیه السّلام در قول خدای تعالی هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ ...، الخ. فرمود:

«و اللّه ما نزل تأویلها حتّی یخرج القائم فاذا خرج القائم لم یبق کافر باللّه و لا مشرک الّا کره خروجه حتّی لو کان کافر فی بطن صخره قالت یا مؤمن فی بطنی

۱- سوره توبه، آیه ۳۴.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲.

۳- التفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸۷.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۷۰.

۵- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸۹.

۶- کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ص ۶۷۰.

کافر فاکسرنی و اقتله»

سوگند به خدای! واقع نشده تأویل این آیه تا زمانی که قائم خروج فرماید. پس چون خروج کند، هیچ کفر ورزنده به خدا و شرک ورزنده ای باقی نماند جز این که خروج او را، کراهت داشته باشد، تا این که اگر کافری در شکم سنگی پنهان شود، آن سنگ به گفتار آید و گوید: ای مؤمن! در شکم من کافر است، پس مرا بشکن و کافر را بکش.

در خبر مفضّل مفضّل (۱)، حضرت صادق علیه السّلام می فرماید: «ثمّ یظهره اللّه کما وعد به جدّه فی قوله عزّ و جلّ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ ...» الخ. خدای تعالی حضرت قائم را چنانی که جدّش را به او وعده فرموده ظاهر فرماید در آیه هُوَ الَّذِی ...، الخ.

مفضّل عرض کرد: ای مولای من! پس چیست تأویل قول خدای تعالی لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ. فرمود: تأویل این، همان قول خدای تعالی است وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ ای مفضّل! سوگند به خدای، هرآینه ملّت ها و دین ها و اختلاف را برطرف گرداند و تمام دین، واحد بوده باشد؛ چنان چه خدای عزّ و جلّ فرموده: إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ او نیز فرموده: وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ.

[سوره هود، آیه ۸] ۸ رفرفه

آیه هشتم: قوله تعالی فی سوره هود:

وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلی أُمَّهٍ مَعْدُودَهٍ لَیَقُولُنَّ ما یَحْبِسُهُ أَلا یَوْمَ یَأْتِیهِمْ لَیْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ.(۲)

و اگر از آن ها عذاب را تأخیر اندازیم تا زمان گروهی شمرده شده، هرآینه گویند:

البتّه چه چیز آن عذاب را از وقوع بازداشته؟ آگاه باشید! روزی بیاید ایشان را که دفع

۱- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴- ۱.

۲- سوره هود، آیه ۸.

شده ای از آن ها نیست، و احاطه کند به آنان، آن چه را که استهزاکننده به آن بودند.

کلینی (۱) و نعمانی (۲) و شیخ شرف الدین (۳) از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند، عیّاشی (۴) و طبرسی (۵) از صادقین علیهما السّلام، علی بن ابراهیم (۶) از امیر المؤمنین علیه السّلام و حضرت باقر علیهما السّلام- کما فی المحجّه- که فرمودند: امّت معدوده، سی صد و سیزده نفر، اصحاب حضرت قائم علیه السّلام- عجّل اللّه فرجه- می باشند.

کافی عن ابی عبد اللّه علیه السّلام «فی قول اللّه عزّ و جلّ: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً قال الخيرات الولايه و قوله تبارك و تعالى أين ما تكونوا يأت بكم اللّه جميعا يعنى أصحاب القائم الثّلاثمائه و البضعه عشر رجلا قال و هم و اللّه الأمّه المعدوده قال يجتمعون و اللّه فى ساعه واحده قزع كقزع الخريف»(۷).

علی بن ابراهیم در تفسیر(۸) خود که منسوب به حضرت صادق علیه السّلام است، امّت معدوده را به زمان ظهور تفسیر کرده و گفته: امّت در کتاب خدا بر وجوه کثیره است:

از جمله مذهب، مانند قوله تعالی: كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً(۹)؛ أی: علی مذهب واحد.

از جمله واحد است، مانند قوله تعالی: إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً(۱۰).

از جمله اجناس جمیع حیوان است، مانند قوله تعالی: وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلا فِيها

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۳۱۳.

۲- الغیبه، ص ۳۱۵.

۳- تأویل الآیات فی فضائل العتره الطاهره، شرف الدین علی الحسینی، ج ۱، ص ۲۲۳.

۴- تفسیر العیاشی، محمّد بن مسعود العیاشی، ج ۲، ص ۵۷ و ۱۴۰.

۵- تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۴۶.

۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ ج ۲، ص ۲۰۵.

۷- کافی، ج ۸، ص ۳۱۳.

۸- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی؛ ج ۱، ص ۳۲۳.

۹- سوره بقره: آیه ۲۱۳.

۱۰- سوره نحل: آیه ۱۲۰.

نَذِيرٌ(۱).

و از جمله امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله است، مانند قوله تعالی: کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فِی أُمَّهٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ (۲).

و از جمله وقت است، مانند قوله تعالی: وَ قالَ الَّذِی نَجا مِنْهُما وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّهٍ(۳) أی: بعد وقت و قوله تعالی: إِلی أُمَّهٍ مَعْدُودَهٍ(۴) یعنی الوقت.

و از جمله تمام خلق است، مانند قوله تعالی: وَ تَری کُلَّ أُمَّهٍ جاثِیَهً(۵)، الخ.

پس در معنی آیه مبارکه گفته: اگر آن ها را در این دنیا تا زمان خروج قائم متمتّع سازیم، هرآینه از روی استهزا گویند: ما یحبسه؟ چه چیز قائم را از ظهور بازداشته، چرا ظاهر نمی شود؟

پس خدای در جواب منکرین و مستهزئین فرماید: أَلا یَوْمَ یَأْتِیهِمْ ...(۶).

[سوره یوسف، آیه ۱۱۰] ۹ رفرفه

آیه نهم: قال اللّه تعالی فی سوره یوسف: حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا(۷).

تا زمانی که رسولان ناامید شدند، و تکذیب کنندگان پنداشتند که آن ها دروغ گفته شده اند، آمد ایشان را یاری و مددکاری ما.

سیّد بحرانی از ابو جعفر طبری در کتاب مسند فاطمه علیها السّلام از حضرت صادق علیه السّلام

۱- سوره فاطر: آیه ۲۴.

۲- سوره رعد: آیه ۳۰.

۳- سوره یوسف: آیه ۴۵.

۴- سوره هود: آیه ۸.

۵- سوره جاثیه: آیه ۲۸.

۶- سوره هود: آیه ۸.

۷- سوره یوسف، آیه ۱۱۰.

روایت کرده که مردی خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام شرفیاب شده، از طول زمان دولت جور و باطل همی شکایت نمود.

فقال له امیر المؤمنین علیه السّلام: «و اللّه لا یکون ما تأملون، حتّی لا یکون لأحدکم موضع قدمه و حتّی تکونوا علی الناس اهون من المیّته عند صاحبها فبینما انتم کذلک اذا جاء نصر اللّه و الفتح و هو قول ربّی عزّ و جلّ فی کتابه:(۱) حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ ،»(۲) الخ.

پس امیر المؤمنین او را فرمود: سوگند به خدای! آن چه را که شما آرزو دارید از هلاکت اهل باطل و اضمحلال مردم جاهل و ایمنی صاحبان تقوا که اندک اند واقع نشود، تا این که از شدّت فقر و ناداری برای یکی از شما، جای قدم گذاشتن نباشد و از نهایت بی مقداری در نزد مردم، خوارتر از مردار نزد صاحبش باشد، در میان ناداری و خواری بمانید، که ناگهان نسیم عنایت ازلیّه الهیّه وزیده و صبح سعادت شما از افق اقبال دمیدن گیرد. نصرت و فتح خدای عزّ و جلّ شما را در رسد و شما را از حضیض مسکنت و ذلّت به اوج دولت و عزّت کشد؛ این است فرمایش پروردگار عزیز در کتاب خویش: حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ ...، الخ.

[سوره حدید، آیه ۱۷] ۱۰ رفرفه

آیه دهم: قال اللّه تعالی فی سوره الحدید:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۳).

بدانید به درستی که خدا زمین را بعد از مردن آن زنده می کند، به تحقیق نشانه های خداوندی خود را، به جهت آن که ادراک و تعقّل نمایید، برای شما بیان کردیم.

۱- دلائل الامامه، ص ۴۷۱.

۲- سوره یوسف: آیه ۱۱۰.

۳- سوره حدید، آیه ۱۷.

شیخ صدوق (۱) و محمد بن عبّاس (۲) از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: مردن زمین، کافر شدن زمین است، چه آن که کافر میّت است. پس خدای عزّ و جلّ زمین را به حضرت قائم علیه السّلام زنده می فرماید، چه آن حضرت، زمین را پر از عدل نموده، اهلش را زنده می گرداند.

شیخ طوسی از ابن عبّاس روایت کرده که در تفسیر آیه مبارکه گفته: یعنی یصلح الله الارض بقائم آل محمّد بعد موتها، یعنی من بعد جور اهل مملکتها(۳).

کلینی در کافی از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السّلام روایت کرده که مراد، زنده کردن زمین است به عدل، بعد از مردن زمین به سبب جور. در آخر روایت کافی از حضرت کاظم علیه السّلام است و لإقامه حدّ فیها أنفع فی الارض من القطر اربعین صباحا؛(۴)

یعنی هرآینه اقامه یک حدّ در زمین، نفعش از باران چهل روز بیشتر است.

[سوره سبأ، آیات ۵۲- ۵۱] ۱۱ رفرفه

آیه یازدهم: قال اللّه تعالی فی سوره السباء:

وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ* وَ قالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ؛(۵)

ای رسول مکرّم! کاش آن گروه را ببینی که دچار فزع و دهشت شده اند، پس از برای آن ها قرارگاهی نیست و از پنجه قدرت ما نتوانند بیرون روند و از مکانی نزدیک گرفته شوند و بگویند: به او ایمان آوردیم و کجاست از برای ایشان دسترسی

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

۲- تأویل الآیات الظاهره، ج ۲، ص ۶۶۳.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ ق، ص ۱۷۵.

۴- الکافی، ج ۷، ص ۱۷۴.

۵- سوره سبأ، آیه ۵۲- ۵۱.

به او، از راه دور؟

بدان که آیه مبارکه بر چند امر دلالت دارد:

اوّل: گرفتار فزع و دهشت شدن آن گروه.

دوّم: عدم نجات و خلاصی برای آنان.

سوّم: گفته شدن از مکان نزدیک.

چهارم: ایمان آوردن و عدم قبول آن.

عامّه برآنند که این فزع و اخذ و عدم قبول ایمان یا در زمان موت است یا در زمان بعث، مگر زمحشری که گفته: از ابن عبّاس (۱) روایت شده، این آیه در خسف بیداء نازل شده ثعلبی نیز از حذیفه بن یمان (۲) از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نزول آیه را در خسف بیداء روایت کرده، لیکن از طرق خاصّه، روایات به حدّ استفاضه رسیده که حضرت رسول خدا و ائمّه اطهار- صلوات اللّه علیهم اجمعین- آیه مبارکه را به هلاک لشکر سفیانی به جهت خسف بیداء، در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء- تفسیر فرموده اند.

در مجمع البیان (۳) این معنی را از حضرت رسول و حسن بن حسن بن علی و حضرت سجاد علیهم السّلام روایت کرده. نعمانی (۴) در کتاب غیبت، این معنی را از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده. علی بن ابراهیم (۵)، عیّاشی (۶) و محمد بن عبّاس (۷) از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده اند.

خلاصه آن اخبار آن که، در تفسیر آیه مبارکه فرمودند: کاش ببینی آنان را- یعنی

۱- ر ک: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۶.

۲- همان.

۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲۸.

۴- الغیبه، ص ۳۰۴.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵.

۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۶.

۷- تأویل الآیات الظاهره، ج ۲، ص ۴۷۸.

لشکر سفیانی را- زمانی که به سبب صیحه آسمانی گرفتار دهشت و فزع شده اند، پس فرار نتوانند و از مکان نزدیک- یعنی از زیر قدم های خود به سبب فرورفتن زمین- گرفته شوند و گویند به او- یعنی به قائم آل محمّد علیه السّلام- ایمان آوردیم و کجاست از برای آن ها دسترسی به قائم آل محمّد علیه السّلام از راه دور؟

این ناچیز گوید: اخبار مزبور صریح اند که لشکر سفیانی بعد از جحد و انکار و شدّت عداوت، حضرت قائم آل محمّد علیه السّلام را تصدیق و اذعان کنند، لکن اذعان و ایمان آن ها پذیرفته نشود و همگی هلاک گردند و سرّ عدم قبول آن که اذعان و ایمان آنان، بعد از دیدن بأس و معاینه مرگ و یقین به هلاک است، چنین ایمانی از روی قهر و اضطرار است، نه طوع و اختیار، قال تعالی: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنَّا بِهِ مُشْرِکِینَ* فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ ؛(۱) در این حال، نه ایمان قبول و نه توبه، مقبول است.

قال اللّه تعالی: وَ لَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتَّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفَّارٌ أُولئِکَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً(۲)؛

یعنی: از برای کسانی که بدی ها را به جای آرند، تا زمانی که مرگ یکی از آن ها در رسد، بگوید در این زمان توبه کردم، توبه نیست و نه از برای کسانی که می میرند و حال آن که آن ها کافرند، آنانند که برای ایشان عذاب دردناک را آماده داشته ایم.

از همین جهت توبه فرعون و ایمان او مقبول درگاه حضرت احدیّت جلّ سلطانه نگردید و به صریح کریمه وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ (۳) قرین بأس و حرمان گردید.

۱- سوره غافر، آیه ۸۴ -۸۵.

۲- سوره نساء، آیه ۱۸.

۳- سوره یونس، آیه ۹۱.

علاوه بر این، یوم الفتح را که خدا خبر داده که ایمان در آن قبول نمی شود و کفّار مهلت داده نشوند، به قول خود: قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمانُهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ (۱) که ترجمه اش این است: بگو ای پیغمبر! در روز فتح، کسانی را که کفر ورزیده اند، ایمان آن ها منفعت نمی بخشد و ایشان مهلت داده نشوند. به روز فتح دنیا، به دست حضرت قائم- ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء- تفسیر فرموده اند.

کلینی عن ابن درّاج قال سمعت ابا عبد الله علیه السّلام یقول فی قول الله عزّ و جلّ: قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمانُهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ (۲)؛ قل یوم الفتح، یوم تفتح الدنیا علی القائم علیه السّلام لا ینفع احدا تقرّب بالایمان ما لم یکن قبل ذلک مؤمنا ...، الخ.(۳)

بدیهی است که مراد، عدم نفع ایمان است برای کسانی که خود را در پنجه بأس و دهان شمشیر آن حضرت گرفتار دیده، در زمان یقین به هلاک، اظهار ایمان نمایند، وگرنه معقول نیست آن حضرت مطلقا ایمان کفّار را نپذیرد و علی ایّ حال، آن ها را هلاک فرماید؛ حال آن که اخبار بسیار وارد است که آن حضرت، کفّار را میان اسلام و قتل مخیّر می فرماید و جزیه از آن ها نمی پذیرد.

[سوره شوری، آیه اوّل] ۱۲ رفرفه

آیه دوازدهم: قال اللّه تعالی فی سوره الشوری:

حم، عسق

علی بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: حم یعنی حتم شده، عین یعنی عذاب، سین یعنی به شماره سنین یوسف، ق یعنی قذف و مسخ، که آخر الزمان در سفیانی و اصحاب او و گروهی از طایفه کلب که سی هزار جمعیّت اند، و با سفیانی

۱- سوره سجده، آیه ۲۹.

۲- سوره سجده: آیه ۲۹.

۳- ر. ک: تأویل الآیات الظاهره، ج ۲، ص ۴۴۵.

خروج می کنند، پیدا خواهد شد.

«و ذلک حین یخرج القائم بمکه و هو مهدی هذه الامه؛(۱)» و آن در زمان خروج حضرت قائم، که مهدی این امّت است، واقع خواهد شد.

خلاصه تفسیر آیه مبارکه بنابر مضمون خبر آن که، حتم شده وقوع عذاب و سختی و محنت و تنگی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السّلام در مدّت پانزده سال که عدد سال های قحطی و سختی حضرت یوسف بودی و نیز قذف و مسخ برای لشکر سفیانی در زمان ظهور آن حضرت حتم شده است.

یحیی بن حسن بن بطریق در کتاب عمده از تفسیر ثعلبی که از اعاظم مفسّرین عامّه است، آورده که در تفسیر آیه مزبور گفته: «سین سناء المهدی و ق قوّه عیسی حین ینزل، فیقتل النّصاری و یخرب البیع»(۲)؛

یعنی: سین اشارت به سناء و ضیاء نور حضرت مهدی علیه السّلام است، ق اشارت به قوّت حضرت عیسی علیه السّلام، در زمانی است که فرود آید چراکه نصارا را بکشد و معابد آن ها را خراب کند.

[سوره مبارکه عصر] ۱۳ رفرفه

آیه سیزدهم:

قوله تعالی: وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا ...، الخ؛(۳) سوگند به عصر! به درستی که انسان هرآینه در نقصان و هلاک است، مگر کسانی که ایمان آورده اند و کردارهای نیکو به جای آورده اند و یکدیگر را به صبر وصیّت کرده اند.

۱- تأویل الآیات الظاهره، ج ۲، ص ۵۴۲؛ در حدیث به جای سی هزار، ثلاثون الف الف آمده است که سی هزار هزار باشد، در نسخه چاپ جامعه مدرسین نیز حم به معنای حمیم آمده است.

۲- العمده، ابن البطریق الاسدی الحلی، به کوشش جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق، ص ۴۲۹.

۳- سوره عصر، آیات اول تا آخر.

در کتاب المحجّه از صدوق- علیه الرحمه- از مفضّل بن عمر روایت کرده، که گفت: پرسیدم حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام را از قول خدای تعالی:

وَ الْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ.

آن حضرت فرمود: مقصود از عصر، عصر خروج حضرت قائم علیه السّلام و مقصود از انسانی که دچار هلاک و خسار است، دشمنان ما؛ و مراد به ایمان آورندگان، ایمان آورندگان به آیات ما، و مراد از عمل صالح، مواسات با برادران دینی، و مقصود از وصیّت به حق، وصیّت به امامت و مقصود از وصیّت به صبر، وصیّت به صبر و سکون در زمان غیبت امام غایب- عجل اللّه فرجه- است.(۱)

[سوره مبارکه لیل] ۱۴ رفرفه

آیه چهاردهم: قوله تعالی:

وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی * وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی ؛(۲)

سوگند به شب! زمانی که تاریکی او عالم را فرو گیرد؛ و سوگند به روز! زمانی که نور و روشنی او هویدا و آشکار شود.

علی بن ابراهیم از محمد بن مسلم روایت کرده گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام را از معنی وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشی پرسیدم؛ فرمود: مقصود از شب، تیرگی است که بر امیر المؤمنین علیه السّلام غالب شد و آن حضرت را در دولت خود فروگرفت، آن حضرت در آن دولت باطله صبر فرمود تا منقضی شد. گفت: از معنی وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّی پرسیدم؛ فرمود: مراد به نهار، حضرت قائم از ما اهل بیت علیه السّلام است، زمانی که قیام فرماید، دولت او باطل را غالب شود. «و القران ضرب فیه الامثال و خاطب نبیّه و نحن، فلیس یعلمه غیرنا؛» فرمود: خدای تعالی در قرآن، حقایق را به مثل ها بیان فرموده؛ به

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۶ و نیز ر ک: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۴.

۲- سوره لیل، آیات ۲- ۱.

پیغمبر خود و ما که اوصیای پیغمبریم، خطاب کرده، پس قرآن را مگر ما نمی داند.(۱)

شرف الدین در تأویل الآیات گفته: از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: در قول خدای تعالی وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى دولت ابلیس- لعنه اللّه- می باشد که تا زمان قیام حضرت قائم علیه السّلام امتداد دارد و در معنی وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّى فرمود: مراد به نهار، حضرت قائم- عجل اللّه تعالی فرجه- می باشد، زمانی که قیام فرماید.(۲)

[سوره اسراء، آيات ۴ به بعد] ۱۵ رفرفه

و ایضا علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه وَ قَضَيْنا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ (۳) آورده که این آیه در شأن حضرت حجه ابن الحسن- عجل اللّه تعالی- است. یعنی بر ایشان فهمانديم. بعد از آن خطاب بنی اسرائیل را قطع کرده، به امّت محمد خطاب نموده و فرمود: لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ (۴) یعنی: در روی زمین دو دفعه فساد می کنید؛ یعنی فلان و فلان و اصحاب ایشان که عهد و پیمان پیغمبر را نقض کردند. وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً(۵) یعنی: ادّعای خلافت خواهید کرد. فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما زمانی که وعده اوّلین، آن دو نفر در دعوای جمل آمد، بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ بر شما بندگان خود را که صاحب بأس شدیدند، یعنی امیر المؤمنین و اصحاب او را فرستادیم؛ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ پس ایشان شما را می طلبند و می کشند؛ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا و این وعده ای است که تمام خواهد شد؛ ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ یعنی: بعد از این، دوباره سلطنت را به شما می دهم، یعنی به بنی امیّه که بر آل محمّد غالب می شوند؛ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ

۱- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲- تأويل الآيات الظاهره، ج ۲، ص ۸۰۷.

۳- سوره الاسراء: آیه ۴.

۴- سوره اسراء: آیه ۴.

۵- سوره اسراء: آیه ۴.

وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً یعنی: بنی امیّه را به اموال و اولاد امداد می کنیم و شما را اکثر از حسین بن علی و اصحاب او می کنیم، یعنی او را می کشید و زنان آل محمد را اسیر می کنید. إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَهِ(۱) اگر خوبی یا بدی بکنید، برای خودتان است. پس زمانی که وعده آخرت، یعنی ظهور قائم رسید؛ لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ یعنی: روی های شما سیاه خواهد شد. وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّهٍ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحاب او و امیر المؤمنین علیه السّلام و اصحابش، داخل مسجد الحرام می شوند؛ وَ لِيُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبِيراً یعنی: بر شما غلبه می کنند و شما را می کشند.

بعد از آن خدای تعالی به آل محمّد خطاب می فرماید: عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ (۲) امید هست که خدا به شما یاری کند و شما را بر دشمن غالب گرداند. بعد از آن به بنی امیّه خطاب می کند وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا اگر شما با خروج سفیانی به کرده های خود عود نمایید، ما هم با قائم آل محمد عود خواهیم کرد.(۳)

[سوره انبیا، آیات ۱۵- ۱۲] ۱۶ رفرفه

ایضا در تفسیر مسطور آورد:

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا(۴) بنی امیّه زمانی که بأس ما یعنی قائم علیه السّلام را دیدند، إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ* لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ ناگاه ایشان می گریزند، نگریزید و به سوی خزینه ها و مسکن های خود برگردید، امید هست که سؤال کرده شوید.

۱- سوره اسراء: آیه ۷.

۲- سوره اسراء: آیه ۸.

۳- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴.

۴- سوره انبیا: آیه ۱۲.

پس بنی امیّه داخل روم شونـد و قائم علیه السّلام ایشان را از روم بیرون می کنـد و از ایشان خزاینی را که جمع کرده بودنـد، مطالبه می کنـد و ایشان می گوینـد: یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ یعنی: وای بر ما که از جمله ظالمان بودیم! فَما زالَتْ تِلْکَ دَعْواهُمْ حَتَّی جَعَلْناهُمْ حَصِیداً(۱) یعنی: بنی امیّه این گونه دعواها را خواهند کرد، تا این که با شمشیر کشته می شوند.(۲)

[سوره حج، آیه ۳۹] ۱۷ رفرفه

ایضا در تفسیر مزبور از پدرش، او از ابن ابی عمیر، او از ابن مسکان، او از ابی عبد اللّه علیه السّلام در تأویل قول خدای تعالی أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ؛(۳) روایت کرده که آن حضرت فرموده:

اهل سنّت می گوینـد این آیه در شأن رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و آل او علیهم السّلام نازل شـد، زمانی که قریش آن حضرت را از مکّه بیرون کردنـد، نه چنین است که می گوینـد. مراد از آیه، قـائم علیه السّلام است که برای خونخواهی امام حسین علیه السّلام خروج خواهد کرد. حاصل مضمون آیه این است، کسانی که مظلوم شده اند، در قتال مأذون می شوند و خدا به یاری ایشان قادر است.(۴)

ایضا در تفسیر آیه وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ ؛(۵) ذکر کرده، هرکس اراده کشتن پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ستم بر او نماید، هرآینه خدا او را با قائم علیه السّلام یاری خواهد کرد.(۶)

۱- سوره انبیا: آیات ۱۵- ۱۲.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۸.

۳- سوره حج، آیه ۳۹.

۴- تفسیر القمی، ج ۲، صص ۶- ۸۵.

۵- سوره حج، آیه ۶۰.

۶- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷.

[سوره حج، آیه ۴۱] ۱۸ رفرفه

و ایضا در کتاب مزبور ذکر کرده: الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ(۱). حاصل معنی این که: هرگاه ایشان را در روی زمین متمکّن نماییم؛ اقامه نماز و ادای زکات می کنند.

از ابی الجارود و او از ابی جعفر علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: این آیه در شأن آل محمد است تا آخر ائمّه و مهدی علیهم السّلام و اصحاب او.

خدای تعالی ایشان را به مشرق و مغرب زمین، مالك گرداند، دین را ظاهرمی کند و بدعت و باطل را محو می کند، چنان که سفیهان حق را مضمحل کردند، در آن وقت ظلم و ستم اصلا دیده نمی شود و به معروف، امر و به منکر، نهی می کند.(۲)

[سوره نمل، آیه ۶۲] ۱۹ رفرفه

ایضا علی بن ابراهیم از پدرش، او از حسن بن علی بن فضّال، او از صالح بن عقبه، او از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: آیه شریفه أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ (۳) در شأن قائم علیه السّلام نازل شده، به خدا سوگند! که دو رکعت نماز در مقام ابراهیم می کند و دعا می نماید، خدای تعالی اجابت کرده، بدی ها را زایل و او را در زمین خلیفه می گرداند.(۴)

۱- سوره حج، آیه ۴۱.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷.

۳- سوره نمل، آیه ۶۲.

۴- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

[سوره طه، آیه ۱۱۳] ۲۰ رفرفه

ایضا علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که آیه شریفه أَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً(۱) در شأن قائم- عجل اللّه فرجه- نازل شده، یعنی حق تعالی برای ایشان، ذکر سفیانی و قائم علیه السّلام را احداث می کند.(۲)

۱- سوره طه، آیه ۱۱۳.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۵.

عبقریّه دوّم [بشارت ظهور در اخبار معراجیّه]

اشاره

در بشارات باری تعالی به ظهور ولی عصر- عجل اللّه- در ضمن اخبار معراجیّه است؛ و در آن چند رفرفه است.

[روایت ابو سلیمان داعی رسول خدا] ۱ رفرفه

بـدان که اخطب خطبـا، موفّق بن احمـد خوارزمی از اعاظم علمای عامّه و ابو الحسن محمـد بن احمـد بن شاذان در مناقب مائه (۱) که تمام اخبار آن را از طرق عامّه روایت کرده از ابو سلیمان، راعی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حدیث شریف معراج را روایت کرده اند که در آن بشارت خدای عزّ و جلّ به مهدی موعود علیه السّلام و تصریح به بودن آن بزرگوار، ابن الحسن العسکری است؛ چنان چه در بشارات نبویّه از طرق عامّه در حدیث مفصّلی مسطور خواهد شد.

حدیث: ابن عیّاش در مقتضب الاثر(۲) که تمام اخبار، آن را از طرق عامّه روایت نموده و شیخ طوسی در کتاب غیبت (۳) از طریق خاصّه از ابو سلمی راعی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همان خبری را که خوارزمی به عینه روایت نموده، روایت کرده اند.

اقول؛ محتمل است که ابو سلیمان و ابو سلمی یک نفر باشد و در نقل کنیه احدهما

۱- مأه منقبه، محمّد بن احمد بن شاذان قمی، ص ۳۸.

۲- مقتضب الاثر فی النص علی الائمّه الاثنی عشر، ص ۱۱.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۷- ۱۴۸.

اشتباه کرده باشند، یا اشتباه از نسّاخ باشد.

حدیث دیگر: مجلسی در بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم (۱) خبر شریف معراج را از حضرت باقر علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده مطابق آن چه خوارزمی از ابو سلیمان روایت نموده.

حدیث دیگر: احمد بن محمد بن عیّاش در مقتضب (۲) از طریق عامّه حدیث معراج را از سالم بن عبد اللّه بن عمر روایت کرده؛ چنان چه در بشارت تورات بیاید.

حدیث دیگر: محمد بن ابراهیم نعمانی (۳) در کتاب غیبت از طریق خاصّه از سالم بن عبید اللّه بن عمر حدیث معراج را بر طبق روایت ابن عیّاش روایت نموده بدون دنباله ای که او روایت کرده است.

حدیث دیگر: کراجکی در کنز الفوائد(۴) حدیث معراج را از جارود بن منذر روایت نموده. چنان چه در بشارت قسّ بن ساعده ایادی بیاید.

حدیث دیگر: صدوق- علیه الرحمه- در کمال الدین (۵) و عیون (۶)، به سند واحد از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده: قال: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لمّا اسری بی الی السّماء اوحی الیّ ربّی جلّ جلاله، فقال یا محمد! انّی اطّلعت الی الارض اطّلاعه فاخترتک منها، فجعلتک نبیّا و شققت لک اسما من اسمائی، فأنا المحمود و انت محمّد؛ ثمّ اطّلعت الثّانیه فاخترت منها علیا و جعلته وصیک و خلفک و زوج ابنتک و ابا ذرّیتک و شفقت له اسما من اسمائی فأنا العلی الا علی و هو علیّ، و جعلت فاطمه و الحسن و الحسین من نورکما، ثمّ عرضت ولایتهم علی الملائکه، فمن قبلها کان

۱- تفسیر فرات الکوفی، ص ۷۴؛ تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص ۹۸.

۲- مقتضب الاثر، ص ۲۳ و ۲۴.

۳- الغیبه، محمّد بن ابراهیم النعمانی، ص ۹۳.

۴- کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۳۹.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۲.

۶- ر. ک: کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۵۳- ۱۵۱؛ الجواهر السنیه، صص ۲۸۴- ۲۸۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۳۲۳- ۳۲۲.

عندی من المقرّبین، یا محمّد! لو أنّ عبدا عبدنی حتّی ینقطع و یصیر کالشن البالی، ثمّ أتانی جاحدا لولایتهم ما اسکنته جنّتی، و لا اظللته تحت عرشی، یا محمّد! اتحبّ أن تریهم؟ قلت: نعم یا ربّ؛ فقال عزّ و جلّ: ارفع رأسک، فإذا أنا بانوار علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علی بن محمّد و الحسن بن علیّ و الحجّه القائم، فی وسطهم کأنّه کوکب درّی، قلت: یا ربّ من هولاء؟ قال هولاء الأمّه و هذا القائم الذی یحلّ حلالی، و یحرّم حرامی، و به أنتقم من اعدائی، و هو راحه لأولیائی، و هو الذی یشفی قلوب شیعتک من الظالمین و الجاحدین و الکافرین، فیخرج اللآت و العزّی طریّین فیحرقهما، فلفتنه الناس بهما یومئذ اشدّ من فتنه العجل و السامری؛»

حدیث دیگر؛ حسن بن سلیمان در کتاب المحتضر(۱) حدیث معراج را مطابق آن چه از کتابین صدوق روایت شد، از کتاب سیّد حسن بن کبش از شیخ مفید- قدّس اللّه سرّه- روایت کرده است.

[روایت انس بن مالک] ۲ رفرفه

حدیث دیگر: مجلسی از ارشاد القلوب، از شیخ مفید، از انس بن مالک روایت نموده که گفت: من و ابوذر و سلمان و زید بن ارقم نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشسته بودیم که ناگاه حسن و حسین علیهما السّلام داخل شدند؛ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن ها را ببوسید.

ابوذر برخاست، خود را بر قدم های مبارک ایشان افکنده، دست های آن ها را همی بوسه زد، آن گاه برگشته، نزد ما نشست.

در نهان به او گفتیم: ای ابوذر! تو مردی پیر از اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هستی، آیا برخیزی و خود را بر قدم های این دو کودک از بنی هاشم اندازی و دست ایشان ببوسی؟!

۱- المحتضر، حسن بن سلیمان الحلی، ص ۹۱- ۹۰.

گفت: آری! اگر آن چه را که من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حقّ ایشان شنیدم، شنیده بودید، شما نیز زیاده از آن چه من به جا می آوردم، به جا می آوردید. پس گفتیم: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره آنان چه شنیده ای؟ گفت: شنیدم به علی و آن دو بزرگوار می فرمود:

اگر مردی آن قدر نماز کند و روزه بدارد تا بدنش چون مشک پوسیده شود، نماز و روزه، او را نبخشد، مگر به دوستی شما.

یا علی! هرآن کس که به سوی خدا به دوستی شما توسّل جوید، پس حقّ است بر خدای تعالی که او را از در رحمت خود برنگرداند. یا علی! هرکس شما را دوست بدارد و متمسّک به شما شود، هرآینه به عروه وثقی تمسّک جسته.

انس گفت: چون ابوذر برفت، ما پیش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رفته، عرض کردیم: ابوذر چنین و چنان گفت. فرمود: ابوذر راست گفت. آسمان سایه نیفکنده و زمین صاحب زبانی را راستگوتر از ابوذر در برنگرفته. آن گاه فرمود: خدای تبارک و تعالی پیش از آفرینش آدم به هفت هزار سال مرا و اهل بیت مرا از یک نور آفرید. پس ما را از صلب آدم به سوی اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات نقل کرد. من گفتم: از کجا و برچه مثال بودید؟

فرمود: «کنّا اشباحا من نور تحت العرش و نقدّسه و نمجّده» شبح های نور بودیم و در زیر عرش به تسبیح و تقدیس و تمجید خدای تعالی می پرداختیم. آن گاه فرمود:

چون مرا به معراج بردند و به سدره المنتهی رسیدم: «ودّعنی جبرئیل. قلت: یا جبرئیل! حبیبی! افی هذا المکان تفارقنی؟»

جبرییل مرا وداع کرد. گفتم: حبیب من جبرییل! آیا در این مکان از من جدا می شوی؟ گفت: من از این مکان تجاوز نتوانم، چه اجنحه (۱) من به تابش سبحات جلال خواهد سوخت.

«ثمّ زخّ بی فی النور ما شاء اللّه» آن گاه آن قدر که خدای می خواست، در نور

۱- اجنحه: بال ها. جمع جناح.

افکنده شدم، وحی در رسید: ای محمد! من بر زمین مطّلع شدم، پس تو را از آن برگزیدم و پیغمبر خود قرار دادم. آن گاه در مرتبه ثانیه مطّلع شدم، علی را اختیار کردم و او را وصیّ تو و وارث علم تو و امام بعد از تو قرار دادم.

«و اخرج من اصلابکم الذریّه الطاهره و الائمّه المعصومین، خزّان علمی فلولاکم ما خلقت الدنیا و الآخره و لا الجنّه و لا النار» و از صلب تو و علی، ذریّه پاکیزه و امام های معصوم را که همه خزینه دار علم منند بیرون می آورم.

«یا محمّد! أتحبّ أن تریهم؟ قلت: نعم یا رب!» ای محمد! آیا دوست داری آن ها را ببینی؟

گفتم: آری ای پروردگار من! پس ندا در رسید: سر خویش را بردار! چون سر خود برداشتم: «فاذا أنا بأنوار علی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و الحسن بن علی و محمّد بن الحسن الحجّه؛ یتلألأ من بینهم کأنّه کوکب درّی. فقلت: یا رب، من هذه؟! قال یا محمّد هم الائمّه من بعدك المطهّرون من صلبك و هذه الحجّه الذی یملاء الارض قسطا و عدلا و یشفی صدور قوم مؤمنین».

پس ناگاه نورهای علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی و محمد بن الحسن الحجّه را دیدم که در میان ایشان مانند ستاره درخشنده می درخشید.

عرض کردم: ای پروردگار من! اینان چه کسانند؟

فرمود: این ها پیشوایان پاکیزه اند از صلب تو بعد از تو و این یک که از همه درخشنده تر است، حجّت آن چنانی است که زمین را از عدل وداد پر کند و سینه های اهل ایمان را شفا بخشد.

انس بن مالک راوی خبر گوید: چون حضرت، کلام خویش به پایان برد، عرض کردیم: پدران و مادران ما فدای تو باد! یا رسول اللّه! هرآینه سخن عجیبی فرمودید!!

فرمود: عجب تر از این، آن که قومی این کلام را شنوند، آن گاه بعد از آن که هدایت یافته اند، به سوی اعقاب خود دعوت نمایند و مرا در اهل بیتم اذیّت کنند؛ خدای شفاعت مرا به آن ها نرساند.(۱)

[روایت امیر المؤمنین در جنگ جمل] ۳ رفرفه

حدیث دیگر: علی بن محمد بن علی الخزّاز القمی در کفایه الاثر فی النصّ علی الائمّه الاثنی عشر،(۲) از یزید بن هارون روایت کرده که گفت: مشایخ و علمای ما از طایفه عبد القیس ما را حدیث کردند و گفتند: در روز جنگ جمل، علی بن ابی طالب علیه السّلام بیرون آمد و میان دو صف ایستاد، در حالتی که طایفه بنی ضبّه به هودج عایشه احاطه کرده بودند؛ پس ندا کرد: کجایند طلحه و زبیر؟

زبیر به سوی آن حضرت شتافته، میان دو صف تلاقی نمودند. علی علیه السّلام فرمود: ای زبیر! چه چیز تو را بر این کردار بداشت؟! گفت: طلب خون عثمان.

فرمود: «قاتل اللّه اولینا بدم عثمان» خدای از من و تو آن کس را که اولی به خون عثمان است، بکشد. آیا به خاطر داری روزی را که در بنی بیاضه بودیم، پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ما روی آورد درحالتی که به تو تکیه داشت. پس من در چهره تو بخندیدم، تو نیز در چهره من خندیدی. آن گاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را گفتی: «انّ علیّا لا یترک زهوه» علی دست از مناعت خویش برنمی دارد.

فرمود: «ما به زهؤ» علی را، مناعت و کبر در خوی نیست، لیکن روزی بیاید که تو با وی قتال کنی، در حالتی که تو بر وی ستم کننده باشی.

زبیر گفت: آری، به خاطر آوردم آن چه را که گفتی. لیکن اکنون چگونه برگردم،

۱- ر. ك: کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۷۳- ۷۰؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۳- ۳۰۱.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۱۸- ۱۱۴.

حال آن که برای من عاری بزرگ باشد؟!

علی فرمود: برگرد، پیش از آن که عار و نار بر تو جمع شود.

زبیر گفت: چگونه من داخل آتش شوم حال آن که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برای من شهادت بهشت داده؟!

علی فرمود: چه زمان پیغمبر چنین شهادتی داده؟

زبیر گفت: از سعید شنیدم که در زمان خلافت عثمان، برای او حدیث می کرد که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده که ده نفر در بهشت می باشند. پرسید: آن ده نفر چه کسانند؟

فرمود: ابابکر و عثمان و من و طلحه تا نه نفر شمردن گرفت.

علی فرمود: دهمین، کدام کس خواهد بود؟ زبیر گفت: دهم کس، تو باشی.

حضرت فرمود: تو برای من به بهشت گواهی دادی، اما من تو و اصحاب تو را همی انکار دارم. هرآینه حبیب من، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا حدیث کرده، فرمود: هفت نفر از آن مردم که تو نام بردی در تابوتی از آتش در اسفل جهنّم باشند؛ بر آن تابوت سنگی است که چون خدای عزّ و جلّ خواهد اهل جهنّم را عذاب فرماید، آن سنگ را از روی آن تابوت بردارد.

زبیر چون این کلمات از علی بشنید، از معرکه قتال روی برتافت و همی بگفت:

شعر:

نادی علی بامر لست اجهله ***قد کان عمر ابیک الحق مذخین

فقلت: حسبک من لومی ابا حسن ***فبعض ما قتله الیوم یکفینی

اخترت عارا علی نار مؤجّجه ***انّی یقوم بها خلق من الطین

فالیوم ارجع من غیّ الی رشد***و من مقاله بغضاء الی اللیّن

چون زبیر برگشت، علی علیه السّلام بر بنی ضبه حمله برد و بنی ضبه چون خاکستری که تند باد بر وی بپیچد، پراکنده شدند. سپس آن زن به سوی قصر بنی خلف حمل داده شد و علی، حسن، حسین، عمّار، زید و ابو ایّوب خالد بن زید الانصاری، داخل بصره شدند و ابو ایّوب در بعض خانه های هاشمین وارد شد.

پس ما سی نفر از شیوخ بصره جمع شده، بر او داخل شدیم. بعد از سلام، وی را گفتیم: شما در رکاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در بدر و احد با مشرکین قتال فرمودید و اینک آمده ای با اهل اسلام قتال می نمایی؟! فرمود: به خدا سوگند که هرآینه شنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: «انّک تقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بعدی مع علی بن ابی طالب». گفتیم: تو را به خدای سوگند! آیا چنین سخنی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدی؟

گفت: به خدای سوگند! خود از رسول خدا استماع کرده ام.

گفتیم: پس ما را حدیث گوی بدان چه از رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله در حقّ علی علیه السّلام شنیده باشی، گفت، شنیدم که می فرمود: «علی مع الحقّ و الحقّ معه، و هو الامام و الخلیفه بعدی یقاتل علی التأویل، کما قاتلت علی التنزیل، و ابناه الحسن و الحسین سبطای من هذه الامّه، امامان قاما او قعدا و ابوهما خیر منهما و الائمّه بعد الحسین تسعه من صلبه، و منهم القائم الذّی یقوم فی آخر الزّمان، کما قمت فی اوّله یفتح حصون الضّلاله».

علی با حق و حق با علی است؛ او امام و خلیفه بعد از من است، بر تأویل قتال می کند، چنان که من بر تنزیل قتال کردم، دو پسر او حسن و حسین، دو سبط من از این امّت اند، دو امام باشند، خواه برخیزند یا بنشینند و پدرشان از آن ها بهتر است و امامان بعد از حسین، نه نفر از صلب حسین باشند، از جمله آن ها قائمی است که در آخر زمان قیام کند، چنان که من در زمان اوّل قیام نمودم و قلعه های محکم ضلالت را بگشاید.

«قلنا و ذلک التسعه منهم؟ قال: هم الائمّه بعد الحسین خلف بعد خلف»؛ گفتیم:

آن نه نفر چه کسانند؟

فرمود: آنان بعد از حسین، پیشوایان امّت باشند که هریک جانشین دیگری خواهد بود. گفتیم: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چند نفر را به تو خبر داده که بعد از وی پیشوا باشند؟ گفت: دوازده نفر.

گفتیم: آیا برای تو نام آن ها را بیان فرمود؟

گفت: آری، «انّه قال صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: لمّا عرج بی الی السماء نظرت الی ساق العرش فاذا هو مکتوب بالنور لا آله الّا اللّه محمّد رسول اللّه ایّدته بعلی و نصرته بعلی» به درستی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چون در لیله المعراج مرا به آسمان بردند، به ساق عرش نظر کردم؛ پس دیدم به ساق آن به خطّ نوشته نور: لا آله الّا اللّه محمّد رسول اللّه، او را به وسیله علی و یاری نمودم و یازده اسم را دیدم که بعد از علی به خطّ نور بر ساق عرش مکتوب است: الحسن و الحسین. علیا، علیا، علیا و محمّدا محمّدا و جعفرا و موسی و الحسن و الحجّه.

عرض کردم: الهی و سیّدی! این ها کیانند که آن ها را گرامی داشته، نام هاشان را به نام خود مقرون داشته ای؟ ندا کرده شدم: ای محمد این ها اوصیا و امامان بعد از تواند، «فطوبی لمحبّیهم، و ویل لمبغضیهم».

گفتیم: برای بنی هاشم چه خواهد بود؟ گفت: پیغمبر را شنیدم که به آن ها می فرمود: «انتم المستضعفون بعدی» شما بعد از من ضعیف شمرده خواهید شد.

گفتیم: قاسطین و ناکثین و مارقین چه کسان باشند؟

گفت: ناکثین، همان طایفه اند که با آن ها قتال دادیم و به زودی با قاسطین قتال خواهیم کرد، اما مارقین را من نمی شناسم، جز این که رسول خدای را شنیدم که می فرمود: آن ها در طرقات نهروانات خواهند بود. الخ.

[روایت حذیفه] ۴ رفرفه

حدیث دیگر: در کتاب مزبور(۱) روایت کرده از حذیفه که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نماز صبح را با ما بخواند، بعد از آن صورت مبارک به جانب ما کرده، فرمود:

ای گروه اصحاب من! شما را به پرهیزگاری از خدای تعالی و عمل نمودن به طاعت او وصیّت می کنم. هرآن کس به تقوا و طاعت رفتار نماید، فایز شود، غنیمت برد و

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۳۸- ۱۳۶.

کامروا گردد و هرکس رفتار نکنـد، پشـیمان شود. پس به تقوا، سـلامتی از اهوال قیامت التماس کنیـد، «فکانّی أدعی فاجیب و انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی اهلبیتی ما ان تمسّـکتم بهما لن تضلّوا و من تمسّک بعترتی من الفائزین و من تخلّف عنهم کـان من الهـالکین» گویا خـدا مرا بخوانـد، پس من دعوتش را اجابت کنم، به درستی که من در میان شـما دو چیز گران می گـذارم کـه یکی کتـاب خـدا و دیگری عـترت و اهـل بیـت من باشـند، مـادام که به این دو تمسّـک جوییـد، هرگز گمراه نگردید. هرکس بعد از من، به عترت من چنگ زند از فایزین است و هرکس از آنها تخلّف ورزد، از هالکین خواهد بود.

من عرض کردم: «یا رسول اللّه! علی من تخلّفنا» که را خلیفه خویش گذاری و ما را به که سپاری؟ فرمود: موسی، که را خلیفه خود نمود؟ به عرض رسانیدم: وصیّ خود، یوشع بن نون را.

«قال: فانّ وصیّی و خلیفتی من بعدی علیّ بن ابی طالب، قائد البرره و قاتل الکفره، منصور من نصره، مخذول من خذله».

عرض کردم: امامان بعد از شـما چند نفرند؟ فرمود: به شماره نقبای بنی اسراییل، نه نفر از آن ها از صلب حسین است، که خدا به ایشان علم و فهم مرا عطا فرموده، آن ها خزّان علم و معادن وحی خـدای تعالی باشـند. عرض کردم: از برای فرزنـدان حسـن چیست؟

«قال انّ اللّه تبارک و تعالی جعل الأمامه فی اولاد الحسین و ذلک قوله عزّ و جلّ:

وَ جَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً فِی عَقِبِهِ.»(۱)

فرمود: به درستی که خـدای تعالی امامت را در فرزندان حسـین قرار داده و قول خدای تعالی وَ جَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً فِی عَقِبِهِ اشاره به آن است.

عرض کردم: یـا رسول اللّه! آیـا برای من نـام آن هـا را بیـان نمی فرمایی؟ «قال: نعم، لمّا عرج بی الی السّـماء و نظرت الی ساق العرش، فرأیت مکتوبا بالنور لا آله الّا اللّه

۱- سوره زخرف: آیه ۲۸.

محمّد رسول اللّه ایّدته بعلی و نصرته و رأیت أنوار الحسن و الحسین و فاطمه و رأیت فی ثلثه مواضع علیا علیا علیا و محمّدا و محمّدا و جعفر و موسی و الحسن و الحجّه یتلألأ من بینهم کأنّه کوکب درّی ...»، الخ.

[خطبه لؤلؤ از امیر المؤمنین] ۵ رفرفه

حدیث دیگر: در کتاب مزبور(۱) روایت کرده از علقمه بن قیس که گفت: خطبه خواند برای ما امیر المؤمنین علیه السّلام خطبه لؤلؤ را و از جمله کلماتی که در آخر خطبه فرمود، این بود: «الا و انّی طاعن عن قریب منطلق الی المغیب فاتّقوا الفتنه الأمویّه و المملکه الکسرویّه و اماته ما احیاه اللّه و احیاء ما امآته اللّه و اتخذوا صوامعکم بیوتکم و عضّوا علی جمر القضاء و اذکروا اللّه کثیرا فذکره اکبر لو کنتم تعملون».

به درستی که به زودی از میان شما کوچ می کنم و به جایگاه پنهانی می روم. پس بپرهیزید از فتنه بنی امیّه و پادشاهی جبّاران و میراندن زنده داشته خدا و زنده داشتن میرانده خدا،- مقصود پایمال نمودن کتاب و سنّت و برپا داشتن ضلال و بدعت است- و خانه های خود را صومعه های خود قرار دهید و بر سختی هایی که برشما وارد شود، صبر کنید و بسیار خدا را یاد کنید؛ زیرا که اگر بدانید، ذکر حضرت پروردگار بزرگترین چیزهاست.

اقول؛ بعد از این کلام، حضرت از بنای بغداد و سلطنت بنی عبّاس خبر می دهد و بعضی از علایم ظهور حضرت حجّه بن الحسن علیه السّلام را بیان می فرماید.

راوی گوید: پس مردی که نامش عامر بن کثیر بود برخواست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السّلام ما را از ائمّه کفر و خلفای باطل اخبار فرمودی، استدعا آن که ما را از ائمّه حق و السنه صدق که پس از تو بر مسند امامت جلوس فرمایند، نیز اعلام فرمایی.

«قال: نعم، انّه لعهد عهده الیّ رسول اللّه انّ هذا الأمر یملکه اثنی عشر اماما تسعه

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمّه الاثنی عشر، ص ۲۱۸- ۲۱۳.

من صلب الحسین». فرمود: آری، رسول خدا مرا خبر داده که مالک امر امامت دوازده نفرند که نه نفر از آن ها از صلب حسین علیه السّلام باشند. «و لقد قال النّبی: لمّا عرج بی الی السماء نظرت الی ساق العرش فاذا مکتوب لا آله الّا اللّه محمّد رسول اللّه ایّدته بعلی و رأیت اثنی عشر نورا فقلت یا ربّ انوار من هذه فنودیت یا محمّد هذه انوار الأئمّه من ذرّیتک، قلت یا رسول اللّه افلا تسمّیهم لی».

هرآینه به تحقیق پیغمبر مرا گفت: چون مرا به آسمان عروج دادند، به سوی ساق عرش نگران شدم. ناگاه کلمه لا آله الّا اللّه را دیدم؛ بعد از آن نوشته بود: محمد رسول خدا است. او را به علی یاری دادم و دوازده نور را دیدم.

عرض کردم: ای پروردگار من! این انوار کیست؟!

پس ندا کرده شدم: این محمد! این انوار امامان از ذریّه تو باشند.

من عرض کردم: یا رسول اللّه! آیا نام آن ها را برای من بیان نفرمایی؟

فرمود: آری، تو امام و جانشین منی، که دین مرا ادا کنی و وعده مرا انجاز(۱) نمایی. و بعد از تو، دو پسر تو حسن و حسین باشند. بعد از حسین، پسر او علی بن زین العابدین؛ بعد از علی، پسر او محمد باشد که باقر خوانده شود؛ بعد از محمد، پسرش جعفر است که صادق خوانده شود، بعد از جعفر، پسرش موسی است که کاظم خوانده شود؛ بعد از موسی، پسرش علی است که رضا خوانده شود؛ بعد از علی پسرش محمد است که زکی خوانده شود؛ بعد از محمد پسرش علی است که نقی خوانده شود؛ بعد از وی پسرش حسن است که امین خوانده شود و قائم که پسر حسن است، هم نام من و شبیه ترین مردم به من است. زمین را از عدل وداد پر می کند. چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد. «قال الرجل: فما بال قوم وعوا ذلک من رسول اللّه ثمّ دفعوکم عن هذا الأمر و انتم الأعلون نسبا و نوطا بالنبی و فهما بالکتاب و السّنه».

عامر بن کثیر عرض کرد: پس چه چیز قومی را که این خبر را از رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله حافظ بودند، باعث شد که شما را از منصب خلافت دفع دادند و حال آن که شما را پایه

۱- انجاز: محقّق کردن.

نسب، از همه بلندتر و مایه حسب، از تمام آن ها ارجمندتر است؟! ارتباطتان به رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله از کل، بیش و قدم و فهمتان به کتاب و سنّت، از جمیع پیش است؟!

«قال علیه السّلام: ارادوا قلع أوتاد الحرم و هتک ستور أشهرالحرم من بطون البطون و نور نواظر العیون بالظّنون الکاذبه و الأعمال البائره بالأعوان الجابره فی البلدان المظلمه».

[روایت جابر جعفی] ۶ رفرفه

حدیث دیگر: در کتاب مزبور(۱) روایت نموده از جابر جعفی که گفت: خدمت حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم که قومی گویند: خدا امامت را در عقب حسن و حسین علیهما السّلام قرار داده.

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: به خدا قسم! دروغ گویند. آیا نشنیده اند که خدای تعالی فرموده: «وَ جَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً فِی عَقِبِهِ»(۲) فهل جعلها الّا فی عقب الحسین علیه السّلام؟

قال: یا جابر! انّ الائمّه هم الذین نصّ علیهم رسول اللّه بالأمامه و هم الأئمّه الذین قال رسول اللّه: لمّا أسری بی الی السماء وجدت أسامیهم مکتوبه علی ساق العرش بالنور اثنی عشر اسما».

فرمود: خدا امامت را، جز در عقب حسین قرار نداده، ای جابر! به درستی که ائمّه آن چنان کسانند که رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله به امامت ایشان تصریح فرموده و آن ها همان اشخاص باشند که رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله فرموده: در شب معراج، نام های ایشان را به خطّ نور بر ساق عرش، مکتوب یافتم که دوازده اسم بود؛ علی و سبطاه و علی و محمّد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجّه القائم. این ها امامان از اهل بیت صفوت و طهارت هستند.

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۴۸- ۲۴۵.

۲- سوره زخرف: آیه ۲۸.

به خدا سوگند! هیچ کس جز ما دعوی امامت نکند، مگر آن که خدای تبارک و تعالی او را با شیطان و لشکر شیطان محشور فرماید. آن گاه حضرت آهی سرد برکشید و فرمود: خدا حق این امّت را رعایت نکناد! چه آن ها حقّ پیغمبر خویش را رعایت نکردند. به خدا سوگند! «لو ترکوا الحقّ علی اهله لمّا اختلف فی اللّه اثنان» اگر حق را بر اهل حق می گذاشتند، دو نفر در دین خدا اختلاف نمی کردند.

ثمّ انشاء یقول:

انّ الیهود لحبّهم لنبیّهم ***امنوا بوائق حادث الازمان

و المؤمنون بحب آل محمّد***یرمون بالآفاق فی النّیران»

جابر گوید، عرض کردم: ای مولای من! آیا امامت، خاصّه شما نیست؟

فرمود: آری. گفتم: پس چرا از حقّ خویش قعود فرموده، مطالبه نمی فرمایید حال آن که خدای تعالی فرموده: وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ (۱).

فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام را چه بود که از طلب حقّ خود قعود نمود، چون یاری کننده ای نیافت؟ آیا نشنیده ای خدای تعالی را که در قصّه لوط می فرماید: لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّهً أَوْ آوِی إِلی رُکْنٍ شَدِیدٍ(۲) و در حکایت نوح می فرماید: فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ(۳) و در قصّه موسی می فرماید: رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ (۴). پس هرگاه پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ناصر نداشته باشد و از قعود در طلب حقّ خود معذور باشد، وصیّ پیغمبر معذورتر خواهد بود.

«یا جابر! مثل الامام مثل الکعبه إذ یؤتی و لا یأتی» ای جابر! مثل امام، مثل کعبه است که مردم مأمورند به زیارت او روند و او به زیارت کس نرود.

۱- سوره حج: آیه ۷۸.

۲- هود: ۸۰.

۳- قمر: ۱۰.

۴- مائده: ۲۵.

[روایت ابن عباس از رسول خدا] ۷ رفرفه

حدیث دیگر: صدوق در کمال الدّین (۱) از ابن عبّاس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خبر مفصّلی را در معراج روایت کرده که مشتمل بر مناقب عظیمه امیر المؤمنین علیه السّلام است و بیان بسیاری از علایم ظهور حضرت ولیّ عصر- ارواحنا فداه-، ما محلّ حاجت را ذکر می کنیم:

«قوله تعالی: و اعطیتک أن اخرج من صلبه یعنی علیّا احد عشر مهدیّا کلّهم من ذریّتک من البکر البتول و آخر رجل منهم یصلّی خلفه عیسی بن مریم، یملاء الأرض عدلا کما ملئت ظلما و جورا انجی به من الهلکه و اهدی به من الضّلاله و ابرء به الأعمی و اشفی به المریض ...»، الخ.

خلاصه آن که حضرت احدیّت، در شب معراج به حبیب خود می فرماید: و تو را عطا فرمودم که از صلب علی علیه السّلام بیرون آرم یازده نفر هدایت یافته یا هدایت کننده که تمام آن ها از ذریّه تو و از بکر بتول، یعنی صدیقه کبرا- سلام اللّه علیها- باشند و آخر مرد از یازده نفر کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند و زمین را از عدل وداد پر کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده است. به سبب او، بندگانم را از هلاکت نجات بخشم و به سبب او از ضلالت هدایت نمایم، به سبب او کوران را از کوری برهانم و بیماران را به صحّت برسانم.

حدیث دیگر: صدوق در علل الشرایع (۲) و عیون (۳) از حضرت رضا علیه السّلام از آبای بزرگوارش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت نموده که فرمود: «قال: لمّا عرج بی الی السّماء نودیت یا محمّد، فقلت: لبّیک ربّی و سعدیک! تبارکت و تعالیت، فنودیت یا محمّد! انت عبدی و أنا ربّک فایّای فاعبد و علیّ فتوکّل، فانّک نوری فی عبادی و رسولی

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۱.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۷- ۵.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۹- ۲۳۷.

الی خلقی و حجّتی علی بریّتی؛ لک و لمن تبعک خلقت جنّتی و لمن خالفک خلقت ناری و لأوصیائک اوجبت کرامتی و لشیعتهم اوجب ثوابی فقلت: یا ربّ! و من اوصیائی؟

فنودیت یا محمّد! اوصیائک المکتوبون علی ساق عرشی؛ فنظرت و أنا بین یدی ربّی جلّ جلاله الی ساق العرش، فرایت اثنی عشر نورا فی کلّ نور سطر اخضر، علیه اسم وصیّ من اوصیائی، اوّلهم علیّ بن ابی طالب و آخرهم مهدی امّتی؛ فقلت یا ربّ هؤلاء اوصیایی بعدی؟

فنودیت یا محمّد! هولاء اولیایی و احبّایی و اصفیایی و حججی بعدک علی بریّتی و هم اوصیائک و خلفائک و خیر خلقی بعدک؛ و عزّتی و جلالی لأظهرنّ بهم دینی و لأعلین بهم کلمتی و لأطهّرن الأرض بآخرهم من اعدایی و لا ملکّنه مشارق الأرض و مغاربها و لا سخّرن له الرّیاح و لأذلّلن له السّحاب الصعاب و لا رقّینه فی الأسباب و لأنصرنّه بجندی و لأمدنه بملائکتی حتّی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی ثمّ لا دیمنّ ملکه و لأداولنّ الایّام بین اولیائی الی یوم القیمه».

خلاصه خبر شریف آن که می فرماید، خدای تعالی در لیله المعراج فرمود: از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کردم و برای شیعیان ایشان ثواب خویش را واجب فرموده ام. عرض کردم: اوصیای من کیستند؟

ندا آمد: اوصیای تو بر ساق عرش من نوشته شده اند. بر ساق عرش نظر نمودم، دوازده نور را دیدم که هرنوری، سطری سبز بود که بر آن نام وصیّی از اوصیای من مکتوب شده بود، اوّل ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی امّت من بود.

عرض کردم: ای خدای من! اینان اوصیای منند؟ ندا رسید: اینان دوستان و حجّت های منند بر آفریدگانم و اوصیای خلفای تو، بعد از تو باشند.

سوگند به عزّت و جلالم! البتّه دین خود را به ایشان آشکار کنم و کلمه خویش را بلند گردانم. و هرآینه البتّه زمین را به آخرین آن ها از لوث وجود دشمنانم پاک فرمایم و البتّه او را مالک و پادشاه و فرمان فرمای مشارق و مغارب زمین فرمایم،

برای او بادها را مسخّر کنم، البتّه به جهت او ابرهای سرکش را رام نمایم و البتّه او را در راه های آسمان بالا برم و البتّه او را به لشکر خود یاری دهم و البتّه او را به ملایکه خویش مدد نمایم تا دعوت مرا اعلان کند و خلق را بر یگانگی و یکتایی من فراهم فرماید، پادشاهی او را برقرار دارم و روزهای دنیا را میان دوستان خود تا روز قیامت دست به دست دهم. انتهی الخبر الشریف.

[روایت انس بن مالک] ۸ رفرفه

حدیث دیگر: در کفایه الاثر(۱) از انس بن مالک روایت کرده؛ قال:

«قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: لمّا عرج بی الی السّماء رأیت علی ساق العرش مکتوبا لا آله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه، ایّدته بعلیّ و نصرته بعلی و رأیت اثنی عشر اسما مکتوبا بالنّور فهم علی بن ابی طالب و سبطای و بعدهما تسعه اسماء علی علی علی، ثلث مرّات و محمّد و محمّد مرّتین و جعفر و موسی و الحسن و الحجه یتلألأ من بینهم.

فقلت یا ربّ اسامی من هولاء؟

فنادی ربّی جلّ جلاله: هم الأوصیاء من ذرّیّتک بهم اثیب و بهم اعاقب».

حدیث دیگر: در مناقب و کفایه الاثر از ابی امامه روایت کرده اند؛ قال:

«قال رسول اللّه: لمّا عرج بی الی السّماء رأیت مکتوبا علی ساق العرش بالنور، لا آله الا اللّه، محمّد رسول اللّه، ایّدته بعلیّ و نصرته بعلیّ و رأیت علیا علیا علیا ثلث مرات، ثمّ بعده حسن و الحسین و محمّدا و محمّدا و جعفر و موسی و الحسن و الحجّه اثنی عشر اسما مکتوبا بالنّور.

فقلت: یا ربّ اسامی من هولاء الّذی قرنتهم بی؟

فنودیت: یا محمّد! هم الائمّه بعدک و الاخیار من ذرّیّتک».

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۰۶- ۱۰۵.

خلاصه، آن که گوید، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: چون مرا به معراج بردند، دیدم به خطّ نور بر ساق عرش نوشته شده: لا آله الا اللّه، محمّد رسول اللّه، محمد را به علی کمک و یاری نمودم؛ سه لفظ علی و حسن و حسین و دو محمد و جعفر و موسی و حسن و حجّه را که دوازده اسم و با نور مکتوب است.

عرض کردم: ای پروردگار! این اسامی چه کس باشد؟

ندا آمد: ایشان امامان بعد از تو و اخیار از ذریّه تو می باشند.

حدیث دیگر: در کفایه الاثر(۱) از واثله بن اسقع روایت کرده: «قال: سمعت رسول اللّه یقول: لمّا عرج بی الی السّماء و بلغت سدره المنتهی نادانی جلّ جلاله فقال: یا محمّد! قلت: لبّیک سیّدی!

قال: انّی ما أرسلت نبیّا فانقضت ایّامه الّا أقام بالأمر من بعده وصیّه، فاجعل علی بن ابی طالب الامام و الوصیّ بعدک، فانّی خلقتکما من نور واحد و خلقت الائمّه الرّاشدین من أنوار کما، أتحبّ تریهم یا محمّد؟

قلت: نعم، یا ربّ!

قال: ارفع رأسک، فرفعت رأسی، فاذا أنا بأنوار الائمّه بعدی اثنی عشر نورا.

قلت: یا ربّ! انوار من هی؟

قال: أنوار الائمّه بعدک أمناء معصومین».

خلاصه آن که گفت: شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می فرمود: زمان معراج، چون به سدره المنتهی رسیدم، خدا مرا ندا کرده، فرمود: ای محمد!

عرض کردم: لبیک ای سیّد من!

فرمود: هیچ پیغمبری را نفرستادم که روزگار او بگذرد، مگر آن که وصیّ خود را قائم به امر خود نمود، تو نیز علی بن ابی طالب را بعد از خود امام و وصی قرار بده، چرا که من هردو را از یک نور آفریدم و ائمّه راشدین را از نور تو و علی خلق کردم.

ای محمد! آیا دوست داری آن ها را ببینی؟

۱- کفایه الاثر فی النص الائمه الاثنی عشر، ص ۱۱۱- ۱۱۰.

عرض کردم: آری، ای پروردگار!

فرمود: سر خویش بردار. چون سر برداشتم، انوار امامان بعد از خود را دیدم که دوازده نور بود.

عرض کردم: ای پروردگار! این انوار از آن کیستند؟

فرمود: انوار امامان بعد از تو باشند که همگی امین و معصومند.

[روایت امیر المؤمنین از رسول خدا] ۹ رفرفه

حدیث دیگر: در کفایه الآثر(۱) از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در خانه امّ سلمه داخل شدم آن زمان که آیه مبارکه إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ ...،(۲) الخ. بر حضرت نازل شده بود.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: یا علی! این آیه در حقّ تو و دو سبط من و امامان از فرزند تو می باشد.

عرض کردم: یا رسول اللّه! امامان بعد از تو، چند نفرند؟

فرمود: یا علی! تویی، بعد از تو، دو پسرت حسن و حسین باشند، بعد از حسین پسرش علی، بعد از او پسرش محمد، بعد از وی پسرش جعفر، بعد از او پسرش موسی، بعد از موسی پسرش علی، بعد از وی پسرش محمد، بعد از او پسرش علی، بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن حجّه بن الحسن است. نام های آن ها را مکتوب بر ساق عرش چنین یافتم.

«فسئلت اللّه عزّ و جلّ عن ذلک، فقال: یا محمّد! هم الأئمّه بعدک مطهّرون معصومون و اعدائهم ملعونون». از خدای عزّ و جلّ از آن نام ها پرسیدم.

فرمود: ای محمد! این ها امامان بعد از تو هستند که خود پاکیزه شده و معصوم اند و

۱- کفایه الاثر فی النص الائمه الاثنی عشر، ص ۱۵۶.

۲- سوره احزاب: آیه ۳۳.

دشمنانشان از رحمت من مهجور و محروم اند.

حدیث دیگر: در کفایه الاثر(۱) از امّ سلمه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: چون به آسمان عروج داده شدم، ناگاه بر عرش خدای مکتوب یافتم، «لاـ آله الاـ اللّه محمّـد رسول اللّه، ایّدته بعلی و نصرته بعلی» و انوار علی، و فاطمه، و حسن، و حسین، انوار علی بن الحسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و حسن بن علی را دیدم، «و رأیت نور الحجّه یتلألأـ من بینهم کأنّه کوکب دریّ» و نور حجّت را دیدم که از میان ایشان مانند ستاره درخشنده تلألأ داشت. پس عرض کردم: پروردگارا! این نور متلألؤ کیست و این انوار دیگرچه کسانند؟ ندا کرده شدم: این نور علی و فاطمه است و این نور دو سبط تو حسن و حسین است و این ها نورهای امامان بعد از تواند که از فرزندان حسین و پاکیزه و معصومند و این نور متلألأ، حجّت، آن چنان است که دنیا را از عدل وداد پر کند.

حدیث دیگر: در کفایه الاثر(۲) از غالب جهنی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده:

«قال: انّ الائمّه بعد رسول اللّه کعدد نقباء بنی اسرائیل و کانوا اثنی عشر الفائز من والاهم و الهالک من عاداهم و لقد حدّثنی أبی عن أبیه: قال: قال رسول اللّه لمّا اسری بی الی السماء نظرت فاذا علی ساق العرش مکتوب لا آله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه، ایّدته بعلی و نصرته بعلی و رأیت فی مواضعه علیا علیا علیا و محمّدا و محمّدا و جعفر و موسی و الحسن و الحسین و الحجّه فعددتهم فاذاهم اثنی عشر.

فقلت: یا ربّ! من هؤلاء الذین أریهم.

قال: یا محمّد! هذا نور وصیّک و سبطیک و هذه انوار الائمّه من ذرّیتهم بهم اثیب و بهم اعاقب».

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۸۶- ۱۸۵.

۲- همان، صص ۲۴۵- ۲۴۴.

[روایت فضل بن شاذان از ابن عباس] ۱۰ رفرفه

حدیث دیگر: محدّث نوری- نور اللّه مرقده- در کتاب نجم ثاقب از کتاب غیبت (۱) فضل بن شاذان نیشابوری- که از حضرت رضا و جواد علیهما السّلام روایت کرده و در آخر زمان حضرت عسکری علیه السّلام وفات نموده و دارای یک صد و هشتاد جلد کتاب مؤلّف بوده، روایت کرده، عبد اللّه بن عبّاس گفت: حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

چون مرا به آسمان عروج دادند به سدره المنتهی رسیدم، از حضرت ربّ الارباب خطاب رسید: یا محمد! عرض کردم: لبیک! لبیک! ای پروردگار من!

خداوند تعالی فرمود: هیچ پیغمبری نفرستادیم که روزگار نبوّت او درگذرد، الّا آن که امر دعوت را برپا داشت و برای هدایت امّت بعد از خود، وصیّ خود را و به جهت نگاهبانی شریعت، حجّتی را به جای خود گذاشت، پس ما علی بن ابی طالب را خلیفه تو و امام امّت تو گردانیدیم، پس حسن را- یعنی مقرّر گردانیدیم که بعد از علی، خلیفه و امام امّت تو حسن باشد- بعد از او حسین، بعد از وی علی بن الحسین، بعد از او محمد بن علی، بعد از او جعفر بن محمد، بعد از او موسی بن جعفر، بعد از او علی بن موسی، بعد از او محمد بن علی، بعد از او علی بن محمد، بعد از او حسن بن علی و بعد از او حجّه بن الحسن.

یا محمد! سر بالا- کن! چون سر بالا کردم، علی، حسن، حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجّت یعنی حضرت صاحب الزّمان- علیه صلوات اللّه الملک المنان- در میان ایشان می درخشید که گویا کوکب درخشنده ای بود.

سپس خداوند فرمود: این ها خلیفه و حجّت های من در زمین و خلیفه و اوصیای تو بعد از تو می باشند. خوشا به حال کسی که ایشان را دوست دارد، و وای بر کسی که ایشان را دشمن دارد.

۱- ر. ک: کفایه المهتدی،[گزیده]، حدیث هشتم، ص ۵۷.

[روایت ابن عباس] ۱۱ رفرفه

صـدوق در عیون خبری را در معراج از ابن عبّـاس، از حضـرت رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله روایت کرده، از آن جمله می فرماید، خدای تعالی فرمود:

«و بالقائم منکم اعمر ارضی بتسبیحی و تقدیسی و تهلیلی و تکبیری و تحبیبی و به اطهّر الارض من اعدائی و اورثها اولیائی و به اجعل کلمه الـذین کفروا بی السـفلی و کلمتی العلیا و به احیی عبادی و بلادی بعلمی و له اظهر الکنوز و الذخائر بمشـیتی و ایّاه اظهر علی الاسـرار و الضـمائر بـارادتی و امـدّه بملائکتی لتویّـده علی انفاذ امری و اعلان دینی ذلک ولیی حقا و مهـدی عبادی صدقا».

و به قائم از شـما، زمین خود را به تسبیـح و تهلیل و تکبیر و تمجیـد خودآباد کنم و به او زمین را از لوث وجود دشـمنانم پاک کنم و آن را به دوستانم به وراثت دهم و به ظهور او، کلمه کفّار را پست کنم و کلمه خود را بلند گردانم.

به او عباد و بلاد خود را به علم خویش زنـده کنم و برای او گنج ها و ذخیره ها را به مشـیّت کامله خود آشـکار کنم و او را به اراده تامّه ام بر امور پنهانی آگاه گردانم و او را به وسـیله ملایکه خود یاری دهم تا بر نفوذ دادن امر من و آشـکار داشـتن دین من یاریش نمایند. او ولیّ من است از روی حقیقت و مهدی بندگان من به راستی.(۱)

[روایت حرّ عاملی] ۱۲ رفرفه

و ایضا شیخ حرّ عاملی در جواهر السنیّه (۲) از کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السّلام خبر مفضّلی را روایت کرده، خلاصه آن که در لیله معراج خداوند تبارک و تعالی حضـرت خاتم انبیا را بر مصایب وارده بر آن حضـرت، در نفس مقدّسـش و اهل بیت

۱- ر. ک: الامالی، شیخ صدوق، ص ۷۳۱؛ الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، ص ۲۳۵- ۲۳۴.

۲- الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، ص ۲۹۰.

طاهرينش اعلام فرموده.

خلاصه آن كه پس از اخبار شهادت حضرت خامس آل عبا عليه السّلام و اولاد و اهل بيت آن حضرت و اسيرى حرم محترم آن جناب و گريستن اهل آسمان ها و زمين بر آن حضرت، مى فرمايد: «ثمّ أخرج من صلبه ذكرا به انصرك و انّ شبحه عندى لتحت العرش» و فى نسخه اخرى «ثمّ أخرج من صلبه ذكرا انتصر له به و انّ شبحه عندى تحت العرش، يملاء الأرض بالعدل و يطبقها بالقسط، يسير معه الرعب، يقتل حتّى يشكّ فيه».

آن گاه از صلب حسين مردى را بيرون آرم كه به او، تو را يارى كنم. در نسخه ديگر عبارتى است كه معنى آن اين است: به وجود اين مرد از براى حسين انتقام كشم. به درستى كه شبح او در زير عرش نزد من است، زمين را از عدل پر مى كند و روى زمين را از قسط مى پوشاند، به هرجا رود رعب با او است، آن قدر بكشد تا در وى شك كرده شود.

رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم پس از شنيدن آن مصايب و مژده انتقام، در مقام تسليم برآمده، عرض كرد: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ (۱). پس خطاب رسيد: سر خويش بالا كن!

فرمود: به سوى مردى نظر كردم كه رويش از تمام مردم زيباتر و بويش از همه پاكيزه تر و نور از ميان دو چشم و بالاى سر و زير پاى او همى ساطع بود.

«فدعوته، فاقبل الىّ و عليه ثياب النّور و سيماء كلّ خير حتّى قبّل بين عينى و نظرت الى ملائكته، قد حفّوا به لا يحصيهم الّا اللّه».

پس او را به جانب خويش خواندم، به سوى من روى آورد در حالى كه جامه هاى نور بر او بود و آثار هرخير و نيكويى از چهره همايونش هويدا بود. پس بيامد تا ميان دو چشم مرا ببوسيد و به سوى ملايكه نظر كردم كه در اطراف و جوانب آن جناب بودند، بسيارى آن ها به حدّى بود كه جز ذات مقدّس خداى تعالى كسى شمار آنان نتوان نمود.

۱- سوره بقره، آيه ۱۵۶.

عبقریّه سوّم [بشارت ظهور در لوح فاطمه]

اشاره

در بشارات ذات مقدّس خدای تعالی به ظهور نور موفور السرور حضرت بقیه اللّه- عجّل اللّه فرجه- در لوح فاطمه علیها السّلام و صحیفه بیضا است و در آن چند رفرفه می باشد.

[خبر لوح] ۱ رفرفه

بدان که اخبار لوح از اخبار مستفیضه، بلکه می توان گفت نزدیک به تواتر معنوی است. اغلب محدّثین امامیّه- قدّست اسرارهم- و بعض از محدّثین عامّه، خبر لوح را به طرق متعدّده روایت کرده اند. چون در متن و طریق روایت، تعدّد و تکثّر است و ذکر همه آن ها از وضع این کتاب خارج است، به ذکر چند خبر اکتفا می نماید.

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه در کمال الدین (۱) و عیون،(۲) طبرسی در احتجاج،(۳) شیخ طوسی در غیبت،(۴) محمد بن ابراهیم نعمانی در غیبت،(۵) شیخ مفید در اختصاص،(۶) کلینی در کافی (۷) و مسعودی در اثبات الوصیّه،(۸) با اندک اختلاف به

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۱- ۳۰۸.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۰- ۴۸.

۳- الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۸- ۶۷.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۶- ۱۴۳.

۵- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۶۶- ۶۲.

۶- الاختصاص، شیخ مفید، ۲۱۲- ۲۱۰.

۷- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۹- ۵۲۷.

۸- اثبات الوصیه الامام علی بن ابی طالب(ع)، ص ۲۷۱.

دو طریق و حموینی از علمای عامّه در فرائد السّمطین (۱) خبر لوح را روایت کرده انـد. ما نیز از کمال الـدین و عیون نقل می کنیم. در دو کتاب مزبور به سند متّصل از عبد الرحمن بن سالم از ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: پدرم امام محمد باقر علیه السّلام به جابر بن عبد اللّه انصاری فرمود:

مرا به سوی تو حاجتی است؛ چه زمانی برای تو سهل است که با تو خلوت کرده، حاجت خویش پرسش کنم؟

جـابر عرض نمود: در هرزمـان که خواهی، حضور حضـرتت مشـرّف می شوم. چون جـابر را سـعادت حضور، مساعـدت کرد، پدرم مجلس را از بیگانه پرداخت.

سپس فرمود: ای جابر! مرا خبر ده از آن لوح که در دست مادرم فاطمه (س)- دختر رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله- دیدی و آن چه را که مادرم به تو خبر داد، در آن لوح نوشته بود؟!

جابر گفت: به خدای تعالی شهادت می دهم که بر مادرت فاطمه- سلام اللّه علیها- در زمان حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داخل شدم تا او را به ولادت حسین علیه السّلام تهنیت گویم.

در دست او لوح سبزی دیدم که پنداشـتم از زمرّد است و در آن مکتوبی بود که مانند آفتاب می درخشید. گفتم: پدر و مادرم فدایت، ای دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله! این لوح چیست؟!

گفت: این لوحی است که خـدای تعـالی به سوی پیغمبر خود هـدیه فرسـتاده؛ در این لوح، نـام پـدر، شوهر، فرزنـدم و نام های اوصیا از فرزندانم ثبت است، پدرم این لوح را به من عطا فرمود تا مرا بدان مسرور فرماید.

جـابر گفت: مـادرت فـاطمه آن لوح را به من داد، قرائت کردم و نسـخه ای از آن برگرفتم. پس پـدرم فرمود: ای جابر! آیا می توانی آن نسخه را بر من عرضه داری؟

گفت: آری.

پدرم به منزل جابر رفت. جابر صحیفه ای از پوست بیرون آورد و گفت: خدا را

۱- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۴۱- ۱۳۶.

گواه گیرم که در لوح مکتوب چنین دیدم؛

به نام خداوند بخشنده مهربان.

این کتابی است از جانب خدای عزیز علیم به سوی محمد که نور خدا و فرستاده دانا و پیغمبر بشارت دهنده و امیدوارکننده او است. او حجاب خدا و دلیل او است.

روح الامین از نزد ربّ العالمین، نزد او فرود آمد به این که:

ای محمد! نام های مرا تعظیم کن، نعمت های مرا شکر کن و بخشش و عطاهای مرا کفران مکن، منم معبودی که جز من معبودی نیست، هرکه به احدی غیر از احسان من امیدوار شود و یا از احدی غیر از عدل من بترسد، او را به عذابی عذاب کنم که احدی از عالمیان را معذّب نکرده باشم. ای محمد! مرا بندگی نما و بر من توکّل کن!

هیچ پیغمبری را نفرستادم که روزگار عمر او را تمام کنم، مگر آن که برای او وصیّی قرار دادم و تو را بر همه بندگان و پیغمبران خود تفضیل دادم. هم چنین وصیّ تو را بر همه اوصیا برتری عنایت کردم.

بعد از خودت تو را به دو پسرت اکرام کردم، و ایشان را بعد از سرآمدن زمان پدرشان، معدن علم خود گردانیدم.

حسین را خزانه دار وحی خود نمودم، او را به شهادت گرامی داشتم و پایان کار او را به سعادت ختم کردم. او از همه شهدا افضل و قدر و منزلت او نزد خدا از همه بالاتر است، کلمه تامّه من با او و حجّت بالغه من نزد او است. به دوستی عترت او، خلق را ثواب و به دشمنی ایشان، خلق را عتاب کنم.

اوّل ایشان علی، سیّد عابدان و زینت گذشتگان از اولیای من است. بعد از او پسرش، شبیه جدّش پیغمبر محمود صلّی اللّه علیه و آله، محمدی که باقر، یعنی شکافنده علم من است و معدن حکمت من و بعد از او جعفر است. هرکه در او شکّ کند، هلاک شود و رادّ بر او، رادّ بر من است.

این قول از من حقّ است، هرآینه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را به شیعیان و

دوستان و انصارش خشنود گردانیدم و بعد از جعفر، موسی را برگزیدم، پس فتنه ای روی دهد که خلاصی مردم از آن بسیار صعب و دشوار باشد و همه در آن فتنه کور و نابینا باشند؛ زیرا ریسمان حکم و تکلیف من هرگز بریده نشود و حجّت من بر مردم مخفی نماند و دوستان من شقی نگردند.

کسی که یکی از ایشان را انکار کند، نعمت من را انکار کرده است و کسی که آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا بسته است.

در آن هنگام که عمر دوست و بنده و برگزیده من، موسی بن جعفر به سرآید، بدا به حال کسانی که به من افترا گویند و امام مرا نیز انکار کنند.

به تحقیق تکذیب کننده هشتمین امام من، تکذیب کننده همه اولیای من است و علی، ولیّ و ناصر دین من است، او است که بارهای گران نبوّت را بر دوش او اندازم و به او قوّت کشیدن آن را عطا کنم، عفریت متکبّری او را می کشد، او را در شهری که بنده صالح من آن را بنا کرده است، پهلوی بدترین مخلوق من دفن نمایند.

این قول من حقّ است، هرآینه دیده علی را به فرزندش محمد که خلیفه و جانشین او، بعد از او روشن گردانیدم. او وارث علم من، معدن حکمت و موضع سرّ من و حجّت من بر بندگان من است.

بهشت را برای او جایگاه گردانیدم و شفاعت او را درباره هفتاد هزار نفر از اهل بیتش که همه مستوجب جهنّم باشند، قبول می کنم و کار فرزندش علی را به سعادت ختم کنم که ولی و ناصر دین من و گواه من بر بندگان من و امین من بر وحی من است.

از صلب او بیرون آورم کسی را که مردم را به سوی من دعوت کند، او خازن علم من است. پس امر امامت و خلافت را به پسرش که رحمت خدا بر اهل عالم است، کامل گردانم و بر او است کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایّوب.

دوستان من در زمان غیبت او ذلیل خواهند شد و سرهای ایشان را مانند سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستند، ایشان را بکشند، جسد ایشان را بسوزانند، و ایشان پیوسته خایف و مضطرب و پریشان باشند و دشمنان دین، زمین را از خون ایشان

رنگین کنند و آواز نوحه و فریاد از زنان ایشان بلند شود، ایشان دوستان من هستند.

حقّا به وسیله ایشان هرفتنه صعب و دشواری را، یعنی کفر و ضلالت را برطرف گردانم و بلاهای روزگار را به وسیله ایشان دفع کنم و بارهای گران را از دوش مردم بردارم. بر آن جماعت درود پروردگار و رحمت و برکات او باد! و ایشان اند هدایت یافته شدگان.

عبد الرحمان بن سالم گوید، ابو بصیر گفت: اگر در مدّت عمر خود به غیر از این حدیث، حدیثی در این خصوص گوشزد تو نمی شد، هرآینه تو را کافی بود؛ تو آن را از نااهل نگاهدار ...، الخبر.

[روایت صدوق] ۲ رفرفه

صدوق- علیه الرحمه- در عیون (۱) به سند دیگر از اسحاق بن عمّار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: آیا تو را بشارت ندهم؟

عرض کردم: بلی، یابن رسول اللّه! پس فرمود: یافته ایم صحیفه ای به املای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خطّ امیر المؤمنین علیه السّلام یافته ایم که در آن صحیفه مرقوم است:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم هذا کتاب من اللّه العزیز الحکیم» و حدیث را مانند حدیث سابق، بدون کم و زیاد ذکر کرد، مگر آن که در آخر حدیث خود گفت: «ثم قال الصادق: یا اسحق! هذا دین الملئکه و الرّسل فصنه عن غیر اهله یصنک اللّه و یصلح بالک ثمّ قال من دان بهذا أمن من عقاب اللّه».

یعنی حضرت صادق علیه السّلام بعد از بیان مرقومات صحیفه، فرمود: ای اسحاق! این است دین ملایکه و پیغمبران. پس آن را از نااهل نگاه دار تا خدا تو را نگاه دارد و امور تو را اصلاح کند. بعد از آن گفت: کسی که به آن چه در این صحیفه مرقوم است، مطیع و منقاد شود، از عقاب خدای عزّ و جلّ در امان است.

۱- عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۵۱- ۵۰.

[روایت حضرت عبد العظیم حسنی] ۳ رفرفه

صدوق در کمال الدین (۱) و عیون (۲) به چهار واسطه از عبد العظیم حسنی روایت کرده، او نیز از علی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که گفت: عبد اللّه بن محمد بن جعفر الصادق علیه السّلام از پدرش از جدّش مرا حدیث کرد که حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرزندان خود را جمع کرد که در میان آن ها عمّ ایشان، زید بن علی بود، آن گاه به سوی آن ها کتابی را که به خطّ علی علیه السّلام و املای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود، بیرون آورد؛ در آن کتاب نوشته بود «هذا کتاب من اللّه العزیز العلیم» حدیث لوح تا «و اولئک هم المهتدون».

راوی از عبد العظیم گوید که عبد العظیم گفت: تعجّب است از محمد بن جعفر و خروج او، با این که از پدر بزرگوار خود این حدیث را استماع نموده و حکایت می کرد.

آن گاه گفت: «هذا سرّ اللّه و دینه و دین ملائکه فصنه الّا عن اهله و أولیائه».

یعنی: ولایت و وصایت و خلافت ائمّه هدی علیهم السّلام به نصّ صریح حضرت کبریا، سرّ الهی و دین ربّانی و دین ملایکه او است. پس این سرّ حق را صیانت کن و با هرکس، آشکار مدار، مگر آنان که اهلیّت داشته و از اولیای حق باشند.(۳)

العبقری الحسان ؛ ج ۱ ؛ ص۶۶

در امالی شیخ صدوق- علیه الرحمه- نیز خبری در لوح به سند دیگر ذکر کرده و ایضا شیخ شرف الدین در «تأویل الآیات الباهره علی ما فی المحجّه»،(۴) قریب به مضمون مروی شیخ را نیز روایت نموده؛ لکن این خبر از خبر سابق، مختصرتر است و

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۴- ۳۱۳.

۳- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

۴- تأویل الآیات الظاهره، ص ۲۱۱- ۲۱۰.

در مقام ذکر حضرت صاحب الامر- ارواحنافداه- بعد از اسم مبارک حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام، عبارت خبر این است: «یخرج منه ذو الأسمین خلف محمد یخرج فی آخر الزمان علی رأسه عمامه بیضاء تظلّه من الشّمس ینادی مناد بلسان فصیح یسمعه الثّقلان و من بین الخافقین هو المهدی من آل محمّد یملاء الارض عدلا کما ملئت جورا».

یعنی: از حسن عسکری علیه السّلام کسی که صاحب دو اسم است متولّد شود، یک اسمش خلف و اسم دیگرش محمد است. آخر الزّمان، درحالتی که بر سر او ابری سفید سایه افکنده، خروج می کند، به زبانی هویدا که جنّ و انس و مردم مشرق و مغرب بشنوند، ندا کند: این مهدی موعود از آل محمد است که زمین را از عدل پر می کند، چنان چه از جور پر شده باشد ...، الخبر.

[روایت جابر از لوحی دیگر] ۵ رفرفه

شیخ صدوق در اکمال (۱) و عیون (۲) و خصال، شیخ طوسی در غیبت (۳) و حموینی در فرائد السمطین (۴) از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده اند که گفت:

«دخلت علی فاطمه علیها السّلام و بین یدیها لوح یکاد ضوئه یغشی الأبصار فیه اثنی عشر اسما ثلاثه فی ظاهره و ثلاثه فی باطنه و ثلاثه فی آخره و ثلاثه اسماء فی طرفه فعددتها فاذا هی اثنی عشر.

فقلت: اسماء من هؤلاء؟!

قالت: هذه اسماء الأوصیاء اوّلهم ابن عمّی و احد عشر من ولدی آخرهم القائم.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۱.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۲- ۵۱.

۳- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۱؛ اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۴۱- ۱۳۶.

قال جابر: فرأیت فیها محمّدا محمّدا فی ثلاثه مواضع و علیا علیا علیا فی اربعه مواضع».

یعنی: بر حضرت صدیقه کبرا، فاطمه- سلام اللّه علیها- دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داخل شدم و پیش آن حضرت لوحی بود که روشنی آن نزدیک بود چشم ها را خیره نماید، در آن لوح، دوازده اسم مرقوم بود؛ سه اسم در ظاهر، سه اسم در باطن، سه اسم در آخر و سه اسم در کنار آن لوح نوشته دیدم. چون شمردم، دوازده شماره بود، بدون کم و زیاد.

پس عرض کردم: این ها کیانند؟

فرمود: نام های اوصیای من می باشند که اوّل ایشان پسر عمّ من است و یازده نفر از آن ها از فرزندان من هستند که آخر ایشان قائم است.

جابر گفت: چون در لوح نظر کردم، سه محمد و چهار علی، از جمله آن نام ها مشاهده کردم.

مسعودی در اثبات الوصیه (۱) این خبر را به اندک اختلافی روایت نموده، کلینی نیز در کافی از حضرت باقر علیه السّلام از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت نموده.

هم چنین مخفی نماند که این خبر لوح، غیر از خبر لوح اخضر است که در رفرفه اولی گذشت و واقعه نیز متعدّد است، نه این که از قبیل وحدت واقعه و اختلاف در روایت باشد، چنان چه بر ناقدین اخبار پوشیده نیست. انتهی الخبر.

[لوح امام سجاد (ع)] ۶ رفرفه

در نجم الثاقب از غیبت فضل بن شاذان (۲) از ابو خالد کابلی روایت کرده که گفت:

در منزل مولای خود، حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام داخل شدم. در دست آن حضرت،

۱- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب(ع)، ص ۲۶۸.

۲- ر. ک: کفایه المهتدی [گزیده]، ص ۴۳، حدیث چهارم.

صحیفه ای دیدم که بر آن نظر می فرمود و سخت گریه می نمود.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پدر و مادرم فدای تو باد! این صحیفه چیست؟

حضرت فرمود: این نسخه، لوحی است که خدای تعالی به رسول خود به هدیه فرستاد. در آن لوح ذکر شده بود: نام خداوند علی اعلی، نام رسول او صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، نام امیر المؤمنین- صلوات اللّه علیه-، نام عمّم حسن بن علی علیهما السّلام، نام پدرم، نام من، نام فرزندم محمد باقر علیه السّلام، نام فرزند او جناب جعفر صادق علیه السّلام، نام فرزند او موسی کاظم علیه السّلام، نام فرزند او علی رضا علیه السّلام، نام فرزند او حضرت امام محمد تقی علیه السّلام، نام فرزند او علیّ نقی علیه السّلام و نام فرزند او حضرت حسن زکی علیه السّلام و نام فرزند آن حضرت حجه اللّه و قائم به امر اللّه و منتقم از اعداء اللّه علیه السّلام، آن که غایب شود غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهرشود و زمین را از عدل وداد پر کند، هم چنان که از ستم و بیداد پر شده باشد.

در کتاب مزبور از ملك العلماء، شهاب الدین عمر دولت آبادی در هدایه السعداء از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده که گفت: بر فاطمه علیها السّلام دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داخل شدم و پیش روی او لوحی بود و در آن نام های امامان از فرزندان او بود. پس یازده اسم را شمردم که آخر ایشان قائم علیه السّلام بود.

عبقریّه چهارم [بشارات دیگر از خدای عز و جل]

اشاره

در بشارات خدای عزّ و جلّ، به ظهور موفور السّرور حضرت بقیّه اللّه- عجّل اللّه فرجه الشریف- در صحیفه بیضا و صحایف مختومه و در روز عاشورا و در بشارات جبرییل امین به این ظهور توأم با نور است و در آن چند رفرفه آمده است.

[روایت لوح از امام باقر (ع)] ۱ رفرفه

صدوق در کمال الدین (۱) و عیون،(۲) طبرسی در احتجاج،(۳) حموینی از علمای عامّه در فرائد السّمطین (۴) روایت کرده اند که چون زمان وفات حضرت باقر علیه السّلام فرا رسید، پسرش جعفر صادق را بخواند تا عهد امامت را به وی سپارد.

پس برادر آن حضرت، زید بن علی عرض کرد: اگر آن چه را که حسن و حسین علیهما السّلام معمول داشتند، درباره من معمول داری، امیدوارم که امر منکری را به جای نیاورده باشی. حضرت باقر علیه السّلام فرمود: «یا أبا الحسن إنّ الأمانات لیست بالمثال و لا العهود بالرّسوم و إنّما هی أمور سابقه عن حجج اللّه عزّ و جلّ».

پس جابر بن عبد اللّه را بخواند و به او گفت: ای جابر ما را از آن چه از صحیفه

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۷- ۳۰۵؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۳.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۴۸- ۴۷.

۳- الاحتجاج، ج ۲، صص ۱۳۷- ۱۳۶.

۴- فرائد السمطین، ج ۲، صص ۱۴۱- ۱۴۰.

دیدار کرده ای، حدیث کن!

جابر عرض کرد: بلی! بر سیّده خود فاطمه- دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله- داخل شدم تا او را به مولد حسین علیه السّلام تهنیت گویم. در دست آن حضرت صحیفه ای دیدم که از یک دانه درّ بود.

گفتم: ای سیّده زنان! این صحیفه چیست؟

گفت: در این صحیفه، نام های امامان از فرزندان من می باشد.

عرض کردم: به من دهید تا در آن نگران شوم.

فرمود: ای جابر! اگر نهی نبود، چنین می کردم. لکن از این که دست کسی بر این صحیفه برسد، نهی شده مگر این که پیغمبر یا وصیّ پیغمبر یا از اهل بیت باشد، لکن تو را رسد که از ظاهر آن، باطن آن را نگری.

جابر گفت: پس قرائت کردم؛ در آن صحیفه مرقوم بود: ابو القاسم محمد بن عبد اللّه المصطفی، امّه آمنه، ابو الحسن علی بن ابی طالب، امّه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف، ابو محمد الحسن بن علی البرّ، ابو عبد اللّه الحسین بن علی، امّهما فاطمه بنت محمد، ابو محمد علی بن الحسین العدل، امّه شهربانو بنت یزدجرد، ابو جعفر محمد بن علی الباقر، امّه امّ عبد اللّه بنت الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، ابو عبد اللّه جعفر بن محمد الصادق، امّه امّ فروه بنت القسم بن محمد بن ابی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر، امّه جاریه اسمها حمیده، ابو الحسن علی بن موسی الرضا، امّه جاریه اسمها نجمه، ابو جعفر محمد بن علی زکّی، امّه جاریه اسمها خیزران، ابو الحسن علی بن محمد الامین، امّه جاریه اسمها سوسن، ابو محمد الحسن بن علی الرفیق، امّه جاریه اسمها سمانه و تکنّی امّ الحسن ابو القاسم محمد ابن الحسن، هو حجّه اللّه القائم، امّه جاریه اسمها نرجس- صلوات اللّه علیهم اجمعین-.

صدوق- علیه الرحمه- بعد از ذکر تمام خبر گوید: این خبر چنین وارد شده که در آن به اسم مبارک حضرت قائم علیه السّلام تصریح شده و آن چه مرا عقیده است، نهی از نام بردن او است.

گویا مقصود صدوق رحمهم اللّه این است که نامیدن آن حضرت در صحیفه، دلالت بر جواز تسمیه برای ما ندارد و به این خبر نمی توان بر جواز استدلال نمود؛ زیرا اخبار ناهیه از تسمیه، دلالت بر نهی نسبت به مکلّفین دارند و مدلول این خبر آن که خدای تعالی آن را تسمیه فرموده، پس این خبر نه معارض است نه مخصّص.

[صحایف مختومه] ۲ رفرفه

در نصوص و بشارات حق تعالی در صحایف مختومه نعمانی؛ یونس بن یعقوب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده؛ حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صحیفه ای که مختوم به دوازده خاتم بود به علی علیه السّلام سپرد. و او را فرمود: خاتم اوّل برگیر و بدانچه در او است، رفتار کن و او را به حسن بسپار تا خاتم ثانی برگیرد و به آن چه مرقوم است، عمل نماید و او به حسین بسپارد تا خاتم ثالث برداشته، به دستور رفتار نماید. هم چنین هریک از فرزندان حسین ...، الخ.(۱)

[روایت ابن عباس] ۳ رفرفه

شیخ طوسی در غیبت (۲) از ابن عبّاس روایت کرد که گفت: جبرییل از جانب خدا به رسول او، صحیفه ای را فرود آورد که دوازده خاتم از ذهب داشت.

پس عرض کرد: خدایت سلام می رساند و می فرماید: این صحیفه را به نجیب از اهل بیت خود بعد از خود بسپار که اوّل آن ها خاتم برگیرد و به آن چه در او است، عمل نماید. چون خواهد از دنیا گذرد، به وصیّ بعد از خود سپارد و هم چنین هریک به دیگری.

۱- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۰.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، صص ۱۳۵- ۱۳۴.

حضـرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به فرموده عمل نمود. علی، اوّل خاتم بر گرفت و به آن چه در آن بود، رفتار نمود. آن گاه آن را به حسن سپرده، او نیز خـاتم خویش بر گرفت و فرمان خـدای را امتثال فرمود. سـپس به حسـین داده و ایشان نیز آن را به علی بن الحسین علیهما السّلام داد. آن گاه هریک بعد از دیگری تا به آخر آن ها، که دوازدهمین است، انتها گیرد.

[روایت صحیفه مختومه از امام صادق (ع)] ۴ رفرفه

نعمانی در غیبت،(۱) از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده: «قال: الوصیه نزلت من السماء علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کتابـا مختومـا و لم ینزّل علی رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله کتاب مختوم إلّا الوصـیّه. فقال جبرئیل علیه السّـلام: یا محمّـد! هذه وصیّتک فی أمّتک إلی أهل بیتک.

فقـال رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله أیّ أهـل بیتی یـا جبرئیـل؟ فقـال: نجیب اللّه منهم و ذریّته لیرثک علم النبوّه قبل إبراهیم و کانت علیها خواتیم.

ففتح علی علیه السّـلام الخاتم الأول و مضـی أمر فیه ثمّ فتح الحسن علیه السّـلام الخاتم الثانی و مضی ما أمر به، ثم فتح الحسین علیه السّـلام الخاتم الثالث فوجـد فیه أن قاتل و اقتل و تقتل و أخرج بقوم للشـهاده لا شـهاده لهم إلّا معک، ففعل؛ ثم دفعها إلی علیّ بن الحسین علیه السّلام و مضی، ففتح علی بن الحسین الخاتم الرّابع فوجد فیه أن أطرق و اصمت لما حجب العلم، ثم دفعها إلی محمّد بن علی علیه السّـلام ففتح الخاتم الخامس، فوجد فیه أن فسّـر کتاب اللّه و صدّق أباک و ورّث ابنک العلم و اصـطنع الأـمّه و قـل الحقّ فی الخوف و الأـمن و لاـ تخش إلّـا اللّه، ففعل ثمّ دفعها إلی الّـذی یلیه، قال معاذ بن کثیر، فقلت له: و أنت هو فقال ما بک فی هـذا إلّا أن تـذهب یا معاذ؟ فترویه عنّی، نعم و أنا هو حتّی عدّد علیّ اثنی عشـر اسـما، ثمّ سـکت. فقلت: ثمّ من فقال حسبک».

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی، صص ۵۳- ۵۲.

[روایت دیگری از صحیفه مختومه] ۵ رفرفه

صدوق در کمال الدین (۱) و امالی (۲) و شیخ مفید، در امالی (۳) از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: به درستی که خدای عزّ و جلّ بر پیغمبر خود پیش از وفات او کتابی را فرو فرستاد.

پس گفت: ای محمد! این کتاب، وصیّت تو به سوی برگزیده از اهل بیت تو است. آن گاه فرمود: برگزیده از اهل بیت کیست؟ جبرییل عرض کرد: علی بن ابی طالب علیه السّلام. و بر کتاب، خاتم هایی از طلا بود. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن را به علی داد و امر فرمود: یک خاتم برگیرد و به دستور عمل نماید. علی، خاتم را برگرفت و به آن چه امر رفته بود، عمل فرمود. آن گاه آن را به پسرش حسن علیه السّلام سپرد و حسن نیز چنان کرد. به حسین علیه السّلام داد.

حسین چون خاتم برگرفت؛ «فوجد فیه: أن اخرج بقوم إلی الشّهاده فلا شهاده لهم إلّا معک و اشر نفسک للّه عزّ و جلّ».

پس در آن کتاب یافت به این که: بر قومی به سوی شهادت بیرون رو؛ چه، آنان را جز در خدمت تو، ادراک سعادت شهادت دست ندهد و جان خود را برای خدای عزّ و جلّ بفروش. آن گاه کتاب را به علی بن الحسین علیهما السّلام داده؛ «فوجد فیه أن أطرق (۴) و اصمت و الزم منزلک وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ (۵)».

پس در آن کتاب یافت: سکوت کن و ملازم منزل خود باش و پروردگار خود را تا زمانی پرستش کن که مرگ تو را دریابد.

آن گاه آن را به محمد بن علی علیهما السّلام داده. خاتمی بگشود؛ چنین یافت: «حدّث النّاس

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۳۲.

۲- الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۸۶.

۳- ر. ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۸۱، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۲- ۱۷۱.

۴- در اصل« أن اطرق و» را ندارد.

۵- حجر/ ۹۹.

و أفتهم و لا تخافنّ (۱) إلّا اللّه عزّ و جلّ فإنّه لا سبيل لأحد عليك»؛ مردم را حديث گوی و فتوا بده و از كسی جز خدای بيم مكن! هيچ احدی نتواند زيانی به تو رساند.

آن گاه كتاب را به من داده، خاتم را برگرفتم و چنين يافتم: «حدّث النّاس و أفتهم و انشر علوم أهل بيتك و صدّق آباءك الصّالحين و لا تخافنّ (۲) إلّا اللّه عزّ و جلّ و أنت فی حرز و أمان».

برای مردم حديث گوی و حكم خدا را بيان فرما و علوم خانواده خود را منتشر ساز و پدران نيكوكار خويش را تصديق نما و از هيچ كس جز خدا بيم منما كه تو در كنف حمايت خداوند قادر سبحان، در حفظ و امان باشی.

پس من چنان كردم كه فرمان رفته بود. چون خواهم جهان را بدرود كنم، به موسی سپارمش؛ او نيز به امام بعد از خود سپارد و هم چنين است تا زمان قيام مهدی به امر امامت كه به وی سپرده خواهد شد.

[روايت ابیّ بن كعب از رسول خدا (ص)] ۶ رفرفه

صدوق در كمال الدين (۳) از ابیّ بن كعب از رسول خدا صلّی اللّه عليه و آله و سلّم روايت كرده كه آن حضرت، اسامی ائمّه اثنا عشر و دعوات خاصّه آنان را بيان فرمود. پس ابیّ بن كعب معروض می دارد «كيف حال هؤلاء الأئمّه عن اللّه عزّ و جلّ؟ قال: ان اللّه تبارك و تعالی أنزل علیّ اثنی عشر خاتما و اثنتی عشره صحيفه اسم كل إمام علی خاتمه و صفته فی صحيفته.

حال اين امامان دوازده گانه چگونه از جانب خدای تعالی معلوم شده است؟

حضرت رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم فرمود: به درستی كه بر من، دوازده خاتم فرود فرستاده و دوازده

۱- در اصل: تخافنّ احدا.

۲- اصل تخافنّ احدا.

۳- كمال الدين، ج ۱، ص ۲۶۹.

صحیفه، نام هرامامی بر خاتم او و صفت او در صحیفه اش می باشد.

[بشارت ظهور در روز عاشورا] ۷ رفرفه

در نصوص و بشارات خدای تعالی در روز عاشورا.

کلینی در کافی (۱) از کرّام روایت کرده، گفت: با خود حلف نمودم که در روز، هرگز طعام نخورم مگر آن که قائم آل محمد قیام کند. پس بر حضرت صادق علیه السّلام داخل شدم.

عرض کردم: مردی از شیعیان شما است که از برای خدا بر خود قرار داده، در روز طعام نخورد تا آن زمانی که قائم آل محمد قیام فرماید.

فرمود: ای کرام! در این هنگام روزه بدار! و عیدین و سه روز تشریق و ایّام مسافرت و اوقات مرض خود را روزه مدار.

«فإنّ الحسین علیه السّلام لمّا قتل عجّت السّماوات و الأرض و من علیهما و الملائکه فقالوا یا ربّنا ائذن لنا فی هلاک الخلق حتّی نجدّهم عن جدید الأرض بما استحلّوا حرمتک و قتلوا صفوتک».

زیراکه چون حسین کشته شد، آسمان ها و زمین ها و آن چه در آسمان و زمین است و ملایکه به درگاه خدای تعالی ناله کردند و عرض کردند: ای پروردگار ما! اذن فرمای ما را در هلاک این خلق تا آن ها را از روی زمین براندازیم. چراکه این ها حرمت تو را حلال داشتند و خون برگزیده تو را ریختند.

«فأوحی اللّه إلیهم یا ملائکتی و یا سمواتی و یا ارضی اسکنوا ثمّ کشف حجابا من الحجب فإذا خلفه محمّد و اثنی عشر وصیّا ثمّ اخذ بید فلان القائم من بینهم، فقال: یا ملائکتی و یا سمواتی و یا ارضی بهذا انتصر؛ قالها ثلاث مرّات».

پس خدای به سوی ایشان وحی فرمود که ای ملایکه من! و ای آسمان های من! و ای زمین من! آرام باشید. آن گاه حجابی از حجاب های ملکوت برگرفت. پس ناگهان در

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

پشت آن پرده، محمد و دوازده وصیّ او بودند. آن گاه خدا دست آن را که در میان ایشان ایستاده بود، گرفت. پس سه بار فرمود: ای ملایکه من! و ای آسمان های من! و ای زمین من! به این ایستاده که دست او را به دست قدرت خود گرفته ام، از برای این مقتول مظلوم، انتقام کشم.

[علّت نامگذاری امام زمان (ع) به قائم] ۸ رفرفه

ابن بابویه در علل الشرایع (۱) از ابو حمزه ثمالی روایت کرده، گفت: خدمت حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: یابن رسول اللّه! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟ فرمود:

بلی.

عرض کردم: پس چرا «قائم علیه السّلام»، «قائم علیه السّلام» نامیده شده و غیر او به این لقب نامیده نشده؟

فرمود: چون جدّم حسین علیه السّلام کشته شد، ملایکه به سوی خدای همی بنالیدند و عرض کردند: ای خدای ما! ای آقای ما! آیا از کشنده صفوه پسر صفوه خود و برگزیده از مخلوق خود انتقام نکشی.

«فأوحی الله عزّ و جلّ إلیهم قرّوا ملائکتی فو عزّتی و جلالی لأنتقمنّ منهم و لو بعد حین ثمّ کشف اللّه عزّ و جلّ عن الأئمّه من ولد الحسین علیه السّلام للملائکه فسرّت الملائکه بذلک فإذا أحدهم قائم یصلّی فقال اللّه عزّ و جلّ بذلک القائم أنتقم منهم»(۲).

پس خدای به ایشان وحی فرمود: ای ملایکه من! آرام گیرید! پس به عزّت و جلال خودم که هرآینه البتّه از ایشان انتقام کشم؛ اگرچه بعد از زمانی دراز باشد. آن گاه حجاب از امامان، از فرزندان حسین علیه السّلام برگرفت. پس بدان سبب، ملایکه را مسرّت

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲- همان.

روی داده، ناگهان دیدند یکی از آن ها ایستاده، نماز می خواند. پس خدای عزّ و جلّ فرمود: به وسیله آن ایستاده، از ایشان انتقام می کشم.

شیخ مفید در امالی از محمد بن حمران روایت کرده، قال ابو عبد اللّه: «لمّا کان من امر الحسین بن علی ما کان، ضجّت الملائکه الی اللّه تعالی و قالت یا ربّ یفعل هذا بالحسین صفیّك و ابن حبیبك؟ قال: فاقام اللّه لهم ظلّ القائم و قال: بهذا انتقم له من ظالمیه».

گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون شد از امر حسین علیه السّلام، آن چه شد، ملایکه به سوی خدا بنالیدند و عرض کردند: ای پروردگار! آیا با حسین که برگزیده و فرزند پیغمبر تو است، چنین معامله شود؟ فرمود: پس خدا، ظلّ حضرت قائم- یعنی جسد مثالی آن حضرت- را برپای داشت و فرمود: به وسیله این، از ستم کنندگان بر حسین انتقام خواهم کشید.(۱)

[بشارت جبرائیل امین] ۹ رفرفه

در بشارت جبرییل علیه السّلام به اعلام ربّ جلیل علی بن محمد الخزّاز القمی در کفایه الاثر،(۲) از حضرت حسین بن علی علیهما السّلام، از حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده، فرمود: جبرییل مرا خبر داد که چون خدای تعالی، نام محمد را در ساق عرش اثبات نمود، عرض کردم: ای پروردگار من! این نامی که در سرادق عرش مکتوب شده، چنان دانم که گرامی ترین آفریدگان نزد تو می باشد. گفت: خدای، دوازده شبح از نور که بدن های بی روح بودند، در میان آسمان و زمین بر وی نمودار فرمود.

«فقال یا ربّ بحقّهم علیك ألّا أخبرتنی عنهم. قال: هذا نور علیّ بن أبی طالب و هذا نور الحسن و هذا نور الحسین و هذا نور علیّ بن الحسین و هذا نور محمّد بن

۱- ر. ك، الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۱۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵؛ ص ۳۲۱.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۱۷۰- ۱۶۹.

علی و هذا نور جعفر بن محمّد و هذا نور موسی بن جعفر و هذا نور علیّ بن موسی و هذا نور محمّد بن علی و هذا نور علیّ بن محمّد هذا نور الحسن بن علی و هذا نور الحجّه القائم المنتظر».

پس گفت: پروردگارا! قسم به حقّی که ایشان بر تو دارند، مرا آگاه فرما که ایشان کیستند؟

فرمود: این نور علی بن ابی طالب است؛ این نور حسن؛ این نور حسین؛ این نور علی بن الحسین؛ این نور محمد بن علی؛ این نور جعفر بن محمد؛ این نور موسی بن جعفر؛ این نور علی بن موسی؛ این نور محمد بن علی؛ این نور علی بن محمد؛ این نور حسن بن علی؛ این نور حجّه قائم منتظر علیهم السّلام است.

حضرت حسین علیه السّلام، بعد از روایت این حدیث از جدّش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از جبرییل می فرماید: «فکان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یقول: ما احد یتقرّب الی اللّه عزّ و جلّ بهولاء القوم الّا اعتق اللّه رقبته من النّار».

رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله همواره می فرمود: نیست کسی که به سوی خدای عزّ و جلّ تقرّب جوید به سبب آن قومی که خدا اشباح آنان را به جبرییل نشان داد، جز این که از آتش آزادش فرماید.

[روایت عایشه] ۱۰ رفرفه

در کفایه الاثر(۱) از ابو المفضّل و او به پنج طریق از عایشه روایت کرده، که گفت: ما را صفّه و یا غرفه ای بود که چون حضرت رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله اراده ملاقات جبرییل می فرمود، به آن جا تشریف می برد. یک مرتبه که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در آن مکان با جبرییل ملاقات داشت، مرا امر فرموده بود که نگذارم کسی آن جا رود.

پس حسین بن علی علیه السّلام آمد، به آن مکان رفت و ما ندانستیم تا ممانعت کنیم. جبرییل

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۹۰- ۱۸۷.

پرسید: این کیست؟

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: پسر من است. پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله حسین علیه السّلام را گرفته، بر دامن نشانید.

جبرییل گفت: «امّا انّه سیقتل»؛ زود باشد که این حسین علیه السّلام کشته شود.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: کشنده او کیست؟

عرض کرد: امّت تو خواهد بود.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آیا امّت من، حسین را می کشند؟

گفت: آری و اگر بخواهی، تو را از زمینی آگهی دهم که در آن کشته شود.

سپس جبرییل به سوی طف که در عراق است، اشاره نمود، از آن جا خاکی سرخ برگرفت و به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ارایه داد و عرض کرد: این از خاک مصرع حسین است.

پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بگریست. جبرییل عرض کرد:

«فسوف ینتقم اللّه منکم بقائمکم أهل البیت. فقال رسول اللّه: حبیبی جبرئیل و من قائمنا اهل البیت؟ قال: هو التّاسع من ولد الحسین، کذا اخبرنی ربّی جلّ جلاله، انّه سیخلق من صلب الحسین ولدا و سمّاه عنده علیّا خاضع للّه خاشع، ثمّ یخرج من صلبه ابنه محمّدا و سمّاه عنده عابد ساجد للّه و یخرج من صلب محمّد ابنه و سمّاه عنده جعفر ناطق عن اللّه صادق فی اللّه و یخرج اللّه من صلبه ابنه و سمّاه عنده موسی واثق باللّه محبّ فی اللّه یخرج من صلبه و سمّاه عنده علیا الراضی باللّه و داعی الی اللّه عزّ و جلّ و یخرج من صلبه ابنه و سمّاه عنده محمّد المرغّب فی اللّه و الذاب عن حرم اللّه و یخرج من صلبه ابناه و سمّاه عنده علیا المکتفی باللّه و الولی للّه ثم یخرج من صلبه ابنه و سمّاه حسنا مؤمن باللّه مرشد الی اللّه و یخرج من صلبه کلمه الحق حجه اللّه علی بریّته له غیبه طویله یظهر اللّه تعالی به الأسلام و اهله و یخسف به الکفر و اهله».

زود باشد که خدای از خون حسین به قائم شما اهل بیت انتقام کشد. عرض کرد: او نهمین از فرزندان حسین است. پروردگار من، چنین خبر داده مرا که به زودی از صلب

حسین علیه السّلام، فرزندی را خلق فرماید که خود، او را علی نامیده و او از برای خدا خاضع و خاشع است.

بعد از آن، از صلب علی، پسر او را بیرون آرد که نام او را نزد خود محمد گذارده و او از برای خدا عبادت کننده و سجده کننده است. بعد از آن، از صلب محمد بیرون آرد، او را نزد خود، جعفر نامیده است که گویا از خدا و صادق در دین خداست.

بعد از آن از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، موسی نامیده که به خدا واثق است و دوست دارنده در راه خداست و خدای از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، علی نامیده که به خدا راضی است و دعوت کننده به سوی خدای عزّ و جلّ است و از صلب او، پسرش را بیرون آرد، او را نزد خود، محمد نامیده که ترغیب کننده در خدا و دفع کننده از حرم خداست و از صلب او، پسرش را بیرون آرد و او را نزد خود، حسن نامیده که مؤمن به خدای و ارشادکننده به سوی خدا است.

و از صلب، او کلمه حق و لسان صدق و آشکارکننده حق را بیرون آرد که حجّت خدا بر آفریدگان او است. از برای او، پنهان شدنی دراز است و خدا به سبب او، اسلام و اهل اسلام را آشکار کند و به ظهور وی، کفر و اهل کفر را هلاک گرداند.

محمد بن ابراهیم که راوی خبر از ابو سلمه است، گفته: ابو سلمه مرا گفت: من بر عایشه داخل شدم، در حالتی که اندوهناک بود. گفتم: یا امّ المؤمنین! سبب حزن تو چیست؟

گفت: پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله مفقود شده و عداوت ها آشکار گشت. بعد از آن به جاریه ای که «سمره» نام داشت، گفت: کتاب را بیاور! کتابی آورده، به وی داد. آن را گشود و زمانی دراز در آن نگریست.

آن گاه گفت: «صدق رسول اللّه»؛ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت فرموده. گفتم: ای امّ المؤمنین! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چه فرموده؟

گفت: خبرها و قصّه هایی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خبر داده و من نوشته ام. گفتم:

چرا مرا به چیزی حدیث نمی کنی که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده ای؟

گفت: آری، مرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حدیث کرد؛ «قال من أحسن فیما بقی من عمره غفر اللّه لمّا مضی و ما بقی و من أساء فیما بقی من عمره أخذ فیما مضی و فیما بقی».

فرمود: هرکس در آن چه از عمرش باقی مانده، عمل نیک بجا آورد، خدای گناه گذشته و آینده او را بیامرزد و هرکس در باقی مانده از زندگانیش بدکرداری نماید، در آن چه گذشته و آن چه باقی مانده، گرفته شود.

آن گاه من گفتم: ای امّ المؤمنین! آیا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هیچ شما را آگهی داده که چند نفر خلفای او باشند؟ سپس کتاب را برهم گذارده، گفت: آری! آن گاه کتاب را گشود و گفت: ما را صفّه و یا غرفه ای بود، تا آخر آن چه مسطور گردید.

من بیاض بیرون آورده، آن چه را که گفت، نوشتم و به من سپرد تا او زنده است، آن را کتمان کنم. چون عایشه از دنیا رفت، علی علیه السّلام مرا خوانده، فرمود: آن خبری را که عایشه بر تو املا نمود، به من بنمایان! عرض کردم: کدام خبر؟ فرمود: آن خبری که در او نام های اوصیای بعد از من است. پس بیرون آورده، به نظر مبارکش رسانید.

عبقریّه پنجم [بشارت ظهور در صحف الهی]

اشاره

در بشارات ظهور نور موفور السرور حضرت بقیه اللّه علیه السّلام در صحف الهیّه و در آن چند رفرفه است:

[صحیفه آدم (ع)] ۱ رفرفه

ابن طاوس در کتاب اقبال،(۱) صحیفه آدم را موافق روایت حارثه بن أمال که از بزرگان علمای نصارا و اوصیای حضرت عیسی است، به عبارت عربی نقل نموده و ما محلّ مقصود را نقل کنیم. حاصل آن که چون آدم، نور مقدّس محمدی را مشاهده نمود که شعاعش عالم ملک ملکوت را فراگرفته و انوار ائمّه هدی علیه السّلام و صدیقه کبرا علیها السّلام را نگران شد که بر گرد آن نور، برآمده و از وی استمداد کنند، از مشاهده آن انوار قاهره الهیّه منبهر و حیران گردید.

«و قال: یا عالم الغیوب یا غافر الذنوب یا ذالقدره القاهره و المشیّه الغالبه من هذا الخلق السّعید الذّی کرّمت و رفعت علی العالمین و من هذه الأنوار المشیفه المکشفه له؟

فاوحی اللّه عزّ و جلّ الیه: یا آدم! هذا و هؤلاء وسیلتک و وسیله من اسعدت من خلقی هؤلاء السّابقون المقرّبون الشافعون المشفّعون و هذا احمد سیّدهم و سیّد بریّتی اخترته لعلمی و اشتققت اسمه من اسمی فانا المحمود و هذا محمّد و هذا

۱- اقبال الأعمال، ص ۵۰۷.

صنوه و وصیّه اورثه به و جعلت برکاتی و تطهیری فی عقبه و هذه سیّده امائی و البقیّه فی علمی من احمد نبییّ و هذان السّبطان الخلفان لهم و هذه الأعیان الصّادع نورها انوارهم بقیّه منهم الّا انّ کلا اصطفیت و طهّرت و علی کل بارکت و ترحّمت فکلّا بعلمی جعلت قدوه عبادی و نور بلادی و نظر، فاذا شبح فی آخرهم یزهر فی ذلک الصّفح کما یزهر کوکب الصبح لاهل الدنیا. فقال اللّه تبارک و تعالی، یا آدم! بعبدی هذا السعید افکّ من عبادی الأغلال واضع عنهم الأصار و املاء ارضی حنانا و رأفه و عدلا کما ملئت من قبله قسوه و جورا».

گفت: ای داننده هرنهان و آمرزنده گناهان! ای دارنده توانایی و کننده آن چه خواهی! این آفریده سعادتمند کیست که گرامیش داشته و علم جلالش را بر تمام آفریدگان برافراشته ای؟ این نورهای درخشنده کیستند که گردش برآمده اند و دور او را احاطه کرده اند؟

وحی الهی در رسید؛ ای آدم! این انوار، وسیله تو و وسیله سعادتمندان بندگان من باشند؛ ایشانند که در میدان بندگی من، از همه پیشی گرفته اند و به من نزدیکی یافته اند و شفاعت کنندگان بندگان منند که شفاعتشان را بپذیرم و این احمد، بزرگ ایشان است؛ او را برگزیدم و اسم او را از اسم خود بیرون آوردم؛ منم محمود و او است محمد و آن دیگر برادر و وصیّ او است که برکات خود را به اولاد او عطا کردم و این خاتون کنیزان من است که از احمد باقی ماند و نسل احمد از او است و این دو سبط، جانشین احمد باشند و این ذوات مقدّسه که نورشان عالم را فراگرفته، انوار بقیّه از نسل احمد است.

ای آدم! همه ایشان را برگزیدم و پاکیزه گردانیدم و همه ایشان را به علم خود برکت دادم؛ پیشروان عباد و روشنی بلاد گردانیدم.

پس آدم در آخر آن انوار نگریست؛ شبحی نورانی را دید که در میان آن انوار، مانند ستاره صبح، برای اهل دنیا می درخشید. پرسید: پروردگارا این کیست؟!

خدای تعالی فرمود: ای آدم! به وسیله این بنده سعادتمند خود، زنجیرهای گران از

گردن بندگان خود بردارم و بارهای سنگین از پشت آنان فرو گذارم و به وجود و ظهور او، توده خاک را از انوار رأفت و رحمت و عدالت، تابناک گردانم؛ چنان چه پیش از ظهور او، از بی رحمی و ظلم و فساد پر شده باشد.

[صحیفه حضرت ادریس (ع)] ۲ رفرفه

در بشارت وارده در صحیفه حضرت ادریس پیغمبر است.

مجلسی- علیه الرحمه- در جلد سیزدهم بحار(۱) از سیّد بن طاوس قدّس سرّه روایت نموده که در کتاب سعد السعود(۲) گفته:

در صحف حضرت ادریس پیغمبر، آن جا که ابلیس لعین با خدای تعالی سخن گوید و جواب شنود، یافتم که چنین مسطور است: «قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ* قالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم.(۳) فانّه یوم قضیت و حتمت ان اطهّر الارض ذلک الیوم من الکفر و الشرک و المعاصی و انتجبت لذلک الوقت عباد الی امتحنت قلوبهم للایمان و حشوتها بالورع و الأخلاص و الیقین و التقوی و الخشوع و الصّدق و الحلم و الصبر و الوقار و التّقی و الزهد فی الدنیا و الرغبه فیما عندی و اجعلهم دعاه للشمس و القمر و استخلفهم فی الارض.

و امکنّ لهم دینهم الذّی ارتضیته لهم ثمّ یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یقیمون الصّلوه لوقتها و یؤتون الزکوه لحینها و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر.

و القی فی تلک الزّمان الامانه علی الأرض فلا یضرّ شی شیئا و لا یخاف شی ء من شی ء ثمّ تکون الهوامّ و المواشی بین النّاس فلا یؤذی بعضهم بعضا و انزع حمه کلّ ذی حمه من الهوام و غیرها و اذهب سمّ کلّ ما یلدع الی قوله تعالی ذلک وقت

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۳۸۵- ۳۸۴.

۲- سعد السعود، صص ۳۵- ۳۴.

۳- حجر، ۳۸- ۳۷- ۳۶.

حجبته فیّ علم غیبی و لا بدّ انّه واقع أبیدک یومئذ و خیلک و رجلک و جنودک اجمعین فاذهب فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم».

خلاصه؛ آن که ابلیس گفت: خداوندا! پس مرا در دنیا بگذار تا روز قیامت که اولاد آدم برانگیخته شوند. خدای تعالی فرمود: نه، و لکن تا روز وقت معلوم، از مهلت داده شدگانی.

به درستی که آن روزی است که حکم رانده و حتم کرده ام.

زمین را در آن روز از لوث کفر و شرک و نافرمانی ها پاک گردانم و برای آن روز، بندگانی را از برای خود برگزیده ام که دل های آن ها را برای ایمان آزمایش کرده ام و به ورع، اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، راستی، بردباری، وقار، پرهیزگاری، ترک دنیا، رغبت در آن چه نزد من است، پر نموده ام. و ایشان را خوانندگان برای آفتاب و ماه قرار دهم.

مقصود از این عبارت، این است که قرار دهم ایشان را که خدا را برای آفتاب و ماه بخوانند که وجود آن ها یا نور آن ها را بر دوام دارد و این بیان مخلوقیّت و مربوبیّت آن ها و احتیاج آن ها، به واسطه بشری است. پس این کلام، ردّ کسانی است که کواکب را پرستش کنند و آن ها را واسطه پندارند.

از این جا حذف مفعول در قول خدای تعالی معلوم می شود: «و اجعلهم دعاه للشمس ای دعاه للّه تبارک للشمس و القمر و واسطه لهما». و آن ها را در زمین خلیفه کنم و برای آن ها دینشان را که بهرایشان اختیار کرده ام، تمکین دهم؛ پس مرا به یگانگی پرستش کنند و هیچ چیز را با من شرکت ندهند. نماز را در زمان خود برپا دارند و زکات را هنگام زکات بدهند، امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند.

در آن زمان، بساط امنیّت را در بسیط زمین بگسترانم. پس هیچ چیز، به هیچ چیز زیان نرساند و هیچ چیز، از هیچ چیز نترسد. گزندگان، درندگان و گوسفندان، در میان مردم باهم باشند و به یکدیگر آزار نرسانند و از گزندگان، گزندگی و سمیّت بردارم؛ تا آن جا که می فرماید: آن زمان، زمانی است که در علم غیب خود، آن را مستور داشته و

کسی را بر آن آگاه نداشته ام و ناچار، آن زمان، آمدنی و آن روز رسیدنی است.

در آن هنگام، تو را و پیاده و سواره و تمام لشکر تو را نابود گردانم. برو که تا آن روز، از مهلت داده شدگانی.

این ناچیز گوید: بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که آن چه خدای تعالی در صحف ادریس خبر داده، اخبار زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السّلام است و این کلام الهی، با آن چه در قرآن نازل فرموده مطابق است؛ چه وقت معلوم در آیه کریمه:

فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ* إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۱)؛ به زمان ظهور حضرت قائم آل محمد- صلوات اللّه علیهم- تفسیر شده و اخبار بسیاری نیز در این باب وارد شده است.

[صحیفه حضرت ابراهیم (ع)] ۳ رفرفه

در بشارات وارده در صحیفه ابراهیم خلیل علیه السّلام است. ابن طاووس- علیه الرحمه- در کتاب اقبال،(۲) در قصه مباهله نصارای نجران از حارثه روایت کند که پس از گشودن صحیفه آدم و شیث و یافتن نعوت و صفات و نام و نشان حضرت خاتم الانبیا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم؛ سیّد و عاقب گفتند: باید صحیفه ابراهیم را گشود.

سپس صندوقی بیرون آوردند که مخلّف شده بود، تا به دست ابو الحارثه و سیّد و عاقب از علمای نجران رسیده بود.

پس این موضع گشوده شد که مشتمل بر این معنی است، که ابراهیم را به خلّت برگزید و او را به صلوات و برکات، شرف داد و او را قبله و پیشوای آن هایی گردانید که بعد از او به هم رسند و نبوّت و امامت را در او و ذریّه او سپرد، و او را وارث تابوت آدم گردانید که پر از علوم و حکمت های الهی است.

پس ابراهیم در آن تابوت نظر کرد و خانه هایی چند، به جهت هریک از صاحبان

۱- سوره حجر، آیه ۳۸ و ۳۷.

۲- اقبال الأعمال، ص ۵۰۸.

عزم از انبیا و مرسلین و اوصیای ایشان دید.

«فنظر فاذا بیت محمّد آخر الانبیاء عن یمینه علیّ بن ابی طالب صنوه و وصیّه المؤیّد بالنّصر فقال ابراهیم الهی و سیّدی من هذا الخلق العظیم الشریف؟

فاوحی اللّه الیه: هذا عبدی و صفوتی الفاتح الخاتم و هذا وصیّه الوارث. قال:

ربّ ما الفاتح الخاتم؟ قال: هذا خیرتی و بکر فطرتی و حجّتی الکبری فی بریّتی و اجتبیته اذ آدم بین الماء و الطین. ثمّ انّی باعثه عند انقطاع الزّمان، لیکمل دینی و اختم به رسالتی و هذا علیّ اخوه و صدیقه الأکبر اخیت بینهما و اخترتهما و صلّیت و بارکت علیهما و طهّرتهما و اخلصتهما و الأبرار منهما و ذرّیّتهما قبل أن أخلق سمائی و ارضی و ما فیهما من خلقی و ذلک لعلمی بهم و قلوبهم انی بعبادی علیم خبیر».

پس ابراهیم نظر کرد و خانه محمد صلّی اللّه علیه و آله را دید که آخر همه پیغمبران، است و وصیّ آن حضرت، علی بن ابی طالب علیه السّلام را نگریست؛ گفت: ای خدای من! این خلق بزرگ کیست؟

وحی رسید؛ ای ابراهیم این بنده پسندیده و برگزیده من است. این فاتح و خاتم است و آن دیگری، وصیّ و وارث او است. ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار من! فاتح و خاتم یعنی چه و این چگونه تواند شد؟

فرمود: ای ابراهیم! این محمد، نیکوترین خلق من است؛ افتتاح کتاب وجود ممکنات را به او نمودم. اوّل مخلوقی است که از عرصه عدم، شکافتم و به عالم وجود آوردم. او است حجّت بزرگ؛ پس او را به نبوّت برگزیدم، درحالتی که آدم میان آب و گل بود. از این جهت او را فاتح نامیدم و چون او را برای اکمال دین خود، پس از همه پیغمبران مبعوث کنم و اختتام رسالت به وی دهم، بدین جهت او را خاتم نام نهادم و این علی، برادر و وصیّ او و صدّیق اکبر است.

برادری در میان دو نور نهادم و آن ها را برگزیدم و بر هردو، صلوات و برکات خود فرستادم و ایشان را از عیب و نقص پاک کردم و ایشان و نیکان از ذریّه آن ها ایشان را

خالص گردانیدم، پیش از آن که آسمان و زمین و آن چه در میان آسمان و زمین است، را آفرینش دهم.

«فنظر ابراهیم فاذا اثنی عشر نورا تکاد تلألأ اشکالهم بحسنها و نورها فسئل ربّه جلّ و تعالی: یا ربّ! نبئنی باسماء هذه الصّور المقرونه بصوره محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و وصیّه و ذلک لمّا رأی من رفیع درجاتهم و التحاقهم بشکل محمد و وصیّه؟ علیهما السّلام.

فاوحی اللّه عزّ و جلّ الیه هذه امّتی و البقیّه من حبیبی و نبیّی فاطمه الصدیقه الزهراء و جعلتها معها خلیلها عصبه لذریّه نبی احمد و هذان الحسنان و هذا فلان و هذا فلان الی ان قال هذا کلمتی الّتی انشر بها رحمتی فی بلادی و به ازیّن دینی و عبادی ذلک بعد أیاس منهم و قنوطهم من غیاثی فاذا ذکرت یا ابراهیم محمّدا فصلّ علیهم معه».

پس ابراهیم نظر کرد، دوازده نور متلألأ در نهایت حسن و بهاء مانند آن نور نگریست. از حضرت احدیّت درخواست نمود که ای پروردگار من! مرا به نام این صورت ها آگاهی ده که با صورت محمد- صلوات اللّه علیه و آله- و وصیّ او قرین می باشند.

وحی رسید: این یک کنیز من و بقیّه از پیغمبر من، فاطمه زهرا علیها السّلام است؛ او و شوهرش را، برای بیرون آوردن ذریّه و باقی داشتن نسل پیغمبرم احمد، عصبه قرار دادم و این دو حسنین اند و آن های دیگر از تتمّه ذریّه اند؛ این فلان و آن فلان، تا به حضرت قائم- عجّل اللّه فرجه- رسید، آن گاه فرمود: این، آن کسی است که به وجود و ظهور او، رحمت خویش را در بلاد پهن کنم، به وسیله او، دین خود را زینت دهم و بندگانم را آرایش بخشم، این موهبت وقتی خواهد بود که بندگان از رحمت من مأیوس و از فریادرسی من نومید شوند. ای ابراهیم! هرگاه بر محمد، پیغمبرم، صلوات فرستی، پس با او بر اوصیای او نیز صلوات فرست.

عبقریّه ششم [بشارت ظهور در تورات]

اشاره

در بشارات ظهور حضرت بقیّه اللّه- ارواحنافداه-، در تورات است و در آن چند رفرفه است.

[دلایل وجود بشارت در تورات] ۱ رفرفه

بدان که دلیل ما بر موجود بودن این بشارت عظمی در تورات، چهار چیز است:

اوّل؛ قول خدای تعالی: وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ ...، الخ؛ به همان بیانی که در تفسیر قمی بیاید، به علاوه آن که اطلاق ذکر بر تورات، در قرآن مجید بسیار شده است.

دوّم، قول رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «ألا إنّه قد بشّر به من سلف بین یدی»(۱) چنان چه گذشت.

سوّم، احادیث مرویّه در این باب، مثل حدیثی که نعمانی در غیبت،(۲) به سند متّصل از سالم اشّل روایت کرده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السّلام می فرمود: موسی بن عمران در سفر اول تورات نگران شد به آن چه که به قائم آل محمد علیه السّلام عطا کرده شود.

سپس موسی عرض کرد: ای پروردگار من! مرا قائم آل محمد قرار ده. خطاب رسید:

۱- بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۱۳.

۲- الغیبه، ص ۲۴.

به درستی که او از ذریّه احمد است و دیگری را این دولت در کنار نیاید.

آن گـاه در سـفر ثانی نظر کرد و یافت از جلال و جبروتی که خـدا به حضـرت قائم- عجّل اللّه فرجه- عطا می فرمایـد مثل آن چه که در سفر اوّل یافته بود، باز همان تمنّا نموده، همان جواب شنید.

آن گاه در سفر سوّم نظر فرمود و دید مانند آن چه را که در آن دو سفر دیده بود. باز همان استدعا کرده، همان جواب شنید.

هم چنین حـدیث دیگر نعمـانی دلالت دارد که گویـد: عبـد الحکیم بر من قرائت کرد ...، الـخ؛ چنان چه عن قریب ان شاء اللّه مذکور خواهد گردید.

خبر ابن عیّاش نیز که در مقتضب از عبد اللّه عمر روایت نموده دلالت دارد؛ چنان چه عن قریب مذکور خواهد شد.

چهارم؛ بعض آیاتی که در تورات رابحه موجوده مسطور است و از آن ها استفاده این بشارت عظمی می توان نمود و ما چند مورد را ذکر می کنیم:

سفر تکوین، فصـل شانزدهم آیه (۹) و یؤمرلاـه (و گفت به او) ملئـخ (فرشـته) ادونای (خـدای) شوبی الی (باز کرد بر) کبیرنح (خـاتمت) و هتیعتی (و منقـاد شو) تهت (زیر) یادهـا (دست او) و یؤمرلاه (و گفت به او) ملئـخ (فرشـته) ادونای (خـدای) هرباه (بسـیار) اربه ات (بسـیار می کنم مر) زرغح (ذریّه تو) و لا ییساتر (و نباید شمرده) مروب (از بسیاری) و یؤمرلاه (و گفت به او) ملئیخ (فرشته) ادونای (خدای) هیناخ (اینک تو) هاراه (حامله) و یولدت (و می زایی) بن (پسری) بقارات (بخوان) شمو (نامش را) ییشـماعل (اسماعیل) کی شامع (که شنید) ادونای (خدای) ال (بر) علانیح (زجر تو) و هو (و او) یهیه (باشد) پرء (بهره من) ارام (دادم) یـادو (دست او) بکـول (به همه) و یـد کـل (و دست همه) بـوو عـلّ (به او و بالاـی) ین (حضـور) کـل (همه) اهـاو (برادرانش) ییشکن (ساکن خواهد شد).(۱)

بدان که آن کس که فرشته با وی سخن گوید و دلداریش دهد، هاجر، مادر حضرت

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۲۵.

اسماعیل است که از ساره گریخته، در بیابان بر سر چشمه آبی نشسته بود که فرشته خدا بر او ظاهرشد و او را به بازگشت امر نمود و مژده بزرگ و بشارت عظمی را ارزانی داشت. شاهد مقصود، فقره اخیر است که می فرماید: دست او به همه و دست همه به او دادم. زیرا که عدم ذکر مضاف الیه کل، بر این دلالت دارد که مقصود، همه اهل عالم است و مقصود از این کلام چنان چه بعضی از مترجمین تورات ترجمه کرده اند این است که بر همه مسلّط و همه به وی محتاج خواهند بود و به اتّفاق ارباب ملل، هنوز این وعده نسبت به اسماعیل و اولاد اسماعیل، تحقق نیافته و نخواهد یافت، مگر در شخص موعود منتظری که هنوز نیامده. و به اتّفاق یهود و نصارا برای او در زمان ظهور او، فقط این سلطه عامّه تامّه، بر کل اهل عالم پیدا خواهد شد. و این آیه تورات است بر یهود و نصارا حجّت است که موعود منتظر را از بنی اسراییل دانند نه از اولاد اسماعیل. زیرا که با تسلّم عدم تعدّد آن شخص موعود، خلف وعده الهی نسبت به اسماعیل لازم آید. وَ لَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ (۱)

[پاراش لخ لخا، فصل ۱۷] ۲ رفرفه

پاراش لخ لخا، فصل (۱۷)، آیه (۱۸): و یؤمر (گفت) ابراهام (ابراهیم) آل هام (مرآن) الهیم (خدای) لو ییشماعیل (کاش اسماعیل) یحیی (زنده بماند) لفانیخا (به حضور تو) و یؤمر الیهم (و گفت خدای) بال سارا (اما ساره) ایشخا (زن تو) یولدت (بزاید) لخابن (برای تو پسر) و قارتات (و بخوان) شمو (نامش را) بسحیق (اسحق) و همقونی (ثابت کنم) ات (مر) بریتی (شرط خود) اتو (او را) لبریت (به شرط) عولام (عالم) و لزرعوا (و بذرّیّه او) حراو (بعد از او) و لیشماعیل (و برای اسماعیل) شمعیتخا (شنیدم تو را) هنیه (اینک) برختی (برکت دهم) او توا (او را) و هفرتی (و صاحب ثمره کنم) او توا (او را) و هربیتی (و بسیار کنم) بمود (به نهایه) مؤید (نهایه) شیم عاسا

۱- سوره حج، آیه ۴۷.

(دوازده) و نسیم (بزرگ) یولید (برایـد) و نتیتوا (بدهم) العوی (او را به قوم) کادول (بزرگ) وات (و مر) بریتی (شـرط خود) اقیم (برپا) آت (بردارم) بسحیق (اسحاق را) اشر (که بزاید) تلد (برای تو) لخاسار (ساره) الموعد هزه (در موعد) بشاناها (سال) احرت (دیگر).(۱)

ترجمه این آیات مطابق نسخه فارسیّه مطبوعه سنه ۱۹۱۲ مسیحی: و ابراهیم به خدا گفت: کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند! خدا گفت: به تحقیق زوجه ات ساره، برای تو پسری خواهد زایید، او را اسحاق نام بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم ساخت، تا با ذرّیّه او بعد از او عهد ابدی باشد. اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم. دوازده رییس از وی پدید آیند و امّتی عظیم از وی به وجود آورم. لیکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت، در سال آینده برای تو خواهد زایید.

خلاصه این آیات، آن است که بعد از بشارت دادن خدای تعالی تولّد اسحاق را به حضرت ابراهیم علیه السّلام، و این که او پادشاه خواهد شد و قوم ها از او بیرون خواهد آمد و پادشاهان از نسل او پدیدار گردند که مراد، پیغمبران می باشند. حضرت ابراهیم برای اسماعیل دعا کرد و زندگی جاوید، برای او طلبید.

خدای تعالی فرمود: ما که خداوندیم شرطی که با اسحاق و ذرّیّه او کرده ایم، در زمان طویل به سر بریم و دعای تو را در حقّ اسماعیل شنیدیم و اجابت فرمودیم. اینک او را برکت دادیم و برومند گردانم و بسیار کنم به مؤمؤد و دوازده بزرگ، که از او تولد یابد.

بلاشبهه مقصود از دوازده بزرگ، اولاد بلاواسطه اسماعیل نیستند. چه به اعتراف یهود، آن ها نه بزرگی ظاهری داشتند که سلطنت ظاهریّه باشد و نه بزرگی معنوی که نبوّت و یا امامت باشد.

بنابراین مقصود، دوازده امام می باشند که از نسل حضرت اسماعیل و سلطنت

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، صص ۲۷- ۲۶.

الهیّه، تا قیام قیامت در قائم ایشان است و این که خدای تعالی اظهار عنایت خود را به اسحاق مقدّم داشت، برای همین است، که اوّل، نبوّت و امامت را در خاندان اسحاق مقرّر فرمود و بعد، در دودمان اسماعیل که جاوید بماند و تا قیامت در این خاندان بیاید.

پس این قرینه است که مراد به لفظ «عولام» که در خصوص شرط خدای نسبت به ذرّیّه اسحاق استعمال شده، زمان طویل است و اما لفظ «مؤدمؤد» که در چند موضع از «پاراش لخ لخا» در مقام وعده کثرت نسل و بسیاری ذرّیّه به اسماعیل مذکور شده، به معنی نهایه النهایه که ترجمه آن به عربی غایه الغایه است، تفسیر شده و هم به معنی جاوید، بعضی گفته اند که مراد از این لفظ «محمد» می باشد.

تغییرات در لغت عربی بسیار است. چنان چه ابراهیم را «ابرام» و «ابراهام» گویند.

بنابراین معنی عبارت تورات این می شود که من اسماعیل را برکت دهم، برومند فرمایم و ذرّیّه او را بسیار کنم به محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و دوازده بزرگ که از او متولد شوند و بلاشبهه برحسب آیه کریمه الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ (۱)، اسم مبارک حضرت خاتم انبیا در تورات و انجیل مذکور است و چنان می نماید که لفظ «مؤدمؤد» که گاهی «مادماد» می نویسند، اسم مبارک محمد باشد.

و نیز این آیات رد بر یهود عنود است که بزرگی را منحصر در اولاد اسحاق می دانند و اسماعیل را در نظر عنایت حضرت حق و جناب ابراهیم، بی قدر و ذلیل می شمارند.

[پاراش لخ لخا، پاسوق اوّل] ۳ رفرفه

بدان که چند پاسوق است که در اول پاراش لخلخا از تورات است و آن ها این است:

«و ادنای امرال و ابراهم احر هپارد لوط معیمویانا غنحا اوره امین هما قوم اشرانا شام صافونا و انقبا و اقدما و ایاماکی ات کل ها ارص اشراتاروه لخا اتئسنا

۱- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

و لرز عخاعد عولام و سمتی ات زرعخا کعفرها ارص اشرایم یوخل ایش لمنوت ات عفرها ارص کم زرعخا ییمانه».

یعنی: خـدا به ابراهیم بعـد از جـدا شـدن لـوط از نزد او فرمود: چشم هـای خود را بگشـا! اطراف این مکـان را که در آن مقـام داری، از اطراف جنوب و شمال و مشرق و مغرب ملاحظه کن، که جمله آن زمین را که می بینی به تو، و به ذریّه تو و اولاد تو تا آخر عالم بـدهم. یعنی نسل تو راماننـد خاک زمین، جاویـدان بگذارم. چنان که خاک را کسـی تواند شـمرد، نسل تو را نیز تواند شـمرد. بدان که در این آیات، خدای متعال وعده داده ابراهیم را که تمام اشاره روی زمین را از مشـرق تا مغرب و شمال و جنوب به تو می دهم تا قیامت. بـدان که بـدیهی است که این وعده الهیّه و بشارت ربّانیه تاکنون به ظهور نرسـیده و به اتّفاق اهـل اسـلام ظهور این بشارت عظمی فقط در زمان ظهور حضـرت مهـدی علیه السّـلام است که سـیّد دودمان خلیل در حقّ آن سلاله نسل اسماعیل همین مژده را داده که: یبلغ سلطانه المشرق و المغرب.

[ابتدای پاراش لخ لخا] ۴ رفرفه

ایضا در بشارات ظهور موفور السرور آن حضرت در اوّل پاراش لخلخا چنین مسطور است.

و یؤمر (و فرمود) ادنای (خدای) ال ابرام (بر ابراهیم) لخ لخام (برو تو) مارضخا (از زمین تو) و می مولد تخا (و از مولد خود) و میبت (و از خـانه) ابیخا ال ها (پـدر تو بر آن) ارض (زمین) اشـراریکا (که بنمایانم تو را) و اعینجا لکوی (و بگردانم تو را برای قـوم) کـادول (بزرگ) و ابارخخـا (و مبـارک کنم تـو را) واکـد لاـ شـمخا (و بزرگ گردانم نـام تـو را) و هیه (و باشـی) براخا (مبـارک) و ابارخـا (و مبـارک کنـم) مبارخخـا (مبـارک کننـدگان تـو را) مقلّلخـا (و نفریـن کننـدگان او تـو را لعنـت کنم) و نبرخونجاکل (و مبارک کنم به تو) مشهوت ها (همه قبیله) آداما (آن زمین).

ترجمه این آیات مطابق نسخه مطبوعه سنه هزار و نهصد و سیزده میلادی:

و خداوند به ابراهیم گفت: از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود، به سوی زمینی که به تو نشان دهم، بیرون شو، از تو امّتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم. تو برکت خواهی بود و به آنانی که تو را مبارک خوانند، برکت دهم و به آن که تو را ملعون خواند، لعنت کنم و از تو جمیع قبایل جهان، برکت خواهد یافت.

عالم ربّانی و محقق صمدانی، حاج ملّا رضای همدانی- عطّر اللّه مضجعه النورانی- در کتاب مفتاح النبوّه، باوجود اصراری که بر حمل این قبیل آیات، بر بشارت ظهور حضرت خاتم انبیا دارد، بلاواسطه، در بیان معنی آیات مسطوره در این باب چنین گفته:

بشارت مطلق به حضرت ابراهیم است که زمره تو را بزرگ گردانم و هرکه تو را اطاعت کند، مورد مرحمت خود سازم و هرکه تو را مخالفت کند، لعنت کنم و در آخر مژده داده، همه قبیله زمین ها، به تو خواهند گردید و مورد انعام من خواهند شد.

بر احدی مخفی نیست، که این مژده تا به حال صورت وقوع نپذیرفته و الی الآن اتّفاق نیفتاده که همه قبایل روی زمین، به حضرت ابراهیم یا اولاد او که آن نیز اطاعت ابراهیم است، گرویده باشند و این بشارت چنان چه اهل اسلام از پیغمبر خود نقل می کنند، در محمد مهدی علیه السّلام که قائم آل محمد است، محقّق خواهد شد.

پس این حقیقت، بشارتی به نبوّت محمد است؛ چه این مبارکی، از برای حضرت ابراهیم، در شریعت آن حضرت اتّفاق خواهد افتاد، چنان که در قرآن مجید از آن خبر داده است بقوله تعالی: لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ ...،(۱) الخ.

۱- سوره صف، آیه ۹.

[دور چهارم] ۵ رفرفه

اشاره

بدان که خلاصه آیات پاراش لخ لخا آن که، پس از شکایت حضرت ابراهیم به درگاه خداوند قدیر علیم، از نداشتن فرزند و وعده دادن خداوند او را به کثرت نسل و ذریّه به شماره ستاره های آسمان، خدای تعالی ابراهیم را خبر می دهد به این که اولاد او دو جوقه خواهند بود.

اوّل؛ بنی اسحاق که چهارصد سال در تعب و محنت خواهند بود.

دوّم؛ بنی اسماعیل که خدمت دین خدا کنند و پس از ذلّت به مقام عزّت و ثروت نایل شوند و آن در دور چهارم خواهد بود. تا آن که فرماید: «و یهی هشمش با آه و علاطاه هایاه و هنیه تنور عاشان و لبیداش اشرعا بر بن هگزاریم».

یعنی: و آفتاب غروب کند و تاریک شود و اینک تنور دودکننده و چراغی مشتعل میان آن پاره ها عبور نماید.

این ناچیز گوید: مراد به دور چهارم، شریعت چهارم است. چنان چه مرحوم ملّا محمد علی جدید الاسلام تصریح کرده؛ نظر به این که مبدأ شریعت، ابراهیم است که در زمان خطاب ربّ الارباب برقرار بوده، پس شریعت چهارم، شریعت مقدّسه اسلام است که به ظهور آن وعده الهیّه نسبت به بنی اسماعیل به ظهور پیوست.

و مراد از غروب را بر همین معنی حمل کرده، پس مراد انکساف برخلاف عادت است، به نحوی که در علایم ظهور حضرت صاحب الامر- عجّل اللّه فرجه- در شریعت مقدّس اسلام وارد شده و با علامات مذکوره در اناجیل مطابق است و یا مراد از غروب آفتاب، هرآینه غروب شمس حقیقت، یعنی غیبت ولی عصر- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء- است و تنور دود اشارت به پر شدن دنیا در زمان غیبت آن حضرت، از ظلمات ظلم و کفر و شرک است، مانند تنوری از دود؛ مطابق آن چه در اخبار متواتره اسلامیه ورود یافته که «یملاء الدنیا قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا».

[روایت جابر از رسول خدا (ص)]

شیخ اجل اکرم اقدم- احمد بن محمد بن عیّاش- در مقتضب الاثر(۱) روایت نموده از جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می فرمود: به درستی که خدای عزّ و جلّ به سوی من در لیله معراج وحی فرستاد: ای محمد! که را در زمین بر امّت خود جانشین کردی؟ و او به این داناتر بود.

گفتم: ای پروردگار من! برادرم را. فرمود: ای محمد! علی بن ابی طالب را؟ عرض کردم: بلی! ای پروردگار من!

خطاب رسید ای محمد! من بر زمین آگاه شدم. پس تو را، برگزیدم، ذکر نمی شوم تا آن که تو با من ذکر شوی. آن گاه به نظر علوّ به آن نگاه کردم، پس علی بن ابی طالب را اختیار کردم و او را وصیّ تو گرداندم، تویی سیّد انبیا و علی است سیّد اوصیا، آن گاه برای او نامی از نام های خود، مشتق کردم. پس منم اعلی و او است علی.

یا محمد! به درستی که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمّه را از یک نور خلق کردم. آن گاه ولایت ایشان را بر ملایکه عرضه داشتم؛ هریک که آن را قبول کرد، از مقرّبین شد و هرکس انکارکرد، از کافرین شد.

ای محمد! اگر بنده ای از بندگان، مرا عبادت کند تا آن که منقطع شود، آن گاه مرا به انکار ولایت ایشان ملاقات کند، او را در آتش خود داخل کنم.

آن گاه فرمود: ای محمد! آیا دوست داری ایشان را ببینی؟ عرض کردم: بلی!

فرمود: جلوی خود پیش برو، پیش رفتم؛ ناگاه علی بن ابی طالب، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و الحسن بن علی را دیدم و الحجّه القائم فی وسطهم کأنّه الکوکب الدری و حجّت قائم را در میان ایشان مانند ستاره درخشنده دیدم و گفتم: ای پروردگار من! این ها کیستند؟

خطاب رسید ایشان امامان هستند و این که ایستاده حلال را حلال و حرام را حرام

۱- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۸- ۲۳.

می کنـد و از دشـمنان من انتقـام می کشـد. ای محمـد! او را دوست دار! زیرا من او را و کسـی که او را دوست دارد، دوسـت دارم.

جـابر جعفی گفت: چون سـالم از حجر کعبه برگشت، او را متابعت کردم و گفتم: ای ابا عمرو! تو را به خداونـد قسم می دهم که آیا غیر از پدرت تو را به این نام ها خبر داد؟

گفت: اما از رسول خدا جز پدرم خبر نداده، و لکن من و پدرم نزد کعب الاحبار بودیم.

او را شـنیدم که می گفت: ائمّه از این امّت بعد از پیغمبر خود، بر عدد نقبای بنی اسراییل است و علی بن ابی طالب علیه السّلام پیدا شد.

پس کعب گفت: «هـذا المقفّی اولهم» این اوّل ایشان و یازده نفر از فرزنـدان او است و کعب ایشان را به نام های آن ها که در تورات است، نامید: نقرثیب؛ قنددا؛ وبیرا؛ مسغوراء؛ مسموعاه؛ دوموه؛ می ثوا هذار؛ یثموا؛ بطور؛ نوقر؛ فیذموا.

ابو عامر هشام دسـتوانی که راوی این خبر است، گفت: شخصـی یهودی را در حیره که نزدیک کربلا است، ملاقات نمودم؛ او را عتوان بن اوسوا می گفتند و او عالم یهود بود. او را از این نام ها سؤال کردم.

گفت: این هـا اسم نیسـتند، اگر اسـامی بودنـد، هرآینه در سـلک اسـما رقم می شدنـد، لکن اوصـاف جمیله ای به زبـان عبری صحیـح برای گروهی اسـت کـه آن هـا را در تـورات می یـابیم و اگر از غیر من سـؤال نمـودی، هرآینه از معرفت آن هـا کـور خواهد بود تا این جا یا خود را به کوری زند. گفتم: چرا چنین کند؟

گفت: امّیا کوری، از روی جهل به آن ها و به کوری زدن، برای آن که معین بر فساد دین خود نباشـد و کسـی به این بصـیرت پیـدا نکند و این که من برای تو به این اوصاف اقرار می کنم، برای آن است که من مردی از اولاد هارون بن عمران هسـتم، به محمد صلّی اللّه علیه و آله مؤمنم، ایمان خود را از یهود پنهان می کنم و هرگز بعد از تو بر احدی اظهار نخواهم کرد تا بمیرم. گفتم: چرا؟

گفت: من در کتب پـدرهای گذشـته خود یافته ام که به این پیغمبری که اسم او محمـد است در باطن ایمان بیاوریـد تا آن که قائم از فرزندان او ظاهرشود. هرکس او را از ما

درک کند، به او ایمان بیاورد و آخر آن نام ها به او وصف کرده شده. گفتم: به چه مدح کرده شده؟ گفت: به این که بر جمیع دین ها غالب می شود و مسیح با وی خروج کند و به دین او درآید و مصاحب او شود. گفتم: پس این اوصاف را برای من بگوی.

گفت: آری! آن را ستر کن، مگر از اهلش.

امّا «نقرثیب»: او اوّل اوصیا و وصیّ آخر انبیاست.

امّا «قنددا»: او ثانی اوصیا و اوّل عترت اصفیاست.

امّا «وبیرا»: او دوّم عترت و سیّد شهداست.

امّا «مسفوراء»: پس او سیّد عبادت کنندگان خدای تعالی است.

امّا «مسموعاه»: پس او وارث علم اوّلین و آخرین است.

امّا «دوموه»: پس او بهترین محبوسین در زندان ظالمین است.

امّا «می ثوا»: پس او مقهور دورشده از وطن ممنوع است.

امّا «هذار»: او کوتاه عمری است که آثارش طولانی است.

امّا «یثموا»: چهارم اسم او است، یعنی علی علیه السّلام.

امّا «بطور»: پس او همنام عمّ خود است.

امّا «فیذموا»: او مقصود از پدر و مادر خویش است که به امر خداوند غایب است و حکم او را برپا می دارد.

شیخ اجلّ امجد محمد بن ابراهیم نعمانی در غیبت خود گوید: عبد الحکیم بن حسن سمری (ره) برای من چیزی را از اسمای ائمّه و عدد ایشان به زبان عبری قرائت کرد که مردی از یهود در ارجان او را املا نموده بود و او را حسن بن سلیمان می گفتند که از علمای یهود بود. من به لفظ او بیان می کنم و آن چه آن را خواندم، در آن جا بود.

خداوند پیغمبری را از فرزندان اسماعیل مبعوث می فرماید. اسم اسماعیل در تورات، اشموعیل است و اسم آن پیغمبر، «میمی یاد»، یعنی محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است او بزرگ خواهد شد و از آل او دوازده نفر ائمّه و بزرگانند که به ایشان اقتدار کرده می شود و نام های ایشان «نقرثیب» تا آخر آن چه گذشت و از او سؤال شد این اسامی، در کدام

سوره است؟ گفت: در مسند سلیمان؛ یعنی در قصّه او.

این ناچیز گوید: خبر ابن عیّاش و نعمانی به نحوی است که مرقوم افتاد. لیکن این بی مقدار در تورات حالیّه نظر نموده، در قصّه حضرت سلیمان که سفر ملوک است، چنین اسامی نیافت. بلکه در سفر تکوین، در شماره فرزندان اسماعیل، این اسامی را به این نحو می شمارد: نبایوت و قیدار و ادبیل و می سام و مشماع و دومه و مسّا و حدار و تیما و یطور و نافیش و قدمه، و اللّه تعالی اعلم بحقیقه الحال و علیه الاتکال.

عبقریّه هفتم [بشارت ظهور در کتب دیگر انبیا]

اشاره

در بشارات ظهور نور موفور السرور حضرت بقیه اللّه- ارواحنافداه- است که در کتب انبیای بعد از حضرت موسی بن عمران، تا زمان بعثت حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام است و در آن چند رفرفه است.

[کتاب دانیال نبی، فصل دوّم] ۱ رفرفه

در فصل دوّم از کتاب دانیال نبی (۱)، نسبت به بشارت ظهور حضرت بقیّه اللّه علیه السّلام و از خواصّ صنم که بختنصر دیده بود و تعبیر آن به پنج دولت که از آن به پنج ملکوت تعبیر می کند و سه ملکوت آن بالاتّفاق، ملکوت بختنصر و مجوس و اسکندر رومی است و در دو ملکوت دیگر، میان طوایف خلاف است و آن چه در فصل هفتم کتاب دانیال است، از جواب چهار حیوان که خود دانیال در سال اوّل پادشاهی بنیتصر دید و آن چه در فصل هشتم کتاب دانیال است، از مقدّمه هفتاد و هفت درجه آن ها، اشارات قویّه ای به ظهور پیغمبر آخر الزمان و ظهور حضرت بقیّه اللّه علیه السّلام است.

مخفی نماند که جماعت یهود، بعضی از آن چه را که مذکور شد، بر «ماشیح» که منتظر او هستند، حمل می کنند و نصارا آن چه در خصوص ماشیح است، به معنی مسیح و مسیح را به معنی عیسی می دانند و بر ایشان این اشکال وارد است که باوجود این که حمل بسیاری بر ماشیح منتظر یهود، یا بر عیسی بن مریم، ممکن نیست و آن چه هم به

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۵۴۵- ۱۵۳۸.

خصوص لفظ ماشیح رسیده باشد، دلالت بر مطلوب هیچ یک ندارد؛ همچنان که بعضی از متتبعین کلام عبری تصریح کرده اند، ماشیح اسم شخص بخصوصی نیست، بلکه هربزرگ و صاحب شأنی را ماشیح می گویند؛ پس قویا محتمل است که مراد از دو ملکوت دیگر، ظهور پیغمبر خاتم و نیز ظهور وصیّ دوازدهم آن برگزیده بنی آدم باشد.

[کتاب دانیال نبی، فصل دوازدهم] ۲ رفرفه

ترجمه آیه ۱۳ از فصل دوازدهم کتاب دانیال (۱) آن است که:

۱- در آن وقت، سرور بزرگ، میکاییل که از جانب پسران قوم تو قائم است، خواهد ایستاد و زمان تنگنایی واقع خواهد شد که از بودن طوایف تا سر این زمان نبوده است و در آن زمان [از] قوم تو، هرکس که در کتاب مکتوب، یافت شده، نجات خواهد یافت.

۲- و از خوابندگان در خاک زمین، بسیاری بیدار خواهند شد؛ بعضی جهت حیات ابدی و بعضی برای شرمساری و حقارت ابدی.

۳- و دانشمندان مثل ضیای سپهر و کسانی که بسیاری را به راه صداقت، رهبری نمایند، مانند کواکب تا ابد درخشان خواهند بود.

۴- امّا تو ای دانیال! کلمات را مخفی کن و کتاب را تا زمان انجام کار، مختوم ساز، تا حینی که بسیاری، گردش کرده و علم زیاد گردد.

۵- آن گاه من دانیال نگریستم و اینک دو شخص دیگر، یکی به این طرف نهر و دیگری به آن طرف نهر، می ایستادند.

۶- و یکی به مرد ملبّس شده به کتان که بالای آب های نهر می ایستند، گفت: انجام این عجایبات تا به چند می کشد؟

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، صص ۱۵۶۸- ۱۵۶۷.

۷- و آن مرد ملبّس شده به کتان را که بالای آب های نهر می ایستاد، شنیدم در حالتی که دست راست و چپ خود را به سوی آسمان بلند کرد، به حیّ ابدی، سوگند یاد نمود که برای یک زمان و زمان ها و نیم زمان، خواهد کشید و به محض تمام شدن پراکندگی قوّت قوم مقدّس، همگی این حوادث، به انجام خواهد رسید؟

۸- من شنیدم، امّا درک نکردم و گفتم: ای آقای من! آخر این حوادث چگونه خواهد شد؟

۹- او گفت: ای دانیال! راه خود پیش گیر، زیرا که این کلمات تا زمان آخرین، مخفی و مختومند.

۱۰- بسیاری پاک و سفید و قال گذشته خواهند شد و از این که شریران، شریرانه رفتار خواهند نمود، لهذا هیچ یک از شریران درک نخواهد نمود و امّا دانشمندان خواهند فهمید.

۱۱- و زمان رفع شدن قربانی دایمی و نصب شدن مکروهات مخرّبی، یک هزار و دویست و نود روز خواهد بود.

۱۲- خوشا به حال کسی که انتظار کشیده و به روزهای یک هزار و سیصد و سی و پنج برسد.

۱۳- امّا تو به انجام کار، راه خود را پیش گیر؛ زیرا که به استراحت گذران نموده و در انجام آن روزها در منصب خودخواهی ایستاد.

این ناچیز گوید: فقره اخیر اشاره به رجوع دانیال به دنیا در زمان ظهور موفور السّرور است و در خبر مروی در خرایج از حضرت حسین بن علی علیه السّلام به این معنی تصریح شده که حضرت در صبح عاشورا از شهادت و نیز از رجعت خود و ائمه و ظهور حضرت قائم خبر می دهد و می فرماید: «و إنّ دانیال و یونس یخرجان إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام یقولان صدق اللّه و رسوله»(۱) و با هفتاد نفر به جنگ با اهل بصره مأمور شوند. پس با اهل بصره قتال داده و بر آن ها غالب شوند.

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸.

[زبور از نظر قرآن] ۳ رفرفه

در بشارت ظهور حضرت بقیّه اللّه در کتاب زبور است؛ کما قال اللّه تعالی فی سوره الانبیاء:

وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ (۱) یعنی: هرآینه به تحقیق در زبور نوشتیم، بعد از آن که نوشته بودیم در کتاب های آسمانی پیش از زبور، این که بندگان صالحین من، زمین را مالک شوند.

علی بن ابراهیم در تفسیر(۲) ذکر گوید: «الکتب کلّها ذکر» یعنی، کتاب های آسمانی همگی ذکر می باشند و در تفسیر «عبادی الصالحون» گوید: «قال: القائم و اصحابه و الزبور فیه ملاحم و تحمید و تمجید و دعاء» یعنی معصوم گفته: مراد از عباد صالحین که مالک زمین شوند، حضرت قائم و اصحاب آن حضرت می باشند و کتاب زبور مشتمل بر بیان جنگ ها و ثنا و ستایش خداوند و دعاست.

«فی روایه اخری و أنزل اللّه علیه- یعنی داود- الزبور فیه توحید و تمجید و دعاء و اخبار رسول اللّه و امیر المؤمنین علیه السّلام و الائمّه من ذریّتهما و اخبار الرّجعه و ذکر القائم» یعنی خداوند زبور را بر داود نازل فرمود، در حالی که یگانگی و ثنا و ستایش خدای تعالی در آن بود. همچنین مشتمل بود بر دعا و اخبار حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام و ذریّه آن دو بزرگوار و خبرهای رجعت و ذکر حضرت قائم- عجّل اللّه فرجه-.(۳)

در مجمع از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده که در قول خدای تعالی أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ فرمود: «هم اصحاب المهدی آخر الزّمان»(۴).

۱- سوره انبیا، آیه ۱۰۵.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۷.

۳- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۱۹.

این ناچیز گوید: آیه مبارکه بر دو چیز صراحت دارد:

اوّل: این که بشارت ظهور مهدی- ارواحنافداه- در کتب سماویّه نازله پیش از زبور، مسطور است و علاوه بر حدیث نبوی مذکور، این دلیل ظاهری، برای اثبات علم اجمالی به آن بشارت عظمی در کتاب های آسمانی است.

دوّم: آن که بشارت آن ظهور، در خصوص کتاب مزبور، مزبور است و اگر کتاب زبور در دست نبود، کلام ملک علّام ما، را کافی بود، مع ذلک در همین زبور که الحال از کتب مقدّسه به شمار می آید، بشارت ظهور، مسطور است ...، الخ.

[کتاب زبور، مرموز ۳۷- ۴۵- ۹۶] ۴ رفرفه

اشاره

بدان که در مرموز سی و هفتم زبور(۱)، آیات زیر، چنین آمده است:

زیرا که شریران منقطع خواهند شد و امّیا منتظران خداوند، وارث زمین خواهند بود. ۱۰- هان! بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تأمّل خواهی کرد و نخواهد بود.

۱۱- و امّا حلیمان، وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذّذ خواهند گردید.

۲۹- صالحان، وارث زمین خواهند بود و تا ابد در آن سکونت خواهند نمود.

در سیف الامّه آمده است؛

در مرموز چهل و پنجم زبور(۲) حضرت داود است که می فرماید: «حکو و حر نجال یا رخ کی بود هودخا و هدارخا»

یعنی، ای از همه کس شجاع ترا! شمشیر خود را بر روی ران خود بند.

بعد از چند کلمه می فرماید: «حسینخا بشنو نیم عمیم تعتحنحا اییلو بلوا و

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۰۳۰.

۲- همان، ص ۱۰۳۸.

یوهملخ» یعنی، جمعی زیردست تو، خواهند افتاد و تیرهای تو در دل های دشمنان پادشاه، تند و تیز است.

بعد از چند فقره دیگر می گوید: «نبوت ملاخیم بیقر و تخانیسوا شکل لمنتخا بکتم اوفیر» یعنی، دختر پادشاه در دست راست تو بنشیند و استقلال او از آن جهت است که دختر پادشاه است.

بعد از چند فقره دیگر می گوید: «تحت ابو یحار یهیو بانحا تشتیموا لساریم بکل ها ارص» یعنی: به عوض پدر و مادر، فرزندان خواهی داشت و ایشان را در همه روی زمین سرپرست خواهی کرد.

تا این که بعد می فرماید: همگی امّت ها به تو اقرار خواهند نمود.

انطباق این فقرات بر وصیّ سیّد کائنات، از اوضح واضحات است. چه او شجاع ترین مردم بود و شمشیر خود را بست و جمع بسیاری زیردست او افتادند و تیرهای او بر دل های دشمنان پادشاه که پیغمبر آخر الزّمان باشد، تند و تیز بود و دختران پادشاه، بر پهلوی او نشست و فرزندانی داشت که همه بر تمامی زمین، ولی و صاحب اختیار بودند و به واسطه وجود فرزندان او و نشر محامد و مفاخر او، همه امّت ها در ظهور حضرت صاحب الأمر علیه السّلام به او اقرار نمودند و نمایند.

و در مرموز نود و ششم آیه ۱۱ آمده است: اقوام را به راستی حکم خواهد نمود.

آسمان ها، شادمان و زمین، مسرور شود. دریا و پری بخروشند. صحرا و هرچه در آن است، به وجد آیند. آن گاه درختان جنگل، در حضور خداوند به ترنّم خواهند آمد.

زیرا که می آید، یعنی جهت حکومت زمین، جهارا به صدق می آید و اقوام را به وفای خود حکم خواهد نمود.

مرموز نود و هفتم آیه (۶):

آسمان ها، عدالت او را اعلام و تمامی اقوام، جلالش را می بینند و همه پرستندگان بت ها خجل می شوند(۱).

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، صص ۱۰۸۵- ۱۰۸۴.

[روایت الزام الناصب از زبور] ۵ رفرفه

در الزام النّاصب از حسام الشّیعه نقل کرده که از جمله چیزهایی که خداوند با داود مناجات نمود، بشارتی است که در آیه «هفتاد و یکم» از زبور وارد شده، که ترجمه آن چنین است:

بارخدایا! قیامت خود را برای سلطان و حجّت خود را برای ذریّه او عطا فرما!

تا آن که می فرماید: زود است که در دولت او، حجّت ظاهرمی شود و عدل و قسط را زیاد می نماید تا وقتی که ماه زایل شود و در بحر حکومت می نماید و از وادی به سوی آن چه روی بسیط ارض است، عالم از برای او منعطف می شود، لشکر پای او را می بوسد، دشمنان، زمین را نزد او به دندان می گیرند، از سلاطین جزایر به سوی او هدیه آورده می شود، و از سلاطین عرب و عجم برای او پیش کشی آورده می شود، او را سجده می نمایند و جمیع پادشاهان روی زمین او را ثنا می خوانند و ملوک عجم نزد او هستند.

پس از آن گفته است که نصارا، این بشارت را بر مسیح منطبق می نمایند و حال آن که فساد آن ظاهر است. زیرا مسیح هیچ وقت سلطنت ننموده و اگر مسلّم بداریم که مراد از آن، سلطنت واقعیّه معنویّه است، پس برای مسیح عقب و ذریّه ای که او برای آن، سلطنت و اقتدار باشد، نبوده است.

و بدیهی است که مراد از «زوال ماه»، انقراض دنیاست. پس لازمه آن این است که، از زمان مسیح تا قیام ساعت، عدل وداد در عالم مبسوط باشد و خلاف آن، ظاهر است.

هم چنین اخبارات دیگر، برخلاف ظاهرآن است؛ مثل تقبیل جیش، ذلّ اعدا، اهدای سلاطین و ملوک جزایر، اهدای ملوک عرب و عجم، سجود جمیع سلاطین برای او و حاضر شدن جمیع سلاطین نزد او.

و احدی از مورّخین و نصارا، وقوع این امور را نسبت به حضرت مسیح ذکر

ننموده اند و چون که سلطنت عامّه قاهره، ثابت از برای پیغمبر ما «محمّد» صلّی اللّه علیه و آله می باشد، به اتّفاق مورّخین، در این نشأ و موهبت عظیمه و سلطنت رفیعه و شهادت کبری از برای عصات در روز قیامت و مقدّم بودن حضرت بر تمامی انبیا در آن روز و به بودن مفاتیح ابواب جنان ثمانیه دست او، پس مراد از سلطان، همان بزرگوار می باشد و آن جناب است که در ذریّه او و عترتش سلطنت است.

چون اخبار متواتره در انطباق جمیع این اخبارات معلومه، بر حضرت قائم علیه السّلام از طرق شیعه وارد است، پس مراد آن حضرت است. لیس الّا، چراکه او است که ملقّب به حجّت است. او است که حجّت خود را برای عالمیان بعد از ظهورش اظهار می فرماید و زمین را از عدل و قسط پر می نماید چنان که از جور و ظلم پر شده باشد.

عدل او تا روز قیامت باقی می ماند و حکم او بر تمام عالمیان نافذ می گردد، هنگام ظهور آن جناب، سلاطین ذلیل می شوند و گردن های طغات و جبّارین برای او خاضع می شود.

[کتاب صفینای نبی] ۶ رفرفه

در بشارت ظهور موفور السرور حضرت بقیه اللّه در کتاب صفینای نبی (۱)، است چنان که در سیف الامّه است که صفینا پیغمبری از آل داود است که در آخر بیت المقدّس اوّل مبعوث شده.

در سیمان اوّل آن کتاب، فقراتی مذکور است که ابتدای آن ها این است:

«قاروب یوم ادونای هکادول قاروا و مهر ماءوذ» یعنی: روز خدا نزدیک شد؛ آن روز، تلخ خواهد بود. دلیر، مضطرب خواهد شد. در آن روز، دلتنگی، پریشانی احوال، گردباد و صدای عظیم خواهد بود. در شهرهای معموره و کنگره های بلند، مردم چون نابینایان، جهت عصیان خدا راه خواهند رفت. خون ایشان در زمین ریخته

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، صص ۱۶۳۰- ۱۶۲۹.

می شود. بدن های ایشان مثل سرگین، پایمال خواهد شد و نقره و طلای آن ها، ایشان را خلاص نخواهد کرد.

در سیمان سوّم آن کتاب، فقره ای مذکور است که خلاصه ترجمه آن این است که به جهت جمع کردن همه قوم ها بر شریعت خود، همه پادشاهان را به ریختن غضب خود بر ایشان برطرف کنم و گرمی خشم من همه را بسوزاند.

بعد از آن فقره می فرماید:

«کی اراهفخ ال عمیم سافا برو و الفرء کولام بشم ادنای لعاید و شحم حاد» یعنی: آن وقت به قوم ها، برای خواندن جمله ایشان به نام خدا و عبادت کردن ایشان به یک روش، لب پاکیزه برمی گردانم.

واضح است که در دولت نبوّت پیغمبر آخر الزّمان بود که شهرهای معموره به جهت عصیان خدا خراب شد، خون ها ریخته شد و همه پادشاهان برطرف شدند.

چون پادشاهان عرب، عمّان، عجم، روم، شام، مصر و هند و این برای آن بود که همه قوم ها بر شریعت خدا جمع شوند و بعد از آن، به همه قوم های ایشان، به واسطه اسلام لب های پاکیزه گردانده شد تا جملگی خدا را بخوانند و عبادت همه، به یک روش است.

این ناچیز گوید: مضامین این فقرات بر زمان ظهور حضرت بقیه اللّه و بر خود آن بزرگوار اشدّ انطباق می باشد از آن چه مرحوم نراقی فرموده، کما لا یخفی.

[روایت دیگری از کتاب صفینا] ۷ رفرفه

و در الزام الناصب (۱) از حسام الشّیعه نقل نموده که در فصل اوّل از کتاب صفینای نبی آمده است:

زمان صاحب نزدیک شده است و روز ظهور، روزی تلخ می باشد که شجاع از آن

۱- الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، ج ۱، ص ۱۹۹- ۱۹۷.

می گریزد؛ روز ضیق است و در بلاد معموره و اماکن و غرفه های عالیه، اضطراب حال، ظلمت، عجّه، بادهای تند و صوت عظیم است.

مردم مضطرب می شوند و مثل راه رفتن کوران راه می روند به جهت عصیان نمودن مر صاحب را. خون های ایشان ریخته شده و بدن های آنان خرد می شود. طلا و نقره های ایشان، آن ها را در روزی که صاحب، بر آن ها غضب نماید، نجات نمی دهد، زیرا در وقت غضب صاحب، تمام آن چه روی زمین است، سوخته می شود.

پس از آن فرموده: نصارا این علامات را به مسیح- عیسی بن مریم علیها السّلام- منطبق ساخته اند با آن که آن چه از تواریخ ایشان معلوم می شود آن است که چیزی از این علایم، مناسب و ملایم با عیسی و تا زمان آن نیست.

چه آن که از آن جمله است، نزدیک شده زمان صاحب، تا آن که می فرماید: آن چه را که از آن سختی ها مبتلا می شوند به واسطه غضب نمودن صاحب، بر آن ها است و صاحب از القاب خاصّه حضرت بقیّه اللّه است، کما لا یخفی.

و قول آن که فرموده: طلا و نقره ایشان، در روز غضب صاحب، آن ها را نجات نمی دهد؛ این خود دلیل واضحی است که مراد از صاحب، مسیح نیست؛ زیرا نصارا اتّفاق دارند بر این که مسیح غضوب نبوده و هیچ وقت غضب نفرموده.

پس از این عبارات، صحّت انطباق این علامات بر قائم علیه السّلام ظاهرمی شود نه غیر آن.

چه آن که مراد از صاحب، کسی است که غیر از گوینده این علایم است و این گوینده همانا از وجود و آمدن آن خبر می دهد و نصارا به الوهیّت مسیح قایل اند. به اعتقاد ایشان، مسیح قایل به این علایم و مبشّر به ظهور و مخبر از ظهور صاحب است. پس باید صاحب، غیر از مسیح باشد و آن شخص به دلالت لفظ صاحب، ظهور آن بزرگوار، اقتدارش بر مخالفین و استعلایش بر جبابره طاغین و سخت گرفتن جنابش بر امرا و سلاطین، غیر از حضرت بقیّه اللّه نیست.

بنابراین روز ظهور آن نور موفور السرور بر کفّار و معاندین، یوما عبوسا قمطریرا و عذابا صبّا و یا آن که مراد از آن علایم آن چیزهایی باشد که وقت ظهور آن حضرت،

بر قلوب واقع خواهد شد از خوف و هول و اضطراب، از ندایی که جبرییل در میان زمین و آسمان می نماید و آن حضرت را اسم می برد که از آن ندا مردم به فزع در می آیند. خوابیده، برپا می ایستد و ایستاده، می نشیند و نشسته برپا می ایستد.

ممکن است مراد از ظلمت و عجّه و بادهای وزنده تند، به کسوف شمس و خسوف قمر در آن روز اشاره باشد و وزیدن باد سیاه، به باد سیاهی که در وقت ورود آن بزرگوار در مدینه می وزد و امتحان ایشان در جبت و طاغوت اشاره باشد. پس تمام آن ها را هلاک می نماید.

و مراد از صیحه عظیمه، آن صیحه ای است که هنگام ظهور آن جناب در نزد قرص آفتاب بلند می شود. آن گاه اهل آسمان ها و زمین ها، آن صیحه را می شنوند که: الا یا اهل العالم! هذا مهدی آل محمد!

این مهدی، آل محمد است که ظاهرشده، با او بیعت نمایید تا آن که هدایت یابید.

و قول آن که فرموده: مردم مضطرب می شوند تا آن که به جهت عصیان نمودن ایشان به صاحب، مثل کوران راه می روند، مراد آن است که اضطراب آنان به واسطه اقتدار صاحب و سلطنت او نسبت به ایشان است و ایشان از آن جناب، خایف و در غیّ خود تائه (۱) هستند.

بر این مطلب دلالت دارد آن چه که در فصل اوّل و دوّم آن کتاب است که می فرماید: ای امّت ذلیله خفیفه! پیش از گذشتن فرصت، ایمان بیاورید و اجتماع نمایید او را- یعنی صاحب را- و پیش از روز تعب و انتقام متابعت نمایید.

مراد از ریختن خون ها و پایمال شدن جسدها، آن چیزی است که حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام در خطبه خود که اخبار به ظهور و کشیدن تیغ انتقام است، در ایّام رجعتش اشاره می فرماید و به خونخواهی خود تصریح می فرماید. انتهی الخبر و اللّه المستعان و علیه التکلان.

۱- تائه: گردنکش.

[کتاب شعیای نبی] ۸ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه اللّه- عجّل اللّه له الفرج- در کتاب شعیاء نبی؛

در براهین الساباطیّه قاضی جواد ساباطی است که او در اوّل امرش از نصارا بوده و پس از آن، اسلام اختیار نموده و بر ردّ نصارا کتاب براهین را نوشته است.

در برهان چهارم ذکر کرده که در فصل یازدهم، در آیه اوّل از کتاب شعیاء است که می فرماید:

زود است که بیرون بیاید از قنس آس عصایی و از عروق، شاخه ای بروید و زود است که بر او روح ربّ، یعنی روح حکمت و معرفت و روح شوری و عدالت و روح علم و خشیت خداوند مستقرّ شود و او را صاحب فکر وقّار مستقیم درخشنده پروردگار می گرداند. پس از روی ظاهر و مجرّد شنیدن حکم نمی کند.

در آن کتاب بعد از آن که تأویل یهود و نصارا را از برای این آیات نقل نموده و آن ها را مردود ساخته، گفته است:

پس منصوص علیه این آیات مهدی علیه السّلام می باشد، به صریح قول او که فرمود: «و لا یدین بمجرد السّمع» به جهت این که مسلمین اجماع نموده اند که آن بزرگوار، به مجرّد شنیدن و ظاهرحکم نمی فرماید، بلکه ملاحظه نمی نماید آن سرور مگر باطن را و این به باطن حکم نمودن، برای احدی از انبیا و اوصیا اتّفاق نیفتاده است.

تا آن که می گوید و مسلمین در مهدی علیه السّلام اختلاف کرده اند. پس اصحاب ما از اهل سنّت و جماعت گفتند: مردی از اولاد فاطمه علیها السّلام است، اسم او محمد و اسم پدر او عبد اللّه و اسم مادر او آمنه است و امامیّه گفتند: بلکه او محمد بن حسن عسکری است که در سنه دویست و پنجاه و پنج، از جاریه حسن عسکری که نامش نرجس بود، در سرّ من رای، زمان خلافت معتمد عبّاسی متولّد شده.

آن گاه، یک سال غایب شد، آن گاه ظاهرشد، پس غایب شد و آن غیبت کبراست و

بعد از آن برنمی گردد مگر وقتی که خدای تعالی خواهد و چون قول ایشان از برای تناول این نصّ اقرب است و غرض من با قطع نظر از تعصّب، دفع از امّت محمد است؛ برای تو مطابقت آن چه امامیّه با این نصّ ادّعا می کنند، در مذهب ذکر کردم انتهی.(۱)

این ناچیز گوید: آیات مزبوره در اوّل باب یازدهم کتاب اشعیا علیه السّلام است و بعد از این آیات، آیات دیگری صریح در بشارت ظهور است،

۴) بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد. جهت مظلومان زمین، به راستی حکم خواهد نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به نفخه لب های خویش خواهد کشت.

۵) و کمربند کمرش عدالت و کمربند میانش، امامت خواهد بود.

۶) گرگ با برّه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری باهم و طفل کوچک آن ها را خواهد راند.

۷) گاو و خرس، باهم خواهند چرید و بچه های آن ها باهم خواهند خوابید و شیر مثل گاو، کاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد.

در فصل چهل و پنجم کتاب اشعیا(۲)، بعد از آیاتی که در نهی بت پرستی بنی اسراییل است، این آیات مذکور است: آیه (۲۲) بنو (رو کنید) الی (به من) و هیوا (و رستگار) شعو کل (شوید همه) افص (جمعیّت) ارص (زمین) کی (که) انّی (منم) ال (خدا) و ان (و نیست) عودبی (دیگری، به خود) نشعنی (سوگند می خورم) یا صامییی (بیرون آمد) صداقاه (از دهن من به راستی) دابار (سخنی) و لا- یا شوب (و ندارد برگشت) کی لی یتجرّع (که برای من زانو دوتا کنند) کل (همه) برخ (آفریدگانم) یتشابع (و قسم خورند به من) کل لا شون (همه زبان ها).

خلاصه این آیات، آن که خدای تعالی بعد از تقریع و نکوهش بنی اسراییل بر پرستش اصنام و نهی آنان از آن کردار زشت، می فرماید: ای همه اهل اطراف زمین! به

۱- الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، ج ۱، صص ۱۷۹- ۱۷۸.

۲- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۲۷۴.

من روی کنید تا رستگار شوید که منم خداوند و نیست دیگری.

به ذات خود سوگند می خورم از دهن من به راستی سخنی بیرون آمد و برگشت ندارد که زانوهای همه آفریدگانم برای من دوتا شود و همه زبان ها به من سوگند خورند.

این ناچیز گوید: بر هیچ منصف پوشیده نیست که این بشارت الهیّه، اشاره به ظهور حضرت مهدی- ارواحنافداه- است که تمام اهل عالم به خدای متعال روی نیاز آورند و کلّ بنی آدم برای قرب به حضرت ذوالجلال نماز گزارند. آیین زشت بت پرستی و کفر و شرک را از صفحه عالم براندازد و اطراف جهان را از توحید و تفرید و عبودیّت خدای مجید پر سازد.

به اتّفاق تمام ارباب ملل، این وعده ربّانی و مژده سبحانی، هنوز به ظهور نرسیده و نخواهد رسید مگر به ظهور ماشیح به اعتقاد یهود و نزول مسیح، به اعتقاد نصارا و خروج حضرت مهدی علیه السّلام به اعتقاد قاطبه مسلمین و عقیده نصارا با عقیده اهل اسلام مطابق است، چه به اجماع مسلمین نزول مسیح علیه السّلام بعد از خروج حضرت مهدی علیه السّلام می باشد.

[کتاب شعیا، سیمان ۲۷- ۲۶] ۹ رفرفه

در سیف الأمّه است که حضرت شعیای پیغمبر، در کتاب خود در سیمان بیست و ششم و بیست و هفتم، در بیان آمدن مهدی آخر الزّمان می فرمایند: ابتدا در سیمان بیست و ششم پاسوق های چندی می گوید که اوّل آن ها این است: «بیوم ههو یوشر هشیر هزبیرص یهود اعیر عاذ لانو بشوعاع جوموت و احل».

و خلاصه معنی این پاسوق ها با پاسوق های بعد، به حذف بعضی زواید، آن است که:

در آن روز در زمین یهودا،- یعنی بیت المقدّس- و حوالی آن، تسبیح و ستایش تو

خوانده خواهد شد و خواهد گفت این کسی است که شفاعت کننده ماهاست. پس گذاشته شود در آن حصار و پیش حصار یعنی (شیر حاجی هان!)

درها را باز کنید برای آن که داخل شوند جماعت نیکوکار که حق را نگاه می دارند.

و خطبه های کهنه گذشت تا این که می فرماید:

بدانید اوست که آنانی که در بلندی ها ساکنند را سرنگون خواهد ساخت و آن شهری که خود را از همه شهرها بلندتر می شمرد نیز سرنگون خواهد ساخت و آن شهر را پاهای فقرا و قدم های مساکین پامال خواهند کرد، زیرا راه های مقدّسین راست می باشد و جادّه او برای راه رفتن، راست است.

آن گاه می گوید: ای شعیا! این نور خدا، اسم تو و یادداشت تو، خواهش روح و نفس ما بوده است. در شب ها آرزومند ظهور تو بودیم و به این جهت وقتی که صبح طلوع کند، روح ما از برای تو بیدار خواهد شد.

ای نور خدا! وقتی که دیوان ها را در زمین بکنی، ساکنان زمین، عدالت را از تو تعلیم خواهند گرفت. به این جهت بر آن منافق رحم نخواهی کرد، چه در آن وقت هم، عدالت یاد نخواهد گرفت به جهت آن که در زمینی که به مقدّسان تعلّق داشت، عمل های قبیح به جا آورد.

ای نور خدا! ان شاء اللّه دست قوّت تو بلند شود و امّا حاسدان تو نبینند و ندامت برند و آتش غضب تو، دشمنانت را بخورد.

ای نور خدا! آن زمانی که ما بی تو بوده ایم، همه کس ما را در تصرّف خود گرفته بود و به این جهت تسلّی ما همی یاد تو بود. پس آنانی که اهل جهنّم اند، رجعت نخواهند نمود و ای نور خدا! ازاین راه، آنانی که ما را در تصرّف خود گرفته بودند، خورد و خمیر خواهند شد به نحوی که یاد آن ها از روی زمین کم شود.

ای نور خدا! تازه جلالت به هم رسانیده ای، بلکه جلالت تو از ابتدا بوده و این ها که تابع تواند، در وقت تنگی تو را جستجو کرده اند و در وقت شدّت، حدیث تو، دین ایشان بوده است و این است که در وقت خوشی خواهند گفت: ما در غیبت تو، از قبیل زن

حامله بودیم که زاییـدن او نزدیک شده و دردمند باشد و باوجود این اقرار داریم که سـبب بیفتادن جبّارانی که در زمین بودند آن بود که ما عدالت را در زمین به جا نیاوردیم.

و اگر آن چه تـو به واسـطه کلاـم خـدا فرمـوده بودی، به عمـل می آوردیم؛ مـدّتی بود که جبّاران را از روی زمین محو کرده بودی و زمان خوشـی آمده بود. پس آن چه ما از ظالمان کشـیدیم، به سبب اعمال خودمان بود، زیرا عمل های خود را خالص نکرده و زمان ظهور تو را به تأخیر می انداختیم.

پس می فرمایـد: «ینحو متنحاء نؤلاـتی یقومیم هاتئصوا ودننی شوخنعا فارکی تل اورون تلئکا و اراص رفاهبم تبیل» یعنی، مرده های تو زنده شوند و اموات تو برخیزند و مسکن گیران خاک، تو را ستایش کنند، به شبنم تو [که] شبنم روشنایی و نور است.

آن گاه در سـیمان بیست و هفتم در پاسوق بیست و دوّم می گوید: «لح عمیم بونحدار تخا ایسکورد لا تخا بعد نچاچی تمیعت رئفع عد بعوز زاعم کی هینه آذونای یاص می موا فوموا لیفقد عود یوشب ها ارص ات و امیها و لو تحسن عو و عل هروقیها».

این خطاب شـعیا به قوم خود است، یعنی: ای قوم من! داخل محال سـکناهای خود شوید و سهل مدّتی، در به روی خود ببندید تا زمان خشم بگـذرد، زیرا این نور خـداست که بیرون خواهـد آمـد برای آن که دیوان گنهکاران ساکنان زمین را بکنـد و آن گناهان را برای ایشان ردّ کند.

زمین در آن زمان، خون خود را آشکار خواهد کرد و کشتگان خود را نخواهد پوشانید.

«بیوم ههو یفقود اذونای بحریو حقا شاوهکـد و لاورح خـدّا قاعل لیویاتان تا حاش بارئـح و عل لیویاتان ناحاش عقلتون و هارق ات هتنیم اشربنام بیوم ههو کرم حمر عتولا».

یعنی: در آن روز، نور خدا به شمشیر قویّ و بزرگ و سخت خود از لیویاتان انقام خواهد کشید.

لیویاتان از قراری که جزانیم نصرانی در فهرست اسامی عبری نوشته، دو معنی دارد:

یکی اجماع و اتّفاق و دیگری دست برادری دادن دو نفر به یکدیگر برای خدعه و مکر و حیله.

به هرحال می فرماید: از لیویاتان انتقام خواهد کشید که چون آلتی بود، دست به گردن هم کرده که خبرها را از طرف بالا به زیر می گردانیدند و این لیویاتان گره درگره و کج و پرپیچ بود. پس در آن روز، آن نور خدا، باغ خود و حدیقه مهر و صداق خود را خواهد طلبید.

در پاسوق بعد می فرماید: و خواهد گفت منم که آن را محافظت می کنم و عوض می دهم برای کسی که بخورد هرچه لیویاتان به دیگری خورانید.

اگر منصف در این فقرات تأمّل نماید، می بیند که آن همه، احوال آن خبری است که پیغمبر ما در حقّ فرزند خود فرموده و مقدّمه لیویاتان به عینه، مصداق آن اتّفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق آبای صاحب الزّمان است و خصوص آن حوزه خثناء، چنان چه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه شقشقیّه فرموده که مصداق گره در گره و پرپیچ وتاب است و طلبیدن باغ مهر که اشاره به باغ فدك است که لیویاتان به دیگران خورانید، صریح در مطلب می شود، خصوص چون آن چه را حضرت شعیا در سیمان سی و دوّم کتاب خود می فرماید به آن ها ضمّ شود که اوّل پاسوق ها این است:

«هن لصئدق ایملخ مئلخ اول صادویم لمیش باد یا سوریم» تا آخر پاسوق ها که خلاصه معانی آن ها چنین است: هان! آن پادشاه به عدالت پادشاهی خواهد کرد و در آن زمان، شاهزادگان در دیوان، مقدّم خواهند بود.

در آن روز چنان خواهد بود که آن مرد- گویا اشاره به لیویاتان باشد- چون کسی می شود که از طوفان بگریزد و خود را از رعدوبرق و باد پنهان دارد و آن پادشاه از قبیل رودخانه در وقت تشنگی شدید و سایه سنگ عظیم در میان بیابان خواهد بود.

در آن زمان چشم ها خیره نشـده و منافق، بزرگ نامیـده نخواهد شد، گوش ها زود خواهد شـنید، دل ها ادراک خواهد نمود، زبان لالان، فصیح تکلّم خواهد کرد و جاهل و نادان، پیشوا گفته نخواهد شد.

تا این که می فرماید: در آن زمان برای منافق بدترین رقّت ها خواهد بود، زیرا به اتّفاق رفیق خود خیال ها کرده است برای آن که مظلومان را به سخن مردم فریبانه ضایع کند.

ای منصف! نظر کن به آن چه در این مقام تصریح فرموده از مقدّم بودن شاهزادگان در دیوان- چه در آن روز، ائمّه اثنا عشر علیه السّلام رجوع خواهند فرمود- و از گریختن لیویاتان و وصف منافق و این که فرموده به اتّفاق رفیق خود برای ضایع کردن مظلومان، سخن مردم فریب گفته، چه مصداق همه آن ها ظاهر و هویدا و بر احوال ابوبکر و عمر منطبق است.

و هم چنین مصـداق آن چه در سیمان یازدهم آمـده که ابتدای آن در اواخر، مذکور می شود و آخر آن این است که، بعد از آن که خبر می دهـد از آخر الزّمان در وصف آن نور خـدا می گویـد: آن نور خدا، به عدالت دیوان مساکین را خواهد کرد و به راستی انتقام مظلومان را خواهد کشید. ایمان، کمربند او و عدالت، میان بند او خواهد بود.

در زمان او گرگ و برّه، در یک جا ساکن خواهنـد شـد، پلنگ و بزغاله، در یک مکان خواهند چرید، گوساله و شـیر و میش بـاهم خواهنـد بود، گوساله و خرس باهم خواهنـد دویـد، شـیر و گاو پیش هم کاه خواهنـد خورد و طفل شـیرخواره، دست در سوراخ مار خواهـد کرد و چون آن چه در سـیمان چهل و دوّم و چهل و نهم فرموده به آن ها ضـمیمه شود، اظهر و اصـرح می شود.

چه حضـرت شـعیا، در سیمان چهـل و دوّم همین کتـاب که ابتـدای آن سـابق بر این، مـذکور شـد، در آخر می فرمایـد: من از خبرهای تازه خبر می دهم و پیش از آن که به وقوع پیوندنـد به شـما اعلام می کنم. برای نور خـدا، تعریف و سـتایش تازه ای بخوانید که ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر، نزد ساکنان آن جزایر است.

در سیمان چهل و نهم، در مقامی که خدای تعالی به آن نور خطاب کرده، آن چه خلاصه آن این است که می فرماید: پروردگار دعای تو را در روز شفاعت شنید، تو را کمک و محافظت نمودم و برای امّت میثاق قرار دادم تا زمین را زنده سازی و میراث هایی را که به تاراج رفته بود به تصرّف خود درآوری، محبوسین را از بندها بیرون آوری، و به آن هایی که به ظلمت غیبت گرفتارند، بگویید که ظهور کنند.

تا این که می فرماید: زیرا رحم کننده ایشان، ایشان را حکومت خواهد کرد و جادّه های من، عزیز خواهند بود و این است آن ها که از دور و از سمت دریای مغرب خواهند آمد.

و آن چه در این جا فرموده که از سمت دریای مغرب خواهند آمد با آن چه در فصل چهل و دوّم فرمود انتهای زمین، در دریای جزایر ستایش آورد، با آن چه شیعه می گوید که آن حضرت، در انتهای زمین، در دریای مغرب، در جزیره خضرا است، مطابقت دارد.

و جزایر بسیار بسیار است، بلکه اهل فرنگ نیز از آن جزایر خبر داده اند و حکایات جمعی در خصوص آن جزایر، شایع است و اگر خوف تطویل نبود، حکایت شیعیان و فرنگیان را در این خصوص نقل می کردم (۱).

[واقعه سید الشهدا (ع) در کتاب شعیا] ۱۰ رفرفه

و در آخر این فصل، در واقعه حضرت سیّد الشهداء، ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام است که بعد از آن نبوّت هیلدو در چهل و ششم کتاب ارمیا نقل می شود و تصریح به آن، در کتاب شعیا نیز مذکور است، که خدا می فرماید:

ای فرزند حبیب من! که به مصلحت های بسیار، گرفتار زحمت و مصیبت شده ای، به خاطر نرسانی که من تو را فراموش کرده و خلاص نخواهم نمود.

۱- ر. ک: الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، ج ۱، ص ۲۰۲- ۱۹۹.

خواستم به واسطه تو، حجّت ها را بر همه مخلوقات، تمام کنم؛ به همین جهت، تو را خلاص نکردم و چنان ندانی که من تو را فراموش کردم! اگر مادر فرزنـدش را فراموش کنـد- من نیز تو را فراموش خواهم کرد، بلکه اگر مادر، فرزند را فراموش کند- من، تو را فراموش نمی کنم.

این است که به ید قدرت خود، تو و ده نفر دیگر را در آن شـهرعلم انداخته بودم که از آن ده شهر(۱) علم به وجود می آید و آن ها دیوارها و حصارهای آن شـهر خواهند بود و آنان که می خواهند نسل شما را منقطع کنند، ممکن نیست اراده خود را به اتمام رسانند، بلکه به نفاق و اعمال خود، گرفتار از دنیا خواهند رفت.

تـا این که بعـد از کلامی می فرمایـد: آن زمینی که به تو تعلّق داشت و به سـبب منافقین خراب و بیابان شـده بود، در آن وقت جمعیّتی به تو خواهم داد که برای سـکنای ایشان، تنگ خواهد شد؛ باوجود آن که آنانی که در آن روز، تو را از قبیل آب می آشامیدند، از روی زمین محو خواهم نمود.

در آن زمان، وقتی که خود را بی اولاد پنـداشتی، از فرزنـدانی که از تو به وجود آمـده، به گوش خود، خواهی شـنید که به تو خواهنـد گفت: وسـعت همه زمین برای آن که در آن سـاکن شویم، کم است. پس آن را وسـیع سـاز! آن گاه تو در دل خود، خواهی گفت: آن ها را برای که متولّد گردانید، حال آن که من خود را بی اولاد می پنداشتم؛ زیرا وقتی که دل از دنیا برکندم و اولاد خود را کشته و عیال خود را اسیر و سرگردان دیدم، گمان می کردم از من، کسی در دنیا نخواهد ماند، زیرا همه دست از اعانت من برداشته، مرا تنها گذاشتند، پس این ها که حال می بینم، کجا بودند؟

من که خداونـد توأم، به تو می فرمایم: ای بنده من! بدان هنوز مانده است که بیاید آن زمانی که دست قدرت خود را به سوی عجمان دراز خواهم نمود و در میان آن ها لوای خود را بلنـد خواهم ساخت تا پسـران تو را در میان بغل ها، و دختران تو را در بالای دوش های خود به راه برند.

۱- اصل: دو، گویا ده صحیح باشد.

پادشاهـان، مربّی ایشـان و زنـان ایشان، دایگان اولاد تو خواهنـد بود، روی های خود را بر خاک گذاشـته، به تو تعظیم خواهند نمود و به زبان خود، خاک قدم تو را از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند لیسید.

آن وقـت، خـواهی دانست که منم خداونـد مهربـان که ممکن نیست بگـذارم آن هـایی که امیـد خـود را در من گذاشـته انـد، شرمنده شوند.

تـا ایـن که می فرمایـد: همه آنـان که دیـوان تـو را کرده انـد، من به عـدالت، دیـوان ایشـان را خـواهم کرد و همه اولاـد تـو را مستخلص خواهم گردانید و به دشـمنان تو، گوشت های خودشان را خواهم خورانید و خونشان را از قبیل شراب صاف نشده، به ایشان خواهم نوشانید، این تنبیهی است به جهت ایشان، که در دنیا مقرّر خواهم نمود.

صراحت این مراتب را در حقّ حضـرت سـیّد الشّـهدا علیه السّـلام ملاـحظه کن و بـبین چه نوع ظهور دارد؛ از خطـاب به فرزند حبیب من و خبر از گرفتاری و مصـیبت، بودن او با ده نفر دیگر از برادران و فرزندان او و در شـهرعلم که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تصریح نمود. «انا مدینه العلم و علیّ بابها»، خبر دادن از اراده قطع نسل ایشان که در کتاب ها و تواریخ ظاهر است و خراب و بیابـان شـدن کـوفه که زمینی است که به او تعلّق داشت، چه حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام فرمود: مکّه، شـهرخداست و مدینه، شـهرپیغمبر و کوفه، شهرمن است، بسیار شدن اولاد آن حضرت و ظهور قدرت الهی در حقّ او و در میان عجمان که همه ایشان از شیعیان خاصّ او بودند.

و پادشاهان عجم به حـدّی در تضـرّع و تعظیم به خدمت او می کوشـند که در بلده طیّبه قم که دختر [بیست و](۱) شش، هفت ساله ای از نسل آن حضـرت مدفون است، سـلاطین ذوی الاقتدار، چون به آن آسـتان رسیدند، ابتدا آستان را می بوسند و همه در آستان ملک پاسبان حضرت امام حسین علیه السّلام، سر خضوع بر خاک می گذارند.

خدای تعالی در تربت مقدّس آن حضـرت، شـفا قرار داده تا صدق آن چه به شعیا فرموده- که خاک قدم تو را خواهند لیسید، به ظهور رسد و دشمنان آن حضرت، چنان

۱- اصل: شش هفت ساله ای.

به جان هم افتادند که همه گوشت و خون یکدیگر را خوردند؛ چنان چه از حکایات حجّاج بن یوسف و شبث بن ربعی ملعون که در کربلا حاضر بود و عبد اللّه بن زبیر و غیره ظاهر است و در رجعت نیز ظاهر خواهد شد.

در خصوص آن چه در این مقام مذکور شد، با دو سه نفر از علمای اهل ذمّه صحبت داشته و از تفسیر این پاسوق ها از ایشان استفسار شد، بعضی در همه آن چه تفسیر شده موافقت نمودند و با بعضی دیگر اندک اختلافی بود که در مطلب تفاوتی نمی کرد.

[فصل هشتم و نهم کتاب شعیا] ۱۱ رفرفه

در براهین السّاباطیّه است که در فصل هشتم، در آیه چهارم از کتاب شعیا و در فصل نهم، در آیه سی و سوّم از رومیّه است چیزی که ترجمه آن به عربی این است:

«ها انا واضع فی صحیون حجره عشره و صخره شکّ و کل من یؤمن بها لا یخجل».

یعنی: من در صحیون، حجره عشره و صخره شک را وضع می کنم و هرکس که ایمان بیاورد به آن، خجالت زده نمی شود.

پس از آن فرمود: می گویم مقیّد نمودن عدم خجالت را به ایمان به آن ها، دلیل بر صحّت نبوّت عیسی علیه السّلام است و نصارا به این فقره، بر ربوبیّت مسیح استدلال نموده اند و این بر مدّعای آن ها دلالت ندارد و صحیون کوهی است در بیت المقدّس و گفته شده آن کوهی است که اساس بیت المقدّس بر آن نهاده شده و حجره و صخره و عشره و شک از الفاظ مترادفه است.

و سیاق کلام در رومیّه این است که، پولوس مردم را به وجود حضرت عیسی علیه السّلام موعظه می نماید و یهود را بر ایمان نیاوردن به آن حضرت، توبیخ می نماید تا آن که می گوید:

و امّا اسراییل، به درستی که او شریعت عدل را طلب نمود و به آن ظفر نیافت. زیرا

یهود، آن را به ایمان طالب نشدند، بلکه آن را به اعمال شریعت طالب شدند.

تا آن که می گوید: و از برای سکنه بیت المقدّس مصیده ای است و زود است که به سردر می آیند و ساقط می شوند و شکسته می شوند و مقیّد کرده می شوند و اسیر گردیده می شوند. آن گاه شهادت را بپیچید و صحفی را که نزد شاگردهای من است ببندید و من زود است که ربّ آن چنانه ای را انتظار می کشم که روی و گردن خود را از اهل بیت بنی اسراییل می پوشاند و آگاه باشید که من و اولادی که خداوند به من بخشیده، علامت عجیبه ای در اسراییل [است] از برای ربّ جنودی که در صحیون ساکن می شود.

پس از آن گفته است: این فقره بر عیسی بن مریم دلالت ندارد، چه آن که صفت اوّلی را که ذکر نموده، ربّ جنود است و عیسی بن مریم چنین نبود، یعنی لشکری نداشت که ربّ آن ها باشد.

صفت دوّم که ذکر نموده، این است که در صحیول، حجره و عشره وضع شده است یعنی شکّی در آن واقع است، پس اگر بگویی که به تحقیق، شک در مسیح نمودند، جوابش این است که مطلق شک، در صدق دلالت این فقره بر مسیح کفایت نمی کند، چه آن که، بعد از این وارد است که یعثرون و یسقطون و این بر مسیح صدق نکند.

صفت سوّم آن است که او صورت و گردن خود را از بنی اسراییل می پوشاند، یعنی غیرایشان را دعوت می نماید و حال آن که دعوت ابن مریم مختصّ به بنی اسراییل بوده، چنان که در فصل پانزدهم در آیه چهل و دوّم در انجیل متّی، به این مطلب تصریح شده است. پس این فقره نیز بر مسیح صادق نیاید.

صفت چهارم آن است که او ناسخ شرایع ماقبل خود است، زیرا که فرموده: «اطو و الشهاده و اختموا الصّحف» و حال آن که عیسی بن مریم، در فصل دهم، در آیه پنجم از متّی چیزی می گوید که ترجمه آن، این است:

این دوازده نفر را که عیسی علیه السّلام فرستاده، امر فرموده راه عوام را نروید و در یکی از شهرهای سامریّن داخل نشوید! بلکه به سوی گوسفند گم شده بیت اسراییل بروید.

و در فصل نوزدهم در آیه هفدهم از انجیل متی است که: لکن اگر اراده داشته باشی

که حیات در تو دمیده شود، پس بر احکام محافظت نمای ...، الخ و تمام این مذکورات صریحند در خصوص نبوّت عیسی علیه السّلام و نسخ ننمودن او، ناموس موسی را.

و وقتی که این ها را دانستی، بدان که غایت این فصل، بشارت دادن به بعثت محمد صلّی اللّه علیه و آله و خبر دادن بعد از مبعوث شدن به ظهور حضرت مهدی علیه السّلام است.

تا آن که بعد از کلامی طولانی می گوید: مراد از «و لرّب الجنود الّذی یسکن فی صحیون» به سوی حضرت مهدی علیه السّلام، اشاره است. زیرا حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله را، به ربّ الجنودی وصف نمود که روی خود را از بنی اسراییل می پوشاند و هرگاه چنین باشد، سکونت او در صیحون راست نیاید و او حضرت مهدی علیه السّلام است که در صحیون می نشیند و اکثر علما به سوی این مطلب رفته اند و تصریح نموده اند که حضرت مهدی علیه السّلام در بیت المقدّس مستقرّ می شود و آن را به اموال هند، آباد کند(۱).

[کتاب زکریا] ۱۲ رفرفه

در بشارت ظهور امام زمان علیه السّلام، در کتاب حضرت زکریّا(۲) نشان ۱۴ است: «و هایا بوم احاد ...، الخ».(۳)

العبقری الحسان ؛ ج ۱ ؛ ص۱۲۸

است، نه روز باشد نه شب، در وقت غروب، روشنایی ظاهرشود.

بدان که آفتاب را سه حالت است، اوّل: مرئی بودن قرص و شعاع آن برای ناظرین، با عدم موانع، در این حالت آن زمان، روز باشد. دوّم: مرئی نبودن قرص و مشهود بودن شعاع، این زمان، نه روز است و نه شب، مانند زمان غروب آفتاب که حالتی متوسّط میان روز و شب است؛ هم چنین برای آفتاب حقیقت حجّت بالغه الهیّه یکی از سه حالت زیر را می توان تصوّر نمود.

۱- ر. ک: الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، ج ۱، ص ۲۰۹- ۲۰۷.

۲- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۵۱.

۳- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

اوّل: تابش انوار افاضات بر کلیّه ذرّات ممکنات با مشـهود بودن جسم و محسوس بودن هیکل عنصـری او برای مؤمن و کافر و برّ و فاجر و این، حالت حضور او است.

دوّم: تابش اشعّه انوار او، بدون نمایش جسم عنصری او برای کلّ یا بعض. از این حالت، به غیبت حجّت تعبیر می شود.

سوّم: آن که او را نه تـابش انوار فیض و نه نمـایش ظـاهرجسم باشـد. لیکن این صـرف احتمال عقلی است، وگرنه خالی بودن عـالم از حجّه اللّه و خلیفه اللّه برحسب براهین عقلیّه و نقلیّه که در مقـام خود ثـابت و مقرّر است، امری محال است که «الخلیفه ثمّ الخلیفه الحجّه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق، قال امیر المؤمنین علیه السّلام: اللّهمّ بلی لا تخلوا الارض من قائم للّه بحجّه ظاهرا مشهورا او مستترا مغمورا»(۱). آن گاه خواهی دانست که در عبارت مزبوره، نخست اشاره به غیبت، سـپس بشارت ظهور است و چون ظهور بعـد از غیبت تامّه که قابل اشارت و بشارت باشد، برای هیچ یک از حجّت های الهیّه، واقع نشده مگر برای مهدی موعودی که جماعت شیعه، مدّت ها است او را غایب دانند.

و مـا ان شـاء اللّه در این کتـاب به نصوص متواتره ثـابت می کنیم که مهـدی موعود منتظر که صاحب غیبت تامّه است، هرآینه حجّه بن الحسن- ارواحنـا لتراب مقـدمه الفـداء- است. پس بر هیـچ منصف پوشـیده نیست که کلام مزبور اشاره به بشارت آن ظهور موفور السرور است.

[کتاب زکریا، پاسوق ۹] ۱۳ رفرفه

در پاسوق هایی که در سیمان نهم کتاب زکریّا(۲) است چنین است: «کیکی مؤدبت سیون هاریعی بت یور شلیم هینه ملکخ یا و ولاخ صدیق و توشاع عاهونی و

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه ج ۱، ص ۲۹۱.

۲- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۴۵.

روخب عـل حمـور و یخیرتی رئخب می فرائم وسـوس می را و شـلیم و میخر ثـاقتشت می لحـا مـا و دیـبرث الـوم لکوئیم او ما شلومی یام ایمی ناهار عدافسی ارض».

یعنی: شاد باش ای ولایت اسـلام! و خوشـحالی کن ای ولایت بیت المقدّس! که اینک پادشاه تو می آید، از برای تو راستگو و شفاعت کننـده گناهکاران فقیر باشد و بر الاغ سوار شود و اسب سواری را از میان یهود و لشکر را از بیت المقدّس نیست کند و کمـان جنـگ را بشـکند و اسـلام را در میـان عجمان ظاهر کنـد و حکم او به دریاها و از دریاها و رودخانه ها تا انتهای زمین برسد. معنی این فقرات به نوع مذکور به نحوی است که با معانی الفاظ آن ها موافق است.

یکی از علمـای نصـارا و دیگری از یهود، آن هـا را تفسـیر کرده انـد به آن چه فی الجمله بـا آن چه ما تفسـیر کردیم، مخالفتی دارد و آن دو تفسیر نیز باهم اندک تغایری دارند، و لیکن هیچ یک مضرّ به استدلال ما نیستند.

امّا مفسّـِر نصـرانی، چنین تفسـیر کرده: یعنی، خرّم باش ای دختر اسـلام! و خوشحالی کن ای دختر اسلام! و خوشحالی کن ای دختر بیت المقـدّس! هان که پادشاه تو بیاید که معصوم و شـفاعت کننده باشد و فقیر خواهد بود، الاغ سوار شود و لشـکر را از افراهیم- یعنی از سـبط یهود- زینت کنـد، اسب را برطرف خواهد کرد و کمان جنگ را خواهد شـکست، خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد و اختیار او از دریا و از همه رودخانه ها تا انتهای زمین، خواهد بود.

امّا؛ مفسّـِر یهودی چنین تفسـیر کرده: شاد باش ای طایفه و جماعت بیت المقدّس! و خوشـحالی کن ای جماعت اسـلامیان! که پادشاه تو بیایـد، که راسـتگو و فرج دهنـده تا آخر، مگر این که به جای خبر زمان عـدالت به عجمان بدهـد، گفته: و اسـلام را برای همه گروه ها بیان کند.

بنـابر سه تفسـیر، صـراحت آن ها در مطلب واضـح است و انطباق او بر پیغمبر ما نهایت وضوح دارد، چه او تصـریح فرموده که خدای تعالی، مرتبه شفاعت گنهکاران

امّت را به او عطا فرموده و آیه وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی (۱). نیز دالّ بر آن است و آن حضرت فقیر بود و مرتبه فقر او واضح است و بر الاغ سوار می شد و الاغ سواری آن حضرت، به یعفور مسمّا بود و ریاست لشکرکشی و جمع لشکر را از میان یهود برطرف ساخت و اسب را از میان یهود برطرف کرد، چه ایشان را از سوار زین شدن منع نمود و در اطراف عالم یهود، نمی توانستند بر اسب زین دار سوار شوند.

و بنابر تفسیر دوّم و سوّم که مطلق گفته: اسب را برطرف سازد و به خصوص بیت المقدّس نگفته اند، باز مطلب ظاهراست. چون در مکّه و مدینه و میان اعوان و انصار او، اسب یافت نمی شد الّا نادرا و النّادر، کالمعدوم و لشکر یهود را نیست و نابود گردانید و نیز کمان جنگ شکستن که کنایه از بسیار جنگ کردن یا شکستن کمانداران مخصوص او بود و ظاهر ساختن اسلام، در میان عجمان یا در میان همه گروه ها هم واضح است.

و بنابر تفسیر دوّم نیز که به جای این گفته: و خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد نیز ظاهراست؛ زیرا زمان عدالت را آورد. چون فرمود: «ولدت فی زمن ملک العادل» که (۲) مراد، انوشیروان عادل است که از عظمای سلاطین عجم بود و اختیار و تسلّط او به همه اطراف زمین رسید و همه این صفات در آن سرور متحقّق بود و نمی تواند مراد از آن عیسی علیه السّلام باشد، چون او چنان چه در انجیل مذکور است، می گوید: من مبعوث نگشته ام مگر بر بنی اسراییل. علاوه بر این عیسی علیه السّلام، هرگز کمان جنگی نشکست و خبری از زمان عدالت به عجم یا سایر مردم نداد و اسلام را ظاهر نکرد، بلکه پادشاه نبود که بتواند بیاید. سوّم می فرماید: پادشاه تو بیاید. عبارت سیف الأمّه تمام شد.

این ناچیز گوید: قویّا محتمل است مراد از آن که درباره او فرموده: و شاد باش ای طایفه و جماعت بیت المقدّس! و خوشحالی کنید ای جماعت اسلام! که پادشاه تو

۱- سوره ضحی، آیه ۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰.

بیاید که راستگو و فرج دهنده باشد و اسلام را برای همه گروه ها بیان کند، حضرت بقیّه اللّه باشد، زیرا چنان که در سابق گذشت، آن حضرت در بیت المقدّس وارد شود و آن را به مال هندآباد کند و او است که فرج عامّه خلایق، به وجود نازنینش حاصل می شود و او است که دین اسلام را برای همه گروه ها بیان کند و تمام روی زمین را به دین اسلام بدارد. کما لا یخفی.

[کتاب حورل نبی] ۱۴ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه اللّه در کتاب حورل نبی است.

در الزام النّاصب (۱) از حسام الشّیعه نقل نموده که در فصل دوّم از کتاب حورل پیغمبر، از بشارات ظهور آن بزرگوار، چیزی است که ترجمه آن این است:

صوت خود را بلند نمایید در کوه مقدّس، زیرا روز صاحب آمده و روز ظلمت نزدیک شده است. روزی که تموّج در هوا پیدا شود و عجّه ها و باران در آن باشد.

بسیاری از امّت و شجاعانی که مثل آنان در اوّلین نبوده و در آخرین نیز نخواهد آمد، در آن روز منتشر می شوند؛ آن امّت و شجاعان در کوه ها پراکنده شوند و در بین چشم هایشان، آتش سوزنده باشد و از عقب ایشان، آتش برافروخته صاحب شفیر و شهیق باشد.

پیش روی صاحب علیه السّلام، زمین مثل باغ های سبز و خرّم و پشت سر او زمین، بی آب و علف می باشد.

احدی قادر نیست او را منهزم نماید. لشکریان او پا به زمین می زنند، مثل پا زدن اسب قویّ به سرعت رونده و صداهای ایشان، مثل صدای لشکریان عظیمی که از قلل جبال، صدا را بلند کنند، شنیده می شود. ایشان، مثل آتش برای خس وخاشاک سوزنده اند، و در پیش روی صاحب، مثل امّت قویّه و شجعان علیّه، مستعدّ برای حرب

۱- الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، ج ۱، ص ۱۹۷- ۱۹۳.

هستند. امّت ها به بغض او مبتلا و صورت ها، به واسطه او سیاه می شوند.

و امّت صاحب، مثل شجعان رکوض نموده، از دیوارها بالا روند، راه خود را گرفته و نصب عین خود قرار داده اند و از آن تجاوز نمی نمایند.

روز صاحب، روزی است که برادر از برادر خود فرار می نماید و آن را نجات نمی دهد. در آن روز زمین ها متزلزل می شوند، آسمان ها متحرّک می گردند و آفتاب و ماه، تیره و مظلم می شوند.

تا آن که می گوید: صاحب در مقابل لشکر خود صیحه می زند، زیرا ایشان بسیارند و شجاعان و مطیعان امر او هستند.

پس روز صاحب، روز عظیم هولناکی است و کیست که شداید آن روز را طاقت بیاورد؟

ترجمه آن چه در کتاب حورل نبی است، تمام شد.

سپس گفته است: نصارا این آیات را بر خاتمیّت مسیح، برهان گرفته اند؛ با این که از مسیح، ظهور صوتی که در نزد تولّد و یا در وقت بعثت آن ممتاز باشد، هرگز نقل نشده است و نیز به اتّفاق جمیع نصارا، امّت مسیح زیاد نبودند.

هم چنین امّت مسیح شجاع و ممتاز نبودند و علایم مذکوره دیگر را نیز نداشتند و چنان چه نصارا از اسفار انجیلیّه استظهار نموده اند، حضرت مسیح همیشه در بدر و منهزم از یهود و در بیابان ها و صحراها از آنان مختفی بوده است.

و چون در این آیات اشاره به لقب صاحب، که مخصوص حضرت حجّت است، ظاهراست به همراه سایر علایمی که مسطوره در کلام و مذکوره در مقامند، پس بر هیچ صاحب عقلی، مخفی نماند که این آیات، بر حضرت بقیّه اللّه منطبق اند نه بر مسیح و او است که منادی، در وقت ظهور او، هنگام طلوع آفتاب در نزد قرص آن ندا می کند؛ به صوتی جلیّ که اهل آسمان ها و زمین ها آن صوت را می شنوند. آن گاه نسب شریف خود را ابا عن اب تا جدّ بزرگوارش، حضرت حسین بن علی علیهما السّلام می شمارد.

مراد از یوم ظلمت و یوم تموّج هوا و عجاج و مطر و ریح، اشاره به اتیان آن سرور،

بعد از ظهورش به مدینه منوّره و امتحان نمودن او مردم را به جبّت و طاغوت است و نیز بیرون آوردن آن ها از قبرهایشان و امر نمودن مردم به بیزاری جستن از آن ها و وعده عذاب دادن به کسانی که از آن ها تبرّی نجویند. پس می نمایند محبّین و شیعیان آن ها، از بیزاری جستن از آن ها ابا می نمایند. آن گاه صاحب علیه السّلام امر می فرماید باد سیاهی را که می وزد و تمام آن ها را هلاک می نماید.

عدد امّت و اصحابش سی صد و سیزده نفر می باشند که همگی از اتقیا باشند و رجوع شیعیان خاصّ- یعنی به سوی دنیا- و خروج سیّد حسنی با گروهی بسیار و نزول عیسی علیه السّلام و اصحاب کهف و رجوع انبیا و اوصیا به دار دنیا در آن زمان می باشد و معاونت جمع کثیری از ملایکه و شجاعان برای آن حضرت می باشد و این مطابق با حدیثی است که: در این روز، برای هرشیعه، قوّت چهل مرد شجاع عطا کرده می شود و قلب های آنان قوی تر از آهن است.

همانا اگر بخواهند کوه های بلند بر زمین فرورفته را از جای می کنند، ترس و بیمی در دل آن ها نیست و مایل به سوی قتال اعدایند. دشمنان را می کوبند کوبیدنی و آن ها را در کوه ها پراکنده می سازند پراکنده کردنی.

هرگاه صاحب با لشکریان خود عالم را طواف و گردش نمایند، دیّاری از کافران در روی زمین باقی نمی ماند و اگر کافری به درخت یا زیر سنگی پناه برد، آن درخت و سنگ صاحب را فریاد می زنند که این دشمن خدا این جاست، به من پناه آورده و نزد من پنهان شده، او را بگیرید و بکشید.

و مراد به قول او که فرمود: نار محرقه و نار موقده این است که مخالف و طاغی از طاعت صاحب، به آتش سوزنده از جلوی رو و یا از پشت سر خود مبتلا می شود که او را می کشد.

و مراد از قولش که فرموده: در پیش روی او بستان های سبز است، اشاره است به آن چه در وصف او و زمان ظهورش وارد شده است از این که خداوند عزّ و جلّ در آن هنگام، برکات خود را از آسمان نازل می فرماید به نحوی که هردرختی در آن وقت،

آن چه خداوند بخواهد، ثمر و برّ می دهد و شاخه های آن از بسیاری میوه به شکستن می رسد و میوه تابستانی در زمستان و زمستانی در تابستان یافت می شود.

آسمان رحمت خود را بر عالمین می بارد، آن رحمتی که از روز سقیفه و غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السّلام از مردم قطع شده است. پس اگر کسی از عراق بیرون آمده و به سوی شام برود، قدم خود را نمی گذارد و برنمی دارد مگر بر گیاه و علف، چنان چه در فصل نهم از کتاب امس (۱) پیغمبر نیز به این تصریح شده که به درستی که از کوه ها، قطره قطره روغن خارج می شود و به مثل نهر جاری می گردد و از خانه صاحب، چشمه آب شیرین، جاری می شود و مراد از خانه آن سرور، مسجد کوفه است و به تحقیق در حدیث وارد شده است که چشمه های جاریه از مسجد کوفه چهار تا است؛ چشمه روغن، چشمه شیر، چشمه آب طهور و چشمه ای از آب.

و مراد از قول او که فرمود: از عقب آن، زمین بی آب و آبادانی است، اشاره است به انهدام عالم و عمارات آن.

و مراد از آن که خود و لشکریانش، مثل رکض خیل زمین را رکض می نمایند، اشاره است به پیچیدن زمین برای او و لشکرش و مسافت بعیده را به اسرع وقت طی نمودن.

و مراد از رکض لشکریانش به مثل شجاعان و بالا رفتن ایشان بر دیوارها نیز طیّ الارض لشکریان او است.

و مراد از ابتلای امم به غضب او، فرو رفتن آن ها در زمین است، به واسطه مخالفت نمودنشان صاحب را، مثل سفیانی و لشکریانش که سی صد هزار نفراند و مثل خسف واقع در خراسان و خرابی بیشتری از بلدان، در زمان ظهور او.

هرصاحب راهی، راه خود را گرفته می رود و کسی کسی را اذیّت نمی نماید. این اشاره است به حدیثی که در وصف زمان او وارد شده که در آن زمان قلوب مردم، از حقد و حسد و عدوان، تصفیه می شود. گوسفند با گرگ در یک چراگاه جمع می شوند، زن با زینت خود از عراق به جانب شام بیرون می آید، در حالی که تنها است، احدی به

۱- کتاب امس نبی در کتاب مقدّس نیست.

او متعرّض نمی شود و درّنده ای او را اذیّت نمی نماید.

و مراد به حرکت آسمان، حرکت ملایکه در آن است به جهت نصرت آن جناب.

و مراد از ظلمت آفتاب و ماه، ظلمت آن ها برخلاف عادت است، که ماه، در آخر ماه رمضان منخسف و آفتاب، در نیمه آن منکسف می شود.

و مراد از صیحه صاحب در مقابل لشکرش، اشاره است به کثرت لشکر آن حضرت و کمال شجاعت ایشان و نهایت اطاعت آنان از آن جناب.

روز ظهور آن بزرگوار نیز روزی عظیم و هولناک است که مخالفین آن سرور، تاب دیدن شداید و محن آن روز را ندارند و این برای کسی که فی الجمله در اخبار وارده در حالات و ایّام ظهور آن جناب تتبع نموده باشد، ظاهر است.

[کتاب زکیال نبی] ۱۵ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه اللّه است، در کتاب زکیال نبی.

ایضا در الزام النّاصب (۱) از حسام الشّیعه نقل نموده که زکیال پیغمبر در فصل سی و هفتم از کتاب خود گفته:

خداوند فرموده: به درستی که من اهل اسلام را جمع می نمایم و تفرّق آن ها را جمع می کنم و آن ها را در زمین می آورم. بر تمام ایشان سلطان حاکمی حکم می فرماید. پس انقیاد کرده نمی شود و بعد از آن، از برای دو سلطان؛

و ذلیل نمی شوند و هرگز از بدی اختیار و افعال خود و از عصیان نمودنشان به واسطه پرستش بتان کراهت نمی ورزند، زود است آنان را از رجس و بت پرستی، پاک نمایم.

منم خدایی که پروردگار ایشانم. بنده من داود، نبیّ ایشان و سلطان آنان است.

گوسفندچران بر جمیع ایشان منفرد می شود. پس در حجّت های من، مشی می نمایند و

۱- الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، ج ۱، صص ۱۹۳- ۱۹۲.

احکام مرا حفظ می نمایند.

چون به اعتقـاد نصـارا، زکیال بعـد از داود به منزله داود و پـدر از برای سـلیمان است، ممکن نیست بگوییم مراد از آن سـلطان حاکم، داود است. کما لا یخفی.

و هم چنین این فقرات بر مسیح نیز منطبق نمی شوند، اگرچه احیانا از مسیح، به داود تعبیر می نمایند؛ زیرا این، نزد طایفه نصارا و مخصوص به ایشان است. امّا از باری تعالی و کتب سماویّه، اطلاق داود به مسیح نشده است.

به اتّفاق نصارا، مسلمین بنی اسرابیل، در زمان مسیح هیچ وقت مجتمع نشدند و وارد ارض و دیار خود نگردیدند؛ بلکه آن ها همیشه متفرّق بودند، بلکه تفرّق ایشان در آن زمان ها زیادتر و شدیدتر بوده است.

و در تاریخی ذکر نشده که در آن وقت، سلطان حاکمی، داود نام در میان ایشان باشد که بر جمیع بنی اسراییل، حکمران باشد و نمی شود مراد از سلطان، مسیح باشد، زیرا آن جناب، اقتدار پیدا نکرد و سلطنت نیافت.

هم چنین احدی از مورّخین نقل ننموده که بنی اسـراییل در آن وقت از عبادت اصنام اجتناب نموده و معابد آن ها خراب و بت های آن ها معدوم شده باشـند؛ بلکه نصارا طعن بر بنی اسـراییل را متوجّه می دارند، به جهت ایمان نیاوردن ایشان به مسیح، به واسطه آن چه معتقد آن ها است از نسبت قتل مسیح به ایشان.

از آن چه ذکر گردیـد، معلوم شـد، این فقرات از کتـاب زکیـال نـبی بر مسـیح هم منطبق نمی شود. پس متعیّن، انطبـاق آن بر حضرت قائم منتظر است.

مؤیّد، این انطباق، اخباری است که وارد شده که آن بزرگوار، بعد از ظهورش، در بین رکن و مقام ایستاده و به اعلی صوته ندا می فرماید:

«الا یا ایّتها الجماعه المخصوصه و المدّخره المحفوظه المنتصره من اللّه لی من قبلی علی وجه الأرض اسرعوا الیّ».

پس خداونـد نـدای آن بزرگوار را به گوش هـای اصـحاب آن حضـرت می رسانـد. آن گاه مشـرقی ایشان از مشـرق و مغربی ایشان از مغرب، در طرفه العینی نزد حضرتش آمده و

اطرافش مجتمع می شوند.

این است مراد از آیه و بشارت زکیال که فرمود: ایشان بعد از تفرّق مجتمع می شوند و در ارض مکّه و قبله الاسلام می آیند و چون اتّفاق کلمه اصحاب ما بر این است که آن حضرت بر جمیع ملوک ارض، مستولی و مستعلی می شود و آثار آن ها را محو می نماید و سلطنت، به وجود شریفش منحصر خواهد بود، پس مراد از سلطان و حاکم بر جمیع، آن سرور است.

خلایق در آن وقت، برای احدی منقاد و مطیع نمی شوند مگر از برای او، زیرا آن جناب اثر کفر و شرک را از زمین محو می فرماید، اختلاف را از ملل و ادیان برمی دارد و دین را یکی قرار می دهد، چنان که در واقع هم یکی است که إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ (۱) و وعده الهیّه ظاهرمی شود که فرمود: لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ (۲) و نیز فرموده: وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ (۳).

پس بنابر آن چه ذکر شد، محتمل است که داود در عبری محرّف از مهدی باشد و اگر محرّف هم نباشد، لا محاله به سوی خبر مروی درباره آن حضرت اشاره است که در زمان ظهورش در میان مردم به حکم داود حکم می فرماید، یعنی بر طبق واقع و باطن حکم می فرماید، چنان که داود هم، چنین حکم می نمود.

و آن چه را که فرمود: ایشان در حجج من مشی می نماید و احکام مرا حفظ می نمایند، اشاره به حدیثی است که درباره آن حضرت وارد شده که آن سرور، اختلاف را از میان مردم برمی دارد و عالم را مشمول عدل و امنیّت می نماید و مردم، او و جدّش- خاتم النبیین- و آبای گرامش را اطاعت می کنند.

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲- سوره توبه، آیه ۳۳.

۳- سوره انفال، آیه ۳۹.

[کتاب میلیکس پیغمبر] ۱۶ رفرفه

در بشارات ظهور حضرت- بقیه اللّه عجّل اللّه فرجه الشریف- در کتاب میلکیس پیغمبر است.

در حسام الشّیعه است که در کتاب میلکیس نبی، که بنی اسراییل او را نبی می دانند، چنین است که خداوند سبحانه و تعالی می گوید:

زمانی مثل تنور افروخته شده می آید و ظلمتی که مثل ذرّه در او است. پس در اهل ظلم می وزد، به نحوی که از ایشان رگی باقی نمی ماند و ای کسانی که از اسم من ترسناک هستید، زود است از زیر بال او، آفتاب عدالت و شفا بر شما طلوع نماید تا آن که خداوند عزّ و جلّ: می فرماید: زود است که پیش از آن، ایلیا را بر شما مبعوث نماییم.

و در آن کتاب بعد از نقل این آیه فرموده: محو آثار ظلم در زمان عیسی علیه السّلام از نصارا نقل نشده است و چگونه این خبر خداوند، از قطع عرق ظلم و محو آثار آن، به زمان عیسی علیه السّلام مختصّ باشد با آن که نصارا بر شیوع ظلم در زمان عیسی علیه السّلام به خصوصه اتّفاق دارند و اجتماع اهل آن زمان بر قتل مسیح و به دار کشیدن او و هم چنین در زمان های بعد از آن کلمه متّفق و اخبار، متواتر است بر این که محو ظلم و آثار آن، در زمان قائم موعود- علیه الصلوه و السلام- است.

در زمان او است که عالم پر از عدل وداد می شود، بعد از این که پر از ظلم و جور باشد و در زمان پیغمبری از پیغمبران، ظلم و جور محو نشده است.

پس متعیّن است که آن کسی که از او به شمس عدالت و شفا تعبیر شده، قائم موعود می باشد و مراد از این که شمس عدالت در زیر بال و تحت جناح او است، آن است که تمام امراض کفر و شرک و نفاق در زمان او مرتفع می شود و دین، دین واحد می گردد.

و مراد از ایلیا، آن قطب اولیا، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است. چه آن که ایلیا بنابر اصطلاح نصارا، الیاس نبی است و در این جا ممکن نیست مراد از آن، الیاس باشد، چه آن که این عبارت در کتاب میلکیس نبی است که او در زمان عیسی علیه السّلام بوده و الیاس،

وجودش در عصر داود بوده، یعنی الیاس زمانی دورودراز، الیاس پیش از میلکیس است، پس ایلیا بر الیاس منطبق نمی شود.

هم چنین ممکن نیست مراد از ایلیا، یحیی باشد؛ زیرا در فصل اوّل از انجیل یوحنّا است که یهودیان، علمای خود را نزد حضرت یحیی فرستاده و از او سؤال نمودند: تو ایلیا هستی؟

به ایشان جواب داد: من ایلیای موعود نیستم، به درستی که من یحیی می باشم.

بنابراین ظاهر شد که یهود تا زمان حضرت یحیی، انتظار ایلیای موعود را داشتند.

علاوه بر این، آن چه از فصول اناجیل استظهار می شود این است که مسیح و یحیی معاصر بوده و باهم در یک زمان بودند، پس ظاهرشد از آن چه بیان گردید که بشارت سابقه که فرمود: ما ایلیا را پیش از آن روز هولناک مبعوث می نماییم، منطبق نیست مگر بر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام.

و مؤیّد این استظهار آن است که در اخبار متواتره وارد شده که اسم حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در تورات، ایلیا است و در باب علایم ظهور حضرت حجّه بن الحسن علیهما السّلام است که نزد قرص آفتاب، صورتی ظاهرمی شود و مراد از آن، امیر المؤمنین علیه السّلام است.

چه آن که آن بزرگوار در اوان ظهور حضرت قائم علیه السّلام ظاهرمی شود و آفتاب در مرکز خود قریب یک ساعت از سیر کردن می ایستد.

آن گاه صورت مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و بهای آن بزرگوار به نحوی ظاهرمی شود که مردم می شناسند و ندا می فرماید: خداوند عالم، باقی را- یعنی حضرت صاحب را- از برای هلاک نمودن ظلمت مبعوث فرمود.

در حدیث است که خروج دابه الارض بعد از خروج دجّال است و آن از کوه صفا در مکّه معظّمه خارج می شود و این که خاتم سلیمان و عصای موسی با او است. پس خاتم را بر پیشانی مؤمن و کافر می گذارد و نسبت به مؤمن: «هذا مؤمن حقّا» و نسبت به کافر: «هذا کافر حقّا» نقش می شود و از رأس الجالوت از دابه الارض سؤال کرده شد،

گفت: به تحقیق نام آن ایلیا است.

پس آن چه در اخبار است که خروج ایلیا، به وقت قلیل و مدّت کمی، قبل از خروج حضرت قائم علیه السّلام می باشد صادق آمد و کالشّمس فی رائعه النهار ظاهر شد که مراد از بشارت کتاب میلکیس، بشارت به ظهور حضرت بقیّه اللّه- عجّل اللّه فرجه الشریف- است. انتهی ما اردنا نقله (۱).

[کتاب عزیر نبی] ۱۷ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه اللّه- عجّل اللّه فرجه الشریف- در کتاب عزیر پیغمبر است.

در حسام الشّیعه است که در فصل دهم از کتاب عزیر پیغمبر آمده:

اهل سامرّا سلطان و رییس خود را مثل کف دریا بر روی آب طرد می نمایند.

پس از آن فرموده: طایفه مسیحیّه این آیه را تأویل و آن را بر مسیح منطبق می نمایند، حال آن که به هیچ وجه من الوجوه، مناسبتی مابین حضرت مسیح و سامرّا نیست و عدم مناسبت نیز ظاهرو هویدا است؛ چنان چه، انطباق این آیه بر حضرت قائم، ظاهر و صریح است، چه آن که آن حضرت است که در سرداب خانه اش از ابصار ظلمه در دریایی که به اعجاز آن بزرگوار، در آن سرداب ظاهر شد، منهزم و مستتر گردید.

آن سرور از انظار غایب گردید و الحال آن سرداب، برای طایفه شیعه اثنی عشریه، مقام معروف و مزار مشهوری است، با آن که مسیحیّین در تواریخ خود ذکر نکرده و روایت ننموده اند که مسیح فرار نموده باشد یا از سامرّا و طریق آن عبور کرده باشد و یا در اراضی قریب به آن، ورود نموده باشد. پس این آیه قطعا بر مسیح منطبق نشود، به علاوه آن چه در این فصل از کتاب عزیر است که خداوند متعال در مقام غضب

۱- الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، ج ۱، ص ۱۹۲- ۱۹۰.

فرمودنش به این بلده، چیزی می فرماید که ترجمه آن این است:

به درستی که سامرّا مورد هجوم واقع می شود، زیرا اهل آن خدای خود را به غضب آوردند. طفل های ایشان قطعه قطعه می شوند و شکم زنان آبستن آن ها پاره می گردد.

این مواعید معلومه، کنایه از این است که این بلده، مورد تهاجم واقع می شود، چنان چه تمام این مواعید، بعد از غیبت آن بزرگوار در این بلده، واقع گردید(۱).

[کتاب حیقوق نبی] ۱۸ رفرفه

در بشارت ظهور امام زمان علیه السّلام، در کتاب حیقوق نبی (۲) است.

بدان که حضرت حیقوق از پیغمبران عظیم الشأن بنی اسراییل است. از تاریخ یوسف بن کوریون معلوم می شود، در زمان تسلّط بختنصر بر بیت المقدّس و اسیری بنی اسراییل حیات داشته و به اعتقاد یهود، بعد از حضرت حیقوق پیغمبری مبعوث نشده است.

در فصل دوّم کتاب حیقوق، آیاتی مذکور است که خدای تعالی، بعثت حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به حیقون بشارت داده است.

هم چنین در فصل سوّم، این بشارت، تکرّر یافته، از آن جمله در آیه سوّم می فرماید: الوه (خالق) میتمان (از جنوب) یابو (می آید) و قادوش (و خاص) مهر پاران (از کوه فاران) سلاه (همیشه) کیسا (بپوشد) شامیم (آسمان را) هودوا (شرافت او) و تهیلاتو (و ستایش او) مالاه (پرکند) ها ارض (زمین را).

الوه در لغت عبری به معنی آله است، معنی آمدن خالق از جنوب، ظهور رحمت الهیّه از جهت جنوب است و مراد از جنوب، مکّه معظّمه است که در جنوب بیت المقدّس- محلّ وحی به حیقوق- واقع است و آن چه بعد فرموده که خاص از کوه

۱- الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب، صص ۱۸۹- ۱۸۸.

۲- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۲۵- ۱۶۲۱.

یاران می آیـد، بیان همان فقره اولی است که در حقیقت، خـدای تعالی رفع توهّم تجسّم فرموده، یعنی مقصود از آمدن خدا از جانب جنوب، ظهور خاص از کوه فاران و پاران است که به اتّفاق جمهور مفسّرین یهود، مکّه معظّمه می باشد.

چنان چه در پاراش هیشاره، در بیان ظهورات زمزم و مسـکن حضـرت اسماعیل می فرماید: و یشب (مسکن گرفت) بمیدر (در بیابان) پاران (پاران) و تقه (و بسـتد) لو (برای) ایمو (مادر او،) ایشاه (زن) بارض (از زمین) مصـریم (مصر)، اتّفاق کرده اند که مراد مکّه می باشد.

مقصود آن که این آیات بالاتّفاق، خبر از ظهور حضرت مهدی علیه السّلام است که کلمه مقدّسه: «اشهد انّ محمّدا رسول اللّه» در تمـام صـفحه ارض پر شود و وعـده صـریحه الهیّه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الـدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْـرِكُونَ (۱) آشـکار گردد و مذاهب مختلفه و ملل متنوّعه برطرف شود. پس این آیه اخیره، اخبار از ظهور حضرت صاحب الأمر- ارواحنا فداه- است.

[کتاب ملاخی نبی] ۱۹ رفرفه

در بشارات ظهور حضرت بقیه اللّه در کتاب ملاخی (۲) پیغمبر است.

در سیف الأمّه آمده است که در سیمان سوّم کتاب ملاخی است که ابتدا می فرماید:

«کی هن هیوم تـابو عر کنتور و هایو کل ردیم و خل عوثر ایشـعا» یعنی: زمانی خواهـد آمـد که چون تنور آتش، گرم باشـد و جمیع منکران و ستمکاران مثل ذرّه خواهند بود.

پس می فرمایـد: و در این روز، ایشان خواهنـد سوخت به نحوی که نخواهنـد ماند و بعد از چند کلمه می فرماید: «هین انوخی شولح لاخم ات الیا هناوی لیفن بویوم هکادول و هنور» یعنی: در آن روز عظیم، ایلیا را خواهم فرستاد.

۱- سوره توبه، آیه ۳۳.

۲- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۶۵۷.

مخفی نماند که محلّ مطلب از این کلام، فرستادن ایلیا است. چه مراد از او، علی بن ابی طالب علیه السّلام است، چنان که در احادیث قبل به آن تصریح شد.

ایلیا به معنی علیا است و همین ایلیا است که جمیع امّت ها در انتظار او بوده اند.

چنان چه در انجیل یوحنّا مذکور است که چون یحیی آمد، یهود، علمای خود را نزد او فرستادند که آیا تو ایلیایی؟

گفت: من ایلیا نیستم و نیز در همان انجیل است که عیسی علیه السّلام فرمود: «ابن امینس یا ایلیا» خواهند آمد و حال آن که در آن وقت، یحیی آمده بود.

و آن چه بعضی دیگر می گویند که مراد، الیاس می باشد نیز غلط است؛ چه الیاس، در زمان قریب به زمان داود آمده بود و ملاخی در قریب به زمان حضرت عیسی علیه السّلام بوده است، پس قرن ها بوده که الیاس آمده بوده است.

بالجمله با ملاحظه این ها و آن چه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مکرّر فرموده: منم ایلیا! تشکیکی باقی نمی ماند که مراد، آن حضرت است و می توان این فقرات را از اخبار زمان ظهور حضرت صاحب الامر علیه السّلام گرفت. چه در آن روز، پیش از ظهور حضرت صاحب علیه السّلام، حضرت علی علیه السّلام به دنیا خواهد آمد، چنان چه احادیث ما، بر آن متّفق است.

[کتاب عاموس نبی] ۲۰ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه اللّه در کتاب عاموس نبی است.

چنان که در سیف الأمّه است که در سیمان هشتم کتاب عاموس نبی می فرماید:

«هیلخو شنی ایم یحداب بیلتی ایم تو عاد و هیشعق اری بیعر و طرف آن لوهیی کفیر قولومیم عونا تو بیلتی ایم لاخاد».

یعنی، در آن وقت هردو همراه هم می آیند، می شود آن چه می خواهند، نتوانند به جا آورند می تواند بود شیر در میدان صدا کند، بی آن که فتح نماید و شیربچه در خانه

خود صدا کند و چیزی به دست نیاورد؟

تا این که بعد از چند فقره می گوید: شیر، فریاد خواهد نمود و کیست که ترسان نشود؟ ظاهرآن است که مراد از دو که همراه می آیند، محمد و علی علیهما السّلام باشند و شیر، اشاره به علی باشد که اسم او، حارث و حیدر و غضنفر است که هرسه به معنی شیر است.

این ناچیز گوید: قویّا محتمل است که مراد از هردو همراه هم می آیند، حضرت بقیه اللّه و حضرت عیسی علیه السّلام باشند، چنان که صریح اخبار، متظافره از فرود آمدن آن بزرگوار از آسمان و وزیر حضرت مهدی بودن آن حضرت است.

مراد از شیر در میدان صدا کند بی آن که فتح نماید، اشاره به ندایی باشد که حضرت بقیه اللّه، وقت ظهورش نزد خانه کعبه می نماید که: «الا یا اهل العالم انا الصّمصام المنتقم» و هنوز در آن وقت فتحی در بلاد از آن بزرگوار، واقع نشده باشد و مراد از شیر بچه، حضرت مسیح باشد.

مراد از خانه خود صدا کردن و چیزی به دست نیاوردن، اشاره به محاربه او با دجّال بدسگال در حدود اورشلیم باشد که خانه او است.

و مراد از فقره اخیره که شیر فریاد خواهد کرد، و کیست که نترسد؟ ندای حضرت بقیه اللّه باشد که تمام اهل عالم، خصوصا اهل شرک و کفر از ندای جانفزایش خایف و ترسان گردند. و اللّه الا علم.

[کتاب حکای پیغمبر] ۲۱ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت حجّت، در کتاب حکّای پیغمبر است.

در سیف الأمّه آورده که در سیمان دوّم کتاب حکّای پیغمبر است- که ظاهرا او را در لغت فرنگیان، پاژی تعبیر کنند- که می فرماید: «کو امر ادنای سبات عداحت معط هی و انی مرعشرات هشمیم و ات هارص و ات هیام و ات هجراء و هیرعشی و

ات کـل هکومیم املتـات هبیت هرکبـدلی امرادنی و سوات کـاوول ییهیه هبیت هزحا حرن مین هراشن امراد ناسـبات و هفحت کسیس مملحوت و هشمدت حزت هکومیم فحتی مرکوا و ایراد».

یعنی: سـهل مانـده است که من آسـمان هـا و زمین، دریاهـا و اطراف عـالم را به حرکت آورم و عجم را تغییر دهم و بیایـد آن کسی که جمیع عجم، در انتظار او باشند.

بتخانه را از خوبی ها پر سازد، خوبی های خانه آخرین به از خانه اوّلین است.

من در آن زمان، تخت های پادشاهان را سرنگون خواهم ساخت و جبروت پادشاهی عجم را خواهم شکست.

بر طالب حق ظاهراست که عجم را تغییر نداده، مگر محمد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله؛ هم چنین جبروت عجم نشـکست، مگر به واسـطه محمد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و تخت های پادشاهان سـرنگون نشد، مگر در دولت آن حضـرت. خانه آخرین نیز اشاره به خانه کعبه است که از بیت المقدّس بهتر است.

این نـاچیز گویـد: قویّا محتمل است این فقرات اشاره به ظهور حضـرت بقیه اللّه باشـد، چه این اوضاع که حکّای نبی گفته، در زمان ظهور او، هویدا می شود.

خانه آخرین، اشاره به بنا نمودن مسجدی در کوفه باشد که برای آن هزار در باشد، چنان چه در اخبار کثیره است.

و بدیهی است که این خانه، بهتر از خانه اوّلین در کوفه است، و اللّه الاعلم.

[کتاب یوئیل نبی] ۲۲ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت حجه بن الحسن علیه السّلام در کتاب یوئیل (۱) است.

در سیف الأمّه است که در فصل دوّم کتاب یوئیل پیغمبر- که از پیغمبران

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۵۸۵.

بنی اسرائیل است- مذکور است و اوّل آن، این است: «و هایعی قهرقدش ارگز و کل اریشوها ارص کیبایوم ادونی ناکیفار و یوم خوشخ اداف لا یوم عاذان لا و عرافل».

یعنی، در کوه مقدّس صدا بلند کنند و به کلّ زمین برسانند که روز صاحب می آید و روز تاریکی و تیرگی نزدیک شد.

خلاصه معنی سایر فقرات آن که در آن روز، امّت بسیار و شجاعانی که امّتی از اوّل، مثل ایشان نیامده و بعد از آن نیز نخواهد بود و در کوه ها پهن خواهند شد؛ پیش آن، آتش سوزان و در عقب آن، شعله فروزان خواهد بود و زمین در آن وقت، چون باغ باصفا و امّت ها مانند اسبان می روند و در برابر آن ها عذاب خواهد بود.

تا این که در آخر می گوید: آن نور خدا، پیشاپیش لشکر خود آواز خواهد داد. زیرا لشکر او بسیار است، بسیار شجاع و اطاعت کننده صاحب خود و انطباق بسیاری از این ها بر پیغمبر آخر الزّمان و لشکر او و بیرون آمدن از کوهستان مکّه و پهن شدن آن ها بر کوه ها و اطراف عالم، ظاهر است. و اللّه اعلم.

این ناچیز گوید: انطباق این فقرات بر زمان ظهور حضرت بقیه اللّه، بسی واضح و لایح است؛ خصوصا به قرینه لفظ صاحب که از القاب خاصّه آن بزرگوار می باشد.

انتهی.

[بشارت حضرت خضر]

رفرف خضر فی بشاره الخضر، در بشارت ظهور موفور السرور و حضرت بقیه اللّه،- عجّل اللّه فرجه الشریف- از خضر پیغمبر است.

نقل این بشارت، اگرچه مناسب بود بعد از بشارات تورات مذکور گردد، لکن به ملاحظاتی که بر اهلش مخفی نیست، در آخر بشارات انبیای بعد از موسی علیه السّلام آن را مذکور می داریم.

کلینی در کافی،(۱) صـدوق در کمال الدین (۲) و عیون (۳) و علل،(۴) شیخ طوسی (۵) و نعمانی در غیبت،(۶) مسعودی در اثبـات الوصیّه و احمـد بن ابی طالب طبرسـی در احتجاج (۷) از حضـرت امام محمـد تقی علیهما السّـلام روایت کرده انـد که ایشان فرمودند:

حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام به مسـجد روی آورد در حالی که به دست سلمان تکیه فرموده بود و امام حسن علیه السّلام در خـدمتش بود. به مسـجد درآمـد و جلوس فرمود، ناگاه مردی خوش هیأت و نیکوجامه روی آورد، و بر آن حضـرت سـلام کرده حضـرت نیز، جـواب گفته، بنشـست. بعـد از آن گفت: یـا امیر المؤمنین! سه مسأله پرسـش کنم اگر مرا از آن هـا اخبـار فرمودی، دانم که در حقّ تو مرتکب شده اند آن چه بر آن ها قضا رفته و این که در دنیا و آخرت برای آنان ایمنی نخواهد بود وگرنه دانم که تو و آنان یکسان و به یک میزان می باشید. حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آن مسایل را بپرس!

عرض کرد: مرا خبر ده از کسـی که به خواب رود، روان او به کجـا شود؟ و آن که ذاکر و ناسـی است، ذکر و نسـیانش از چه ناشی است؟

و هم چنین شباهت فرزند مردی به اعمام و اخوال خود از چیست؟

پس حضـرت امیر المؤمنین علیه السّـلام رو به جنـاب امـام حسن علیه السّـلام کرده، فرمود: یـا ابا محمـد جوابش بگوی! جناب حسن علیه السّـلام جوابش گفت. آن گاه مرد بعد از ادای شـهادتین گفت: بر دوام شـهادت دهم که تویی وصـیّ رسول خدا و قایم به حجّت او.

سپس به سوی امیر المؤمنین علیه السّلام و هم به سوی امام حسن علیه السّلام اشاره نموده و گفت:

شهادت دهم که تویی وصیّ و قائم به حجّت، امیر المؤمنین علیه السّلام و شهادت دهم که

۱- الکافی، ج ۱، صص ۵۲۶- ۵۲۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۵- ۳۱۳.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹- ۶۷.

۴- علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۸- ۹۶.

۵- الغیبه، شیخ طوسی، صص ۱۵۵- ۱۵۴.

۶- الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی، ص ۶۰- ۵۸.

۷- الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۹۸- ۳۹۶.

حسین بن علی علیه السّلام، وصیّ برادر خود و قائم به حجّت او است، بعد از او شهادت دهم بر علی بن الحسین علیه السّلام که او قائم به امر حسین، بعد از او است و شهادت دهم بر محمد بن علی علیهما السّلام که او قائم به امر علی بن الحسین علیهما السّلام، بعد از او شهادت دهم بر جعفر بن محمد علیهما السّلام که او قائم به امر محمد است و شهادت دهم بر موسی علیه السّلام که قائم به امر جعفر بن محمد علیهما السّلام است و شهادت دهم بر علی که او قائم به امر موسی بن جعفر علیهما السّلام است و شهادت دهم بر محمد بن علی که او قائم به امر علی بن موسی است و شهادت دهم بر علی بن محمد که او قائم به امر محمد بن علی است و شهادت دهم بر حسن بن علی که او قائم به امر علی بن محمد است. «و أشهد علی رجل من ولد الحسن، لا یکنّی و لا یسمّی حتّی یظهر أمره فیملأها عدلا کما ملئت جورا و السّلام علیک یا أمیر المؤمنین و رحمه اللّه و برکاته».

و شهادت دهم بر مردی که فرزند حسن است، کنیّه و نامش برده نشود تا زمانی که امر او ظاهرشود. پس زمین را از عدل وداد پر کند، چنان که از جور و بیداد پر شده باشد و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد یا امیر المؤمنین!

آن گاه برخاست و برفت. امیر المؤمنین علیه السّلام امام حسن علیه السّلام را فرمود: یا ابا محمد! از پی او درآی! ببین به کجا می رود؟

حضرت امام حسن بیرون شده، «فقال: ما کان إلّا أن وضع رجله خارجا من المسجد، فما دریت أن أخذ من ارض اللّه» فرمود: نبود جز آن که پای خود را بیرون مسجد نهاد؛ دیگر ندانستم به کجای زمین خدا رفت. پس خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام برگشتم و واقعه را عرض نمودم، فرمود: یا ابا محمد! آیا او را می شناسی؟

عرض کردم: خدا و رسول او و امیر المؤمنین داناترند.

فرمود: او حضرت خضر علیه السّلام بود.

این ناچیز گوید: ثقه الاسلام کلینی، بعد از آن که خبر را از عدّه ای از اصحاب، از احمد بن محمد برقی روایت نموده، فرمود: و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن صفّار،

از احمـد بن ابی عبـد اللّه، از ابی هاشم مانند همان خبر را بدون تفاوت برای من حدیث کرد و محمد بن یحیی گفت به محمد بن حسن صـفّار گفتم: یا ابا جعفر! دوست داشـتم این خبر از غیرجهت احمـد بن ابی عبد اللّه آمده بود، گفت: هرآینه، ده سال پیش از وقوع حیرت، مرا از این خبر حدیث کرد.(۱)

بدان که مراد به حیرت، زمان وفات حضـرت عسکری است. ما متن خبر را از کافی روایت کردیم و مرویّ کتب دیگر با مرویّ کافی تفاوتی ندارند، جز این که در آن ها، جواب حضرت حسن علیه السّلام به تفصیل، مذکور است.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۲۶.

عبقریّه هشتم [بشارت ظهور در اناجیل اربعه]

اشاره

در بشارات ظهور موفور السرور حضرت بقیه اللّه- عجّل اللّه تعالی فرجه- در اناجیل اربعه است و در آن چند رفرفه می باشد.

[انجیل متی، باب ۲۴] ۱ رفرفه

در بشارت ظهور آن سرور، در انجیل متی (۱) است.

چنان که در باب بیست و چهارم آن، پس از خبر دادن از ظهور انبیای کذبه و مسیحان دروغگو و تحذیر از متابعت آنان، فرماید:

۲۵- اینک شما را از پیش خبر دادم.

۲۶- پس اگر به شما گویند اینک در صحراست، بیرون مروید، یا آن که در خلوت است، باور مکنید.

۲۷- زیرا هم چنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.

۲۸- و هرجا که مرداری باشد، کرکسان در آن جا جمع شوند.

۲۹- و فورا بعد از مصیبت آن ایّام، آفتاب تاریک گردد، ماه، نور خود را ندهد، ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل گردد.

۳۰- آن گاه علامت پسر انسان، در آسمان پدید گردد، در آن وقت طوایف زمین،

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید،[انجیل متی]، صص ۵۸- ۵۷.

سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که با قوّت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می آید.

۳۱- و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه، از کران تا به کران فلک، فراهم خواهند آورد.

۳۲- اینک از درخت انجیر، مثلش را فراگیرند که چون شاخه اش نازک شده، برگ ها می آورد، می فهمند که تابستان نزدیک است.

۳۳- شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک، بلکه بر در است.

این ناچیز گوید: انطباق این فقرات بر ظهور حضرت بقیه اللّه- عجّل اللّه تعالی فرجه- و زمان او بسی واضح و لایح است، کما لا یخفی.

و ایضا در انجیل متّی، در امر فرمودن حضرت عیسی علیه السّلام به انتظار ظهور:

۴۲- چنین می فرماید: بیدار باشید! زیرا نمی دانید کدام ساعت، خداوند شما می آید.

۴۳- لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می دانست در چه پاس از شب، دزد می آید، بیدار می ماند و نمی گذاشت به خانه اش نقب کند.

۴۴- لذا شما نیز آماده باشید! زیرا در ساعتی که گمان نمی برید، پسر انسان می آید.

[انجیل متی، باب ۱۳] ۲ رفرفه

در انیس الأعلام (۱) است که در باب سیزدهم انجیل متّی، از آیه ۳۱ به این نحو رقم شده است: «مثل خین موتیلی الّه و مری که دمی ملکوت دشمی لدندکت دخر دل دشقیللی ذرعیلی بخقلی و هی بوش ذعورتل من کلّه برزرعی ابن ایمن دکور و سل بوش کورتل من کلّه یرقی که هوی ایلن اخ داتی طیری دشمی شری بیعون».

ترجمه:

آیه ۳۱: بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: ملکوت آسمان، مثل دانه خردلی

۱- انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، صص ۱۷۳- ۱۷۲.

است که شخصی گرفت و در مزرعه خویش بکشت.

۳۲: هرچند از سایر دانه ها کوچک تر است، ولی چون نموّ کند، بزرگ ترین بقول است، درختی می شود چنان که مرغان هوا آمده، در شاخه هایش آشیانه می گیرند؛ انتهی.

پس ملکوت آسمان، طریقه النّجاتی است که به سبب ظهور شرع محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، ظاهر شد، زیرا در میان قومی نشو و نما نمود که به جهت بودن غالب ایشان از اهل بوادی، نزد اهل عالم حقیر بودند، به علوم و صناعات غیرواقف و از لذّات جسمانیّات محروم بودند. به خصوص نزد یهود، زیرا از اولاد هاجر بودند.

پس، اللّه جلّ شأنه، خاتم الأنبیاء صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از میان ایشان مبعوث فرمود، شریعت آن جناب، در ابتدای امر و به حسب ظاهر به منزله حبّه خردل و اصغر الشّرایع بود، لیکن نسبت به کلّ اهل عالم عمومیّت داشت؛ در مدّت قلیلی نموّ کرد و اکبر شرایع شد، شرق و غرب را احاطه کرد، حتّی کسانی که مطیع هیچ شرعی از شرایع نبودند، به ذیل شریعت آن جناب، تشبّث نمودند.

این ناچیز گوید: محتمل است مراد از کشت کننده خردل، حضرت خاتم النبیّین باشد که در چنان وقتی که صاحب انیس الأعلام شرح داده، شریعت اسلامیّه را کشت.

مراد از نموّ آن خردل و بزرگترین بقول بودنش، زمان ظهور حضرت بقیه اللّه باشد که این شریعت، در زمان او چنان نموّ کند که تمام مردمان بر شریعت مقدّسه اسلامیّه باشند و شرع و دینی غیر از آن، نباشد.

و مراد از مرغان هوا که آمده بر شاخه هایش آشیان گیرند، ملایکه باشند، که در آن زمان با جنّیان و آدمیان هم دوش و هم عنان، در خدمت آن سرور بوده و برملا و عیان گردند؛ و اللّه العالم.

[انجیل متی، باب ۲۰] ۳ رفرفه

و ایضا در انیس الأعلام (۱) است که در مدح شرع و امّت حضرت خاتم الأنبیا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، جناب عیسی علیه السّلام در باب بیستم انجیل متّی چنین می فرماید:

(۱) سبب دکی دمی ملکوت دشمی لنش مردبت دیلطلی بموریش ددبقو فعلی تکرمه.

(۲) و قطعلی ام فعلی من دی نر بیوم و شد رتلی لکرمه.

(۳) و یلطلی بساعت دطلا و خزیلی خینی دکلی بشوق باطیلی.

(۴) و مری الّه زیمون اپ اختون لکرم دمندی دیلی واجب بت یبنّوخون.

(۵) و انی زل و یلطلی مدری بساعه داشت و دعتچه و عبدلی و هتخه.

(۶) و اخ بساعه دخد عسر پلطلی و موخچل خینی بکلی باطیلی و مری الّه قمودی کلیتون لخه کله یوم باطیلی.

(۷) امری الّه دنش لا دبقلی الن مری الّه زیمون اوپ اختون لکرم و مندی دیلی واجب بت شقلتون.

(۸) این کتب دیلی دمش مری سرد کرم لناظره قری فعلی و هلون حقی و شری من خارای و هلقمی.

(۹) و تیلون انی داخ ساعه دخد عسر شقلّون دینار دینار.

(۱۰) و کدتیلون قمی خشبلون دزو دبت شقلیوه و شقلون دینار دینار اوپ انی.

(۱۱) و کدشقلون طور طملون علی مروپلت.

(۱۲) و امری انی خارای خد ساعه پلخلون و عبید لوخ برابر عمّن دطعنن یقره دیوم و خمه.

(۱۳) این هو جوبلی و مری لخ منه خوری ناحق لیون بعبد بیوخ لو بدینار قطعلوخ عمّی.

۱- انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳.

(۱۴) شقول دیوخ و سی این ببعایون دلده خارا یا بین اخ دواپ الوخ.

(۱۵) نیلل بدستور الّی دمندی دبسملی عبد بدی بن عینوخ بشتل سبب دانا طابون.

(۱۶) هتخ بت هوی خارای قمی و قمی خارای به سبب در ابنا قری و خچین کبی.

معنی:

(۱) زیرا ملکوت آسمان، صاحب خانه ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا به جهت تاکستان خود، عمله اجرت نماید.

(۲) پس برای عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.

(۳) و قریب به ساعت سوّم، بیرون رفته، بعضی دیگر را دید که در بازار، بیکار ایستاده اند.

(۴) به ایشان نیز گفت: شما هم به تاکستان بروید، آن چه حقّ شماست، به شما می دهم، پس رفتند.

(۵) باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، چنین کرد.

(۶) و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر را یافت که بیکار ایستاده بودند، به ایشان گفت: بهرچه تمام روز، این جا بیکار ایستاده اید؟

(۷) گفتند: هیچ کس ما را اجرت نکرد. به ایشان فرمود: شما نیز به تاکستان بروید، آن جا حقّ خویش را خواهید یافت.

(۸) و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود فرمود: مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اوّلین، مزدشان را ادا کن!

(۹) پس اصحاب یازده ساعت آمده، هرنفر، دیناری یافتند.

(۱۰) و اوّلین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت، ولی ایشان نیز هرنفر، دیناری یافتند.

(۱۱) امّا چون گرفتند، به صاحب خانه، شکایت نموده.

(۱۲) گفتند: این آخرین، یک ساعت کار کردند، ایشان را با ما که متحمّل سختی و حرارت روز گردیده ایم، مساوی ساخته ای؟

(۱۳) در جواب یکی از ایشان فرمود: ای رفیق! بر تو ظلمی نکرده ام، مگر به دیناری با من قرار ندادی؟

(۱۴) حقّ خود را گرفته، برو! می خواهم به این آخرین، مثل تو دهم.

(۱۵) آیا مرا جایز نیست از مال خود، آن چه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن روز که من نیکو هستم.

(۱۶) بنابراین اوّلین، آخرین و آخرین، اوّلین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم. انتهی.

و در انیس الأعلام (۱) است که مصنّف این کتاب گوید: آخرین، امّت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می باشند که ایشان در اجر مقدّم خواهند بود. ایشان آخرینند که در روز قیامت اوّلین خواهند بود.

قال النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «نحن الاخرون السّابقون»،(۲) یعنی، ماییم امّت آخر که بر جمیع امم، سبقت خواهیم جست. و قال ایضا: «انّ الجنّه حرّمت علی الأنبیاء کلّهم حتّی ادخلها و حرّمت علی الأمم حتّی تدخلها امّتی»(۳) یعنی، به درستی که جنّت بر تمامی پیغمبران حرام است تا من داخل آن نشوم و بر جمیع امم حرام است تا امّت من داخل آن نشوند.

ایضا در خبر دیگر، در مرض موت پیغمبر، جبرییل از جانب ربّ جلیل نزول اجلال فرمود و عرض کرد: یا احمد! بهشت بر همه پیغمبران و امّت ایشان حرام است تا تو و امّت تو داخل نشوید، موافق آیه ۸: ناظر خود را طلبیده و خواهد فرمود: از

۱- انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲- نوادر المعجزات، ص ۱۰۳.

۳- ر. ک: خصال، ص ۴۱۳، ۵۷۴؛ الاختصاص، ص ۳۵۶؛ الأمالی، شیخ مفید، ص ۷۴؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۴۳، ص ۲۱۷ و ....

آخرین، مزد ایشان را ادا کن و موافق آیه ۱۶: اوّلین، آخرین و آخرین، اوّلین خواهند شد.

فخر رازی در تفسیر انّا انزلناه نوشت که روز قیامت، شخصی اسراییلی را می آورند که چهارصد سال عبادت خدا کرده است و شخصی را از امّت مرحومه می آورند که چهل سال عبادت نموده است؛ پس ثواب چهل ساله این، اکثر از ثواب چهارصد ساله آن خواهد بود. شخص اسراییلی عرض می کند: خدایا تو عادلی، ثواب آن را از خود زیادتر می بینم.

خطاب می رسد: شما بنی اسراییل از عقوبت دنیا ترسیده، مرا عبادت می کردید، امّا امّت محمد صلّی اللّه علیه و آله از عقوبت دنیویّه ایمن بودند، لقوله تعالی: وَ ما کانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ (۱). پس خلوص ایشان در عبادت، اکثر بود، لهذا ثواب ایشان، اکثر است.(۲)

و ایضا مصنّف آن کتاب گوید: خدا را به شهادت می طلبم که همین یک بشارت در اثبات نبوّت حضرت خاتم الانبیا، و این که شرع او تا روز قیامت مستمر است و امّت او آخر امم اند، برای اهل انصاف، کافی و وافی است و خدا را حمد می کنم که مرا به این نحو استدلال، ملهم نمود که احدی از علما را ندیدم و به کتابی برنخوردم که به این آیات، بر حقانیّت این دین و افضلیّت این امّت از جمیع امم استدلال نماید. قال اللّه عزّ و جلّ؛ کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّٰاسِ (۳) الآیه.

ایضا به هزارهزار زبان، خدا را شکر می نمایم که مرا هدایت کرد و توفیق عنایت فرمود که در سلک آخر امم منسلک گردیده ام و ان شاء اللّه در روز قیامت، به موجب فرمایشات خود عیسی علیه السّلام از اوّلین خواهم بود و از درگاه احدیّت مسألت می نمایم، که همه قسّیسین و اهل تثلیث را به توحید خالص هدایت بفرماید «اللّهمّ ثبّتنی علی الدّین القویم و الصّراط المستقیم بمحمّد و آله الطّاهرین؛

۱- سوره انفال، آیه ۳۳.

۲- انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۳.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

برحمتک یا ارحم الراحمین».

این ناچیز گوید: قویّا محتمل است که مراد از آخرین، منتظرین ظهور موفور السرور حضرت بقیه اللّه باشند، با آن ثواب هایی که خداوند متعال برای این نیّت ایشان قرار داده که از جمله، مثل کسی است که در رکاب امام زمان جهاد نماید، خصوصا به قرینه فرمایش عیسی علیه السّلام که فرموده: خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم- که مراد از برگزیدگان، سی صد و سیزده نفر از اصحاب خاصّ آن حضرت باشند که در یک شب در مکه معظّمه، نزد آن حضرت، مجتمع آیند. و اللّه الاعلم.

[انجیل متی، باب ۲۴] ۴ رفرفه

و ایضا در انجیل متّی (۱) در باب بیست و چهارم آن پس از خبر دادن از ظهور انبیای کذبه و مسیحان دروغگو و تحذیر از متابعت آنان فرماید:

۲۵- اینک شما را از پیش خبر دادم.

۲۶- پس اگر به شما گویند اینک در صحراست، بیرون مروید، یا آن که در خلوت است، باور مکنید.

۲۷- زیرا هم چنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهرمی شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.

۲۸- و هرجا که مرداری باشد، کرکسان در آن جا جمع شوند.

۲۹- و فورا بعد از مصیبت آن ایّام، آفتاب تاریک گردد، ماه، نور خود را ندهد، ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل گردد.

۳۰- آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد، در آن وقت طوایف زمین، سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که با قوّت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می آید.

۳۱- و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید،[انجیل متی]، صص ۵۸- ۵۷.

اربعه، از کران تا به کران فلک، فراهم خواهند آورد.

۳۲- اینک از درخت انجیر مثلش را فراگیرند، که چون شاخه اش نازک شود، برگ ها می آورد، می فهمند که تابستان نزدیک است.

۳۳- هم چنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک، بلکه بر در است.

[انجیل مرقس، باب ۱۳] ۵ رفرفه

در بشارت ظهور آن حضرت در انجیل مرقّس (۱) در باب سیزدهم آمده است:

۲۱- پس هرگاه کسی به شما بگوید، اینک مسیح این جاست یا اینک در آن جا، باور مکنید.

۲۲- از آن روز که مسیحان دروغ و انبیای کذبه ظاهرشده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، به قسمی که اگر ممکن بود، برگزیدگان را هم گمراه می نمودند.

۲۳- لیکن شما برحذر باشید. اینک از همه امور، شما را از پیش خبر دادم.

۲۴- و در آن روزهای بعد از آن مصیبت، خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد.

۲۵- و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک، متزلزل خواهد گشت.

۲۶- آن گاه پسر انسان را بینند که با قدرت و جلال عظیمی بر ابرها می آید.

۲۷- در آن وقت، ملایکه خود را فرستاده و برگزیدگان خود را از جهات اربعه، از انتهای ارض تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد.

۲۸- الحال از درخت انجیر، مثلش را فراگیرند که چون شاخه اش نازک شود، برگ می آورد، می دانند که تابستان نزدیک است.

۲۹- هم چنین شما نیز چون این چیزها را واقع ببینید، بدانید که نزدیک، بلکه بر

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید،[انجیل مرقس]، ص ۱۰۵.

در است.

۳۰- هرآینه به شما می گویم: این فرقه نگذارند تا جمیع این حوادث واقع نشود.

۳۱- آسمان و زمین زایل می شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.

۳۲- ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر، هیچ کس اطّلاع ندارد، نه فرشتگان آسمان، نه پسر.

ایضا در انجیل مرقس در باب سیزدهم فرماید:

۳۳- پس برحذر و بیدار شده، دعا کنید. زیرا نمی دانید آن وقت کی می شود.

۳۴- مثل کسی که عازم سفر شده، خانه خود را واگذارد و ملازمان خود را بر آن گماشته، هریک را به شغلی خاصّ، مقرّر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند.

۳۵- بدین طور بیدار باشید، زیرا نمی دانید صاحب خانه کی می آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح.

۳۶- مبادا ناگهان آمده، شما را خفته یابد.

۳۷- امّا آن چه به شما می گویم. انتهی الآیات.

[انجیل لوقا، باب ۲۱] ۶ رفرفه

اشاره

در بشارت ظهور آن بزرگوار است، در انجیل لوقا(۱) در باب بیست و یکم.

۵- چون بعضی ذکر هیکل می کردند که به سنگ های خوف و هدایا آراسته شده است، گفت:

۶- ایّامی می آید که از آن چیزهایی که می بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود که به زیر افکنده نشود.

۷- از او سؤال نموده، گفتند: ای استاد! پس این امور، کی واقع می شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید،[انجیل لوقا]، ص ۱۷۵.

۸- گفت: احتیاط کنید که گمراه نشوید، زیرا بسا افرادی به نام من آمده و خواهند گفت که من هستم و آن وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید!

۹- چون اخبار جنگ ها و فسادها را بشنوید، مضطرب نشوید، زیرا وقوع این امور اوّل ضرور است، لیکن انتهی در ساعت نیست.

۱۰- پس به ایشان گفت: قومی با قومی و دولتی با دولتی مقاومت خواهند کرد.

۱۱- و زلزله های عظیم در جای ها و قحطی ها و وباها پدید آید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.

اقول: پس از اخبار از خرابی اورشلیم و پراکندگی یهود، در آیات چندی فرماید:

۲۵- و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات پدید خواهد شد و بر زمین تنگی و حیرت برای امّت ها به سبب شوریدن دریا و امواجش روی خواهد نمود.

۲۶- و دل های مردم از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهرمی شود، ضعف خواهند کرد، زیرا قوای آسمان متزلزل خواهد شد و آن گاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده، با قوّت و جلال عظیم می آید.

۲۸- و چون ابتدای این مقدّمات بشود، راست شده، سرهای خود را بلند کنید، از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.

۲۹- و برای ایشان مثلی گفت که درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید.

۳۰- که چون می بینید شکوفه می کند، خود می دانید که تابستان نزدیک است.

۳۱- و هم چنین شما چون این امور را مشاهده کنید، بدانید که ملکوت خدا قریب شده است.

۳۲- هرآینه به شما می گویم که این فرقه نخواهد گذشت، تا جمیع این امور واقع نشود.

۳۳- آسمان و زمین زایل می شود، لیکن کلام من هرگز زایل نگردد.

۳۴- پس خود را حفظ کنید، مبادا دل های شما از پرخوری و مستی و اندیشه های دنیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.

۳۵- زیرا مثل دامی بر جمیع سکنه روی زمین، خواهد افتاد.

۳۶- پس در هروقت، دعاکنان بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست، نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.

و ایضا در انجیل لوقا در باب بیست و یکم آن:

۳۴- پس خود را حفظ کنید، مبادا دل های شما از پرخوری و مستی و اندیشه های دنیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.

[انجیل لوقا، باب ۱۲]

ایضا انجیل لوقا در باب دوازدهم:

۳۵- کمرهای خود را بسته و چراغ های خود را افروخته بدارید!

۳۶- و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود می کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند، تا هروقت آید و در را بکوبد، بی درنگ در را برایش باز کنند.

[تذکر بعضی از علما] ۷ رفرفه

اشاره

بدان که بعضی از دانشمندان بعد از این که این آیات منقوله از اناجیل اربعه را که دلالت بر ظهور موفور السرور حضرت بقیه اللّه دارند، ذکر نمودند، در ذیل آن ها اشاراتی بیان کرده اند که مبیّن این آیات و موضح دلالات آن ها است، خوش داشتم آن ها را به عین عبارت او در این مقام- تحفه للنّاظرین الکرام- درج نمایم.

اشاره اوّل: هرکس که در علایم ظهور حضرت مهدی موعود- ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء- که بر لسان مبارک حضرت خاتم انبیا و ائمّه هدی- صلوات اللّه علیهم اجمعین- گذشته، تدبّر و تفکّر نماید، برای او شک و شبهه نمی ماند که آن چه را حضرت روح اللّه علیه السّلام فرموده، از دلایل آن نور و علایم آن ظهور است و لفظ پسر انسان، در لسان مبارک حضرت عیسی علیه السّلام، در انسان کامل و حجّت خدا استعمال شده

و دلیلی قائم نیست بر این که مقصود، خود آن حضرت است.

این که نصارا، علایم مذکوره را از علایم نزول حضرت مسیح دانسته اند، به هیچ وجه منافاتی با عقیده ما ندارد، چه برحسب اخبار متواتره به اتّفاق تمامی اهل اسلام، نزول حضرت مسیح، پس از ظهور حضرت مهدی علیه السّلام خواهد بود. پس تمام علایم نزول حضرت مسیح، علامت ظهور حضرت مهدی علیه السّلام می باشد و بالعکس.

اشاره دوّم: آن چه را حضرت مسیح فرموده که در آن وقت، ملایکه خود را فرستاده، برگزیدگان خود را از جهات اربعه از انتهای ارض تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد، بعینها در ظهور حضرت مهدی موعود- قائم آل محمد- و اجتماع اصحاب آن حضرت در مکّه معظّمه، در یوم الدّعوه و یوم البیعه، در آخر خبر مروی در کفایه الاثر،(۱) از عبد العظیم حسنی رحمهم اللّه از حضرت امام محمد تقی علیه السّلام روایت شده که در این خصوص می فرمایند:

«یجتمع إلیه من أصحابه، عدد أهل بدر، ثلاث مائه و ثلاثه عشر رجلا من أقاصی الأرض و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ؛ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ.»(۲)

شیخ طوسی در غیبت، از ابو بصیر روایت کرده، قال: سمعت ابا عبد اللّه یقول: کان امیر المؤمنین یقول: «لا یزال النّاس ینقصون حتّی لا یقال اللّه فإذا کان ذلک ضرب یعسوب الدّین بذنبه فیبعث اللّه قوما من أطرافها و یجیئون قزعا کقزع الخریف و اللّه إنّی لأعرفهم و أعرف أسماءهم و قبائلهم و اسم أمیرهم و مناخ رکابهم و هم قوم یحملهم اللّه کیف شاء من القبیله الرّجل و الرّجلین حتّی بلغ تسعه فیتوافون من الآفاق ثلاث مائه و ثلاثه عشر رجلا عدّه أهل بدر و هو قول اللّه أَیْنَ ما تَکُونُوا ...(۳) ، الخ.»

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۸۲؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۸.

۲- سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۷.

خلاصه خبر آن که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همواره امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود: بر دوام، مردم دیندار کم شوند تا زمانی که دیگر لفظ مبارک اللّه، از روی حقیقت گفته نشود. پس چون چنین شود، امر دین رواج گیرد، کار آن، قرار یابد و امیر دین پدیدار گردد، پس خدا، گروهی را از اطراف زمین برانگیزاند که مانند پاره های ابر پاییز از اطراف جمع شده، به یکدیگر پیوند گیرند.

به خدا سوگند! نام های آن ها، قبایل آن ها را و نام امیر آن ها را می شناسم و آنان گروهی هستند که خدا به هر کیفیّتی که خواهد، ایشان را به سوی میعاد حمل می فرماید. پس به شماره اصحاب بدر، سی صد و سیزده نفر، از آفاق ورود نمایند و این است قول خدای تعالی: أَيْنَ ما تَكُونُوا ...، الخ. یعنی هرجای زمین که باشید، خدا شما را بیاورد، به درستی که خدا بر هرچیز تواناست.

و این که فرموده از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد، نیز با اصحاب آن حضرت مطابق است، چه در اخبار بسیار روایت شده که جمعی کثیر از ملایکه و نجبای جنّ در یوم البیعه، در مکّه حاضر شده و به تفصیلی که ان شاء اللّه بیان خواهد شد، با حضرت قائم علیه السّلام بیعت نمایند. و انکار نمودن جنّ و ملک، هرآینه ردّ بر تمام شرایع الهیّه و ناشی از کفر و زندقه و الحاد است.

اشاره سوّم: این که حضرت مسیح فرموده: آن گاه پسر انسان را ببینید که با قدرت و جلال عظیمی بر ابرها می آید، با آن چه در روایات معتبره برای حضرت قائم بیان شده، مطابق است.

مجلسی- علیه الرحمه- در رساله ای که مشتمل بر چهارده حدیث است، می فرماید: به اسانید بسیار منقول است که حق تعالی، حضرت ذو القرنین را میان ابر ذلول، یعنی بی صوت و صدا و ابر صعب، یعنی باصاعقه و رعدوبرق مخیّر کرد.

ذو القرنین، ابر ذلول را اختیار نمود و ابر با رعدوبرق و صاعقه برای قائم آل محمد (عج اللّه) ذخیره شد. حضرت بر آن ابر، سوار خواهد شد و به هفت آسمان و هفت زمین

خواهد گردید.(۱) انتهی.

در حدیث پانزدهم از احادیث معراجیّه است که چون خدا، انوار امامان دوازده گانه را در شب معراج به حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله ارائه داد، فرمود:

«و لا طهرنّ الأرض باخرهم من اعدائی و لامکنه مشارق الأرض و مغارب ها و لأسخرنّ له الریّاح و لأذلّن له السّحاب الصّعاب» ...، الخ (۲).

هرآینه به سبب آخرین ایشان زمین را از دشمنانم پاکیزه کنم و هرآینه البتّه او را مالک مشارق و مغارب فرمایم و هرآینه البتّه بادها را برای او مسخر نمایم و ابرهای سرکش را برای او رام گردانم. بلکه اخبار معتبره وارد است که بعضی از اصحاب حضرت قائم، بر ابر سوار شده، در مکّه حاضر شوند.

و فی الغیبه النعمانی عن ابی جعفر علیه السّلام قال: «اصحاب القائم علیه السّلام ثلث مائه و ثلثه عشر رجلا اولاد العجم، بعضهم یحمل فی السّحاب نهارا یعرف باسمه و نسبه و حلیته و بعضهم نائم علی فراشه، فیری فی مکّه علی غیر میعاد»(۳).

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: اصحاب حضرت قائم- عجلّ اللّه- سی صد و سیزده مرد از فرزندان عجم می باشند، بعض ایشان که به نام و نسب و شمایل شناخته شوند، در روز برابر سوار شده و برخی بر فراش خود خفته. پس بدون سابقه وعده، در مکّه دیده شوند. اخبار معتبره دیگر نیز به همین مضمون وارد است، که ان شاء اللّه در محلّ خود ذکر خواهد شد.

اشاره چهارم: آن چه حضرت روح اللّه، بنابر مسطور در اناجیل فرموده از آمدن پسر انسان، سوار بر ابر و هم چنین آن چه در خصوص حضرت قائم- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء- و اصحاب آن حضرت در اخبار تصریح شده از سوار شدن بر ابر، محمول بر ظاهراست و به هیچ وجه، امری داعی بر تأویل کلمات معجز آیات حجج

۱- بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۸۲، جلد ۵۲، ص ۳۲۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۶.

۳- الغیبه محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۳۱۵.

قاطعه الهیّه نیست.

ای بدبختی که چون از این قبیل مطالب، از مظاهر کلیّه الهیّه به گوش تو رسد، به واسطه قصور عقل و فتور دانش خویش فورا بدون تأمّل و تدبّر، یا راه جحد و انکار پیش گیری و یا ابواب تأویلات بارده بگشایی؛ اگر یک صد سال قبل می شنیدی که انسانی به سرعت سحاب، در فضای هوا سیر می کند، بدون اندیشه، گوینده را تکذیب و کلمات او را از خرافات می شمردی.

حال ببین چه اندازه از نفوس، با قوای حربیّه به توسط ابرهای مصنوعی یعنی، طیّاره ها و آیرپلان ها، چگونه چندین هزار فرسخ مسافت را در اندک زمانی طی می کنند، چه آن که، ابر جز بخاری منجمد و متکاثف نیست.

پس از این جا باید دانست که کلمات صادره از نفوس قدسیّه ربّانیه را، به صرف قصور ادراک و تنگی حوصله عقل ناقص خود و استبعادات عادّیه، نباید انکار کرد و نیز نباید به موهومات خویش تأویل نمود؛ مگر آن که برهانی عقلی بر امتناع ظاهر آن، قائم شود.

چه آن نفوس قدسیّه الهیّه برای دعوت الی اللّه و هدایت و ارشاد عموم عباد اللّه مبعوث و مأمور گردیدند نه برای این که به لغز و معمّا سخن گفته، خلق را دچار حیرت نمایند و در چاه ضلالت اندازند.

لذا حضرات ائمّه هدی علیهم السّلام، شیعیان خود را تربیت فرموده، دستور دادند: چون حدیثی از ما به شما برسد که عقل شما به ادراک آن نرسد، انکار نکنید و علم آن را به ما واگذارید.

اشاره پنجم: از تتبّع در همین اناجیل اربعه معلوم شود که حضرت عیسی علی نبیّنا و علی آله و علیه السّلام به دو ظهور بشارت داده است.

ظهور اوّل: ظهور پیغمبری صاحب شریعت ابدیّه که از وی به فارقلیط تعبیر نموده، هرچند علامتی برای این ظهور بیان نفرموده، لیکن احوال شخص ظاهر و نام او را گونه ای بیان فرموده که هیچ منصف را شبهه نماند که مقصود وی، حضرت خاتم انبیا

- محمد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- بوده است. در باب چهاردهم انجیل یوحنّا(۱) به زبان سریانی مسطور است:

۱۵- رحمین اتون لی فقد انای طار.

۱۶- انوابعی من اب دمر نیوفار اقلیط نتل لکون نهو عمکون لعالم.

۱۷- روح دسرور و هود علم مشکاح لم تب بولوت مطول دلو حزای و لو یدع اتون دن یدعین اتون له دلوت کون عامار و یکون هو.

ترجمه این آیات مطابق نسخه فارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۸۷:

۱۵- اگر مرا دوست دارید، وصایای احکام مرا نگاه دارید.

۱۶- من از پدر سؤال می کنم، تسلّی دهنده ای به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.

۱۷- یعنی روح حق که جهان نمی تواند او را قبول کند، زیرا او را نمی بیند و نمی شناسد، امّا شما او را می شناسید، زیرا با شما می ماند و میان شما خواهد بود.

۲۹- و الآن قبل از وقوع به شما گفتم، تا وقتی که واقع گردد، ایمان آورید.

۳۰- بعد از این، بسیار به شما نخواهم گفت، زیرا رییس این جهان می آید و در من چیزی ندارد.

باب پانزدهم انجیل یوحنّا§ همان، ص ۲۲۹.§:

۲۶- مادن داتی فار قلیظاها و دنّا مشذ درنا لکون من لوت اب نانیق هو نشهد علی.

۲۷- اوف اتون شهدیتون دمن شورای عالم اتون.

ترجمه مطابق نسخه مزبوره:

۲۶- لیکن، چون تسلّی دهنده ای که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم، بیاید،

۱- کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید،[انجیل یوحنّا]، ص ۲۲۶.

یعنی روح حق که از پدر صادر می گردد، بر من شهادت خواهد داد.

۲۷- و شما نیز شاهد هستید. زیرا از ابتدا با من بوده اید.

باب شانزدهم انجیل یوحنا§ کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید،[انجیل یوحنّا]، ص ۲۳۰.§:

۷- انا شرارا امرنا لکون دفقه لکون دنّا ازل ان کرانا لا ازلنا فار قلیطا لا اتی لوث کون ان ازل ای شددو.

۸- و مادات هو نکسیو العالم عال حطّیثا عال زدّ یقوثا عال دینا.

۹- عال حطیثاد لا هیمنن بی.

۱۰- عال زدّیقو ثادن دلوث اب ازلنا و لا تو حزیتون لی.

۱۱- عال دینادن دارکوناب عالم هانادن.

۱۲- هو توسکی ایت لی لی میمار لکون الّا لا مشکحیتون لی محدها.

۱۳- شامادانی دو خاد شراراهوند برکون بکلّ شرارا لاکز نملل من رعیان نوش الّا کلّ دیشمع رعیتی داثا نسبّرکون.

معنی این آیات مطابق نسخه مزبوره:

۷- من به شما راست می گویم، رفتن من برای شما مفید است، اگر نروم تسلّی دهنده ای نزد شما نیاید؛ امّا اگر بروم، او را نزد شما می فرستم.

۸- و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.

۹- امّا بر گناه، زیرا به من ایمان نمی آورند.

۱۰- و امّا بر عدالت، از آن سبب که نزد پدرم می روم و دیگر مرا نخواهید دید.

۱۱- و بر داوری از آن رو که بر رییس جهان حکم شده است.

۱۲- چیزهای بسیار دیگری نیز دارم که به شما بگویم. لکن الآن طاقت تحمّل آن ها را ندارید.

۱۳- و لیکن چون او، یعنی روح حق آید، شما را به جمیع راستی، راهنمایی خواهد

کرد؛ زیرا از خود تکلّم نمی کند، به آن چه شنیده، سخن می گوید و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.

۱۵- و مرا تمجید خواهد نمود، زیرا از آن چه آن من است، خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.

۱۶- هرچه از آن پدر است، از من است؛ از این جهت گفتم که از آن چه آن من است، می گیرد و به شما خبر می دهد.

این ناچیز گوید: در این آیات چند امر را بیان فرموده:

اوّل: آمدن فارقلیط از جانب خدا بعد از رفتن او.

بدان که! فارقلیط لفظی سریانی و به معنی پسندیده است که چون به زبان عرب درآید، محمد و احمد گفته خواهد شد.

در انجیلی که به لغت عبری و اصل اناجیل است، زیرا زبان قوم حضرت عیسی علیه السّلام است و به مفاد وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ (۱). حضرت عیسی علیه السّلام بدان تکلّم فرموده- به جای لفظ فارقلیط، لفظ منحم، به معنی هادی و راهنماست، مرقوم است.

در انجیل یونانی تعبیر به پاراکلیت و در لغت لاتین که زبان فرنگان است، از آن، به پاراکلتم تعبیر شده است که به معنی واسطه است و علمای نصارا که به لغت عرب ترجمه کرده اند، برای این که دلالت این کلمه بر بعثت پیغمبر دیگر خفا پیدا کند، به جای آن، لفظ معزّی گذارده اند و در ترجمه فارسی هم به معنی تسلّی دهنده، ترجمه کرده اند، و لیکن نفعی به حال آن ها نخواهد داشت، چون ما به نفس این کلمه، استدلال نکنیم، بلکه به آیات واضحه الدلالات استدلال کنیم، چنان چه بیاید.

دوّم: توقّف آمدن فارقلیط، بر رفتن آن حضرت.

این در بودن فارقلیط، از پیغمبران اولوالعزم صاحب شریعت ناسخه که اجتماعش با وی نشاید صریح است، نه در ظهور روح القدس بر حواریّین چنان چه نصاری گویند؛

۱- سوره ابراهیم، آیه ۴.

زیرا ظهور روح القدس بر نفوس قدسیّه و اتّصال آنان به روحانیّت وی، منافاتی با حضور مربّی مکمّل- که واسطه جمیع فیوضات است- ندارد، بلکه حضور او اربط و ادخل است و نیز با دیگری از انبیای غیر اولوالعزم و اولیا منافات ندارد، چون آمدن هیچ یک موقوف بر رفتن حضرت روح اللّه نباشد.

سوّم: بودن فارقلیط صاحب شریعت ابدیّه که تا دوام عالم بماند.

این نیز دلیلی بر بطلان توهّم نصارا است، چه تجلّی روح القدس بر حواریین چنان چه گفته اند، جز در قلیلی از زمان نبوده، پس مراد از ماندن فارقلیط تا پایان عالم، ماندن احکام و شریعت او است.

چهارم: آگاه نمودن فارقلیط، بر گناه بودن ایمان نیاوردن به او و به روایتی که آن حضرت به مفاد وَ رافِعُکَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا(۱) به ملاء اعلی صعود نموده و بر داوری.

پنجم: خبر دادن وی به اموری که مردم زمان آن حضرت، طاقت تحمّل آن ها را نداشتند و راهنمایی او به جمیع راستی.

ششم: تکلّم نکردن فارقلیط از پیش خویش و از جانب خدا سخن گفتن او است، مطابق مضمون وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی .(۲)

هفتم: تمجید نمودن فارقلیط مر او را و شهادت دادن فارقلیط بر عبودیّت و رسالت او و روح اللّه بودن او و تنزّهش از اقوال و عقاید افراطیّه و تفریطیّه یهود و نصارا.

هشتم: بودن فارقلیط است رییس جهان و سیّد انس و جان و خلاصه عالم امکان.

انطباق امور هشتگانه بر حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله به درجه ای ظاهر و هویداست، که نزد ارباب انصاف، از ایضاح و بیان مستغنی است.

پس معلوم شد فارقلیط را مهدی موعود دانستن و عبارات منقوله ای از انجیل

۱- آل عمران، آیه ۵۵.

۲- سوره نجم، آیه ۴.

یوحنّا را، بشارت ظهور آن حضرت پنداشتن، چنان چه از ابن ابی جمهور احسایی، در کتاب مجلی واقع شده، وهم و اشتباه است.

ظهور دوّم: همان است که در اناجیل ثلاثه تصریح شده است.

ظهور دوّم بعد از پیدا شدن علایم غریبه عجیبه در آسمان و زمین واقع خواهد شد؛ از تاریک شدن آفتاب و ماه، فروریختن ستارگان، تزلزل قوای فلکیّه، وقوع زلزله های عظیم، قحطی ها، وباها، جنگ های سخت و خونریزی بسیار، گرفتاری تمام مردم و نوحه گری آنان، پدید شدن وقایع هولناک و اضطراب دریاها که تمام این امور بر حسب اخبار کثیره معتبره در لسان مبارک حضرت خاتم انبیا و ائمّه هدی علیهما السّلام از علایم ظهور و طلایع طلوع نیّر اعظم فلک، وجود جمال بی مثال حضرت قائم آل محمد، مهدی موعود- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء-، از سترات غیب به عرصه شهود، شمرده شده است.

کسانی که نفوس کلیّه الهیّه را، نفس واحده و مصدّق یکدیگر شناسند، چون در کلمات عیسویّه و اخبار محمدیّه نگران شوند، به خوبی خواهند دانست که علایم مسطوره، آثار تابش یک نور و علایم مزبوره، نمایش یک ظهور است، چون در دوره محمدیّه که به صریح کلام عیسوی، دوره کشف غطا و رفع خفا و ظهور خبایای امور و بروز خفایای دهور است، به نحو اتمّ و اکمل، توضیح و تعیین گردید که ظاهر به این ظهور، حضرت مهدی و قائم آل محمد است؛ پس متعیّن است که مراد حضرت عیسوی علیه السّلام نیز، ظهور همان نور است.

اشاره ششم: کلام حضرت عیسی علیه السّلام در انجیل مرقس:

۳۴- مثل کسی که به سفر دوری رفته، خانه خود را واگذارد و ملازمان خود را بر آن گماشته، هریکی را به شغلی خاص مقرّر نماید ...، الخ.» تماما بر احوال حضرت حجّه ابن الحسن- ارواحنا لمقدمه الفداء- منطبق است، چه آن وجود مقدّس سفر بعد بعد اغتیاب، اختیار فرموده و برای هرطبقه ای از طبقات شیعه، شغلی خاص مقرر فرموده. علمای عاملین و فقهای راشدین را منصب نیابت عامّه عنایت فرموده، آنان را

به بیـان احکام الهیّه و نشـر معارف ربّانیّه مأمور داشت و به حفظ حـدود سـبحانیّه و حراست شـریعت حقّه برگماشت و عوام از شیعه را به حکم «و امّـا الحوادث الواقعه، فـارجعوا فیهـا إلی رواه حـدیثنا، فـانّهم حجّتی علیکم و أنا حجّه اللّه»(۱)، به متابعت از ایشان دستور گذاشت.

و همگی را به انتظار ظهور امر نمود و ظهور خود را به مشیّت کامله الهیّه موکول فرمود و به نصّ توقیع منیع «و امّا ظهور الفرج فانّه الی اللّه تعالی و کذب الوقّاتون»(۲) وقت معیّن کنندگان را تکذیب نمود.

تمام شـیعه را به تقوا و پرهیزگاری و فرمانبرداری حضـرت باری- عزّت اسمائه- وصیّت کرد و به ادای حقوق اخوان و تحصیل رضـای حضـرت ملـک منّـان- جلّت آلائه- نصـیحت داشت. در حقیقت، برای کلمات عیسویّه مصـداقی جز حضـرت حجّه بن الحسن- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء- نبوده و نیست، إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۳)

اشاره هفتم: فرمایش حضرت عیسی علیه السّلام در انجیل لوقا، بعد از پرسش از نزدیک شدن این وقایع:

۱۸- احتیاط کنید که گمراه نشوید، زیرا بسا افرادی به نام من آمده، خواهند گفت، من هستم و آن وقت نزدیک است، پس از عقب ایشان مروید.

این فرمایش دلالت دارد که نزدیک وقوع حوادث مزبوره، اشخاصـی پیـدا شـده به دروغ دعوی نبوّت و مسـیحیّت نماینـد. این معنی بـا کلاـم معجز نظام حضــرت خـاتم انبیـا صـلّی اللّه علیـه و آلـه مروی در صـحیح مسـلم «انّ بیـن یـدی السّـاعه کـذّابین فاحذروهم»(۴) مطابق است.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۴؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۹۰، ح ۱۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۴، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۹۰، ح ۱۳.

۳- سوره رعد، آیه ۴.

۴- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۷۴، ح ۱.

بنابر آن چه بعضی از معاصرین نوشته اند در این عصر چهار نفر دروغگو، دعوی نبوّت و مسیحیّت دارند که از جمله آن ها عبّاس بن میرزا حسین علی است و این بشارتی عظمی برای لب تشنگان وادی هجران، به قرب نبوع ینبوع حیات و نویدی برای روح فرا بستگان زنجیر ظلم و جفا است، به نزدیکی ظهور سلطنت عادلانه کبرا و دولت حقّه علیا.

امید که این شب پره های کور و خفاش های بی نور، یعنی انبیای کذبه و مسیحان دروغگو، بیشتر و بیشتر بازیگر میدان شوند تا کلمات مظاهر الهیّه راست آمده، آن مهر درخشنده و خورشید تابنده، زودتر از ورای سترات غیب، جمال دل آرای بنماید و ابواب فرح و شادی بر چهره افسرده جهان و جهانیان بگشاید.

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر***بار دگر روزگار چون شکر آید

انتهی الخبر.

عبقریّه نهم [بشارت ظهور پس از حضرت عیسی (ع)]

اشاره

در بشـارات وارده در کتب و وحی هـای بعـد از حضـرت عیسـی علیه السّـلام است که نصـارا به نبوّت صاحبان آن ها قایل می باشند، و در آن چند رفرفه است.

[مکاشفات یوحنای لاهوتی] ۱ رفرفه

بدان؛ یوحنّا که از اعاظم حواریین عیسی علیه السّلام است و نصارا در حقّ او نهایت اعتقاد دارند و او را یوحنّای لاهوتی نامیده و صاحب مکاشفات دانند، در باب دوازدهم در ذکر رؤیای زن و اژدها گوید:

۱- علامتی عظیم در آسمان ظاهرشد. زنی، خورشید را در بر کرد، زیر پایش ماه و بر سرش تاجی از دوازده ستاره.

۲- و حامل بود؛ از درد زه و عذاب زادن، فریاد برمی آورد.

۳- و علامتی دیگر، در آسـمان پدید آمد، اینک اژدهای بزرگ سرخ فام که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دمش، ثلث کواکب آسمان را کشیده، آن ها را بر زمین ریخت.

۴- و اژدها پیش این زن که می زاید، می ایستد تا چون بزاید، فرزندش را ببلعد.

۵- پس فرزنـد نرینه ای زاییـد که همه امتّ هـای زمین را به عصـای آهنین، حکمرانی خواهـد کرد، فرزنـدش به سـوی خـدا و تخت او ربوده شد ...، الخ.

این ناچیز گوید: بعضی از دانشمندان، این مکاشفه را بر حضرت ولیّ عصر و

ناموس دهر- عجّل اللّه له الفرج- و والـده ماجـده آن بزرگوار تطبیق نموده اند، چنان که بعد از این، در صبیحه هفتم از عبقریّه اوّل از بساط سوّم در این کتاب مستطاب، تطبیق آن دانشمند، مفصّلا مذکور خواهد شد.

و لیکن صاحب میزان الموازین، آن را بر حضـرت حسـین علیه السّلام و والـده ماجـده اش حضـرت صدّیقه کبرا تطبیق نموده، چنـان که در مفاتیـح الکنوز نقل نموده که جناب ادیب فاضل هوشـمند، صاحب کتاب میزان الموازین تفسـیر این کلمات را به این نحو بیان کرده که عبارت خود او، ثبت می شود و عبارتش این است:

تفسیر این کلمات انجیل، یعنی مکاشفات یوحنّا را اگر به تفصیل در این جا بیاوریم، ما را از اصل مقصود در این نامه، باز دارد و لازم آید مقدّمات چندی که در تفسـیر این گونه کلمات بزرگان به کار آید، تمهید کنیم و این عبد بی بضاعت را گذشته از ملاحظـات دیگر، فراغت حاصـل نیست که از عوارضـات دنیـویّه سـخت پریشـانم، مگر آن که به نحو اجمـال، اشـارتی بر اهل بشارت توانیم گفت.

خورشید و ماه: اشارت بر نبوّت مطلقه و ولایت مطلقه است.

آن زن، مادر سـبط پیغمبر آخر الزّمان و قرّه العین رسالت است و زوج او، حضـرت مرتضوی است که نخستین سـرور از دوازده سرور مبشّـر در تورات می باشـد. آن، بهترین زنان جهان و صاحب ولایت کلیّه کبرا بود و لباس از نبوّت مطلقه داشت، زیرا در مطلع شـمس نبوّت و ذو القرنین، اهل آن جا را آن چنان دید که خدا فرمود: لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً(۱) جز آفتاب، آن ها را پوشاکی نیست.

نیز، در روزی که نصـارای نجران به مبـاهلت برخاسـتند، آن زن تحت ردای پیغمبری درآمـد تا ظاهر، نمونه ای از باطن گردد. گروه نصـارا علایـم موعوده را در حضـرت پیغمبر و اهـل بیت پـاک او دیدنـد و کـار خود را به جزیه دادن و اعطای فـدا مقرّر داشتند.

آن زن- علی ابیهـا و بعلهـا و اولادهـا و علیهـا، السـلام- را در زیر پـا، ماه ولایت داشت و حرکت و سـکون و رفتارش، بر روی ولایت الهیّه بود، نیز حدود ولایت کلیّه که در

۱- سوره کهف، آیه ۹۰.

سرورهای وعده داده شده به ابراهیم، ظاهرشد، از عقب او، از اولادش بعد از او بود، به جهت وضع حمل، درد دیده، فریاد کرد. زیرا آماده بودن اژدهای سرخ برای مضرّت رساندن به آن مولود را می دید و مهیّا بودن رئیس خونریزی به ناحق را، بر شهید کردن او و اولاد و اصحابش مشاهده می کرد.

وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً(۱) خدا، آن انسان حقیقی که پیغمبر را انسان عین و عین انسان بود، وصیّت فرموده بود که در حقّ والدین خود احسان کند و برای اتمام هدایت جهان و نهادن حکم انکسار و خضوع در دل های مؤمنان و شفاعت کردن گناهکاران، در راه خدا از مال و جان و عیال و فرزندان و اصحاب و از هرچیزی که داشت، گذشته و هرگونه مصیبت و الم را قبول کند.

به جهت این وصیّت که احسان بود، نام آن مولود را حسین نهاد و در حدیث قدسی فرمود: «و منّی الأحسان، شققت اسم حسین من اسمی»(۲) و چون آن احسان، به امر خدا و رضای خدا و در راه خدا منسوب شد، برای فهمانیدن معنی اتّحاد، فرمودند: و منّی الأحسان و به وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی (۳) مطابق آمد و خون مبارك او، ثار اللّه شد.

بالای سر آن زن از دوازده کوکب، تاجی بود که دوازده سرور موعود با این که یازده نفر از اولاد او بودند و مقام ایشان زمانا متأخّر و در زیر پای می بود، ولی شرفا بالای سر او بوده و مانند تاج هایی، شرف و جمال او بودند.

امر غریبی که در آسمان دیده شد، اژدهای بزرگ سرخ رنگ و هفت سری بود که ده شاخ و هفت تاج داشت، این اژدها رییس شرور و مبدا ظلمات است و چنان که در میزان نخستین دانستی، به تقدیر و حکمت خدا به او قدرت و سلطنت در مقابل مبدأ انوار داده شده که او را هفت سر در مراتب هفت گانه انسان، از مقام عقل تا جسم عطا

۱- سوره احقاف، آیه ۱۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۴، ح ۱۸.

۳- انفال، آیه ۱۷.

کردند، آن رییس ظلمات را رؤوس و وجوه پیدا شد و بر آن سرها، تاج هایی که علامت تسلّطات او است، مقرّر گردید.

فقط در مقام فؤاد، که بالاـتر از مقام عقل است و آیت خدا در وجود انسانی است، آن رییس ظلمات راه ندارد و آن مقام، مخصوص عباد حقیقی خدا است. این است که بهشت را هشت در و دوزخ را هفت در است إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ (۱).

ده شاخ آن رییس شرور، شعبه های ضلالت او است که در ده قبضه ای که طینت انسانی را از آن مخمّر کردند، ظاهر گردید و در اصطلاح اهل حقیقت، آن را به قبضات عشر تعبیر کنند که در طبق نه آسمان و یک زمین است.

اگر بخواهیم در این جا تفصیل بیانات را بیاوریم، میدان سخن، به یاری خدا وسیع است، لکن عذر آن را از برادران روحانی خواستیم. دم آن رییس ظلمات- که تعبیر از مظاهرشرور و ایادی فتنه های او است- نجوم آسمانی را- که تعبیر از انبیا و اولیا است- بر زمین فرو ریخت و ایشان را از مقام برتری به پایین آورد، ولی نتوانست همه ایشان را به کلّی مقهور کند، زیرا مقام ایشان بسی بلند است. «و الحقّ یعلوا و لا یعلی علیه و العاقبه للمتّقین».

آن رییس شرور می دانست برای حاکم حق که با شمشیر، حکم و شریعت خدا را در زمین خواهد نهاد، مولودی متولّد خواهد شد و اگر او سلطنت موروثی ظاهر را مانند باطن به دست گیرد و در مسند حکومت آن حاکم مطلق، به اظهار دین حق و تشیید مبانی خداپرستی پردازد، آن رییس شرور، مخذول و منکوب خواهد گردید.

لهذا همه همّت خود را بر این مصروف داشت و مهیّا شد که آن مولود پاک را فرو برد و او را از این جهان بردارد که در ارکان هدایت جهان خلل آورد و ظلمات و کدورات خود را تا روز موعود و معلوم در جهان جاری سازد.

آن مولود پاک به وجود آمد و به سوی خدا و تخت او انداخته شد، جبراییل به نزد حضرت الهش برد و در آغوش قرب خدایی، در عرش رحمانی، او را جای داد. خداوند

۱- سوره اسری، آیه ۶۵.

بعد از شهادت نیز او را به سوی عرش برد و ظاهراو را در زمین داشت تا هرکه او را زیارت کند، خدا را زیارت کرده باشد. «من زار الحسین کربلا یوم عرفه، فکانّما زار اللّه تعالی فی عرشه»(۱).

این تفسیر کلمات یوحنّا است که به اجمال آوردیم. اگر انجیلیان بهتر از این می توانند تفسیر کنند، بیایند بگویند.

کاش کتب آسمانی را از میان برنمی داشتند و در آن ها تحریف و تغییر را جایز نمی دیدند، بر رییس شرور تبعیّت نمی کردند و در دین الهی اختلافی نمی انداختند تا آن که بیانات آسمانی و مطالب و معانی را که مایه سرور و نعیم ارواح بود و دل ها را مورث نورانیّت و روشنایی، از هر زبان و به هرلغتی بگویند و بشنوند و انس گیرند، همدیگر را دانش آموزند و معرفت افزایند، تعارف ورزند و تناکر نیاورند؛ وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا(۲).

[کتاب سیکباس نبی] ۲ رفرفه § اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.§

العبقری الحسان ؛ ج ۱ ؛ ص۱۷۹

اب سیکباس نبی است.

در سیف الأمّه است که در فصل سوّم کتاب سیکباس نبی که نصارا، به نبوّت او قایلند و از پیغمبران بزرگ نصارا است، خدای تعالی می فرماید: من ملک خود را خواهم فرستاد که راه را مهیّا کند، همین که راه مهیّا شد، فرمانفرمای او، که شما در تفحّص اویید، به بیت اللّه خواهد آمد و آن ملک میثاق که شما خواهشمند او هستید، خواهد آمد.

مراد از ملک اوّل، عیسی علیه السّلام است و دوّم فارقلیط که محمد باشد و اطلاق ملک بر پیغمبر در لغت ایشان ثابت است. چه کالوهین که صاحب لغت یونانی و عبرانی و شش

۱- کامل الزیارات، ص ۲۸۴ و ۳۲۰.

۲- سوره حجرات، آیه ۱۳.

لغت دیگر است و در نزد نصارا اعتبار کامل دارد، در لغت «آ» که به معنی الف است، می گوید: آنجلوس یعنی ملک و مال به معنی پیغام آورنده از جانب خدا.

این ناچیز گوید: قویا متحمل است مراد از این که فرموده ملک خود را خواهم فرستاد، حضرت حجّت باشد و ظهور آن سرور در بیت اللّه، بسی واضح است و آمدن فرمانفرمای او، مراد عیسی علیه السّلام باشد که وزیر و حکمران از جانب او است نزد آن سرور، لایح است، و اللّه اعلم.

[کتاب ازدراس نبی] ۳ رفرفه

در بشارات ظهور موفور السرور، حضرت بقیه اللّه در کتاب ازدراس نبی است که او نیز در نزد نصارا از پیغمبران معتبر می باشد.

مذکور است که خطاب به بنی اسراییل بعد از اظهار منّت به آن ها می فرماید: وقتی که در بیابان تیه بودید، آب رودخانه امورس را که تلخ بود، به جهت شما، شیرین کردم.

دیگرچه کنم ای اولاد یعقوب؟

زیراکه، اولاد یهودا هم نخواستند که فرمانبرداری کنند. پس شما را به جماعت و سلسله های دیگر تغییر خواهم داد و برای آن که احکام مرا نگاه دارند، اسم اعظم خود را به آن ها خواهم بخشید.

آن گاه بعد از خطابی دیگر، مشتمل بر تحدید و تعدید گناهان و ذکر این که روزهای عید اوّل ماه ها که در آن روزها به من تقرّب می جستند و سنّت های شما را طلاق دادم، می فرماید:

بدانید ای بنی اسراییل! من خانه های شما را به امّت آینده تسلیم خواهم نمود. آن امّت، چنان امّتی هستند که باوجود آن که کلام مرا که شما در طور سینا شنیده اید، نشنیده اند، هرچه به توسّط پیغمبر و کتاب خود به ایشان بگویم، باز ایمان خواهند آورد و باوجود آن که معجزاتی که من به شما نمودم، به ایشان نخواهم نمود، هرچه را

به ایشان بفرمایم، به عمل خواهند آورد.

آن ها پیغمبران گذشته مرا ندیده اند، امّا فرمان آن ها را به خاطر آورده و به آن ها عمل خواهند نمود. کودکان ایشان هم که آن ها را مکلّف نکرده ام، باز به سرور و خوشحالی در احکام من محکم خواهند بود، هرچند مرا به چشم جسمانی ندیده اند امّا به یقین قلب، هرچه به ایشان بفرمایم، قبول می کنند.

در این اثنا، آن که از جانب خدا این پیغام را به ازدراس نبی می داد که به بنی اسراییل برساند، به وی گفت: ای برادر نگاه کن و جلال را ببین! و از دور، به آن امّت که از سمت مشرق می آیند، نظر کن! حق تعالی می فرماید:

من حکومت و پادشاهی پانزده نفر را به امّت خواهم داد و مخفی نماند که آن پانزده نفر، هاشم و عبد المطلب، پیغمبر و دوازده وصیّ او می باشند.

بعضی به جای هاشم و عبد المطلب، ابراهیم و اسماعیل را گفته اند و بعید است، چرا که ازدراس، مقارب عهد عیسی علیه السّلام است و جمله خواهم داد بر آینده صدق می کند و از این جا فساد قول یهود و نصارا معلوم می شود که نتوانستند کتاب را انکار کنند.

گفتند: این پانزده نفر به این ترتیب است: ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اوریا، ناس، میکا، جوال، ابدیّه، یونس، ناهوم، حیقوق، سفینا، اجی، زکریّا، ملیکا.

علاوه بر آن که عناد، آن قدر دیده آن ها را پوشیده که از این غافل شده اند که تصریح شده این امّت و حکومت، غیر از دین بنی اسراییل خواهد بود و از مشرق بلاد ازدراس خواهند بود در حالی که این انبیا، همه از بنی اسراییل اند.

طرفه تر آن که انبیای بنی اسراییل، چندین هزار بودند و این پانزده نفر چه خصوصیّتی داشتند. همچنین ایشان عمده ترین انبیای بنی اسراییل نبودند، زیرا به اتّفاق یهود و نصارا از تورات و کتب نصارا ثابت می شود که هارون ذی الکفل که او را زکیل نامند، اشموییل، شعیا، ارمیا، داود، دانیال، سلیمان و یحیی عمده تر بودند.

از آن چه مذکور گردید، معلوم شد که نمی تواند امّت حضرت عیسی علیه السّلام باشد؛ چون آن حضرت خود در انجیل متّی می فرماید: من فرستاده نشده ام مگر بر

بنی اسراییل، نیز در فصل پنجم همین انجیل می فرماید: نپندارید من آمده ام دین موسی را برهم زنم، بلکه آمده ام او را به اتمام رسانم.

۵۸- آن چه در فصل دوّم کتاب ازدراس نبی است و آن این است که می گوید: به من که ازدراسم، از جانب خدای تعالی، در کوه اوروب حکم رسیده بود که به نزد بنی اسراییل روم، چون به نزد ایشان رفتم، قول مرا ردّ کرده و رسالت مرا قبول نکردند، بدین جهت به شما می گویم: ای امّت که آن چه من در این کتاب به فرمان الهی نوشته ام می شنوید و آن را می یابید! باید در انتظار چوپان- یعنی پیغمبر- خود باشید؛ زیرا او به شما استراحت ابدی خواهد بخشید؛ زیرا نزدیک است بیاید آن کسی که در آخر الزّمان خواهد آمد. انتهی الخبر.

این ناچیز گوید: قویّا محتمل است مراد از چوپان، حضرت بقیه اللّه باشد خصوصا با قرینه آمدن آن در آخر الزّمان، چنان که مفاد اخبار کثیره است که آن سرور در هنگام ظهور در مکّه معظّمه چند رأس گوسفند لاغر در جلو انداخته و به هیأت شبانان، وارد مکّه معظّمه می شود. و اللّه اعلم.

[وحی کودک] ۴ رفرفه

اشاره

در بشارات ظهور حضرت صاحب الامر علیه السّلام در وحی کودک است.

بدان که وحی کودک چنان چه در مفتاح النبوّه ذکر نموده در میان بنی اسراییل به نبوّت هیلد مشهور است.

اجمال حال کودک آن که، یکی از علمای بنی اسراییل به نام پنجاس که صالح و مستجاب الدّعوه بوده، فرزند نداشت. زوجه او به نام راحیل که به عصمت و جمال و تقدّس و کمال اتّصاف داشته، برای طلب فرزند به درگاه حضرت باری تضرّع و زاری می داشته، پنجاس را دل به حال آن زن سوخته و با زن در طلب فرزند هم داستان شد.

خداوند وهّاب، دعای آن ها را مستجاب و پس از شش ماه از زمان حمل، فرزندی ذکور

به آن دو مستمند مهجور، عنایت فرمود. تولّد از مولود، در روز پنج شنبه اوّل تشرین الأوّل سال دهم از خرابی ثانی بیت المقدّس بود که سی و چهار سال بر ولایت حضرت خاتم انبیا، مقدّم است.

آن طفل که نامش را نجمان نهادند، چون متولّد شد، به سجده افتاد. سر که برداشت، به گفتار آمده گفت: این پرده آسمان که شما می بینید، هفتصد و پنجاه و پنج پرده دیگر و بر بالای این پرده ها، چهار حیوان و بر بالای حیوانات، کرسی ای بلندپایه و بر بالای آن کرسی، آتش سوزاننده ای هست که خدمتکاران کرسی و کرسی، تمام از آتش است.

چون پنجاس این سخنان شنید، برآشفت و باتندی به فرزند گفت: خاموش باش! نجمان دیگر تا دوازده سال سخن نگفت و رازهای پنهانی در دل نهفت. راحیل که فرزند را لال نگریست، دلش مالامال غم شده و همی بگریست. روزی او را نزد پدر آورده، درخواست نمود دعا کند خدای توانا او را گویا فرماید یا او را بگیرد.

پنجاس گفت: تو خواهشمندی فرزندت سخن گوید! اما چون گویا گردد، سخنانی گوید که موجب خوف مردم شود.

راحیل التماس کرد که دعا کن گویا گردد، امّا مخفی و مجمل گوید. پنجاس دهان بر دهان نجمان گذاشته، او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخن مجملی که کسی نفهمد مگر در وقتی که آن سخنان، به عمل آید.

پس آن کودک گویا شد. پنج حرف، موافق حرف ابجد گفت که تمام آن ها خبر از امور آینده است و خبر داد که شما مرا به دست خود دفن خواهید کرد و بعد از چندی، جان به جانان بداد. او را در قریه کفر برعم از قرای بیت المقدّس دفن کردند.

بسیاری از الفاظ آن وحی، غیرمفهوم است و وضع وحی مزبور این است که در وحی اوّل، به الف ابجد شروع و به تاء قرشت به ترتیب حروف ابجد پایان یافته است.

در وحی ثانی، به عکس باشد و وحی سوّم و چهارم و پنجم به طریق وحی اوّل است. ما در این کتاب چند فقره از وحی اوّل را که بر مقصود دلالت، بلکه ظهور تامّ دارد، مسطور داریم و از خدای، استعانت جوییم.

بیان مذکور فی بشاره الظهور؛

صاحب کتاب بشاره الظهور، بعد از این که آن چه را که ما از مفتاح النبوّه نقل نمودیم، ذکر کرده، فرموده است: بدان که جمعی از علمای اعلام اسلام- انار اللّه براهینهم- کلمات مذکوره وحی کودک را، اخبار از ظهور موفور السرور حضرت خاتم انبیا دانسته اند و در مقام اثبات نبوّت خاصّه محمدیّه، از روی اخبار در کتب انبیای سابقه، مذکور داشته اند.

لکن بر این ذرّه بی مقدار، بعد از تدبّر بسیار، چنان معلوم افتاد که این کلمات مسطوره، همه بشارت و اخبار از ظهور حضرت خاتم اوصیا، امام السّر و العلن، حجه بن الحسن (عج)- ارواح العالمین فداه- است.

نمی گویم این کلمات بر آن چه علما گفته اند، دلالت ندارد و نمی توان بر مقصود ایشان حمل نمود، بلکه می گویم دلالت آن کلمات بر اخبار از این ظهور و اظهار این نور، اظهراست و بی تکلّف و تجسّم، می توان اراده این مقصد اقصی نمود، چنان چه بیان آن بر ذمّه این بی مقدار است. و من اللّه التوفیق و علیه التّکلان.

فقره اوّل: «اتنا امتا تزعرع برباتا عابد اهد مدا تابیدین امتا» گروه و طایفه ای بیایند که تمام خلق را از جای بکنند. به دست پسر کنیز، خراب ها کرده شود.

پرهویدا است که از جای کندن و حرکت دادن تمام خلق به حقیقت واقع نشده و واقع نشود مگر به ظهور حضرت مهدی- عجلّ اللّه فرجه- که «یبلغ سلطانه المشرق و المغرب»(۱) و همه مذاهب و ادیان، مذهب و دین واحد خواهد گردید: لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ*(۲).

و فقره اخیره که به دست پسر کنیز خرابی ها کرده شود، نهایت وضوح را نسبت به آن حضرت دارد، چه مطابق اخبار و آثار معتبره، برحسب اتّفاق امامیّه، مادر والا گهر امام ثانی عشر، امّ ولد بوده و ائمّه هدی از آن جناب به ابن سیده الإماء و به ابن

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱، ح ۲۴، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۰، ح ۱۶.

۲- سوره توبه، آیه ۳۳، سوره فتح، آیه ۲۸، صف، آیه ۹.

خیره الإماء، یعنی، پسر خاتون و بهترین کنیزان تعبیر می فرمودند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین در ضمن خطبه ای از خطبه های خود فرمود: «بابی ابن خیره الأماء». یعنی، پدرم فدای پسر بهترین کنیزان! پس ابن ابی الحدید تصریح کرده که مراد آن حضرت، مهدی علیه السّلام است.

ابن عیّاش در مقتضب الأثر از طریق عامّه، از جماعتی روایت نموده که گفتند:

خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بودیم. چون جناب حسن اقبال فرمود، آن حضرت فرمود: مرحبا! یابن رسول اللّه! و چون جناب حسین روی نمود، همی فرمود؛ بأبی انت یا ابا ابن خیره الإماء! یعنی، پدرم فدای تو باد، ای پدر پسر بهترین کنیزان!

پرسیدند یا امیر المؤمنین! پسر بهترین کنیزان کیست؟

فرمود: «ذاک الفقید الطّرید الشّرید (م ح م د) بن الحسن بن علی بن محمد ...، الخ.» او گم شده رانده شده آواره از وطن، محمد، پسر حسن عسکری است.

در کمال الدّین روایت نموده (۱) از حضرت مجتبی علیه السّلام که در بعض حدیث متعلّق به حضرت صاحب الامر علیه السّلام فرمود: «إذا خرج ذاک التّاسع و من ولد الحسین ابن سیّده الإماء»: یعنی، هرگاه نهمین از فرزندان برادرم حسین خروج کند که پسر خاتون همه کنیزان است.

در اکمال و کفایه از حضرت موسی بن جعفر در ضمن حدیثی که در بشارت صادقیه خواهد آمد، آن حضرت، به ابو بصیر فرمود: «یا ابا بصیر! هو الخامس من ولد ابنی موسی علیه السّلام؛ ذلک ابن سیّده الأماء»(۲) ای ابو بصیر! قائم آل محمد، پنجمین از فرزندان پسرم موسی است، او پسر خاتون همه کنیزان است.

در فرائد السّمطین و کفایه الأثر حدیثی را از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده اند که در بشارات آن حضرت خواهد آمد. از جمله فقرات آن خبر آن که در تعیین حضرت

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۶.

۲- همان، ص ۳۴۵.

قـائم علیـه السّـلام فرمـود: «انّ الرابـع من ولـدی ابن سـیّده الأمـاء یطهّر اللّه به الأـرض من کـل جـور و ظلم»(۱). به درسـتی که چهارمین از فرزندان من، پسر بهترین کنیزان، خدا به سبب او، زمین را از هرجور و ستم پاک می فرماید.

و بالجمله مقصود از این عبارت را حضـرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دانستن، به واسطه آن که از فرزندان اسماعیل است و اسـماعیل پسـر کنیز است که هاجر بوده باشـد، هرچنـد ممکن است، امّا به واسـطه بعـد سلسـله نسب و عدم اشـتهار آن حضرت به این عنوان خالی از بعد نیست.

فقره دوّم: «بعالماد نشاو حردین کرشا جبّارین حالشا و هلمین قیشا»(۲) آن پسر کنیز، عالم را از جای بکند و خراب کند، دنیا را براند و دور کند، جبّاران را سست کند و بشکند و خوار نماید.

دلالت این عبارات بر مقصود، زیاده از آن است که محتاج به بیان باشد. چه از جای کندن عالم و شکستن شوکت همه جبّاران و خوار نمودن تمام سـتمکاران، از خصایص وجود مبارک حضـرت صاحب الزّمان- ارواحنافـداه- است. در دعای نـدبه است: «أین قاصم شوکه المعتدین، أین هادم ابنیه الشرک و النّفاق، أین حاصد فروع الغیّ و الشّقاق».

فقره سوّم: «بشیرت ابباد مستما می بالا یهوله ارکاد بصمح ملکا» بشکسته آن در که بسته شده از آمدوشد، نرسیده به آن دربان، که برویـد پادشـاه «محمـد کایـا اعابا یاد یطمع هو یاویهی کلیلیا» لفظ کلیلیا در لغت عبری به معنی کل و جمله: «بهتر از همه» و هم به معنی تاج که مرادف اکلیل است آمده و هریک از این معانی می تواند مراد باشد.

خلاصه ترجمه محمد صلّی اللّه علیه و آله بزرگ صاحب اقتدار چوب- چوب در زبان عبری، کنایه از مرد صالح استعمال می شود و این جا نیز همین معنی مراد است- خواهش کرده

۱- کفایه الاثر فی النص الائمه الاثنی عشر، ص ۲۷۱.

۲- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۳۷.

شده که فرونشانده بوده را، و او است کل و جمله، یا او است بهتر از همه، یا او است اکلیل سلطنت الهیّه.

کسانی که این کلمات را اخبار از ظهور حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله دانسته اند، گفته اند:

مراد به در شکسته، خرابی خانه کعبه است که قبل از ولادت باسعادت آن حضرت روی داده و سی و پنج سال پس از ولادت آن حضرت یعنی قریب به زمان بعثت او، ساخته شده و گفته اند:

مراد از پادشاه، حضرت خاتم صلّی اللّه علیه و آله می باشد.

طایفه یهود عنود، ایراد کرده اند که محمد را پادشاه گفته، نه پیغمبر؛ هرچند ایراد یهود، وارد نیست چه خدای تعالی در تورات و سایر کتاب ها، اطلاق پادشاه بر پیغمبران فرموده، در سفر پنجم از تورات، در فصل سی و سوّم، حضرت موسی را پادشاه یاد نموده، لکن بنابر آن چه به خاطر قاصر این فقیر رسیده، دیگر به هیچ وجه محلّ توهّم این ایراد نیست و اطلاق سلطنت بر ریاست کلیّه الهیّه مهدویّه، در لسان حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمّه هدی بسیار شده.

مقصود از شکسته شدن، در غیبت است که به مجرد زمان انقضا، آن پادشاه عالم وجود، ناگهان به عرصه ظهور و شهود خرامد و آن شجره طیّبه، به حکم «لا یأتیکم ألّا بغته»(۱) پس از اختفای بسیار، در حال غفلت اهل عالم از ارض غیبت بروید و شاخ و برگ آن، سایه عدل وداد را، بر سر اهل عالم بیفکند و میوه شیرین توحید تمام بنی آدم به مفاد یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً(۲) برآورد.

پس لطافت عبارت کودک که «پادشاه بروید،» مخفی نیست؛ و فقرات دیگر از حرف میم، کمال انطباق را بر حضرت حجه بن الحسن علیه السّلام دارد. چه آن جناب، بزرگ صاحب اقتداری است که هیچ یک از حجج الهیّه را نبوده و انجاز وعده الهی به

۱- بحار الانوار، ۳۶، ص ۳۴۱، ح ۲۰۵ و ص ۳۹۱، ح ۲.
۲- سوره نور، آیه ۵۵.

حضـرت رسالت پناهی، لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ (۱)* به خروج آن مظهرفیض غیر متنـاهی، منوط و بشـارت اتمام نور موعود، وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ (۲) به ظهور آن نور منوّر، مربوط است.

او است جمله و کـلّ حجـج الهیّه. برای این که ظهور، نتیجه بعث رسـل و نصب کـل که پرسـتش خـدای تعالی است، لا غیر به مفـاد وَ مـا أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ از خصـایص ظهور او است و نمایش کریمه وَ قـاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الـدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ (۳) به تابش نور او و لـذا در یوم خروج، بر خانه کعبه تکیه نمایـد و کشـف این حقیقت فرماید که «من أراد أن ينظر إلى آدم و شيث فها أنا ذا آدم و شيث ...، الخ».(۴)

فقره چهارم: «نحر اکـد مطاول ات قص مطا متعبد قاططا و هو اخسف طینادااملطا». روشن کند چون برسد، به نشان قیامت برسد، کننده جنگ و از سفال گل بیرون آمده باشد.

از سفال گل بیرون آمده، کنایه از عرب بودن است؛

دلالـت این عبـارت از روشن نمودن، به رسـیدن و به نشـان قیامت رسـیدن تا آخر، بر مقصود به حـدّی ظهور دارد که می توان گفت مقصود، جز اخبار از آن مطلع انوار نمی تواند باشد؛ زیرا آن حضرت، به انوار عدل، ایمان، توحید، ایقان، اخلاق حمیده و اعمال صالحه، اطراف و اکناف عالم را روشن سازد و ظلمت، ظلم، عدوان، کفر، طغیان فسق و عصیان را براندازد.

نور در کریمه وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها(۵) به نور طلعتش مفسّر و حیات

۱- سوره توبه، آیه ۳۳.

۲- سوره توبه، آیه ۳۲.

۳- سوره انفال، آیه ۳۹.

۴- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹.

۵- زمر آیه ۶۹.

در آیه شریفه اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها(۱) به حیات معنویّه حقیقیّه محققه به ظهور حضرتش مؤوّل است.

امّا به نشان قیامت رسیدن از روی حقیقت، در میان حجج الهیّه به حضرت وی اختصاص دارد؛ چون قیام قیامت به قیام قائم آل محمد صلوات اللّه علیهم موصول و بر ظهور حضرتش، موکول است و جنگ کردن حضرت مهدی علیه السّلام و بودنش از عرب، در نهایت وضوح است.

فقره پنجم: «سکرپوها و تشجا و ازیل کسها نفق نفشه تها».

سخن و تسبیحات را محکم کند و برود و ببرد و بیرون آید جان امیر.

بدیهی است که آن حضرت، سخن را یعنی قرآن مجید را، محکم کند، مقصود این است که احکام و قوانین قرآن را جاری می فرماید، حدود دین مبین را محفوظ می دارد و تسبیحات را که عبادات است نیز محکم می نماید، بلکه حفظ حقوق ربّانیّه و اجرای حدود الهیّه کما هی، به زمان ظهور او اختصاص دارد.

فی دعاء الندبه:

«این المدّخر لتجدید الفرائض و السّنن، أین المتخیّر لا عاده الملّه و الشریعه، أین المؤمل لإحیاء الکتاب و حدوده، أین محیی معالم الدّین و اهله» و مقصود از بیرون آمدن جان امیر، کشته شدن سفیانی ملعون به دست آن حضرت است.

فقره ششم: «عفا عرا و فافل عزیز او باطلا کزی و دی شلطت شعمیا و کری».

سختی را بپوشاند و براندازد و بت را باطل کند، آن که آسمان را مسلّط شود و بگذرد.

پوشاندن سختی و برانداختن آن از صفحه عالم و باطل نمودن شرک و کفر و بت پرستی از تمام توده خاک، از خصایص حضرت حجه بن الحسن صاحب الزّمان می باشد. هرچند امور مزبوره از حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله وقوع یافت، لکن مرتبه کامله به حضرت مهدی علیه السّلام اختصاص دارد، چه اخبار کثیره دلالت دارند بر این که آن حضرت در اقطار سماوات و ارضین سیر خواهد نمود و ملکوت عوالم علویّه و سفلیّه

۱- سوره حدید، آیه ۱۷.

را زیر قدم خواهد گذاشت.

فقره هفتم: «فخرادی هوا و مگدل بن کدوات قولاقاو هو کلوابوا».

فخر، مرادف با فخّار است که به معنی کوزه سفالیّه در لغت عرب است، یعنی او از سفال است و پسران بت پرستان را بزرگ کند، نشان قولاقاو او است و او همه شادی است. سفال بودن، کنایه از عرب بودن است، چون این استعمال در لسان بنی اسراییل شایع بود و بودن حضرت مهدی از عرب، از بدیهیّات است.

بزرگ کردن فرزندان بت پرستان برای این است که در زمان ظهور آن حضرت، تمام بت پرستان دنیا که همه فرزندان بت پرستانند، به شرف اسلام تشرّف یابند و به بزرگی و عزّت ایمانیّه نایل و فایض گردند.

قولاقاو به معنی قدر و اندازه است و به نشان اندازه بودن آن حضرت، عبارت از آن است که ظهورش، نشان اندازه دنیا است، چه آن ظهور موفور السرور از علایم قیامت و نشانه قرب آن است.

همه شادی بودن آن حضرت، محتاج به بیان نیست و در حقیقت مصداق برای این عنوان، جز ذات مقدّس وی نباشد.

فقره هشتم: «صیهرا شاها و سیاوها شاطا و شامعا و عرق بها».

روشنایی درنگ کند و بگردد و آن میل کند و بشنود و فرار کند.

مضمون این وحی، کمال ظهور را نسبت به حضرت صاحب الامر علیه السّلام دارد، چه آن روشنی بخش چشم آفرینش و نور دیده بینش، چندی در زمان زندگی حضرت عسکری علیه السّلام درنگ فرمود و مدّتی گردش و میل نمود، گاهی در مدینه و نواحی مدینه، گاهی در مکّه معظّمه و گاهی در سرّ من رأی و عراق عرب و این در زمان غیبت صغرا بود که بعضی از شیعیان، نعمت تشرّف حضور، نصیبشان شد.

و فرار، عبارت از غیبت کبرا است که باب نیابت خاصّه، مسدود شد و مکان آن مظهر حضرت لا مکان، نامعلوم گشت.

در دعای ندبه است: «لیت شعری أین استقرّت بک النّوی بل أیّ أرض تقلّک

أو ثری».

مرحوم مبرور، حاجی ملّا رضای همدانی- طاب ثراه- در کتاب مفتاح النبوّه، در مقام شرح حرف صاد از وحی کودک که آن را بشارت از ظهور خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله دانسته، گفته:

معنی تحت لفظ فقره اوّل این است که روشنایی درنگ کند. شاید غرض، ردّ شمس باشد و شاید به شقّ قمر اشاره بود. به هر تقدیر، از فقرات مبهمه است و حقیقت مقصود، معلوم نیست و از ترجمه فقرات دیگر حرف صاد، ساکت شده و بعد از کلام مزبور گفته:

و از حروف دیگر تا آخر وحی، چیزی مفهوم نمی شود مگر از حرف تا که می توان بر ظهور حضرت مهدی- صلوات اللّه علیه- حمل نمود، زیرا حاصل معنی آن، این است که بیاید ساعتی که رستگاری قوی و نبوّت بسیار شود و زمین جاری شده و پر گردد.

مؤلف گوید: بحمد اللّه تعالی معلوم شد که وحی حرف صاد از مبهمات نیست و مقصود، ظاهر است و آن چه را آن مرحوم در معنی فقره اولی احتمال داده از ردّ شمس و شقّ قمر، مناسبتی ندارد.

فقره نهم: «تشک تفا را و ترب کبورا و یشتروا اسیرا».

یعنی: شرافت و جبروت بسیار شود و بستگان گشوده شوند «تی تی شعا و تتقف تشوعا و یرب بنواشاطت و یملأ کل ارعا». بیاید ساعتی و رستگاری قوی و نبوّت بسیار شود، همه زمین جاری و پر شود.

دلالت این فقرات بر مرام، در نهایت ظهور است، زیرا گشوده شدن زنجیر ستم و بیداد، پر شدن زمین از احکام نبوّت، قوّت رستگاری و بسیاری شرافت و جبروت به اتّفاق جمع مسلمین از خصایص زمان ظهور حضرت مهدی علیه السّلام است و در عصر دیگر وقوع نیافته و نخواهد یافت.

محقّق نحریر، حاجی ملّا رضای همدانی- شکر اللّه مساعیه الجمیله- که بسیاری از حروف وحی کودک را اخبار از ظهور خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دانسته در حرف تا اعتراف

نموده که به ظهور حضرت مهدی علیه السّلام اشاره می باشد چنان چه عبارت او مسطور گردید.

فقره دهم: «رعصی متیرسا و ناصا و حلسا دیسا».

به سختی و تنگی بیفتند و کنده و پاره پاره شوند.

وحی حرف «را» و بعضی از حروف دیگر، اشاره به واقعه کربلا و شهادت خامس آل عبا علیه السّلام و اهل بیت و اصحاب آن حضرت است که برحسب اخبار و آثار بسیار، ولیّ دم و طالب ثار، آخرین ولیّ حضرت پروردگار است و آن شهادت عظمی و نیز خونخواهی آن داهیه دهیا، علّت قیام به سیف و خونریزی و قتال بی اسراف و حیف است که: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً(۱).

و ایضا: «قفیصا می تعرفا علی یدساد سافاه کصورفاه تبروفاه نتیا لحوباه».

به خنجر، از جفا بریده شود بر کناره رودخانه، در صحرا، مانند امتحان کرده شده و دو دست بریده شود و تغییری مثل تغییر نفخه صور در عالم شود. گرفته می شود در اوقاتی که زفاف بعضی از آن ها در آن وقت باشد.

و ایضا: «شیئا شتا و شتیتا عاقا و معقا عیقا و دبیقا شنیقا».

یعنی: شش نفر از آرزومندان و جوانان به سختی افتند و به دشواری بعد از دشواری و جمعی دیگر از چسبیدگان به زحمت افتند.

گویا مراد از این شش نفر، جوانان از بطن صدّیقه کبرا- سلام اللّه علیها- است که علی اکبر، علی اصغر، قاسم، عبد اللّه و یک نفر دیگر از اولاد حسن مجتبی علیه السّلام که احمد یا ابو بکر نام داشته و خامس اصحاب کسا، حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام می باشد.

و ایضا: «صبوعاه میصیعا یتسرفا و ینفرعاه و میبود عابدیعاه یشوعاه ینشتعشعا»: خیمه های رنگین که جای فرزندزادگان است، سوخته شود و آشکار شوند خویشان معروف که به نازپرورده باشند. «ینشعشعا» یعنی تشنه کشته شود یا آن که

۱- سوره اسری، آیه ۳۳.

این مصیبت شایع شود و اوّل اولی است، چه ثانی از لفظ یشوعا معلوم شود.

تنقیدات لهذه القضیّه ببیانات غیر مرضیّه

اشاره

بدان که صاحب انیس الأعلام (۱) بعد از این که قضیّه وحی کودک را به نحوی که ما نقل نمودیم- با فی الجمله اختلافی که به آن اشاره می شود- ذکر نموده، گفته است که این خبر به وجوهی کاذب است.

وجه اوّل:

آن که از این خبر معلوم می شود پدر و مادر او یهودی بودند، یعنی دین حضرت موسی را داشتند و حال آن که بعد از ظهور عیسی، کسی که در دین موسی باقی بماند از اهل کشف و کرامت نخواهد بود، بلکه در زمره کفّار و هالکین خواهد بود، کیف لا و حال آن که صریح خبر است که فرزند خود را در مقبره یهود دفن کردند.

و جواب از این وجه آن است که:

اوّلا: از کجای این خبر معلوم است که پدر و مادر آن طفل، یهودی بودند! بلی در آن است که پدرش پنجاس از علمای بنی اسراییل بود امّا حضرت موسی و عیسی علیه السّلام هردو بر بنی اسراییل مبعوث بودند؛ چنان که ما مقصور بودن نبوّت عیسی علیه السّلام، بر بنی اسراییل را در انوار المواهب در جزء سوّم آن که ملقّب به الکوکب الدرّی است- در ضمن بیان ایمان حضرت ابو طالب بما لا مزید علیه- بیان نموده ایم.

ثانیا: مجرّد دفن آن طفل در مقبره یهود، دلیل بر یهودی بودن آن ها نمی شود، زیرا ممکن است مقبره یهود، نام آن قبرستان باشد نه محلّ دفن آنان و بر فرض آن که محلّ دفن آنان نیر باشد، مجرّد دفن در آن جا، دلیل یهودی بودن آن ها نمی شود، چه ممکن است در دفن در آن مقبره، به جهت تقیّه از یهود و غیر از آن از اعذار دیگر، معذور بودند.

۱- انیس الاعلام فی نصره الاسلام، ج ۲، صص ۱۴۳- ۱۴۲.

ثالثا: این نقل دفن در قبرستان یهود را بزرگانی که این خبر را نقل نموده اند، ذکر ننموده اند، چنان که بر مراجع، مخفی نخواهد ماند.

وجه دوّم:

آن که در هیچ آیه ای از آیات قرآنیّه و هم چنین در هیچ خبری از اخبار محمدیّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، ذکری از او نشده است، حال آن که اگر چنین امری، سی و چهار سال و حتی هفتاد یا هشتاد سال قبل از تولّد حضرت رسول واقع شده بود، لااقل در خبری از اخبار آل محمد او را ولو به نحو اجمال ذکر می نمودند.

بنابراین عدم ذکر او در قرآن و احادیث صحیحه دالّ بر عدم نبوّت آن است. پس نبوّت او ثابت نگردید و چنان چه نفی نبوّت نبیّ ثابت النبوّه موجب کفر است، فکذلک اثبات نبوّت شخص منفی النبوّه نیز کفر است.

نیز این پنج وحی از نه کلمه جناب مسیح کمتر نبود که در سوره مریم، ذکر آن ها واقع گردیده است که در مهد از آن جناب صادر گردیده، چه طور شد که خداوند، نه امر از جناب مسیح را به تمامه برای حبیب خود نقل فرمود، ولی یک کلمه از پنج وحی کودک، در قرآن و احادیث نقل نگردید.

پس مشکوک النبوّه، بلکه مشکوک الوجود است، فعلی هذا نقل و استدلال به کلمات او جایز نخواهد بود.

جواب: از این وجه

اوّلا: آن است که از قضایای معروفه، قضیّه عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود است. چه این که ندیدن ذکری از وحی کودک در آیات و اخبار، دلالت بر عدم آن نمی کند، زیرا ممکن است در اخبار ذکرآن شده باشد ولی به ما نرسیده باشد، و اگر اثبات نبوّت هرنبی منوط به ذکر خاصّ آن در آیات و اخبار باشد، پس ما باید تقریبا به زیادتر از صد نبی قایل نباشیم، چون در آیات قرآنیّه و اخبار معصومیّه، عدد معدودی از انبیا نام برده شده و حال آن که به صریح اخبار، یک صد و بیست و چهار هزار

پیغمبر و نبی از جانب خداوند تعالی فرستاده شده.

ثانیا: ذکر شدن نه کلمه عیسی علیه السّلام در قرآن در حالی که در مهد بوده، به واسطه رفع تهمت از مادرش مریم است. چنان چه نام بردن خود مریم در قرآن قریب به سی مورد و اسم نبردن در آن از زنان دیگر عالم، نظر به جبران دل شکستگی آن مخدّره است که او را به عمل زشت متّهم نمودند و وقتی خصوصیّتی نباشد که ذکر اسم و یا کلمات شخص نبی را ایجاب کند، اسم نبردن و ذکر نکردن کلمات آن در قرآن و احادیث، لزومی ندارد. کما لا یخفی.

وجه سوّم:

آن که احدی از قدمای علمای شیعه و سنّی از مفسّرین و محدّثین و مورّخین و از کسانی که ردّ بر یهود و نصارا نوشته اند، احوال او را ذکر نکرده و از کتاب او استدلال ننموده اند، هم چنین مورّخین یهود و مسیحیّه نیز احوال او را ننوشته اند، هرکس مدّعی است، فعلیه البیان.

و جواب: از این وجه علاوه بر آن که در جواب وجه اوّل گفته شد، آن است که حال این وحی، مثل حال انجیل برنابا است که تا قریب به زماننا هذا، احدی نه اسم آن را می برد و نه از کتابش نقل می کرد و در این تازگی پیدا شد.

صاحب انیس الأعلام در بشارت بیست و پنجم از بشارات وارده بر نبوّت حضرت ختمی مرتبت از کتب سالفه، بشارتی را می نویسد که در یکی از اناجیل متروکه خطیّه بوده، چنان که عبارتش این است که در یکی از اناجیل متروکه خطّی که قبل از بعث خاتم الانبیا با قلم بر پوست، نوشته شده بود، که در کتابخانه بعضی از نصرانی های پروتستان، در مدرسه خود پروتستانی ها بوده که به نظر این حقیر رسید، در جزو وصایای مسیح به شمعون پطرس به این نحو مرقوم شده بود و بعد از آن عبارات، بشارت را ذکر کرده.

پس چه استبعاد دارد که وحی کودک هم مثل همین انجیل متروک باشد که در یکی

از کتابخانه ها مانده تا وقتی که بر او دست یافته اند.

وجه چهارم:

آن که کسانی که از کتاب او استدلال کرده اند، احوال او را از هیچ تاریخ و از هیچ حدیثی بیان نکرده اند، بلکه از کتاب منسوب به خود او نقل نموده اند و اصل قصّه او، مشتمل بر اغلاط کثیره می باشد، چنان چه بر متتّبع، مخفی نیست.

و جواب از این وجه آن است که بیان حال کسی از کتابی که خود او گفته و نوشته، موجب وثوق و اطمینان به صاحب آن است نه باعث قدح و تنقید آن، کما لا یخفی.

و ای کاش صاحب انیس الأعلام فی الجمله به اغلاط کثیره این قصّه اشاره ای می نمود و آن را به وضوحش وانمی گذاشت.

وجه پنجم:

آن است که احدی از یهود و نصارا او را نبی و کتابش را الهامی نمی دانند و قول او را به یک پول هم نمی خرند. لهذا خواندن و نوشتن کتاب او و استدلال نمودن از آن، تضییع اوقات است. بنابراین، از کتب سالفه اقوال او در این مقصد یعنی در اثبات نبوّت حضرت خاتم النبیّین نقل نخواهد شد.

و جواب از این از جواب های وجوه سابقه معلوم است و یا آن که قویّا محتمل است که یهود و نصارا این کتاب را دیده و چون فقرات آن، علیه آن ها بوده، لذا آن را کتمان نموده و اسمی از او نبرده اند، و اللّه العالم.

تذییل فی المقام دخیل:

در سیف الأمّه است که مخفی نماند هم چنان که در کتب انبیای سلف و غیره، به ذکر اسامی پیغمبر آخر الزّمان تلویح و تصریح شده، همچنین به ذکر اوصیا و خلفای آن جناب نیز کلا او بعضا اشاره شده است و این نیز از جمله مؤیّدات، بلکه مثبت مطلوب

است که آن، اثبات نبوّت حضرت خاتم النبیّین از کتب سالفه است. چه ولایت و امامت آن ها موقوف و بسته بر نبوّت آن جناب است.

و این از قبیل استدلال انّی است که از معلول پی به علّت برده می شود و چون حقیّت ایشان ثابت شود، حقیّت آن جناب نیز ثابت است و شمّه ای از ذکر ایشان گذشت که در تورات و غیره ذکر دوازده نفر و پانزده نفر شده بود و انطباق آن را بر ائمّه اثنا عشر و وجه آن انطباق را بیان نمودیم؛ و هم چنین ذکر ذبیح در کنار نهر فرات شده، ذکر ایلیا و حسنین چنان که گذشت.

نیز از آن جمله، آن چیزی است که یوحنّا که از جمله حواریّین حضرت عیسی علیه السّلام است و او را یوحنّای الهی گویند، در فصل بیست و یکم کتاب اپکلیسی می فرماید: بهشت، دوازده در دارد که هرکدام از یک گوهری است و در هرکدام از آن درها، اسم هریک از آن دوازده نفر نوشته شده است که تعیین شدگان از جانب کسی هستند که آن دوازده نفر در فرمانبرداری او به جمیع مخلوقات تقدّم دارند و بعضی از آن ها به سبب ذبح شدن در راه خدا به گوسفند تشبیه شده اند.

و از آن جمله حضرت شعیای پیغمبر، در کتاب خود در سیمان بیست و ششم و بیست و هفتم، بیان آمدن مهدی آخر الزّمان را می فرمایند. ابتدا در سیمان بیست و ششم در ضمن پاسوق های چند می گوید: به یوم ههویوشر هشیر هزببرص یهودا عیر عاذلا نوبشو عاع حوموت و احل.

و خلاصه معنی این پاسوق ها با پاسوق های بعد به حذف بعضی زواید، آن که: در آن روز، در زمین یهودا- یعنی بیت المقدّس و حوالی آن- تسبیح و ستایش تو خوانده خواهد شد و خواهد گفت: این کسی است که شفاعت کننده ماهاست. پس گذاشته شود در آن حصار و پیش حصار یعنی «شیر حاجی هان» درها را باز کنید برای آن که داخل شوند جماعت نیکوکار که حق را نگاه می دارند و خطبه های کهنه گذشت، تا این که می فرماید: بدانید او است که آنانی که در بلندی ها ساکنند را سرنگون خواهد ساخت و آن شهری که خود را از همه شهرها بلندتر می شمرد نیز، سرنگون خواهد ساخت و آن

شهر را، پاهـای فقرا و قـدم های مساکین، پامال خواهنـد کرد. زیرا راه های مقدّسـین راست می باشـد و جادّه او برای راه رفتن راست است.

آن گاه می گوید: شـعیا! ای نور خدا، اسم تو و یادداشت تو، خواهش روح و نفس ما بوده است. در شب ها آرزومند ظهور تو بودیم و به این جهت وقتی که صبح طلوع کند، روح ما از برای تو بیدار خواهد شد.

ای نور خـدا! وقتی که دیوان هـا را در زمین بکنی، ساکنـان زمین، عـدالت [را] از تو تعلیم خواهنـد گرفت. به این جهت بر آن منـافق رحـم نخـواهی کرد. چـه در آن وقـت هم، عـدالت یـاد نخواهـد گرفت. به جهت آن که در زمینی که به مقـدّسان تعلّق داشت، عمل های قبیح بجا آورد.

ای نور خدا! ان شاء اللّه دست قوّت تو بلند شود و امّا نبیند حاسدان تو و ندامت ببرند و آتش غضب تو، دشمنانت را بخورد.

ای نور خـدا! آن زمـانی که مـا بی تو بوده ایم، همه کس مـا را در تصـرّف خود گرفته بود و به این جهت یاد تو تسـلّی ما بود. پس آنـانی که اهـل جهنّم انـد، رجعت نخواهنـد نمود و ای نور خـدا! از این راه آنانی که ما را در تصـرف خود گرفته بودنـد، خوردوخمیر خواهند شد. به نحوی که یاد آن ها از روی زمین کم شود.

ای نور خـدا! تـازه جلالـت به هم نرسانیـده ای، بلکه جلالـت تو را از ابتـدا بوده و این هـا که تابع توانـد، در وقت تنگی، تو را جستجو کرده اند و در وقت شدّت، حدیث تو دین ایشان بوده است و این است که در وقت خوشی خواهند گفت: ما در غیبت تو از قبیل زن حامله بودیم که زاییـدن او نزدیک شـده و دردمند باشد و باوجود این، اقرار داریم که سبب نیفتادن جبّارانی که در زمین بودند، آن بود که ما عدالت را در زمین به جا نیاوردیم.

و اگر آن چه تـو به واسـطه کلام خـدا فرمـوده بودی، به عمـل می آوردیم؛ مـدّتی بود که جبّاران را از روی زمین محو کرده بودی و زمان خوشـی آمده بود. پس آن چه ما از ظالمان کشـیدیم به سـبب اعمال خودمان بود، زیرا عمل های خود را خالص نکرده و

زمان ظهور تو را به تأخیر می انداختیم.

آن گاه می فرماید: یخومتئخا نوءلاتی یقومیم ها تئصوا و دننی شوخنعا فارکی تل اورون تلئکا و اراص رفاهیم یتبل.

یعنی: مرده های تو زنده شوند و اموات تو برخیزند و مسکن گران خاک ستایش تو کنند که شبنم تو، شبنم روشنایی و نور است.

پس در سیمان بیست و هفتم در پاسوق بیست و دوّم می گوید: «لخ عمیم بونحدا ارئخا ایسکورد لاتخا بعد نچاچی کیمعت رئقع عد بعور زاعم کی هینه آزونای یاص میمو قوموا لیفقد عود یوشب ها ارص عالات و قیلناها ارص ات و امی ها و لو تحسن عو و عل هروقیها».

این خطاب شعیا به قوم خود است، یعنی؛ ای قوم من! داخل محال سکناهای خود شوید و سهل مدّتی، در به روی خود ببندید، تا زمان خشم بگذرد، زیرا این نور خدا است که بیرون خواهد آمد برای آن که دیوان گنهکاران ساکنان زمین را بکند و آن گناهان را برای ایشان ردّ کند. زمین در آن زمان خون خود را آشکار خواهد کرد و کشتگان خود را نخواهد پوشانید.

«بیوم ههو یفقود اذونای بحریو حقا شا و هکدو لا ورح خدا قاعل لیویاتان تاحاش بارئح و عل لیویاتان ناحاش عقلتون و هارق ات هتنیم اشر بیام بیوم ههوکرم حمر عتولا».

یعنی، در آن روز، نور خدا به شمشیر قوی و بزرگ و سخت خود از لیویاتان انتقام خواهد کشید.

لیویاتان از قراری که جزانیم نصرانی در فهرست اسامی عبری نوشته، دو معنی دارد:

یکی اجماع و اتّفاق و دیگری دست برادری دادن دو نفر به یکدیگر برای خدعه و مکر و حیله.

به هرحال می فرماید: از لیویاتان انتقام کشید که چون آلتی بود، دست به گردن هم کرده که خبرها را از طرف بالا به زیر می گردانیدند و این لیویاتان گره درگره و

کج و پرپیچ بود.

پس در آن روز، آن نور خدا، باغ خود و حدیقه مهر و صداق خود را خواهد طلبید.

در پاسوق بعد می فرماید: و خواهد گفت: منم که آن را محافظت می کنم و عوض می دهم برای کسی که بخورد هرآن چه لیویاتان به دیگری خورانید.

اگر منصف، تأمّل نماید، در این فقرات می بیند که آن همه، احوال آن خبری است که پیغمبر ما در حقّ فرزند خود فرموده.

و مقدّمه لیویاتان به عینه مصداق آن اتّفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق آبای صاحب الزّمان است و خصوص آن حوزه خثناء، چنان چه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه شقشقیه فرموده که مصداق گره درگره و پرپیچ وتاب است و طلبیدن باغ مهر که اشاره به باغ فدک است که لیویاتان به دیگران خورانید، صریح در مطلب می شود، خصوص چون آن چه را حضرت شعیا در سیمان سی و دوّم کتاب خود می فرماید به آن ضمّ شود که اوّل پاسوق ها این است:

«هن لصئدق ایملخ مئلخ اول صادویم لمیش باد یا سوریم» تا آخر پاسوق ها که خلاصه معانی آن ها چنین است:

هان! این است که آن پادشاه به عدالت پادشاهی خواهد کرد و در آن زمان، شاهزادگان در دیوان، مقدّم خواهند بود.

در آن روز چنان خواهد بود که آن مرد- و گویا اشاره به لیویاتان باشد- چون کسی می شود که از طوفان بگریزد و خود را از رعدوبرق و باد پنهان دارد و آن پادشاه از قبیل رودخانه در وقت تشنگی شدید و سایه سنگ عظیم در میان بیابان خواهد بود.

در آن زمان چشم ها خیره نخواهد شد، گوش ها زود خواهد شنید، دل ها ادراک خواهد نمود، زبان لالان، فصیح تکلّم خواهد کرد، جاهل و نادان، پیشوا گفته نشده و منافق، بزرگ نامیده نخواهد شد.

تا این که می فرماید: در آن زمان برای منافق، بدترین وقت ها خواهد بود، زیرا به اتّفاق رفیق خود خیال ها کرده است، برای آن که مظلومان را به سخن مردم

فریبانه ضایع کند.

ای منصف! نظر کن به آن چه در این مقام تصریح فرموده از مقدّم بودن شاهزادگان در دیوان، چه در آن روز ائمّه اثنا عشر، رجوع خواهند فرمود و از گریختن لیویاتان و وصف منافق و این که فرموده به اتّفاق رفیق خود برای ضایع کردن مظلومان، سخن مردم فریب، گفته، چه مصداق همه آن ها ظاهر و هویدا و بر احوال ابو بکر و عمر منطبق است.

و هم چنین مصداق آن چه در سیمان یازدهم است، که ابتدای آن در اواخر مذکور می شود و آخر آن این است که بعد از آن که از آخر الزّمان خبر می دهد، در وصف آن نور خدا می گوید: آن نور خدا، دیوان مساکین را عدالت خواهد کرد و به راستی انتقام مظلومان را خواهد گرفت، ایمان، کمربند او و عدالت، میان بند او خواهد بود.

در زمان او، گرگ و برّه در یک جا ساکن خواهند شد و پلنگ و بزغاله در یک مکان خواهند چرید، گوساله و شیر و میش باهم خواهند بود و گوساله و خرس باهم خواهند رفت، شیر و گاو پیش هم کاه خواهند خورد و طفل شیرخواره، دست در سوراخ مار خواهد کرد.

و چون آن چه در سیمان چهل و دوّم و چهل و نهم فرمود به آن ها ضمیمه شود، اظهر و اصرح می شود. چه حضرت شعیا در سیمان چهل و دوّم همین کتاب می فرماید که ابتداهای آن سابق بر این، مذکور شد و در آخر می گوید: من از خبرهای تازه خبر می دهم و پیش از آن که به وقوع پیوندد، به شما اعلام می کنم. برای نور خدا، تعریف و ستایش تازه ای بخوانید که ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر، نزد ساکنان آن جزایر است.

و در سیمان چهل و نهم، در مقامی که خدای تعالی به آن نور خطاب کرده، می فرماید: آن چه خلاصه آن این است که: پروردگار دعای تو را در روز شفاعت شنید؛ تو را کمک و محافظت نمودم و برای امّت میثاق قرار دادم تا زنده سازی زمین را و میراث هایی را که به تاراج رفته بود، به تصرّف خود درآوری و محبوسین را از بندها

بیرون آوری و به آن هایی که به ظلمت غیبت گرفتارند، بگویید ظهور کنند.

تا این که می فرماید: زیرا رحم کننده ایشان، ایشان را حکومت خواهد کرد و جادّهای من، عزیز خواهند بود و این است آن ها که از دور و از سمت دریای مغرب خواهند آمد.

و این که در فصل چهل و دوّم فرمود: «ستایش او در انتهای زمین، در دریای جزایر است» با آن چه شیعه می گوید که آن حضرت، در انتهای زمین در دریای مغرب، در جزیره خضر است، مطابق است و آن جزایر، بسیار زیاد است، بلکه اهل فرنگ نیز از آن جزایر خبر داده اند و حکایات جمعی در خصوص آن جزایر، شایع است.

و از آن جمله در آخر این فصل، در واقعه حضرت سیّد الشهدا، ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام که سابق بر این از نبوّت هیلد و چهل و ششم کتاب ارمیا نقل شد، تصریح به آن، در کتاب شعیا نیز مذکور است که خدا می فرماید:

ای فرزند حبیب من! که به مصلحت های بسیار، گرفتار زحمت و مصیبت شده ای، به خاطر نرسانی که من تو را فراموش کرده و خلاص نخواهم نمود.

خواستم به واسطه تو، حجّت ها را بر همه مخلوقات، تمام کنم؛ به همین جهت، تو را خلاص نکردم و چنان ندانی که من تو را فراموش کردم! اگر مادر، فرزندش را فراموش کند، من تو را فراموش نمی کنم.

این است که من به ید قدرت خود، تو و ده نفر دیگر را در آن شهر علم انداخته بودم که از آن ده شهر علم به وجود می آید و آن ها دیوارها و حصارهای آن شهر خواهند بود و آنان که می خواهند نسل شما را منقطع کنند، ممکن نیست اراده خود را به اتمام رسانند، بلکه به نفاق و اعمال خود، گرفتار از دنیا خواهند رفت.

تا این که بعد از کلامی می فرماید: آن زمینی که به تو تعلّق داشت و به سبب منافقین خراب و بیابان شده بود، در آن وقت از وفور جمعیّتی که به تو خواهم داد برای سکنای ایشان، تنگ خواهد شد؛ باوجود آن که آنانی را که در آن روز، تو را از قبیل آب می آشامیدند، از روی زمین محو خواهم نمود.

در آن زمان وقتی که خود را بی اولاد پنداشتی، از فرزندانی که از تو به وجود آمده، به گوش خود، خواهی شنید که به تو خواهند گفت: وسعت همه زمین برای آن که در آن ساکن شویم، کم است. پس آن را وسیع ساز!

آن گاه تو در دل خود خواهی گفت: آن ها را برای که متولّد گردانید، حال آن که من خود را بی اولاد می پنداشتم، زیرا وقتی که دل از دنیا برکندم و اولاد خود را کشته و عیال خود را اسیر و سرگردان دیدم، گمان می کردم از من، کسی در دنیا نخواهد ماند، زیرا همه دست از اعانت من برداشته، مرا تنها واگذاشتند، پس این ها که حال می بینم، کجا بودند؟

من که خداوند توام، به تو می فرمایم: ای بنده من! بدان هنوز مانده است که بیاید آن زمانی که دست قدرت خود را به سوی عجمان دراز خواهم نمود و در میان آن ها لوای خود را بلند خواهم ساخت تا پسران تو را در میان بغل ها و دختران تو را بالای دوش های خود به راه برند.

پادشاهان، مربّی ایشان و زنان ایشان، دایگان اولاد تو خواهند بود، روی های خود را بر خاک گذاشته، به تو تعظیم خواهند نمود و به زبان خود، خاک قدم تو را از راه اخلاص خواهند خورد و خواهند لیسید.

آن وقت خواهی دانست که منم خداوند مهربان که ممکن نیست بگذارم آن هایی که امید خود را در من گذاشته اند، شرمنده شوند تا این که می فرماید: همه آنان که دیوان تو را کرده اند، من به عدالت، دیوان ایشان را خواهم کرد و همه اولاد تو را مستخلص خواهم گردانید و به دشمنان تو، گوشت های خودشان را خواهم خورانید و خونشان را از قبیل شراب صاف نشده، به ایشان خواهم نوشانید، این تنبیهی است به جهت ایشان، که در دنیا مقرّر خواهم نمود.

صراحت این مراتب را در حقّ حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام ملاحظه کن و ببین چه نوع ظهور دارد؛ از خطاب به فرزند حبیب من، خبر از گرفتاری و مصیبت، بودن او با ده نفر دیگر از برادران و فرزندان او در شهر علم که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تصریح نمود «أنا مدینه العلم

و علیّ بابها»(۱)، خبر دادن از اراده قطع نسل ایشان که در کتاب ها و تواریخ ظاهر است، و خراب و بیابان شدن کوفه که زمینی است که به او تعلّق داشت؛ چه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مکّه شهر خدا است و مدینه شهر پیغمبر است و کوفه شهر من است، و بسیار شدن اولاد آن حضرت و ظهور قدرت الهی در حقّ او و در میان عجمان که همه ایشان از شیعیان خاصّ او بودند و پادشاهان عجم به حدّی در تضرّع و تعظیم به خدمت او می کوشند که در بلده طیّبه قم که دختر شش هفت ساله از نسل آن حضرت مدفون است سلاطین ذوی الاقتدار چون به آن آستان رسند، ابتدا آستان را می بوسند و همه در آستان ملک پاسبان حضرت امام حسین سر خضوع بر خاک می گذارند، و در تربت مقدّس آن حضرت، خدای تعالی شفا قرار داده تا صدق آن چه به شعیا فرموده که خاک قدم تو را خواهند لیسید به ظهور رسد، و دشمنان آن حضرت چنان به جان هم افتادند که همه گوشت و خون یکدیگر را خوردند؛ چنان چه از حکایات حجّاج بن یوسف و شبث بن ربعی ملعون که در کربلا حاضر بود و عبد اللّه بن زبیر و غیره ظاهر است و در رجعت نیز ظاهر خواهد شد.

در خصوص آن چه در این مقام مذکور شد، با دو سه نفر از علمای اهل ذمّه صحبت داشته و از تفسیر این پاسوق ها از ایشان استفسار شد، بعضی موافقت نمودند در همه آن چه تفسیر شده و با بعضی دیگر اندک اختلافی بود که در مطلب تفاوتی نمی کرد.

و از آن جمله نیز در واقعه سیّد الشهدا علیه السّلام در فصل چهارم کتاب ارمیا می گوید آن چه خلاصه آن این است: چه شد و چه حادثه ای روی داد که رنگ بهترین طلاها تار شد، سنگ های بنای عرش الهی پراکنده گردید و فرزندان بیت المعمور که به اوّلین طلا زینت داده شده و از جمیع مخلوقات نجیب تر بودند، چون سفال کوزه گران پنداشته شدند. وقتی که حیوانات پستان های خود را برهنه کرده، بچّه های خود را شیر می دادند، عزیز من در میان امّت بی رحم دل سخت، چون چوب خشک شده در بیابان، گرفتار مانده و زبان طفل شیرخواره از تشنگی به کامش چسبیده است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴.

در چاشتگاهی که همه کودکان نان می طلبند، چون بزرگان آن کودکان را کشته بودند، کسی نبود که به ایشان نان دهد. آنانی که در سفره عزّت، تنعّم می کردند، در سر راه ها هلاک شدند. آن هایی که در بهترین بسترها پرورش یافته بودند، فضولات اسبان را در بغل گرفته، می غلطیدند. پس وای بر غریبی ایشان! عزیزان من برطرف شدند به نحوی که برطرف شدن ایشان از برطرف شدن قوم سدوم، عظیم تر شد، زیرا آن ها هرچند برطرف شدند. امّا کسی به ایشان دست نگذاشت، امّا این ها باوجود آن که از راه پاکی و عصمت مقدّس، از برف سفیدتر، از شیر بی غش تر و از یاقوت رخشان تر بودند، روهایشان از شدّت مصیبت های دوران، متغیّر گشته بود به گونه ای که در کوچه ها شناخته نشدند، زیرا پوست ایشان به استخوان ها چسبیده بود.

و بعضی از علمای یهود عنود این تعزیه داری ارمیا را بر اهل شهربیت المقدّس بیت در خرابی آن حمل می کردند، غافل از این که هردو خرابی بیت المقدّس و قتل ایشان به سبب کثرت معصیت و بت پرستی و سایر این امور بود؛ به حدّی که خداوند عالم بر ایشان خشم گرفت و لعنت ها کرد. چنان چه شمّه ای از آن از کتب ایشان در جایی که متواتر نبودن تورات را نقل می کنیم، ذکر خواهد شد و این با اوصافی که در این مقام مذکور شد و شنیدی، منافات دارد و نمی تواند بر ایشان حمل شود.

این ناچیز گوید: کیفیّت هردو خرابی بیت المقدّس به تفصیل در کتب تواریخ مسطور است.

عبقریّه دهم [بشارت ظهور در کتب متفرقه دیگر]

اشاره

در بشارات ظهور موفور السرور آن جان جهان و امام عالمیان، در کتب و صحف اشخاصی است که در نبوّت آنان اختلاف است و در آن چند رفرفه می باشد.

[بشارت مهادیو] ۱ رفرفه

در بشارات مهادیو به ظهور حضرت قائم علیه السّلام است.

محدّث بارع میرزا محمد اخباری در کتاب تحفه الأمین گوید: جمیع اهل شهود، اقطاب حقیقیّه امّت محمدیه را در دوازده منحصر دانسته اند، هرچند در تشخیص موضوع آن اختلاف نموده اند. ابن حجر عسقلانی باوجود تعصّب تصریح نموده که قطب نمی باشد مگر از اهل بیت.

حال، بر سر تعیین موضوع آن آمدیم که طریق اثبات آن بر وجه کلّی سه نوع است:

نوع اوّل: طریق عامّه و آن، نقل متّصل از اصحاب وحی است و در آن چند شهادت است:

اوّل، شهادت جنّیان، چنان چه خاکسار، در کتاب «مهادیو» که در لسان شرع، ابو الجانّ است، دیده است که در «جک دوربیا» که دور دوّم از ادوار اربعه است، هنگامی که مهادیو از ذرّیّه به خاطر تقریب کثرت گناه و امتناع از قبول امر به معروف و نهی از منکر برنجید، در کوه سمیر اعتزال نموده و به زوجه خود کورایابتی که امّ الجان است، از خلقت حضرت آدم علیه السّلام از طین در نزدیک «کال جک» که دور رابع

است، خبر داد.

در آن جا به خلقت خاتم النبیّین و دوازده بزرگوار از عترت طاهرین او- سلام اللّه علیهم اجمعین- کرده و نصّ بر افضلیّت ایشان بر جمیع مخلوقات نموده، آن کتاب در مذهب برهمنان از قبیل کتب سماویّه است و نزد آدمیان، در روی زمین، کتابی اقدم از آن نیست و ایشان، مهادیو را «منه» یعنی نبی می دانند.

[کتاب پاتنگل] ۲ رفرفه

در بشارت پاتنگل به ظهور ولیّ عصر (عج) است.

در کتاب زبده المعارف (۱) و ذخیره الالباب و تذکره ذکر شده، صاحب کتاب پاتنگل که از کتب اعظم کفره هند است، می گوید: چون مدّت دور تمام شود، دنیای کهنه، نو شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه ای از فرزندان دو پیشوای بزرگ جهان پیدا شود که یکی، ناموس آخر الزّمان- یعنی حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله باشد و دیگری صدّیق اکبر، یعنی وصیّ بزرگتر که «پشن» نام دارد- پشن نام حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است و نام آن صاحب ملک به زبان هندوان، راهنماست- به حق، پادشاه شود و خلیفه رام باشد- رام به معنای خداست- و آن پادشاه، به جای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر باشد، حکم براند و برای او معجزه بسیار باشد.

هرکه به او پناه برد و دین پدران او را اختیار کند، نزد رام، سرخ روی باشد. دولت او بسیار کشیده شود و عمر او از فرزندان ناموس اکبر زیاده تر باشد و آخر دنیا به او تمام شود.

از ساحل دریای محیط، جزایر سراندیب، قبر بابا آدم، جبال القمر و شمال هیکل زهره تا سیف البحر و اقیانوس را مسخّر گرداند، بتخانه سومنان را خراب کند و جگرنات به فرمان او به سخن درآید و به خاک افتد، پس آن را بشکند و به دریای اعظم

۱- زبده المعارف فی اصول العقائد، ص ۶۴۴.

اندازد و نیز هربتی در هرکجا که باشد، بشکند.

بـدان که «جگرنات» در لغت «سانسـکریت» که لغت هنـدوان است، به معنی موجـد الکلّ می باشد در مقابل «لاکهرنات» که به معنی معدم الکلّ است و مراد از «جگرنات» بتی است که او را مظهر موجد الکلّ دانسته و عبادت کنند. انتهی التفسیر.

[بشارت شاکمونی] ۳ رفرفه

در بشارت شاکمونی به ظهور ولیّ عصر (عج) است.

در کتب مزبوره مسطور است که شاکمونی که یکی از کفره هند است، گوید:

پادشـاهی و دولت دنیـا به فرزنـد سیّد خلایق دو جهان، کشن بزرگوار تمام شود.- کشن در لغت ایشان، نام حضـرت رسالت است- آن کسـی باشد که بر کوه های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند و بر ابرها سوار شود، فرشتگان، کارکنان او و پری زادان و آدمیان، درخدمت او باشند.

و از سودان که زیر خطّ استـواست تا عرض تسـعین که زیر قطب شـمالی است، ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم تا باغ شدّاد را صاحب شود. دین خدا یک دین شود و زنده گردد، نام او ایستاده و خداشناس باشد.

در ذخیره و تـذکره مـذکور است که شـاکمونی به اعتقـاد کفره هنـد، پیغمبر صـاحب کتـاب بوده و گوینـد بر اهـل ختا و ختن مبعوث شده و مولود او، شهر کیلوس است.

[کتاب دید] ۴ رفرفه

در بشارت ظهور آن سـرور در کتاب «دید» است؛ بنابر آن چه در تذکره نوشته، در آن کتاب که کفره هند، آن را آسمانی می داننـد، گویـد: بعد از خرابی دنیا، پادشاهی، در آخر الزّمان پیدا شود که امام خلایق و نام او منصور باشد. تمام عالم را بگیرد و به دین

خود آورد، و همه را از مؤمن و کافر بشناسد و هرچه از خدا خواهد، برآید.

[بشارت جوک] ۵ رفرفه

در بشارت جوک؛ در همان کتاب مسطور است که جوک، در کتاب وشن گفته:

آخر دنیا، به کسی گردد که خدا را دوست دارد، از بندگان خاصّ او و نامش خجسته و فرخنده باشد. همه خلق را که در دین ها اختراع کرده و حقّ خدا و پیغمبر را پامال کرده اند، را زنده گرداند و بسوزاند، عالم را نو گرداند و هربدی را سزا دهد، دولت او یک کرور که عبارت از چهار هزار سال است می باشد و خود و اقوامش پادشاهی کنند.

[کتاب ماسک] ۶ رفرفه

در بشارت ظهور امام زمان- علیه صلوات اللّه الملک المنّان- در کتاب ماسک است. ماسک نام یکی از صاحب شریعتان کفره هند است. او بر این اعتقاد است که آدمی همچون گیاه می روید و خشک می شود و از هم می ریزد.

گوید: دور دنیا به پادشاه عادلی تمام شود که در آخر الزّمان، پیشوای ملایکه و پریان و آدمیان باشد. حقّ و راستی با او باشد، آن چه در دریاها و کوه ها پنهان باشد، همه را بیرون آورد و از آسمان ها و زمین آن چه باشد، خبر دهد.

[کتاب دادیک] ۷ رفرفه

در بشارت ظهور حضرت صاحب الامر- عجلّ اللّه فرجه- در کتاب دادیک است.

در آن کتاب گوید: بعد از آن که مسلمانی به هم رسد و در اسلام بیداد، ظلم ظالمان، فسق عالمان، تعدّی حاکمان، ریای زاهدان، بی دیانتی امینان و حسد حسودان پیدا شود

و دنیا مملوّ از ظلم و ستم گردد، اسلام برطرف شود و جز نامی از آن نماند. پادشاهان، بی رحم و رعیّت، بی انصاف شوند و در خرابی یکدیگر بکوشند و عالم را کفر و ضلالت و فساد فرابگیرد.

پس دست غیرت الهی درآید و جانشین حمیاطا ظاهرشود، مشرق و مغرب عالم را بگیرد و همه جهان را بگردد، بسیاری از خلایق را بکشد و خلق را هدایت کند و آن در حالی باشد که ترکان، امیر مسلمانان باشند و او به غیر حق، از کسی چیزی قبول نکند.

[بشارت زردشت اوّل] ۸ رفرفه

در بشارت، زردشت اوّل به ظهور موفور السّرور ولیّ عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف است.

از بعض تواریخ معتبره معلوم شود، جمعی نزد طایفه مجوس، زردشت نامیده شوند. اوّل: آذر هوشنگ که زردشت نخستین و مؤسّس آیین زردشتی است. او در زمان سلطنت اجامیان- جمشیدیان- در بلخ ظهور نموده و طایفه بنی کوش را که در ایران مستولی شده و مهابادیان را منقرض کرده بودند از ایران بیرون کرده است. یعنی معتقدند او، خود پادشاه بوده است.

برخی گفته اند: پادشاه عصر، آیین او را پذیرفته و به وسیله نیروی او، مملکت را از دشمن پرداخته است. او را آذرهون و آذرهوش نیز گویند که به معنی عقل تابنده و خرد تابناک است.

دوّم: فریدون که او را زردشت ثانی گویند. او از دماوند ظهور نمود و «ماردوشان» یعنی نمارده بابل و گلدانیان را که جمشیدیان را منقرض کرده و نهصد سال در ایران سلطنت می نمودند، به معاونت کاوه آهنگر اصفهانی، منقرض ساخت و تشکیل سلطنت داد. فریدون که مخفّف فرّایدون یعنی فرّاکنون و از سلاله آبادیان است، در کوه دماوند به ریاضت و عبادت پروردگار قیام داشت. چنان چه این معنی، شیوه

سلاطین عجم بوده که قبل از پادشاهی به زهد و عبادت و انقطاع از دنیا می گذرانیدند، برخی نیز پس از مقام سلطنت کبری، پادشاهی را ترک کرده و به این وظیفه مقدّس می پرداختند.

مسعودی در اثبات الوصیّه گوید: قیام فخشد بن سام بن نوح علیهما السّلام در زمان پادشاهی فریدون بوده که او ذوالقرنین است.

خدای تعالی او را به سوی قوم خود مبعوث فرمود، امّا نبوّتش را انکار کرده و را مضروب ساختند.

پس خدا او را صد سال بمیراند، آن گاه زنده اش فرمود و به سوی قوم، مبعوث اش نمود؛ باز بر او تاختند و قرن و سمت چپ سرش را مضروب ساختند.

خدا او را صد سال دیگر نیز بمیراند، آن گاه به او حیات بخشید. او دلایل نبوّتش را از دو گوشه سر او ظاهر کرد که از جای آن دو ضربت، نوری می درخشید و چون خشمگین می شد، از دو سوی سر او وی رعود و صواعق پدید آمد.

پس خدا پادشاهی مشارق و مغارب را به وی ارزانی داشت، به دست او ستمکاران را از پا درآورد و سدّ یأجوج و مأجوج را بست. زمین در زمان او، همی با عدل و وسعت و برکت بود.

سوّم: «جاماسب» که در زمان «وشتاسب» یعنی بنی حام که از آفریقا به ایران هجوم آورده بودند، با داریوش- اسفندیار- در بلخ ظهور نمود، پادشاه عصر، وی را تأیید کرد و آن ها آیین زردشتی را رونقی تازه دادند.

اشخاص دیگری نیز به نام زردشت، نامیده شده اند که همه، مروّج آیین زردشت نخست و مبیّن معانی و کاشف رموز کتاب او- کتاب زند- بوده اند. چنان چه فردوسی از قول خسرو پرویز گوید:

ما را ز دین کهن، ننگ نیست ***به گیتی به از دین هوشنگ نیست

همه راه داد است و آیین مهر***نظر کردن اندر شمار سپهر

چه اگر واضع دین زردشت در زمان گشتاسب بود، خسرو پرویز که از پادشاهان

زردشتی است، دین خود را به هوشنگ نسبت نمی داد.

گویند، آتش در زمان هوشنگ پیدا شد، روز پیدایش آتش، آیین جشن را بنا نهاد که آن را جشن سده نامند. در آینه سکندری گوید: و در کتاب زند که اسم کتاب زرداشت و پازند، شرح آن کتاب و اوستا، شرح روحانیّات آن و به معنی آموزنده می باشد، به منزله کتاب تلموت از تورات است و غالب معانی آن، شبیه به شاستر هندوان است که فقط مغان به آن عمل می کرده اند.

و بالجمله در آن کتاب می گوید: لشکر اهریمنان، دایم با ایزدیان در روی خاکدان، محاربه و کشمکش دارند و غالبا فتح و پیروزی با اهریمنان باشد، امّا نه به طوری که بتوانند ایزدیان را محو و منقرض سازند؛ چون در هنگام تنگی از جانب ارمزد که خدای آسمان است، به ایزدان که فرزندان اویند، یاری می رسد و محاربه ایشان، نه هزارسال طول می کشد.

آن گاه پیروزی بزرگ از آن ایزدان می شود و آن ها اهریمنان را منقرض می سازند.

تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند، بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده و بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست.

در کتاب زند مزبور نیز گوید: و چنان چه آذر هوشنگ خبر داده، بعد از او، سه پیمبر نامدار بزرگوار صاحب کتاب جدید و شریعت تازه خواهند آمد.

نخستین ایشان، به «اوخسیاترتا اشیدزما» موسوم است و به زعم ما این همان موسی است.

دوّمین، به «اوخسیات نماه اشید ربوتی» موسوم است که مسیح موعود باشد.

و آخر ایشان، دو نام دارد: «ساسیات سئوشان و ساسپوس». زردشت او را بسیار می ستاید و می گوید: او سلامتی دنیا را مکمّل می سازد، شرف سیف و ضرب قطعی را حایز بود، نور قاهر الهی از جبین او و یارانش ظاهر است، آفرینش را از فساد و تباهی خلاص می کند و بعد از آن، دنیا را زنده جاوید می سازد و ترقّی ابدی می بخشد تا هر

چیز، مالک خود بشود.

آن گـاه ظلمت از پیش نور، زایـل می گردد، مرگ از میـان برمی خیزد و خوبی، بـدی هـا را نمی گـذارد. «اکامانا» در پیش و «هومانا» بـدون تأثیر می مانـد. راست، دروغ را محو می سازد، قرواتات خورداد و امرتات مرداد، گرسـنگی و تشـنگی شدید را برطرف می سازد و اهریمن به پادشاهی ارمزد اعتراف می کند.

امّا در این گیرودار، دیوان دایما بر مردم هجوم می کنند و ایزدان از ایشان مدافعه می نمایند.

در بشارت الظهور بعد از نقل این عبارت فرموده:

مؤلّف گویـد: از عبـارات مزبور مسـتفاد شود که در کتـاب زنـد از ظهور چهـار نفر بزرگ خبر داده که سه نفر ایشان، صاحب کتـاب و شـریعت تـازه می باشـند و این که صاحب تاریـخ گفته از ظهور سه پیمبر نامـدار خبر داده و آخرین را صاحب دو نام دانسـته، اشـتباه کرده است. آن چه زردشت در ظهور چهارمین گفته و بسیار ستایش نموده، بر هیچ ظهوری انطباق نگیرد، مگر بر ظهور موفور السـرور حضرت مهدی موعود- ارواحنا فداه- چون آن چه صاحب کتاب زند در آخرین ظهور گفته از تکمیل دنیـا و حـایز بودن شـرف سـیف و ضـرب قطعی، خلاص کردن آفرینش از فساد و تباهی، دنیا را زنـدگی جاویـد دادن و ترقّی ابـدی بخشـیدن، زوال ظلمت از پیش نور، برطرف شـدن دروغ و برخاسـتن مرگ از میان- مطابق آن چه در شـریعت اسـلام به نحو اتمّ و اوفی بیان شـده- از خصایص ظهور حضـرت مهـدی موعود- عجلّ اللّه فرجه- می باشد که برحسب اخبار کثیره، آن حضرت را قائم نامند، برای این که قیام به سیف می نماید.

به موجب آثار متواتره «یملأ الأرض عدلا و قسطا کما ملئت جورا»(۱) توده خاک را از ظلمت ظلم و جور، پاک و به نور عدل وداد، روشن و تابناک نماید.

و به مفاد کریمه اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها(۲) صفحه عالم را از

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲- سوره حدید، آیه ۱۷.

آلایش کفر و شرک و نفاق بپردازد و به حیات ابدیّه ایمان و عرفان و توحید و وفاق، زنده جاوید سازد.

در زمان آن ظهور اعظم، اخلاق ردّیه و بزهکاری از میان مردم، زایل و ملکات حسنه، نیکویی و پارسایی، برای عامّه خلق حاصل شود و جنود عقل بر اهریمن جهل، غالب آید. عالم کیهان به سعادت خود، نایل شود و بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست.

بر هرخردمندی ظاهراست که چنین شخصی تا این تاریخ که یک هزار و سی صد و پنج سال از هجرت حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله گذشته، ظهور ننموده؛ پس هرکس دعوی کرده و خود را مهدی موعود نامیده جز از در کذب و افترا نخواهد بود، زیرا یکی از آن آثار تاکنون در عالم، ظاهر نشده است.

پس آن موعود نیست مگر حضرت حجّه بن الحسن- ارواحنا فداه- که شیعه اثنی عشریّه، همواره ظهورش را از پرده غیب، منتظر و طلوعش را از افق لاریب، مترقّبند.

[کتاب جاماسب] ۹ رفرفه

اشاره

در بشارت ظهور حضرت بقیه اللّه در کتاب جاماسب است.

محدّث بارع، میرزا محمد اخباری در کتاب تحفه در اثبات مدّعا گفته:

دوّم: شهادت جاماسب در کتاب خود که پیش از حضرت مسیح و خاتم علیهما السّلام از طوفان نوح تا طوفان آینده، همه را به ضوابط نجومی بیان نموده و تمامی پیش بینی های او، برطبق اخبار، اتّفاق افتاده و به بودن ذریّه حضرت خاتم المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از نسل دختر او، شهادت امام حسین علیه السّلام، ظهور دولت صاحب الامر بعد از غیبت و خروج دجّال تصریح نموده است و ذکر عبارات ایشان در اذهان معاصرین از باب الغاز است، لهذا به نقل صاحب ترجمه اکتفا نمود.

در تذکره الائمّه بعد از ذکر کتب بسیاری از طایفه مجوس گوید: این کتاب ها به

اقوال مختلفه و لغات مشکله، احوال آن حضرت را بیان نموده اند که ظهور خواهد کرد.

جاماس حکیم، به این تصریح کرده و در فرهنگ الملوک که اسرار العجم می گویند و از کتاب های مخفی مجوس است و آن را به منزله الیا- صحف- می دانند و به اصطلاح گبران، جاماس نامه می گویند و احکام زیج و حوادث گذشته و آینده در آن ثبت شده است.

این کتاب را وزیر جلیل القدر کرمان، برای حقیر فرستاده بود. نه جزء بود که پیوسته نوشته بودند، اکثر خطوط آن به خطّ یونانی و خطّ معقلی و قلم داودی و بعضی به خطّ فارسی شبیه بود و بعضی از منتسخ آن، مندرس بود و تا حال نشنیده ام کسی از عرب و عجم این را دیده، بلکه نامی از آن شنیده باشد.

به هرحال، جاماسب در آن کتاب در فصل کاهنبار که کاهنباران نیز گویند- هردو به کاف فارسی- از زبان زردشت نقل می کند.

به اصطلاح ایشان، کاهنباران شش روز باشد که خداوند، عالم را در آن آفرید و هر روز را کاه می گویند.

کاه کاهنبار اوّل، «میدریوردم» نام دارد. آن روز پانزدهم اردیبهشت ماه قدیم است، گویند، یزدان از این روز تا چهل روز، آفرینش آسمان ها را به اتمام رسانید.

کاه کاهنبار دوّم: «میدیوشم» نام دارد و آن، یازدهم تیرماه قدیم است، گویند یزدان از این روز تا شصت روز، آفرینش آب را تمام کرد.

کاه کاهنبار سوّم: «سی سهیم» نام دارد. این هشتاد روز است که بیست و سوّم شهریورماه قدیم باشد، گویند یزدان از آن روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را به اتمام رسانید.

کاه کاهنبار چهارم، «ایاسرم» نام دارد. آن هشتاد روز است که بیست و ششم مهرماه قدیم باشد، گویند یزدان از این روز، آفرینش نباتات و ریشه ها را تمام کرد.

کاه کاهنبار پنجم: «سیدی نادیم» نام دارد. آن اوّل مهروز است که شانزدهم بهمن

ماه قدیم باشد، گویند یزدان از این روز تا هشتاد روز، حیوانات را که دویست و هشتاد و دو نوعند، بیافرید، صد و هشتاد درّنده و چرنده و صد و دو نوع پرنده.

و کاه کاهنبار ششم: «هیمندیم» نام دارد. آن اهنود روز است که اوّل خمسه مسترّقه قدیم باشد، گویند از این روز تا هفتاد و پنج روز، خلقت و پدیداری حضرت آدم که به زعم ایشان کیومرث است، به اتمام رسید.

در آخر، احوالات ملوك و انبیا را می گوید که چند نفرند، در چه زمانی به هم می رسند، دین ایشان چیست، در کجا باشند و با امّت به چه قسم سرمی کنند. تا آن که به پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می رسد و می گوید: این پیغمبر عرب، آخر پیغمبران باشد که در میان کوه های مکّه پیدا شود. بر شتر سوار شود و قوم او نیز، شترسواران خواهند بود. با بندگان خود، چیز خورد و به روش آن ها نشیند. برای او سایه نباشد و از پشت سر، مثل پیش رو ببیند.

دین او، اشرف دین ها باشد و کتاب او، هرکتاب آسمانی را باطل گرداند، دولت تازیک- یعنی عجم- را بر باد دهد، دین مجوس و پهلوی را برطرف و آتشکده را خراب کند و روزگار پیشدادیان، کیان، ساسانیان و اشکانیان تمام شود.

از فرزندان دختر آن پیغمبر که «خورشید جهان» و «شاه زنان» نام دارد، کسی در دنیا به حکم یزدان پادشاه شود که جانشین آخر آن پیغمبر در میان دنیا- یعنی مکّه- باشد.

دولت او به قیامت متّصل و بعد از پادشاهی او، دنیا تمام شود. آسمان، جفت گردد و زمین، در آب فرو رود. کوه ها، برطرف شود و اهرمن کلان را که ضدّ یزدان و بنده عاصی او باشد، بگیرد، حبس کند و بکشد و رییسان اهرمن یعنی، «مسمندع»، «فرخ» «جبابل»، «قنقد» را بگیرد.

«میشناسند»، یعنی ملایکه بر او فرود آیند و خلایق را به یزدان خواند. نام مذهب او برهان قاطع و حق باشد و «بشر»- یعنی میکاییل- «سروش»- یعنی جبرییل- «آسمان»- یعنی عزراییل «بهرام»، فرشته موکّل زمین و «ازردحمز»، موکّل گاوان و

گوسفندان در خدمت او حاضر شوند و «امروز» فرشته روز اوّل هرماه و «آزوگشت»، فرشته موکّل بر آتش و «روان بخش» که روح القدس باشد، همگی بر او نازل شوند.

و از خوبان و پیغمبران، گروه بسیاری را زنده کند، مانند «ملکان» پدر خضر و «مهراس» پدر الیاس، و «فقوماس» پدر ارسطاطالیس، آصف بن برخیا وزیر «جمشاسیب»- یعنی سلیمان- «ارسطو» و «ماقذونی» و «سام بن نوح» و «شمسون»، «سولان»، «شاوول»، «شموئیل»، «میخا»، «یخرقل»، «سیسا»، «شعیا»، «حیّ»، «لؤلؤ»، «حفوق»، «لول»، «حقوق» و «رخوبا» که پیغمبران بنی اسراییل هستند و غابر بن شالخ زنده شود و سیمرغ از کوه قاف، نزد او حاضر گردد. سیمرغ، عنقای مغرب است که به دعای «حنظل بن صفوان» غایب شد.

و از بدان گیتی و کافران، «شل سورنورس»- نمرود- را زنده کند، او را با «پرع» و «فرخ» که «قارون» و «هامان» باشند، بسوزاند. هامان، وزیر فرعون را زنده گرداند و او را زنده دار زند.

ضحّاك علوانی را از چاه دماوند درآورد و او را دیوان مظالم بکند و بختنّصر را بسوزاند که «وژمخت»- یعنی بیت المقدّس، را خراب کرد.

«شمامورا» زنده کند که دین پهلوی را برهم بزند و آتش را شریك خالق می گرداند و می گوید آن برزخ میان خالق و خلق است.

«سدوم»، قاضی شهرلوط و «اسقف»، قاضی ترسایان را زنده کند و «دوباغ» اهرمن را زنده گرداند که عمل و طی غلام را در میان قوم نوح احداث کرد. «نمردان» را که از اکابر فرس است زنده گرداند او اعتقاد دارد یزدان، اشخاص بسیار از روحانیّن دارد که احداث نمود. از حش مؤبذ را زنده گرداند که عناصر اربعه را خالق می داند و «نامی» را زنده گرداند که ستاره پرستی را وضع کرد.

«میلان» را زنده کند که اصل وجود را سه می داند؛ نور و ظلمت و معدن جامع که سبب امتزاج و اختلال است و «کیوان»- به کاف فارسی- را زنده کند که اصل وجود را

سه عنصر می داند؛ آب و آتش و خاک و هرسه را قدیم می داند.

همه ایشان را می سوزاند و دیگر از پادشاهان اقوام خود، جمعی را که در دین خدا فتنه ها کرده و خوبان بندگان خدا را کشته اند، زنده گرداند و بکشد.

در آن کتاب، بعد از این عبارت می گوید:

مؤلف گوید: مراد از این پادشاهان که جاماسب گفته، بنی امیّه و بنی عبّاس و سلاطین جور مسلمانانند که باعث فتنه در دین و قتل نیکان یعنی، امامان و شیعیان ایشان شده اند.

و دیگر «رستم زال» را زنده کند و در خدمت او باشد و «کیخسرو» را زنده کند که دیوان، همه از او اطاعت کنند، همه را بکشد و بسوزاند و به باد امر کند، خاکستر ایشان را به دریای محیط ریزد و همه تابعان اهرمن و تبهکاران را بکشد.

نام آن پادشاه، «بهرام» و از خورشید جهان- که دختر «سین» که نام مبارک محمد صلّی اللّه علیه و آله، به لغت پهلوی است- باشد. ظهور او در آخر دنیا باشد، عمر هفت کرکس کند، و عمر او، چون خروج کند، سی قرن شده باشد و زمانی خروج کند که تازیان بر فارسیان غالب شوند و شهرهای ایشان به دست سلطان تازیک خراب شود.

پس او خروج و جنگ کند و «دود» یعنی دجّال را که کوری خرسوار و مدّعی خدایی است، بکشد و از گوشه دنیا که «گنگ» و زواچین باشد تا «وژمخت» که بیت المقدّس است، همه را بگیرد.

«گشتاسب» و «لهراسب» را زنده کند و دار زند و صاحب صبایی یعنی، عیسی علیه السّلام با او خواهد بود.

اسکندریّه و شهرهای عمّان که بحرین، هرنور، نعمان و مسقط است، جزایر پرتکال و بسیاسه و غیره را بگیرد. اسکندر بن دارا با او باشد، او را به فرنگ و رستم را به مصر بفرستد. سیّد بزرگی که پدر آن پادشاه باشد برود و قسطنطنیّه را بگیرد و علم های ایمان و مسلمانی را در آن جا برپا کند. عصای سرخ شبانان «باهودار» یعنی، موسی و انگشتر و دیهیم سلیمان با او باشد. سلیمان، پیغمبری از اسراییلیان است.

جنّ و انس و دیوان، مرغان و درندگان به فرمان او خواهند بود و او ایزدگشب- یعنی خداپرست- است و شیر اتابک بزرگ است، یعنی صاحب جبروت و بزرگی، مثل جمشاسب.

او موسوم به «کیاوند» است، یعنی پادشاه بزرگ کیان، یعنی بزرگ جبّار.

و «شیرویه»، یعنی شکوهمند که دیو دین که شیطان است از او بگریزد، «کیهان خدیو» است، یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است، یعنی برتر از همه پادشاهان و او فرزند دختر «سین» است.

مدّت پانصد قرن، خود و یارانش پادشاهی کنند و تا مقدونیّه برود که دار الملک فیلقوس است، در ساحل بحر اقصابوس خیمه زند که آخر زمین دنیا است، همه جهان را یک دین کند و کیش گبری و زردشتی نماند.

پیغمبران خدا، مشاسندان، مؤبذان، حکیمان، پری زادان و دیوان، مرغان و همه اصناف جانوران، ابرها و بادها و مردان سفیدرویان در خدمت او باشند. از مغرب برگردد، داخل ظلمات شود و جزیره «نسناس» را بگیرد و اسرافیل صاحب بوق، نزد او آید.

آن چه از کتاب جاماسب نامه در این خصوص به دست آمد، تمام شد و تتمّه کتاب نبود. در اوراق دیگر هم احوالات ملوک اسلامیان از ترکان و عجمان و عبّاسیان، وقایع هرسال از تغییرات و تبدّل پادشاهان و انقراض زمان ایشان بود که اظهار آن، خارج از مقام و انسب به کتمان است.

انتباه فی رفع اشتباه

بدان در تعیین صاحب تذکره الائمّه اختلاف کرده اند؛ محدّث بحرانی در لؤلؤه، آن را از مؤلفات علّامه مجلسی- علیه الرحمه- شمرده، میرزا عبد اللّه افندی، تلمیذ مجلسی رحمهم اللّه آن را در کتب مجهوله، اندراج داده و صاحب روضات بعد از نفی آن از علّامه مجلسی رحمهم اللّه گفته: چنین گفته می شود که از مؤلّفات ملّا محمد باقر بن محمد تقی

لاهیجی، معاصر و همنام مشارک مجلسی در نام خود و پدر است.

اقول: هرکس به زبان مجلسی آشنا باشد، می داند که این کتاب از مؤلّفات آن جناب نیست.(۱) مصراع:

کو سلیمانی که داند لحن طیر

انتهی لمؤلّفه الخاطی کتبه بیده الفانیّه و السّلام.

۱- در حاشیه کتاب شریف نجم الثاقب از مرحوم محدّث، در این زمینه چنین آمده است: از اغلاط فاحشه جمله ای از معاصرین، نسبت کتاب تذکره الائمه است به علامه مجلسی؛ چنان چه در رساله فیض قدسی توضیح نموده ام که پاره ای از تلامذه آن مرحوم، خصوصا جناب عالم کامل میر محمد حسین امام جمعه، سبط آن مرحوم و وصی در اتمام بعضی از تصانیف او، ضبط تمام مؤلفات عربی و فارسی و عدد ابیات کتاب آن جناب را کردند در رساله علیحده ای، حتی انشاءات و رسایل مختصره آن مرحوم را؛ بااین حال ذکر نکردند این کتاب را. و چگونه می شود با آن همه اهتمام و مصاحبت سالها تا وقت وفات، از نظر ایشان ساقط شود و شاهد احسن از این، آن که فاضل خبیر میرزا عبد الله اصفهانی، تلمیذ ارشد آن مرحوم، در ریاض العلماء کتاب مذکور را از کتب مجهوله که مؤلفش معلوم نیست، شمرده و این موضع از ریاض را در حیات استاد خود نوشته و با آن طول باع در اطلاع بر ارباب مصنّفات، نشود تصنیف استادش بر او مخفی بماند و فاضل عالم معاصر خوانساری ایده الله تعالی در روضات الجنات نسبت داده آن را به ملا محمد باقر بن ملا محمد تقی لاهیجی، معاصر علامه مجلسی رحمهم اللّه؛ نجم الثاقب، ج ۱، ص ۱۰۲.

عبقریّه یازدهم [بشارات متفرقه]

اشاره

در بشارات متفرّقه قبل از طلوع نور اسلام است به ظهور آن سرور است و در آن چند رفرفه می باشد.

[بشارت سطیح کاهن] ۱ رفرفه

در بشارت سطیح کاهن به ظهور حضرت مهدی علیه السّلام است:

حافظ برسی در مشارق الانوار و حمیدی از اعاظم علمای عامّه از کعب بن حارث روایت کرده اند که «ذاجدن پادشاه» برای امری که در آن شکّ کرده بود، سطیح کاهن را احضار کرد. چون به در خانه او رسید، برای امتحان پایه علم او، دیناری را در زیر پای خود پنهان نمود و پس از دخول سطیح، از او پرسید چه چیز برای تو پنهان کرده ام؟

گفت: «حلفت بالبیت و الحرم و الحجر الأصمّ و اللّیل إذا أظلم و الصّبح إذا تبسّم و بکل فصیح و أبکم، لقد خبأت لی دینارا بین النّعل و القدم»(۱).

یعنی سوگند به خانه خدا و حرم محترم او و حجر الاسود و شب ظلمانی و صبح نورانی و به هرگویا و لال که میان نعل و قدم، دیناری پنهان کرده ای!

ملک گفت: علم تو از کجاست؟

گفت: از یک نفر جنّی که با من برادر شده، هرجا روم با من همراه است.

۱- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۳- ۱۶۲.

ملک گفت: مرا از بعض اموری که بعد از این واقع خواهد شد، خبر ده!

سطیح گفت: چون اخیار، نایاب شوند و اشرار، بسیار گردند و تقدیرات خدای را انکار نمودند، اموال را با بار نقل کردند، مردم برای گناهکاران و صاحبان اموال، خاشع شدند، ارحام را قطع نمودند و مردمانی که حلال شمارنده حرام های دین اسلامند، آشکار گردیدند و اختلاف کلمه پدیدار شد و عهد و پیمان را شکستند و احترام صاحبان حرمت کم گردید و ستاره دنباله دار که عرب را درمانده کند، طلوع نمود، باران منقطع و نهرها خشک گردید و نرخ ها در اطراف بالا گرفت. آن گاه مردم بربر با علم های زرد به پشت اسب ها رو آورده، وارد مصر شدند و مردی از اولاد صخر خروج کرد و رایات سیاه را به سرخ بدل نمود، محرّمات را حلال کرد، زنان را از پستان ها درآویخت و کوفه را غارت نمود. چه بسیار زنان سفیدسان که سواران در آن زمان، آن ها را احاطه نمایند در حالی که شوهرشان کشته گشته، عجز و درماندگی آن ها بسیار شده و فرج های آنان حلال گردیده بود.

فعند ذلک یظهر ابن النبی المهدی، پس در آن زمان پسر پیغمبر، حضرت مهدی علیه السّلام آشکار کرد و آن زمانی است که مظلومی در مدینه کشته شود و پسر عمّ او در حرم مکّه کشته شود و امر پنهان ظاهرشود که با علاماتش موافق آید.

در آن وقت مرد نامبارک با گروه ستمکار خویش، روی آرد. پس بر روم به کشتن بزرگان آن مرزوبوم غالب شود و در آن حال، آفتاب منکسف گردد.

وقتی لشکرها فراهم آیند و صف ها آراسته شود، آن گاه پادشاهی از صنعای یمن بیرون آید که رنگ رخسارش چون پنبه سفید و نامش حسین یا حسن باشد. پس به سبب خروج او، عمر فتنه ها برطرف گردد.

فهناک یظهر مبارکا زکیا و هادیا مهدیّا و سیّدا علویّا، فیفرج النّاس اذا اتاهم بمنّ اللّه الّذی هدیهم فیکشف بنوره الظّلماء و یظهربه الحقّ بعد الخفاء.

پس در آن حال، پسر پیغمبر، حضرت مهدی علیه السّلام آشکار گردد. در حالی که مبارک و هادی و مهدی و سیّد علوی است. پس از فضل خدا، مردم را فرج بخشد، به نور او

تاریکی ها برطرف گردد و حق، بعد از پنهانی آشکار شود، اموال را بالسویّه قسمت نماید، شمشیرها در غلاف رود و خون ریزی موقوف گردد.

زندگی مردم خوش و گوارا شود و دیده روزگار را به آب عدل وداد از خاشاک ظلم و بیداد پاک فرماید و حق را به صاحبان حق، اگرچه روستاییان باشند، ردّ نماید. مردم دور او، بسیار ضیافت نمایند، در عصر او، گمراهی و کوری مانند غباری برطرف شود.

پس زمین را از عدل وداد و زمان را از دوستی و وداد پر کند و بدون شکّ و ارتیاب، آن نشانه قیامت است.

[بشارت قس بن ساعده] ۲ رفرفه

در بشارت قسّ بن ساعده به ظهور آن سرور است:

روی الکراجکی (۱) حدیث الجارود بن منذر العبدی المنصوص فیه علی الأئمّه الأثنی عشر؛ قال (ره): «و کان عالما نصرانیا؛ فأسلم عام الحدیبیّه و طال ما وقع بینه و بین رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من المقال إلی أن قال: فأقبلت علی رسول اللّه و هو یتلألأ و یشرق وجهه نورا و سرورا».

فقلت: یا رسول اللّه إنّ قسّا- و هو من جمله أحبارهم المشاهیر- کان ینتظر زمانک و یتوکّف أیامک و یهتف باسمک و اسم أبیک و امّک و بأسماء لست أحسّها معک و لا أراها فیمن اتبّعک.

قال سلمان: فأخبرنا! فأنشات احدّثهم و رسول اللّه یسمع و القوم سامعون واعون. قلت: یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله! لقد شهدت قسّا و قد خرج من ناد من أندیه أیاد إلی صحصح ذی قتاد و سمر و عتاد و هو مشتمل بنجاد فوقف فی أضحیان لیل کالشّمس رافعا إلی السّماء وجهه و أصبعه فدنوت منه فسمعته.

یقول: اللّهمّ ربّ هذه السّبعه الأرقعه و الأرضین الممرّعه! بمحمّد و الثلاثه

۱- کنز الفوائد، ص ۵۲۸- ۵۲۷.

المحامده معه و العليّين الأربعه و سبطيه النّيعه الأرفعه و السرى الألمعه و سمّى الكليم الضّرعه، اولئك النقباء الشّفعه و الطرائق المهيعه، درسه الأنجيل و حفظه التنزيل على عدد النّقباء من بنى إسرائيل، محاه الأضاليل، نفاه الأباطيل، الصّادقوا القيل، عليهم تقوم الساعه و بهم تنال الشفاعه و لهم من اللّه فرض الطّاعه.

ثمّ قال: اللّهمّ! مدركهم و لو بعد لاى من عمرى و محياى و أنشأ أبياتا فى التحسّر عليهم ثمّ اب يكفكف وجه رنين كرنين البكره قد برأت ببرائه.

و هو يقول: اقسم قسّ قسما ليس به منكتما لو عاش ألقى عمر لم يلق منها سأما حتى يلاقى أحمدا و النقباء الحكماء، هم أوصياء أحمد، أكرم من تحت السّماء يعمى العباد عنهم! و هم جلاء للعمى لست بناس ذكرهم! حتّى أحلّ الرحما.

ثمّ قلت: يا رسول اللّه أنبئنى أبنأک اللّه بخير من هذه الأسماء الّتى لم نشهدها و أشهدنا قسّ ذكرها.

فقال رسول اللّه: يا جارود! ليله اسرى بى إلى السّماء، أوحى اللّه عزّ و جلّ إلىّ أن سل من أرسلنا قبلك من رسلنا على ما بعثوا!

فقلت: على ما بعثتم؟ فقالوا: على نبوّتك و ولايه علىّ بن ابى طالب و الأئمّه منكما. ثمّ أوحى إلىّ أن التفت إلى يمين العرش! فالتّفت فإذا علىّ و الحسن و الحسين و علىّ بن الحسين و محمّد بن علىّ و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علىّ بن موسى و محمّد بن علىّ و علىّ بن محمّد و الحسن بن علىّ و المهدىّ فى ضحضاح من نور يصلّون.

فقال الربّ تعالى: هؤلاء الحجّه لأوليائى و هذا المنتقم من أعدايى.

فقال لى سلمان: يا جارود! هؤلاء المذكورون فى التّوراه و الأنجيل و الزبور، فانصرفت بقومى و أنا أقول أبيات:

أتيتك يابن أمنه رسولا***لكى بك اهتدى النهج السبيلا

فقلت و كان قولك قول حق ***و صدق ما بدى لك أن تقولا

و بصّرت العمى من عبد شمس ***و كلّ كان من عمه ضليلا

و أنبئناک عن قسّ الأیادی ***مقالا فیه ظلّت به جدیلا

و أسماء عمت عنّا فألت ***إلی علم و کنّ به جهولا

بدان: قسّ بن ساعده از اعاظم حکمای عرب و افاخم علمای نصارا و از مبشّرین حضرت خاتم انبیا و اوصیای آن حضرت است. ابو الفتح کراجکی حدیث جارود بن منذر عبدی را روایت کرده که در آن نصّ بر امامان دوازده گانه است. گفته که جارود بن منذر از علمای نصارا بود و در سال حدیبیّه، اسلام آورد. گفتار میان او و رسول خدا به درازا کشید.

تا این که گوید: به سوی حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رو نمودم در حالی که نور و سرور از چهره مبارکش درخشان و متجلّی بود.

آن گاه عرض کردم: یا رسول اللّه! به درستی که قسّ انتظار زمان تو را می کشید و از نام تو و پدر و مادرت و نام هایی که در پیروان تو آن ها را نگران شوم، خبر می داد.

سلمان گفت: از آن نام ها به ما خبر بده! پس من آن ها را حدیث کردم و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و اصحاب می شنیدند.

عرض کردم: یا رسول اللّه! قسّ را مشاهده کردم که در شبی مهتابی از مجلسی از مجالس طایفه ایاد بیرون آمده، به صحرا رفت و روی و انگشت خویش به جانب آسمان برداشت.

نزدیکش شده، شنیدم که می گفت:

ای خدای آفریننده هفت آسمان و زمین! [تو را] به محمد صلّی اللّه علیه و آله [سوگند می دهم] و سه محمد دیگر و چهار علی و دو سبط بلندرتبه او و نهردرخشنده و هم نام کلیم، برگزیدگان شفاعت کننده و راه های آشکار، درس دهندگان انجیل و حفظکنندگان تنزیل که بر شمار نقبای بنی اسراییل و برطرف کننده اباطیل و اضالیل اند، کسانی که در گفتار خود صادق اند و بر آن ها قیامت و به سبب ایشان شفاعت ادراک شود و برای آن ها از جانب خدا وجوب طاعت است.

آن گاه عرض کرد: ای خدای! کاش من آن ها را ادراک می نمودم، هرچند بعد از

سختی از زندگانیم باشد.

آن گاه چند بیت در اظهار حسرت از محرومیت خود از خدمت ایشان انشا نموده، بر گشت در حالی که همی بگریست و چون شتر جوان از درد زادن بنالید و این اشعار بگفت که مضمون آن ها این است:

قسّ سوگند می خورد، سوگندی بزرگ که کتمان آن نکند که اگر دو هزار سال زندگی نماید، ملالت نیابد؛ به امید این که دیدار کند احمد و نقبای حکمایی را که اوصیای او و گرامی ترین همه آفریدگان هستند و دیده ها از دیدار آن مظاهرنور، کور است، در حالی که آن ها برطرف کننده کوری باشند. من فراموش کننده یاد ایشان نیستم، مگر آن که دومرتبه به رحم بر گردم.

آن گاه عرض کردم: ای رسول خدای! مرا از نام هایی آگاه کن که اشخاص آن ها را نمی نگرم و قسّ بن ساعده، آن ها را ذکر می نمود.

پس رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله به جارود فرمود: شبی که مرا به معراج بردند، خداوند وحی فرمود: از رسول های پیش از خود بپرس برچه مبعوث شدند؟ پرسیدم؛ گفتند: بر نبوّت تو و ولایت علیّ بن ابی طالب و امامانی که از شما دو نفر باشند.

آن گاه مرا وحی فرمود به جانب راست عرش التفات کن! چون التفات کردم، ناگاه علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی و مهدی علیهم السّلام را در آبنمایی از نور دیدم که نماز می نمودند.

پس خدای تعالی فرمود: این ها برای اولیای من حجّتند و این دوازدهمی انتقام گیرنده از دشمنان من است.

آن گاه سلمان گفت: ای جارود! این ها کسانی هستند که در تورات و انجیل و زبور مذکورند. پس بر گشتم و در ایمان خویش به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ابیاتی گفتم.

[بشارت متن مستور] ۳ رفرفه

در بشارت مسطوره ای در کتابی مستور به ظهور آن سرور است:

احمد بن محمد بن عیّاش در کتاب مقتضب الأثر(۱) از محمد بن احمد بن عبید اللّه هاشمی روایت نموده که گفت مرا در سال سی صد و بیست و نه خبر داد به سند متّصل از عبد اللّه ربیعه مکّی که از پدرم نقل کرد که گفت: برای تو از حدیثی سخن گویم، آن را به خاطر سپار و تا من زنده ام آن را پنهان بدار! مگر این که مشیّت خدا دگرگون شود و بتوان آن را اظهار نمود.

با کسانی بودم که برای عبد اللّه زبیر در بنای خانه کعبه کار می کردند. ابن زبیر، به کارگران فرمان داد زمین را به نهایت حفر کنند. پس چنان کردیم تا به سنگ های بزرگی رسیدیم که مانند شتر بودند. بر آن سنگ ها کتابی یافتم، به نهانی آن را برداشتم و امر او را مکتوم داشتم.

چون به منزل آمدم، در آن تأمّل کردم؛ دیدم کتابی است که ندانم از چیست و برای چه کتابت یافته، جز این که مانند کتاب های دیگر پیچیده شده بود.

پس قرائت کردم، چنین مرقوم بود:

به نام آن کس که اوّل همه اشیاست و هیچ چیز پیش از وی نبوده؛

حکمت را از اهل آن دریغ ندارید که در حقّ آن ها ستم نمایید و حکمت را به غیر مستحق ندهید که بر آن ستم کنید. به درستی که خدا، نور خود را به هرکه خواهد برساند و هرکه را خواهد، راهنمایی فرماید، خداوند فعّال ما یرید باشد.

به نام اوّلی که برای او انجام نیست و به کردار هرکس داناست. عرش او بر آب بود، آن گاه آفریدگانش را به توانایی خود آفرید و آن ها را به حکمت خویش تصویر فرمود.

آنان را به مشیّت خود، هرگونه که خواست، جدا کرد و برای ایشان شعبه ها و قبیله ها و

۱- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۴- ۱۱؛ الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، صص ۱۴۷- ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۱۹- ۳۱۷.

خانواده ها قرار داد.

آن گاه از آن قبایل، قبیله ای را گرامی داشت و آن را قریش نامید. سپس از آن قبیله، خانواده ای را به بزرگی و رفعت مخصوص فرمود؛ ایشان فرزندان عبد المطّلب باشند که نگاهبان این خانه و عمارت کنندگان و والیان و ساکنان آن هستند.

آن گاه از آن خانواده پیغمبری را برگزید که در زمین، محمد و در آسمان، احمد نامیده شد.

خداوند در آخر الزّمان او را به پیغمبری برانگیزاند تا رسالت او را تبلیغ و بندگانش را به سوی دین او دعوت فرماید. پیغمبری که اوصافش در کتاب های آسمان مسطور و مژده ظهورش بر زبان تمامی پیغمبران مذکور باشد و بهترین اوصیای خدا او را ارث برد.

در زمان ظهور شرک و انقطاع وحی و آشکار شدن فتنه ها در حالی که چهل سال از زندگانیش گذشته باشد، او را مبعوث فرماید تا دین اسلام را به سبب او ظاهر کند، شیطان را براند و نیز حضرت رحمان به سبب او عبادت شود.

گفتار او، فصل و حکم او، عدل است. خداوند، پیغمبری را در مکّه و سلطنت را در طیّبه که جایگاه هجرت و موضع قبر او است، به او عطا فرماید. شمشیر از نیام برکشد و با هرکه نافرمانیش کند، قتال دهد و حدود الهیّه را در پیروان خود برپا دارد، او بر امّت، گواه است و در روز قیامت آن ها را شفاعت فرماید.

به نصرت خویش او را یاری دهد و به برادر و پسر عمّ و داماد و وصیّ او و در امّتش و حجّت خدا بر آفریدگانش اعانت کند که در نزدیکی وفاتش او را به امامت امّت، نصب نماید و او باب اللّه است؛ هرکس از غیر باب خدا، بخواهد به خدا نزدیک شود، گمراه خواهد گردید.

خدا، روان پاک آن پیغمبر را در حالی قبض کند که به جای خود ستونی را نشانده باشد که دین به او قایم است، آن چه را او گفته و بگوید آن ها را بیاگاهاند. او قائم بعد از وی است، او امام و خلیفه امّت او بعد از او است؛ پس به واسطه عداوت ها که در دل ها

و کینه ها که در سینه ها است و به علّت بلندی رتبه و بزرگی منزلت و علم و حلم او، همواره مبغوض و محسود و مخذول و ممنوع از حقّ خود خواهد بود.

او وارث و مفسّر علم است، مسؤولی غیرسایل و عالمی غیرجاهل است، کریمی غیرلئیم و کرّاری غیر فرّار است، در راه خدا ملامت ملامتگر، او را فرانگیرد.

خدای عزّ و جلّ روح مقدّسش را قبض فرماید. در حالی که به شهادت فایز شود و کشته به شمشیر باشد. ذات اقدس حضرت ربوبیّت، روان پاکش را قبض بدون واسطه قبض فرماید و در موضعی که به غرّی معروف باشد دفن شود و خدا میان او و نبی جمع کند.

آن گاه پسرش حسن علیه السّلام، سیّد شباب اهل بهشت و زینت جوانان، قائم بعد از وی است:

به زهر کشته شود و در طیّبه در موضع معروف به بقیع دفن گردد.

پس امام بعد از او، حسین علیه السّلام باشد که امامی عادل و ضارب به سیف و پذیرنده ضیف است. او در کنار فرات در ایّام زاکیات به شمشیر کشته شود. پسران حایضات زانیات او را بکشند. در زمین کربلا دفن شود و قبر او برای مردم، نور و ضیا بوده باشد.

آن گاه امام بعد از او پسرش علی علیه السّلام می باشد که سیّد عابدین و سراج مؤمنین است؛ بمیرد مردنی و در بقیع از زمین طیّبه دفن شود.

سپس امام قائم بعد از او شخص پسندیده کردار، محمد علیه السّلام می باشد که باقر علم، معدن، ناشر و مفسّر علم است؛ بمیرد مردنی، در بقیع از زمین طیّبه دفن شود.

آن گاه امام بعد از او جعفر می باشد که او صادق، به حکمت ناطق، مظهر هرمعجزه و سراج امّت است؛ بمیرد مردنی، در زمین طیّبه و موضع قبر او بقیع باشد.

پس امام بعد از او، کسی که در دفنش خلاف کنند، هم نام مناجات کننده با پروردگار خود، موسی بن جعفر، در محبس خویش به زهر کشته شود و در زمین شناخته شده به زوراء دفن گردد.

آن گاه قائم بعد از او پسرش علیّ رضا علیه السّلام است که برای دین خدا ارتضا شده و او امام

بر حق است و در زمین عجم به زهر کشته شود.

پس قائم بعد از او پسرش محمد علیه السّلام است؛ بمیرد مردنی و در زمین زوراء دفن شود.

آن گاه قائم بعد از او پسرش علی علیه السّلام است که یاری دهنده خدا است؛ بمیرد مردنی و در شهری که تازه بنا شود، دفن گردد.

پس قائم بعد از او پسرش حسن علیه السّلام است که وارث علم نبوّت و معدن حکمت است، هرظلمت به نور او برطرف گردد، بمیرد مردنی و در مدینه محدّثه دفن شود.

ثمّ المنتظر بعده «اسمه اسم النّبی، یأمر بالعدل و یفعله و ینهی عن المنکر و یجتنبه. یکشف اللّه به الظّلم و یجلو به الشّک و العمی. یرعی الذّئب فی أیّامه مع الغنم و یرضی عنه ساکن السّماء و الطّیر فی الجوّ و الحیتان فی البحار. یا له من عبد ما أکرمه علی اللّه! طوبی لمن أطاعه و ویل لمن عصاه! طوبی لمن قاتل بین یدیه فقتل أو قتل. أولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمه و أولئک هم المهتدون و أولئک هم المفلحون و أولئک هم الفائزون».

آن گاه امام بعد از او انتظار کشیده شده ای است که نامش نام پیغمبر است. به عدل امر می کند و خود به جا آرد، از منکر باز دارد و خود، دوری گزیند. خداوند به سبب او، تاریکی ها را برطرف کند و به سبب او، غبار شکّ و کوری دل ها را زایل گرداند.

در روزگار او گرگ با گوسفند چرا کند و ساکنان سما و مرغان هوا و ماهیان دریا از او خشنود گردند.

ای بسا کرامت ها که به درگاه حضرت کبریا برای آن بنده است! خوشا به حال کسی که فرمانش برد و بدا به حال آن کس که نافرمانیش نماید! خوشا به حال کسی که پیش روی او قتال کند، پس بکشد یا کشته شود. آنان کسانی هستند که درود و رحمت پروردگارشان بر آن ها است و آنانند راه یافتگان، رستگاران و فایزان.

[لوح مسجد اياصوفى] ۴ رفرفه

در بشارت ظهور آن حضرت در لوح مسجد اياصوفى است.

در تـذكره الائمّه گويـد: مؤمنى از طايفه ارناود كه عسـكر سـلاطين رومند و به تشيّع در آن بلاد معروفند، حكايت كند كه در زمان ايلدرم بايزيد از ملوك عثمانيّه در مسـجد اياصوفى، لوحى يافتند كه در آن چند سـطر به خطّ يونانى نقش بود كه هزار و دويست سال پيش از بعثت در زمان ارماطيس، پادشاه يونان نوشته بودند كه در زمان اوگل مختوم به هم رسيد.

در آن لوح، اسامى چهارده معصوم عليهم السّلام ثبت بود و در يك سـطر آن لوح، تبرّى و ملامت و مذمّت از بعض متمرّدين صحابه بود.

در آن لوح نوشـته بود كه مهدى آخر الزمان از امّت مرحومه و از فرزندان دختر احمد است كه مسيح و حواريّين به او اقتدا مى كنند. وقتى او ظاهرشود، دنيا پر از ظلم باشد و او آن را پر از عدل كند.

چون آن لوح را ترجمه كردند و بايزيد خواند از رسوايى تبرّى از بعضى صحابه كه در آن جا مسطور بود، لوح را در اسكودار به دريا انداخت. و اللّه العالم.

عبقریّه دوازدهم [بشارت ظهور پس از طلوع اسلام]

اشاره

در بشارات متفرّقه بعد از طلوع نور اسلام به ظهور آن جناب است و در آن چند رفرفه می باشد:

[بشارت یزدگرد سوم به آن جناب] ۱ رفرفه

در بشارت یزدجرد شاهنشاه عجم، به ظهور آن بزرگوار است.

ابن عیّاش از قدمای محدّثین امامیّه، در کتاب مقتضب الأثر(۱) از نوشجان بن بود مردان روایت نموده که چون خبر واقعه قادسیّه از غلبه عرب و کشتن رستم و پنجاه هزار کس از فرس و منهزم شدن قشون عجم به یزدجرد بن شهریار رسید، اهل بیت خود را برداشته و اراده فرار نمود.

پس به باب ایوان ایستاد و گفت: ای ایوان! اینک با تو وداع می کنم و از پیش تو می روم؛ خود من یا مردی از اولاد من که هنوز به دنیا نیامده و زمان ظهورش نرسیده است به سوی تو خواهد برگشت.

سلیمان دیلمی که راوی از نوشجان است، گوید: بر امام به حقّ ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام داخل شدم و از حضرت سؤال کردم، معنی کلام یزدجرد یعنی، یا مردی از اولاد من، چیست؟

۱- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۴۱- ۴۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۶۴- ۱۶۳.

فقال علیه السّلام: «ذلک صاحبکم القائم بأمر اللّه عزّ و جلّ السادس من ولـدی قد ولّده یزدجرد فهو ولده (۱)»، فرمود: آن مرد از اولاد یزدجرد، قائم آل محمد است که ششمین از فرزندان من است و هم از یزدجرد تولّد یافته خواهد بود.

[بشارت دانشمندان مجوس] ۲ رفرفه

در بشارت یکی از دانشمندان مجوس به ظهور آن سرور است.

در زبده المعارف گوید: در کتاب یکی از طایفه مجوس دیدم که نوشته بود دولت پادشاهان عجم به یزدجرد تمام شد و دختر او که شاه زنان نام داشت، به بندگی عرب و سوسـمارخواران افتاد. امّا شرف دو جهان، نصیب او شد در حالی که بلیلا او را به پسر خود داد و دولت ملوک فارسیان عجم به او تازه شد.

از فرزنـدان او، بهرام خواهـد بـود که ظهور کنـد و دولت عجم بـازگردد هم چنـان که در اوّل دنیـا بـا ایشـان بود و فارسـیان و تازیکان، یاوران بهرام باشند. بهرام، امام و مؤیّد خلایق باشد و فرشتگان آسمان، به فرمان یزدان با او باشند و سروش و بشر که عبـارت از جبرییـل و میکاییل باشـد، در نزد او باشـند و به فرمان او، همه جا گردنـد. امّا نار سـده مجوس، رونق نپـذیرد و آیین زردشتی و دین کسری تازه نشود.

[بشارت حبر یهود] ۳ رفرفه

در بشارت حبری از یهود به ظهور آن سرور است.

مجلسـی- علیه الرّحمه- از کتاب روضه و فضایل شاذان بن جبرییل از عبـد اللّه بن ابی اوفی روایت نمود که چون خیبر گشوده شـد، به عرض مبـارک حضـرت رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله رساندنـد در خیبر، حبری از یهود است که یک صـد سال از زندگانیش گذشته و

۱- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۳.

علم تورات در نزد او است. فرمان احضار رفت؛ چون شرفیاب شد، فرمود: به راستی صورت ذکر مرا در تورات بگو، و گرنه گردن تو را بزنم.

پس چشم آن عالم یهود پر از اشک شده، عرض کرد: اگر به تو راست گویم، قوم من مرا بکشند و اگر دروغ بگویم، تو مرا خواهی کشت.

فرمود: بگو، تو در امان خدا و من باشی.

حبر گفت: در خلوت به عرض تو رسانم.

فرمود: باید آشکار بگویی.

گفت: به درستی که در سفری از اسفار تورات نام و صفت تو و پیروان تو را دیده ام که از کوه فاران خروج کنی و به اسم تو بر سر منبر، ندا کرده شود.

در نشانه تو دیده ام در میان دو شانه تو، خاتمی است که علامت ختم نبوّت است؛ یعنی دیگر بعد از تو پیغمبری نخواهد بود و فرزندان تو یازده سبط باشند که از پسر عمّت که نامش علی است، ولادت یابند و سلطنت تو را به مشرق و مغرب برسانند، او خیبر را بگشاید، در آن را برکند و جیش را عبور دهد؛ حال اگر این صفات در تو موجود است، به تو ایمان آورم.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: امّا مهرنبوّت، نشانه من و در شانه من است و امّا فتح خیبر و برکندن در، علامت یاری کننده من، علیّ بن ابی طالب است.

آن گاه حبر به سوی علی علیه السّلام روی آورده گفت: تویی کشنده مرحب اعظم؟!

علی علیه السّلام فرمود: بلکه کشنده مرحب احقر باشم، من او را به قوّت و قدرت خدای تعالی به خاک هلاک افکنم، و من عبوردهنده جیش باشم.

حبر عرض کرد: دست خود را دراز کن که من به وحدانیّت خدا و رسالت محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گواهی دهم و نیز گواهی دهم که تو، خود معجزه آن حضرت باشی و این که از صلب تو، یازده نقیب بیرون آید.

پس برای قوم من عهد نامداری، مرقوم دار که نقبای این امّت، مانند نقبای

بنی اسراییل پسران داود باشند. پس عهدنامه ای برای او مرقوم فرمود.(۱)

[بشارت کعب الاحبار] ۴ رفرفه

در بشارت کعب الاحبار به ظهور موفور السرور آن جناب است.

نعمانی در کتاب غیبت،(۲) به سند متّصل از کعب الاحبار روایت کرده که گفت:

چون روز قیامت شود، مردم بر چهار صنف محشور شوند؛ یک صنف سوارند، صنف دیگر بر قدم های خود راه روند، صنف سوّم به روی درآمده باشند و صنف چهارم بر روی در افتاده اند، در حالی که کر و گنگ و کورند.

پرسیدند: طایفه چهارم کیستند که به این حالت محشور شوند؟

گفت: کسانی هستند که بر گمراهی و ارتداد و نقض بیعت باشند. پس زمانی که خدا را ملاقات کنند، کردارهای آن ها بد است. در حالی که به خلیفه و وصیّ پیغمبر خود و عالم و فاضل خویش و حامل لوا و ولیّ حوض، ظلم کرده باشند.

سوگند به پروردگار کعبه، آن کس علی علیه السّلام است که علمش بیش و اسلامش از همه پیش است. کعب عجب دارد از کسی که بر علی، غیر او را مقدّم دارد و از کسی که در قائم مهدی علیه السّلام شک نماید، آن چنان کسی که زمین را به غیر آن زمین تبدیل کند و عیسی بن مریم به وسیله او بر نصارای روم و چین احتجاج کند.

به درستی که قائم مهدی علیه السّلام از نسل علی علیه السّلام است و در صورت و سیرت و نیکویی هیأت و هیبت، شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم است. خداوند آن چه را به تمام پیغمبران عطا فرموده به او نیز عطا می فرماید، او را زیاد می کند و برتری می دهد.

به درستی که برای قائم فرزندان علی غیبتی چون غیبت یوسف و رجعتی مانند رجعت عیسی بن مریم است. آن گاه بعد از پنهانی ظاهر می شود با طلوع ستاره سرخ

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۱۳- ۲۱۲.

۲- الغیبه، صص ۱۴۷- ۱۴۶.

رنگ و خرابی زوراء که ری باشد و فرورفتن مزوره که بغداد است و خروج سفیانی و جنگ فرزندان عبّاس با جوان های ارمنیّه و آذربایجان و آن جنگی است که در آن هزارها، هزار کشته می شود ...، تا آخر.

صدوق در عیون (۱) از کعب الاحبار روایت کرده آن چه را که خلاصه اش این است:

جانشینان رسول خدا دوازده نفرند؛ چون نوبت طبقه صالحه فرارسد، خداوند عمرشان را دراز گرداند و این امّت را چنین وعده داده، آن گاه این آیه را بخواند: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (۲).

گفت: خدا به بنی اسراییل چنین کرد؛ «و لیس بعزیز أن یجمع هذه الامه یوما أو نصف یوم؟» و برای خدای تعالی گران نیست که این امّت را یک روز یا نصف روز جمع کند. «و انّ یوما عند ربّک کألف سنه ممّا تعدّون»؛ و به درستی که یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال است که شما می شمارید.

[بشارت صعصعه] ۵ رفرفه

در بشارت جناب صعصعه بن صوحان به ظهور آن حضرت است.

قطب راوندی در خرایج (۳) از نزال بن سبره روایت کرده که گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام برای ما خطبه خواند و سه مرتبه فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی» پس صعصعه بن صوحان برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! دجّال چه وقت خروج می کند؟

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۵۶- ۵۵.

۲- سوره نور، آیه ۵۵.

۳- الخرائج و الجرایح، ص ۱۱۳۷- ۱۱۳۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۸- ۵۲۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵- ۱۹۲.

فرمود: سؤال کرده شده، از سؤال کننده داناتر نیست، و لیکن برای آن علامت و هیأت هایی است که بعضی در پی بعضی آشکار خواهد شد.

اقول: حضرت بعد از ذکر علامات بسیاری برای خروج دجّال و ذکر خلقت نحس او، می فرماید: «ینادی بأعلی صوته یسمع ما بین الخافقین من الإنس و الجنّ و الشّیاطین یقول: إلیّ أولیائی، أنا الّذی خلق فسوّی و قدّر فهدی، أنا ربّکم الأعلی»؛ به بلندترین آواز خود، فریاد می زند، منم آن کس که مخلوقات را آفریده. پس تسویه کرده و اندازه گرفته و راهنمایی کرده، منم ربّ اعلای شما.

دشمن خدا، دروغ می گوید به درستی که او اعور- یک چشم- است، طعام می خورد و در بازار راه می رود.(۱)

العبقری الحسان ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۴۰

احتیاج منزّه است. نه اعور است، نه غذا می خورد، نه در بازار راه می رود، نه در ساحت قدس و عزّ احدیّتش فنا و زوال راه دارد.

آگاه باشید به درستی که اولیای دجّال، در آن زمان که خروج کند، زنازادگان و صاحبان طیلسان های سبز باشند. سه ساعت از روز جمعه گذشته به دست کسی که عیسی بن مریم در نماز به او اقتدا کند، خدای تعالی در شام بر عقبه افیق او را بکشد. إلی آخر کلماته الشّریفه.

نزال، راوی خبر گوید: از صعصعه پرسیدم مقصود امیر المؤمنین علیه السّلام از آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند، کیست؟

«قال: هو الثّانی عشر من العتره التّاسع من ولد الحسین علیه السّلام و هو الشّمس الطّالعه من مغربها، یظهر عند الرکن و المقام فیطهّر الأرض و یضع میزان العدل فلا یظلم أحد أحدا».

گفت: آن کس دوازدهمین از عترت و نهمین از فرزندان حسین علیه السّلام است، او است آفتابی که از مغرب خود طلوع کند و نزد رکن و مقام آشکار شود، پس زمین را از هر ناپاک پاک کند، هیچ کس بر هیچ کس ظلم نکند و هرکس حدّ خویش را بداند.

۱- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

[بشارت راهب] ۶ رفرفه

در بشارت دادن راهبی به ظهور آن جناب است.

نعمانی (۱) به سند متّصل از ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس هلالی و سیّد هاشم بحرانی در غایه المرام از کتاب سلیم روایت نموده که؛ گفت: در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از صفّین برمی گشتیم، لشکریان، نزدیک دیر راهب نصرانی فرود آمدند، ناگاه پیر نیکورو و خوش هیأتی که کتابی در دست داشت، از دیر بیرون آمد تا این که حضور مبارک امیر المؤمنین علیه السّلام شرفیاب شد و بر حضرتش به خلافت سلام کرد.

حضرت فرمود: مرحبا به برادری که شمعون بن حمّون است.

عرض کرد: من از نسل مردی هستم که حواری عیسی بن مریم و برتر آنان و محبوب ترین آن ها به سوی او و نیکی کننده ترین ایشان به وی بوده و عیسی علیه السّلام وی را وصیّ خود فرموده و کتب و علم و حکمت خویش را به او سپرده، پس خانواده او همواره بر دین عیسی علیه السّلام پاینده بوده اند، به حبل شریعت او تمسّک جسته اند، کفر نورزیده اند، مرتد نشده اند و آن کتب را تغییر نداده اند.

آن کتاب ها که به املای عیسی علیه السّلام و دست خطّ پدر ماست، نزد من است و در او است آن چه بعد از وی واقع شود، در آن ها ظهور پادشاهان، مدّت پادشاهی آن ها و حوادث زمان پادشاهی ایشان بیان شده است.

و نیز مرقوم است:

آن گاه خداوند، مردی از عرب از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرّحمن از زمین تهامّه از قریه ای که مکّه اش گویند، برانگیزاند؛ آن مرد را احمد نامند و برای او، دوازده نام است. در آن کتاب ها از مبعث، مولد، محلّ هجرت او و جنگ کننده با او

۱- الغیبه، صص ۷۵- ۷۴؛ مدینه المعاجز، ج ۱، ص ۵۰۱- ۴۹۹؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۵۴- ۲۵۲.

خبر داده، هم چنین از زندگانیش و آن چه امّتش بعد از وی تا زمان نزول عیسی بن مریم از آسمان دیدار نمایند، آگهی داده است.

آن گاه در آن کتاب ترقیم یافته، سیزده نفر از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرّحمن هستند که برگزیدگان آفریده های خدا و محبوب ترین مخلوق به سوی او می باشند.

خداوند با هرکس که ایشان را دوست دارد دوست است و با هرکس که آنان را دشمن دارد دشمن است. هرکس اطاعتشان کند، راه یابد و هرکه عصیانشان ورزد، گمراه گردد. فرمان برداری آنان، فرمان برداری خدا و نافرمانی ایشان، نافرمانی او است.

نام های آن ها، انساب و اوصافشان و مدّت زندگانی هریک از ایشان نوشته شده و این که چند نفر ایشان، حدیث خود را مستور و از قوم خویش مکتوم می دارند و کیست آن کس از ایشان که ظهور کند و مردم منقاد او شوند؛ حتّی ینزل عیسی بن مریم علی آخرهم، فیصلّی عیسی بن مریم خلفه و یقول: انّکم الأئمّه، لا ینبغی لأحد أن یتقدّمکم. فیتقدّم، فیصلّی بالنّاس و هو خلفه فی الصّف الأوّل.

تا زمانی که عیسی بن مریم بر آخر آن ها فرود آید، پس در نماز به او اقتدا کند و بگوید: به درستی که شما، امامان کل خلایق هستید. سزاوار نباشد مر احدی بر شما تقدّم گیرد. پس آخرین آن ها پیش رود و با مردم نماز گزارد و عیسی علیه السّلام پشت سر او، در صف اوّل بوده باشد.

اوّل آن سیزده تن، بهتر و افضل ایشان و برای او مانند اجرهای ایشان و اجرهای اطاعت کنندگان ایشان و راه یافتگان به ایشان است. او احمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و نامش محمد بن عبد اللّه، یاسین، فتّاح، خاتم، حاشر، عاقب، ماحی، قائد، نبیّ اللّه، صفیّ اللّه و حبیب اللّه می باشد، و به درستی که چون خدا ذکر گردد، او نیز ذکر شود، او گرامی ترین آفریدگان خدا و محبوب ترین آن ها به سوی او است. ملک مکرّم و پیغمبر مرسلی را از آدم و هرکه جز او است، بهتر نزد خدا و محبوب تر به سوی او از محمد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله

نیافریده است.

در روز قیـامت خداونـد او را بر عرش خود بنشانـد و شـفاعت او را قبول فرمایـد. به نـام او قلم در لوح محفوظ به نـام او جاری گردید که «محمد رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله» و به نام صاحب لوا در روز حشـر اکبر، برادر، وصـیّ، وزیر و جانشین او در امّت، محبوب ترین مخلوق خدا به سوی خدا بعد از او، علی که پسر عمّ او و ولیّ هرمؤمن بعد از او است.

آن گـاه از فرزنـدان محمـد و علی یـازده مرد باشـند که دونفر، هم نام دو پسـر هارون (شبر و شبیر) باشـند و نه نفر از فرزنـدان کوچک هریک بعد از دیگری «آخرهم الّذی یصلّی عیسی علیه السّـلام خلفه»؛ آخر آن ها کسی است که عیسی علیه السّلام، پشت سر او نماز گزارد.

این نـاچیز گویـد: نعمانی روایت خود را تا این جا خاتمه داده، آن گاه گفته و ذکر باقی الحـدیث بطوله. لکن محـدّث بحرانی قدّس سرّه، خبر را تا آخر روایت کرده است.

در پایـان حـدیث آن که؛ پس آن راهب دست داد و بـا حضـرت امیر المـؤمنین علیه السّـلام بیعت نمـود. حضـرت به او فرمود: کتابت را به من بنمایان! آن را به دست مبارکش داد.

آن گـاه به یکی از اصـحاب فرمود: برخیز! بـا راهب، ترجمـانی به دست کن که کلاـم راهب را بفهمـد و این کتاب را به زبان عرب، نسخه بردارد.

چون چنـان کرد و نسـخه را بیاورد، به فرزنـدش حسـین فرمود: کتابی که به تو سپرده ام بیاور. چون آورد، به آن مرد فرمود: با نسخه خود مقابله کن که من آن را به خطّ خود و املای حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، نگاشته ام.

چون مقـابله نمود، دو نسـخه چنـان بـاهم مطـابقت کرد که گویی یـک نفر املاـ کرده و نگارش نموده، پس امیر المؤمنین علیه السّلام ثنا و ستایش خدا را به جای آورد.

[بشارت وهب] ۷ رفرفه

بشارت وهب بن منبّه است، بشارت خدای تعالی را به موسی در باب ظهور آن حضرت.

ابن بطریق در مستدرک از فضایل سمعانی از ابو هارون عبدی از ابو سعید خدری روایت کرده، قریب به مضمون خبری که از گنجی و دار قطنی در حدیث نبوی است که در بشارات مطلقه حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از طرق عامّه، روایت خواهد شد. إن شاء اللّه.

پس از اتمام خبر، سمعانی گوید؛ ابو هارون عبدی گفت: وهب بن متبّه را در موسم حج، ملاقات کردم. پس این حدیث را که از ابو سعید شنیده بودم بر او عرضه داشتم.

گفت: ای ابو هارون! به درستی که چون قوم موسی بن عمران مفتون شدند و گوساله پرستش نمودند، کردار نکوهیده بنی اسراییل بر موسی بسیار خیلی گران آمد.

پس عرض کرد: ای پروردگار من! چون از میان قومم غایب گردیدم، آن ها را مفتون فرمودی.

خدای عزّ و جلّ فرمود: ای موسی! قوم پیغمبرانی که پیش از تو آمدند؛ امتحان شدند، هم چنین قوم پیغمبرانی که بعد تو خواهند آمد، زمانی که پیغمبرشان از میانشان برود، در معرض امتحان و افتتان قرار خواهند گرفت.

موسی عرض کرد: آیا امّت احمد نیز مفتون خواهند شد با آن همه فضیلت و خیری که به آن ها عطا فرموده ای و به هیچ یک از کسانی که پیش بوده اند، عطا نفرموده ای؟

پس خداوند، به سوی موسی وحی فرستاد که زود باشد برای امّت محمد فتنه بزرگی در رسد تا این که بعضی از آن ها، بعضی را پرستش کنند و بعضی دیگر، از بعضشان بی زاری و برائت جویند تا آن زمان که نکال و عقوبت، آن ها را فرا رسد و تا این که امر پیغمبر خود را انکار کنند. آن گاه خداوند امرشان را به وسیله مردی از ذرّیّه احمد اصلاح فرماید.

موسی عرض کرد: یا ربّ اجعله من ذرّیتی!

فقال: یا موسی! انّه من ذرّیه أحمد و عترته أصلح به أمر الناس و هو المهدی علیه السّلام.

ای پروردگار من! او را از ذرّیّه من قرار بده!

پس خدا فرمود: ای موسی! به درستی که او از ذرّیه احمد و عترت او است که به وسیله او، امر مردم را اصلاح می کنم و او، مهدی علیه السّلام است.(۱)

[بشارت زید بن علی بن الحسین (ع)] ۸ رفرفه

اشاره

در بشارت زید بن علیّ بن الحسین علیه السّلام به ظهور آن جناب است.

در کفایه الاثر(۲) از یحیی بن زید روایت کرده که گفت: از پدرم شماره امامان را پرسیدم.

فقال: الأئمّه الاثنی عشر؛ أربعه من الماضین و ثمانیه من الباقین؛ فرمود: امامان دوازده نفرند که چهار نفر آن ها گذشته و هشت نفر دیگر، باقی است.

گفتم: نام آن ها را برای من بگو!

گفت: اما گذشتگان: علی بن ابی طالب، حسن، حسین علیّ بن الحسین و از باقی ماندگان: برادرم باقر، بعد از او جعفر صادق، بعد از او، پسرش موسی، بعد از او، پسرش علی، بعد از او، پسرش محمد، بعد از او، پسرش علی، بعد از او، حسن پسر او و بعد از او، مهدی است.

گفتم: ای پدر! آیا تو از جمله امامان نیستی؟

گفت: نه! و لکن من از عترت باشم.

گفتم: پس از کجا نام های آن ها را دانستی؟

گفت: عهد معهود عهده رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم؛ حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، عدد امامان و نام های آنان را خبر داده است.

نیز در کفایه (۳) از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: بر زید بن علی بن الحسین

۱- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۷۰.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۳۰۴.

۳- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۳۱۰.

داخل شدم، پس به او گفتم: قومی پندارند صاحب این امر تویی!

گفت: نه! من از عترت باشم، ولی دارای رتبه امامت نباشم.

گفتم: بعد از آن که شما امام نیستید، پس که امام و متولّی امر امامت خواهد بود؟

گفت: هفت نفر از اوصیا و مهدی از جمله ایشان است.

محمد بن مسلم گفت: آن گاه حضور مبارک حضرت باقر علیه السّلام شرفیاب شده، گفتار زید را به عرض مبارکش رسانیدم.

حضرت فرمود: برادرم، زید راست گفت؛ زود باشد که بعد از من هفت تن از اوصیا متولّی امر امامت شود که و مهدی، از جمله ایشان است.

آن گاه گریست و فرمود: گویا زید را می بینم که در کنّاسه کوفه، مصلوب شده.

ای پسر مسلم! پدرم مرا از پدرش حضرت حسین علیه السّلام حدیث کرد که فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دست مبارک بر شانه من گذاشته، فرمود:

یا حسین! یخرج من صلبک رجل یقال له زید؛ یقتل مظلوما؛ إذا کان یوم القیامه یحشر و أصحابه إلی الجنه؛

ای حسین! از صلب تو مردی بیرون آید که زید نامیده شود، در حالت ستم کشته شود و چون روز قیامت شود، با اصحابش به سوی بهشت محشور گردد.

در کفایه الاثر(۱) نیز از محمد بن بکیر روایت کرده که گفت: بر زید بن علی بن الحسین داخل شدم. صالح بن بشر نزد او بود و اراده رفتن به عراق داشت. پس به او سلام نموده، گفتم: یا ابن رسول اللّه! مرا به چیزی که از پدرت شنیده ای، خبر بده!

گفت: آری! پدرم از پدرش از جدّش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرا حدیث کرد که فرمود:

من أنعم اللّه علیه بنعمه، فلیحمد اللّه و من استبطأ الرّزق، فلیستغفر و لیقل: لا حول و لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم؛ هرکس خدای نعمتی بر او انعام فرماید، پس باید خدا را ستایش کند و هرکس روزی او کندی نماید، پس باید استغفار کند و بگوید:

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۳۰۱- ۳۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۲۰۲- ۲۰۱.

لا حول و لا قوّه الّا باللّه.

عرض کردم: یا ابن رسول اللّه، مرا زیاد کن!

گفت: آری! پدرم مرا از پدرش از جدّش حدیث کرد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

أربعه أنا لهم شفیع یوم القیامه؛ المکرم لذرّیّتی القاضی لهم حوائجهم و السّاعی لهم فی أمورهم عند ما اضطرّوا إلیه و المحبّ لهم بقلبه و لسانه؛ چهار کس اند که من در روز قیامت آن ها را شفاعت کننده ام؛ اوّل، کسی که ذرّیه مرا گرامی دارد، دوّم، کسی که حاجتشان را برآورد، سوّم، کسی که زمان درماندگی آن ها در انجام امورشان سعی کند، چهارم، کسی که به دل و زبان دوستشان دارد.

گفتم: زدنی یا ابن رسول اللّه! من فضل ما أنعم اللّه علیکم.

گفت: آری، پدرم مرا از پدرش از جدّش حدیث کرد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من أحبّنا أهل البیت فی اللّه، حشر معنا و أدخلناه معنا الجنّه؛ هرکس ما را، در راه رضای خدا دوست بدارد، با ما حشر یابد و ما او را با خویش در بهشت داخل کنیم.

ای پسر بکیر! هرکس چنگ زند، در بلندترین درجات خواهد بود.

ای پسر بکیر! به درستی که خدای تبارک و تعالی محمد صلّی اللّه علیه و آله و برگزیده ذرّیّه او را اختیار فرموده، پس اگر ما نبودیم، خداوند دنیا و آخرت را نمی آفرید.

ای پسر بکیر! خدا به ما شناخته و عبادت کرده شد و ما راه به سوی خدا هستیم، و منّا المصطفی و منّا المرتضی و منّا یکون المهدیّ قائم هذه الأمّه(۱)؛ حضرت محمد مصطفی و علیّ مرتضی از ما است و مهدی موعود که قائم این امّت است، از ما می باشد.

گفتم: یا ابن رسول اللّه! آیا پیغمبر شما خبر داده که قائم شما در چه زمان قیام می فرماید؟

گفت: ای پسر بکیر! تو او را ادراک نکنی، به درستی که این امر بعد از شش نفر از اوصیای بعد از این خواهد بود؛ آن گاه خدا خروج قائم ما را قرار می دهد، پس زمین را از عدل وداد پر می کند، چنان چه از ظلم و جو پر شده باشد.

۱- کفایه الأثر، ص ۲۹۸.

گفتم: یا ابن رسول اللّه! آیا تو صاحب این امر نیستی؟

فرمود: نه من از جمله عترت باشم. دو مرتبه پرسیدم، همان جواب گفت.

پس گفتم: آن چه را در خصوص حضرت مهدی- عج اللّه فرجه- می گویی، از پیش خود گویی یا از رسول خدا؟

گفت: وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ(۱)؛ اگر غیب را می دانستم، هر آینه خیر بسیار درمی یافتم. این مهدی است که رسول خدای صلّی اللّه علیه و آله ما را بدان آگاه فرمود، آن گاه این ابیات را انشا کرده، گفت:

نحن سادات قریش و قوام الحق فینا**نحن الأنوار التی من قبل کون الخلق کنّا

نحن منّا المصطفی المختار و المهدی منّا**فبنا قد عرف اللّه و بالحق أقمنا

سوف یصلیه سعیرا من تولّی الیوم منّا(۲)

اکمال فیه تجلیل و اجمال بعد تفصیل.

بدان که بر لسان مبارک کلّ رسل و تمامی انبیا و اوصیای، مذکور، در جمیع کتب و صحف آسمانی، مزبور در دفاتر کهنه و منجّمین و براهمه و سایر فرق، مستور آمده طلوع نیّری اعظم و ظهور کنزی مطلسم در پایان روزگار که به تجلّی طلعت آن ظهور، سرای سراپا غرور و شرور، به سرای سر تا به پای راستی و بهجت و سرور تبدّل گیرد و جهان پر از محنت و زحمت و نفاق از پای تا سر به محبّت و رحمت و وفاق، تغیّر پذیرد.

به طلوع طلیعه آن نور، زنگ ظلمات ظلم و جور و اخلاق نکوهیده و بزهکاری از مرآت هستی عالم، سترده و بساط عدل وداد و وداد، خوش کرداری و خوی پسندیده بر بسیط زمین گسترده آید، جهان کهنه، نو شود و عالم پیر، دگرباره جوان گردد.

۱- سوره اعراف، آیه ۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۰۲.

جمیع بنی آدم در ظلّ رایت فضل و احسانش به کمال سعادت بشریّه نایل شده و در مهد سلامت و فراغت زندگی کنند. کلّیه حیوانات زیردست، در کنف حمایت عدل و انعامش از تعدّی و تطاول زبردستان استراحت یافته، در مرغزار آسایش و امنیّت زیستن نمایند. لذا ملل سایر دنیا بر این ظهور اعظم، اتّفاق نموده و با یکدیگر راه وفاق پیموده اند، دیده انتظارشان همواره برای دیدار آن نور، باز و طایر اشتیاقشان همیشه به جهت ادراک آن ظهور، در پرواز است.

لکن در تعیین آن شخص ظاهر و تشخیص آن نور با هر، بسی اختلاف کرده اند:

طایفه مجوس و زردشتیان گویند: از عجم و نامش، بهرام است.

فرقه یهود گویند: از بنی اسراییل و نامش، ماشیح است.

و عقیده گروه نصارا آن که حضرت عیسی علیه السّلام است که از آسمان فرود آید.

و بدان که طایفه مجوس، موعود منتظر را از خود شمارند و این دعوی بر وجهی صحیح است؛ چون سلسله نسب حضرت قائم- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء- به حضرت سیّد الساجدین علیه السّلام به مادرش، شاه زنان که شهربانویه می باشد، به یزدجرد، پیوند گیرد و از همین جهت آن حضرت را ذو الخیرتین گفتند، شاعر گوید:

و انّ غلاما بین کسری و هاشم!***لأفضل من ینطب علیه الّتمائم

هم چنین یهود که گویند از بنی اسراییل است فی الجمله در مقال خود صادقند، چون مادر بلا واسطه آن حضرت، ملیکه، نرجس خاتون، دختر پسر قیصر روم، مادرش از فرزندان شمعون، وصیّ حضرت عیسی علیه السّلام است.

پس عروق نسب اعلای حضرت حجه بن الحسن- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء- به سه ملّت بزرگ و قوم نجیب دنیا که عرب و عجم و بنی اسراییل می باشند، اتّصال و ارتباط دارد.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب هفتاد و سوّم از کتاب ینابیع المودّه بر بشارت انبیای سلف، به ظهور حضرت مهدی- ارواحنا لتراب مقدمه الفدا- تصریح کرده، چنان چه گوید:

به درستی که برای خدای تعالی به سوی حضرت مهدی در کتاب خود در آیات بسیار، اشاره است؛ چنان چه از پیش گذشت. پس از همین جهت، حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، امّت خود را به این بشارت عظمی بشارت دادند؛ چنان چه پیغمبران گذشته، ظهور پیغمبر ما و احوال مهدی علیه السّلام را بشارت دادند و من بشارت آنان را در کتاب مشرق الأکوان ذکر کرده ام.

محدّث نحریر میرزا محمد اخباری در رساله تحفه امینیّه می گوید: بعد از تتّبع در عقاید و اقوال امم، بعد از اتّفاق در وجود صانع، ندیدیم امم مختلفه بر امری اتّفاق کنند، چون اتّفاق بر ظهور حضرت مهدی علیه السّلام.

در کتاب تذکره الائمّه مسطور است؛ بدان که جمیع طوایف امم از بنی آدم، خاصّه اهل کتاب که عبارتند از یهود، مجوس، نصارا و کافران حربی، مرتاضان هندوان، براهمه، جوکیان، ساسانیان، اهل خطا و صرصر و خان بالغ و چین، حکمای یونان و فلاسفه و سوفسطائیه، اهل نجوم و تناسخ و جمهور هفتاد و سه فرقه مذهب مسلمانان، به وجود شریف امام زمان قایل اند الّا قلیلی از نصارا و نیز فرقه ای از فرنگیان که در خصوصیّات آن اختلاف کرده اند و در مقام آن، بیان می شود.

تا این که گوید: و نام مبارک آن حضرت در بسیاری از جاهای قرآن مذکور است که حق تعالی به سرّ، خطاب فرموده؛ مثل نجم و عصر و فجر که در اوّل سور قرآنی به لفظ قسم، واقع شده و در سوره بقره مراد به غیب، آن حضرت است.

در صحف ابراهیم، حاشر است و در زبور و دزبور، در تورات به لغت ترکوم، اوقیدمو، در تورات عبرانی، ماشع، در انجیل، مهمیداخر، در انجیل فرنگیان، مسیح الزمان است.

در کتاب زمزم زردشت، سروش ایزد، در کتاب ایستاع که تفسیر آن زند و پازند است، بهرام و به روایت دیگر بنده یزدان، در کتاب ارماطس، شماطیل، در کتاب هزارنامه هندوان، لندیطارا، در کتاب جاودان خرد مجوس، خسرو، در کتاب اژی پیغمبر، میزان الحق، در کتاب برزین آذر فارسیان، پرویز، در لغت فرنگ الأمان که

ماجار می گویند، فیروز، در کتاب قبروس رومیان، فردوس الأکبر است.

در صحیفه آسمانی، کلمه الحقّ و لسان الصّدق، در کتاب کندرال، صمصام الأکبر، در کتاب گبران عجم، کیقباد دوّم، یعنی عادل بر حقّ.

شیخ بهایی در کشکول می گوید: فارسیان او را ایزدشناس و ایزدنشان گویند، در کتاب پاتنگل، راهنما، در کتاب مابارقین، زندفریس، در کتاب شاکمون، ایستاده و خداشناس، در کتاب نحاور، کوکما، و در کتاب دید براهمه، منصور، در کتاب پرلیوموا، قائم، در کتاب شعیای پیغمبر، فرخنده، در کتاب ذوهر، بقیه اللّه، در کتاب انکلیون، برهان اللّه، در کتاب قنطره، قاطع است.

اقول: مقصود صاحب تذکره این است که بزرگان گذشتگان از انبیا علیهم السّلام و غیر ایشان، به نور نبوّت و یا به صیقل ریاضت و یا به علم نجوم و کهانت و یا چیزهای دیگر، ادراک و استنباط کردند که شخصی با اوصاف معیّن و اخلاق مشخّصه ای که جز بر حضرت قائم- عجّل اللّه فرجه- انطباق نگیرد، در دنیا ظاهرشده و چنین و چنان خواهد کرد؛ مطابق آن چه در شریعت مقدّسه اسلام در خصوص حضرت مهدی و قائم آل محمد- صلوات اللّه علیهم اجمعین- وارد شده است، پس معلوم می شود مقصود همه آنان، همان وجود مبارک است.

ایماض فی دفع اعتراض:

در بشاره الظهور است که اگر گفته شود در بسیاری از بشارات مذکوره در مقصد اوّل صراحت، بلکه دلالتی نیست بر این که شخصی که به ظهور او بشارت داده شده، همین مهدی موعودی است که ظهور او محلّ اتّفاق اهل اسلام، بلکه ضروری این دین است. چه ممکن است مقصود بشارت دهندگان، شخص دیگری باشد، پس شما از چه جهت، اشارات آن ها را بشارات آن حضرت می شمارید؟

جواب: مقصود اصلی ما از تأسیس مقصد اوّل، بشارات انبیا علیهم السّلام و کتب رابحه سماویّه و آن چه جز این است، بر سبیل استتباع و استطراد است و تنزیل بشارات آنان

بر حضرت مهدی علیه السّلام بر دو مقدّمه موقوف است:

اوّل: آن که از تتّبع در کتب مقدّسه و کلمات انبیا علیه السّلام معلوم می شود، آن ظهور عظمی را که با آن کیفیّت و آثار مخصوص بشارت داده اند، یک ظهور است نه ظهورات متعدّده.

دوّم: ذوات مقدّسه انبیا و رسل و کلّ حجج بالغه الهیّه به منزله شخص واحدند؛ چه همه، مبعوث از واحد و بر امر واحدند؛ لا نفرّق بین أحد من رسله.

جان گرگان و سگان از هم جداست ***متّحد، جان های شیرین خداست

سوّم: اگر از شخص واحد، عامّ و خاصّ، مطلق و مقیّد، مجمل و مفصّل، مبیّن و مبهم صادر شود، طبق قانون محاوره دایر میان عقلا، حمل عامّ بر خاصّ، مطلق بر مقیّد و مبهم بر مبیّن خواهد شد.

مثلا آقا به نوکر خود بگوید: آب بیار! بعد از آن بگوید: آب سرد بیار! نزد اهل لسان بدیهی است که مقصود او، دو قسم از آب نیست، بلکه غرض او از آب مطلق که اوّل خواسته، همان آب سرد است.

یا اگر بگوید: فردا شخصی وارد این شهر می شود، ظلم را برمی دارد، میزان عدل می گذارد، ستمکاران را سیاست می کند، بعد از آن بگوید: فردا مثلا محمد حسین نام وارد این شهر می شود، چنین و چنان می کند و البتّه هرعاقلی می داند، غرض او از آن شخص که اوّل به طور ابهام گفته، همین محمّد حسین است که بعد، تعیین و تبیین نموده و ابدا احتمال نمی دهد مراد او شخص دیگری باشد، مگر آن که گوینده، قرینه ای بر تعدّد در کلام خود نصب کرده باشد.

چون این مبانی تشیید یافت، گوییم: هریک از سلسله انبیا علیهم السّلام بشارت دادند که شخصی در دنیا ظاهر شود که تمام افراد بشر را به پرستش خدای یگانه سوق نماید، همه قبایل روی زمین، لب ها را به ذکر خدای لاغیر پاکیزه کنند و زانوها برای عبادت او، دوتا نمایند و هکذا.

هریک آثار و علامتی، اوصاف و نعوتی، خواص و کیفیّاتی برای شخص ظاهر و

دوره ظهور و عصر بروز او بیان کردند تا نوبت نبوّت و دوره رسالت به اشراق انوار ختمیّه محمدیّه- علیه و آله من الصلوه ازکیها و من التّسلیمات انمیها- رسید.

آن عقل کلّ و خاتم رسل، پرده های اجمال و ابهام بردرید، جزئیّات و کلیّات احوال و اطوار و اخلاق و شمایل آن شخص طاهر را بیان نمود و از وی به مهدی و قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تعبیر فرمود.

در اخباری فرمود: «آن شخص- که چنین و چنان کند- از امّت من است» تا به این وسیله غیر امّت مرحومه، خارج شود. در احادیثی فرمود: «از عترت من است» تا غیر عترت بیرون رود. در فرمایشاتی فرمود: «از فرزندان فاطمه است» تا غیرفاطمی خود را بی نصیب داند و هنگامی فرمود: «از فرزندان حسین است» تا جز ایشان، خود را محروم شمارند.

پس هرعاقل منصف می فهمد که موعود کلّ رسل و مبشّر تمامی امم و منتظر همه طوایف، همانا همین کسی است که در شریعت مقدّسه اسلام، تشریح حال و تبیین احوال او کما هی گردیده و در لسان مبارک حضرت ختمیّه و اهل بیت معصومینش که السنه صادقه الهیّه اند، از او به مهدی و قائم تعبیر شده، نه غیر او. لذا بشارات کلّ رسل ناظر به حضرت وی و اشارات تمامی پیشینیان وائل به جناب او خواهد بود.

عبقریّه سیزدهم [بشارت ظهور در کلام رسول اکرم (ص)]

اشاره

بـدان که این نـاچیز، خوش داشـتم پیش از بیان اخبار وارده از حضـرت رسول مختار در بشارت ظهور حضـرت ولی کردگار- الحجّه بن الحسن العسـکری علیهم سـلام اللّه الملک الغفّار، تلذیـذا للطّائفه الشّـیعه الأثنی عشـریّه و تأییـدا لحقیّه مذهبهم الحقّه المرضیّه- نصوص و روایـاتی را نقـل نمـایم که از آن رسول با عزّ و تمکین در خلافت و عـدد و سایر اوصاف شـریفه آن ائمّه دین، وارد گردیـده و چون اقسـام آن اخبار، بسیار و در ضـمن هرقسـمی، احادیثی از طرق عامّه- فضـلا عن طرق الخاصّه- بی شمار است، لـذا در نقل چنـد قسم از آن اقسام با ذکر چنـد خبر هدایت انجام، در ذیل هرقسـمی از آن اقسام میمنت فرجام، در ضمن چنـد رفرفه در این مضـمار و مقـام، هـدیّه لإخواننـا الکرام، آن هـا را بـا بنـان کثیره الآثام در حیّز تحریر و تسـطیر و ارقام درآورده، پس می گویم:

[نصوص وارده در امامت ائمه (ع)] ۱ رفرفه

اشاره

بدان که قسم اوّل، نصوص وارده از رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است بر این که امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او و از ائمّه دین علیهم السّلام، امامان بر خلق، پیشوایان راه هدی و حجّت خدا بر بندگان اویند و در آن چند حدیث است.

حدیث اوّل: [صدر الائمّه موفّق بن احمد به سند خود از سلمان فارسی]

صدر الائمّه موفّق بن احمد به سند خود از سلمان فارسی- رضوان اللّه علیه- روایت

کرده که زمانی، خدمت رسول خدا مشرّف شدم. دیدم که حسین علیه السّلام را بر ران خود نشانده، بر چشم و دهان او بوسه می زد و می فرمود:

تو سرور، پسر سرور، برادر سرور و پدر سرورانی، تو امام، پسر امام، برادر امام و پدر امامانی؛ تو حجّت خدا و پدر حجّت های خدایی که از صلب تو بیرون آیند و نهمی ایشان، قائم ایشان است.(۱)

حدیث دوّم: [ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده]

ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که نعثل نامی از علما و احبار یهود، خدمت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مشرّف شد و مسایلی چند از توحید از آن حضرت سؤال نمود، جواب کافی شنیده به شرف اسلام مشرّف شد و بعد عرض کرد:

فدایت شوم، مرا از وصیّ خود خبر ده! زیرا پیغمبری از جانب خدا بر خلق مبعوث نشد مگر این که از برای او وصی بود. پیغمبر ما موسی بن عمران، یوشع بن نون را وصیّ خود گردانید. وصیّ تو که خواهد بود؟

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: بلی! وصیّ من، علی بن ابی طالب است و بعد از او، دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین که همه امامان نیکو کردارند.

نعثل عرض کرد: اسامی همه ایشان را برای من بیان فرما!

حضرت فرمود: چون حسین از دنیا گذرد، پسرش علی، امام است و بعد از علی، پسرش محمد، بعد از محمد، پسرش جعفر، بعد از جعفر، پسرش موسی، بعد از موسی، پسرش علی، بعد از علی، پسرش محمد، بعد از محمد، پسرش علی، بعد از علی، پسرش حسن، امام است و بعد از حسن، حجّه بن الحسن، امام عصر است. این دوازده نفر

۱- ر. ك: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۶؛ الخصال، ص ۴۷۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۶۲؛ کفایه الاثر، ص ۴۶.

امامان، به عدد نقبای بنی اسراییل می باشند.

نعثل عرض کرد: تمام آن چه فرمودی، را در کتب پیشینیان دیده ام و در وصیّت نامه موسی بن عمران علیه السّلام خوانده ام.

بعد از آن برخاست و در حضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این اشعار را انشا نمود و گفت:

صلّی الإله ذو العلی ***علیک یا خیر البشر

أنت النّبی المصطفی ***الهاشمی المفتخر

و معشر سمّیتهم ***أئمّه اثنی عشر

حباهم ربّ العلی ***ثمّ اصطفاهم من کدر

قد فاز من والاهم ***و خاب من عاد الزّهر

اخرهم یشفی الظّمأ***و هو الإمام المنتظر

عترتک الأخیار لی ***و التّابعون ما أمر

من کان عنهم معرضا***فسوف یصلّاهم سقر(۱)

حدیث سوّم: [نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام روایت کرده]

نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام روایت کرده که فرمود: روزی خدمت جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رفتم و نزد او ابیّ بن کعب نشسته بود.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به من فرمود: مرحبا به تو ای ابو عبد اللّه! ای زینت دهنده آسمان ها و زمین ها!

ابیّ بن کعب عرض کرد: چگونه حسین زینت آسمان ها و زمین ها است؟

فرمود: قسم به خدایی که مرا به رسالت، به سوی خلق فرستاده، قدر و منزلت حسین در آسمان، زیادتر از زمین است، در جنب راست عرش نوشته است، حسین مصباح هدایت، سفینه نجات، امام و پیشوای مردم است.

حق، سبحانه و تعالی، در صلب حسین، نطفه مبارک طیّب و طاهری جای داده که

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۶- ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۵- ۲۸۳.

پیش از آن که شب و روزی به وجود آید، آفریده شده است و به زبان او کلماتی نهاد که هیچ آفریده ای خدا را به آن کلمات نخواند، مگر آن که خدا او را با سیّد الشهدا، حسین علیه السّلام محشور گرداند و آن حضرت در روز قیامت او را شفاعت کند.

حق تعالی، همّ وغمّ او را برطرف گرداند، قرضش را ادا کند، مشکلات امور را سهل گرداند، راه هرکاری را به او واضح و روشن سازد، او را بر دشمنان ظفر دهد، پرده او را پاره نکند.

ابیّ بن کعب عرض کرد که آن کلمات کدام است؟

فرمود: چون از نماز فارغ شوی، پیش از آن که از جای خود برخیزی بگو:

«اللّهمّ إنّی أسئلك بكلماتک و معاقد عرشك و سكان سماواتک و أرضك و أنبیائک و رسلك أن تستجیب لی فقد رهقنی من أمری عسر فأسئلک أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تجعل لی من عسری یسرا».

چون این دعا را بخوانی، خدای تعالی کار مشکل تو را آسان و سینه تو را از علم و حکمت مملوّ گرداند و در وقت مردن، کلمه «لا آله الّا اللّه» را بر زبانت جاری گرداند!

و بعد از آن، رسول خدا، اسامی هریک از امامان از ذرّیّه حسین را واحدا بعد واحد ذکر نمود و دعای مخصوص هریک از ایشان را نقل نمود.

بعد، ابیّ بن کعب عرض کرد: یا رسول اللّه! حال این امامان، چگونه از جانب خدای تعالی به تو رسید؟

فرمود: خدای تعالی، دوازده خاتم به سوی من فرستاد و دوازده صحیفه که نام هر امامی در خاتم او نقش و صفات هرامامی در صحیفه او مرقوم بود.(۱)

حدیث چهارم: [و ایضا ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده]

و ایضا ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: از

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، صص ۲۶۵- ۲۶۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۶۳- ۶۲؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۰۵- ۲۰۴.

رسول خدا قضیّه درداییل را شنیدم که ملک مقرّبی بود، شنیدم و به سبب خطوری که در قلب خود نمود، پر و بال او ریخته و معذّب شد تا شب تولّد آن حضرت که حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام، عالم را به نور قدوم خود مزیّن و منوّر ساخت.

حق تعالی امر فرمود، آتش جهنّم را فرونشانند، بهشت و حوریان را زینت کنند و صفوف ملایکه آراسته شود به جهت کرامت مولودی که برای رسول خدا متولّد می شود و به جبرییل امر فرمود، با هزار قبیل از ملایکه با زینت تمام به زمین فروآینـد و به رسـول خـدا صلّی اللّه علیه و آله تهنیت و بعـد از تهنیت، تعزیّت گوینـد به این که امّت تو، مولود تو را شـهید خواهنـد نمود و قاتلان او در آتش جهنّم، مخلّد خواهند شد.

چون جبرییل با آن گروه از ملایکه نازل شـد، به دردابیل برخوردند. دردابیل از سـبب نزول، سؤال نمود، جبرییل، کیفیّت حال را برای او بیان نمود، دردابیل، جبرییل را شـفیع خود گردانید و گفت: سـلام مرا خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برسان و عرض کن، تو را به حقّ این مولود قسم می دهم که از خـدا سؤال نما، شایـد از تقصـیر من بگـذرد. پس جبرییل با آن گروه از ملایکه خدمت آن سرور، مشرّف شدند و به آن چه از جانب پروردگار مأمور بودند، امتثال نمودند.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از قاتلان حسین علیه السّلام بیزاری نمود، و نزد فاطمه علیها السّلام رفته و او را تهنیّت و تعزیّت فرمود. فاطمه علیها السّلام به گریه درآمد.

آن گاه حضرت فرمودند: حسین کشته نشود تا آن زمان که امامی از او به وجود آید که امامان دین و هادیان راه یقین، همه از او به وجود آیند و ائمّه دین، بعد از من، هادی، مهدی، عدل، ناصر، سفّاح، نفّاح، امین، مؤتمن، امام، فعّال و علمند که آن علی است و حسن، حسـین، علیّ بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علیّ بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمـد و الحسن بن علی و آن که عیسـی بن مریم عقب او نماز گزارد، پسـر حسن بن علی است که لقب او قائم می باشـد. پس فاطمه علیها السّلام از گریه ساکت شد.

بعد جبرییل قصّه دردابیل را به عرض رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسانید. ابن عبّاس گفت:

دیدم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قنداقه حسین را که به خرقه پشمینه ای او را پیچیده بودند، روی دست گرفته، به سوی آسمان بلند کرد و عرض نمود:

الهی به حقّ این مولود بر تو، نه، بلکه به حقّ تو بر این مولود و بر جدّش محمد، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب، اگر برای این حسین، فرزند فاطمه علیها السّلام نزد تو قدر و منزلتی هست از تقصیر دردابیل درگذر، از او راضی شود و بال هایش را به او عطا کن!

دعای آن حضرت به برکت حسین مستجاب شد، دردابیل با ملایکه عروج نموده، به آسمان بالا رفت و در مقام اوّل خود قرار گرفت. از آن روز به بعد ملایکه اهل آسمان، دردابیل را آزاد کرده حسین می نامند(۱).

حدیث پنجم: [قاضی ابو الفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود و آن ها از ابی هریره روایت کرده اند]

قاضی ابو الفرج بغدادی از جماعتی از شیوخ خود و آن ها از ابی هریره روایت کرده اند که گفت: من و جماعتی از اصحاب خدمت حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حاضر بودیم؛ از آن جمله ابو بکر، عمر، فضل بن عبّاس، زید بن حارثه و ابن مسعود که حسین علیه السّلام داخل شد؛ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را در کنار گرفت، بوسید و فرمود: یا حسین! أنت الإمام ابن الإمام أبو الأئمّه تسعه من ولدک أئمّه أبرار.

عبد اللّه بن مسعود عرض کرد: آن امامانی که ذکر فرمودی از صلب حسین اند، چه کسانی هستند؟

حضرت، سر مبارک را قدری به زیر انداخته، بعد از آن، سربلند نموده، فرمود:

یابن مسعود! از امر عظیمی سؤال کردی، و لیکن من تو را خبر می دهم که از صلب این فرزند من حسین، ولد مبارکی بیرون می آید که هم نام با جدّ خود علی علیه السّلام است، لقب او عابد و نور زاهدین است و از صلب او ولدی بیرون می آید که اسم او، اسم من است و شبیه ترین خلق به من است، او علم را می شکافد شکافتنی و ناطق به حق و امرکننده به صواب است و خدای تعالی از صلب او کلمه حقّ و لسان صدق را بیرون می آورد. ابن مسعود از اسم او، سؤال کرد، فرمود: اسم او، جعفر صادق است.

۱- فرائد السمطین، ج ۲، صص ۱۵۲- ۱۵۱.

بعد از آن حسّان بن ثابت بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و انشای مدح آن حضرت نمود. آن گاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برخاسته، داخل خانه عایشه شد. ما یعنی من و علی بن ابی طالب علیه السّلام و ابن عبّاس نیز با آن حضرت داخل خانه شدیم. دأب رسول اللّه چنین بود که اگر کسی از او سؤال می نمود، جواب می فرمود و اگر از او سؤال نمی کردند، خود ابتدا به سخن می نمود.

پس من عرض کردم: بأبی أنت و امّی یا رسول اللّه! آیا ما را به باقی خلفا از صلب حسین خبر نمی دهی؟

فرمود: نعم یا ابا هریره! خدای تعالی از صلب جعفر، مولود نقی طاهر بیرون می آورد که همنام موسی بن عمران است، از صلب موسی فرزندی بیرون می آید که رضا خوانده می شود و او موضع علم و معدن حلم است و فرمود: بأبی المقتول فی أرض الغربه و از صلب رضا فرزند او محمد را بیرون می آورد که محمود و اطهر در خلق و احسن در خلق است، از او ولدش علی خارج می شود که طاهر الحسب و صادق المهجه است، از او حسن نقی طاهری بیرون می آورد که ناطق از جانب خدا و پدر حجّه اللّه است.

و از صلب او، قائم ما اهل بیت را بیرون می آورد که «یملأ اللّه الأرض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا» و برای او هیبت موسی، حکم داود و بهای عیسی علیهما السّلام است و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود: ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

[روایات نبوی درباره ائمه دوازده گانه] ۲ رفرفه

اشاره

بدان که قسم دوّم نصوص وارده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است بر این که امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او، اوصیا و خلفای رسول خدا واحدا بعد واحد هستند و در آن چند حدیث است.

حدیث اوّل: [حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده]

حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

خلفا و اوصیا و حجّت های خدا بر خلق بعد از من، دوازده نفرند:

اوّل ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است. عرض کردند: یا رسول اللّه! برادر تو کیست؟

فرمود: علیّ بن ابی طالب.

عرض کردند: فرزند تو کیست؟

فرمود: مهدی، که زمین را از عدل وداد پر کند، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.(۱)

حدیث دوّم: [حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده]

حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: من سیّد پیغمبرانم و علی، سیّد اوصیاست و اوصیای من بعد از من، دوازده نفرند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، مهدی است.(۲)

حدیث سوّم: [نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده]

نیز ابراهیم محمد حموینی به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عمر، جوانی یهودی از اولاد هارون نزد او آمد و مسایلی چند از او سؤال نمود. عمر پس از عجز از جواب، امر او را به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام محوّل نموده، چون جوان هارونی به خدمت حضرت مشرّف شد، مسایل خود را سؤال نموده و جواب کافی و شافی شنید.

عرض کرد: خبر ده که امامان عادل بعد از محمد صلّی اللّه علیه و آله چند نفرند؟

۱- ر. ك: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ص ۳۱۲.

۲- ر. ك: کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۴.

فرمود: ای هارونی! خلفای محمّد، دوازده نفر امام عادلند که به آن ها، زیان نرساند، هرکه آن ها را ذلیل کند و به سبب مخالفت کسی که با ایشان طریق خلاف پوید، مضطرب نگردند، ایشان در راه دین خدا از کوه های بلند حکم ترند.

جوان هارونی عرض کرد: آن چه خبر دادی، راست گفتی؛ قسم به ذات خدا که همه آن ها را در کتب پدرم که موسی به او گفته بود و او به دست خود نوشته، بدین منوال دیدم (۱).

حدیث چهارم: [و نیز حموینی به اسناد عدیده از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده]

و نیز حموینی به اسناد عدیده از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده که گفت:

خدمت فاطمه زهرا علیها السّلام مشّرف شدم، پیش روی او لوحی دیدم که برق و لمعان (۲) آن، چشم را خیره می کرد و در آن لوح، دوازده نام دیدم.

عرض کردم: این نام ها، چه کسانی هستند؟

فرمود: این ها نام های اوصیای پیغمبر است که اوّل ایشان پسر عمّم علی بن ابی طالب علیه السّلام و یازده نفر از اولاد من که آخر ایشان، قائم است (۳).

حدیث پنجم: [دوریستی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده]

دوریستی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: دوازده خلیفه از اولاد من، مالک امر می شوند و بعد از آن امور کریهه (۴) و شداید عظیمه به ظهور رسد و چون مهدی از اولاد من خروج کند، خدای تعالی در یک شب امر او اصلاح نماید که زمین را از عدل پر کند.(۵)

۱- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲- نور.

۳- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۹؛ الاستنصار فی النص علی الائمه الاطهار، ص ۱۸.

۴- زشت، ناپسند.

۵- مناقب آل ابی طالب ج ۱، ص ۲۵۲.

حدیث ششم: [ابراهیم بن محمد حموینی روایت را با سند دیگر به اندک تغییری از ابن عبّاس روایت کرده]

ابراهیم بن محمـد حموینی روایت را با سـند دیگر به انـدك تغییری از ابن عبّاس روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: دوازده خلیفه از اولاد من، صاحب و مالك امر می شوند(۱).

حدیث هفتم: [و نیز حموینی به سند خود از زید بن ثابت روایت کرده]

و نیز حموینی به سند خود از زیـد بن ثابت روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من در میان شـما دو چیز سـنگین می گـذارم؛ کتـاب خـدا و عترت من که اهل بیتم هسـتند. این ها دو خلیفه من، پس از من انـد، از یکـدیگر جـدا نگردند تا بر حوض من وارد شوند.(۲)

حدیث هشتم: [ابن ابی الحدید به سند خود روایت کرده]

ابن ابی الحدیـد به سـند خود روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: من در میان شـما دو ثقل را خلیفه کردم، کتـاب خـدا و عترت من که اهل بیت من هسـتند و این ها دو خلیفه من، پس از من انـد. این ها دو طناب کشـیده شده از آسمان به زمین اند و از یکدیگر جدا نگردند تا بر حوض وارد شوند.(۳)

حدیث نهم: [و ایضا ابن ابی الحدید به سند خود روایت کرده]

و ایضا ابن ابی الحدید به سـند خود روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: من دو ثقل را به جای خود می گذارم و در جای خود خلیفه می کنم و فرمودند: خداوندا! حقّ را با علی بگردان هرکجا که علی می گردد.

۱- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۳۶ و ۲۴۰.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، صص ۲۴۱- ۲۴۰.

حدیث دهم: [قاضی ابو الفرج به سند خود از انس بن مالک روایت کرده]

قاضـی ابـو الفرج به سـند خـود از انس بن مالـك روایت کرده است که رسـول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمـود: از ما دوازده خلیفه است که خداوند ایشان را یاری می کند بر کسی که قصد دشمنی ایشان را نماید.

حدیث یازدهم: [ابراهیم بن محمد حموینی به اسناد خود نقل نموده]

ابراهیم بن محمد حموینی به اسـناد خود نقل نموده؛ در مجمعی که بیش از دویست نفر از مهاجرین و انصار حاضر بودند، علی علیه السّـلام منـاقب و فضایـل خود را ذکر می فرمود و از حضّار استشـهاد می نمود که شـما را به خـدا قسم می دهم! آیا به یاد دارید رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در آخر خطبه ای که بعد از آن دیگر خطبه ای نفرمود، چنین فرمود:

من در میـان شـما دو چیز نفیس می گـذارم؛ یکی کتـاب خـدا و دیگری عـترت من، اگر به این دو متمسّـك شویـد، هرگز در ضلالت نمی افتید و گمراه نمی شوید و آن دو از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت بر حوض من وارد شوند.

عمر بن خطّاب خشمناك شده، از جای برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه! همه اهل بیت تو چنین اند؟

فرمود: نه، بلکه عترت من که اوصـیای من انـد؛ اوّل آن ها علی بن ابی طالب علیه السّـلام، برادر و خلیفه من در امّت من است، آقای هرمؤمن و مؤمنه است و او، اوّل اوصیای من است.

پس فرزنـدم حسن، بعد، فرزندم حسـین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسـین، هریك بعد از دیگری تا وقتی که بر حوض من وارد شوند.

ایشان حجّت های خـدا بر خلق و خزاین علم و معدن حکمت الهی هسـتند؛ هرکه از ایشان اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکس ایشان را معصیّت نماید، خدا را معصیّت نموده است. همه گفتند: ما شهادت می دهیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این سخن را فرمود.(۱)

۱- التحصین لاسرار مازاد من اخبار کتاب الیقین، ص ۳۶۳.

حدیث دوازدهم: [و نیز ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین به سند خود از سلیم بن قیس روایت کرده]

و نیز ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین به سند خود از سلیم بن قیس روایت کرده که در زمان خلافت عثمان، روزی علی علیه السّلام را دیدم در مسجد نشسته بود و با مردم درباره علم فقه گفتگو می کرد. بعد حضّار را قسم داد که هرکس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن چه در حقّ من شنیده، خبر دهد که فرمود: علی برادر، وزیر، وصی و خلیفه من در امّت من است و بعد از من، حسن و حسین و بعد از ایشان، نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری.

پس زید بن ارقم و براء بن عازب و جماعت بسیاری از مهاجرین برخاسته و گفتند:

ما گواهی می دهیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

ایّها الناس! حق تعالی امر فرمود، بعد از خودم، وصیّ و خلیفه خود را برای شما نصب کنم و اطاعت او را بر مؤمنان واجب فرمود و شما را به قبول ولایت او امر فرمود. من شما را گواه می گیرم، آن ولایتی که حق سبحانه و تعالی شما را به آن امر فرموده، مخصوص این مرد است- و دست مبارک خود را بر دوش علیّ بن ابی طالب گذاشت- و بعد از او برای دو فرزند او و برای اوصیای من، بعد از ایشان است که از اولاد ایشان اند.

و فرمود: ای گروه مردم! برای شما بیان کردم آن کسی را که پناه شما و امام و دلیل و هادی شما پس از من باشد؛ برادرم علیّ بن ابی طالب، و هم چنین اوصیای بعد از او باشند، با ایشان باشید که ایشان با حقّ اند و حق با ایشان است. پس این را گفتند و نشستند.

[وجوب اقتدا به ائمّه] ۳ رفرفه

بدان که قسم سوّم در نصوص وارده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از طرق و روایات علمای عامّه، بر وجوب اقتدا به امیر المؤمنین و ائمّه طاهرین از اولاد او- صلوات اللّه علیهم

اجمعین- و چنگ زدن به ولایت ایشان که حبل اللّه المتین و عروه الوثقای دین و امامان اهل زمین اند و اطاعت ایشان، اطاعت خداوند و معصیّت ایشان، معصیّت خداوند است و در آن چند خبر می باشد.

الف. ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابراهیم بن محمد حموینی به اسناد خود از ابن عبّاس روایت کرده اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

کسی که خوشنود باشد به زنده شدن من، زنده شود و مثل مردن من بمیرد و در بهشتی جای گیرد که خداوند عالم درختان آن را به ید قدرت خود غرس نموده، باید علی را دوست بدارد و به ائمّه دین بعد از من، اقتدا و پیروی نماید؛ زیرا ایشان، عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند و حق تعالی به ایشان علم و فهم، کرامت فرموده است. پس وای بر آن کسانی که از امّت فضل ایشان را تکذیب کنند.(۱)

ب. ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که ایشان فرمودند:

فاطمه علیها السّلام سرور سینه من است، دو فرزندش میوه دل من اند و شوهرش، نور دیده من است. ائمّه از اولاد او، امنای پروردگار من اند و ریسمان کشیده شده میان خدا و بندگان اویند. هرکه به آن ها بپیوندد، نجات یابد و هرکس از ایشان بازپس بماند، هلاک شود.(۲)

ج. صدر الائمّه موفّق بن احمد به سند خود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که ایشان فرمودند:

هرکه می خواهد به زندگی من زنده باشد و به مردن من بمیرد و داخل بهشتی شود که پروردگار من به من وعده فرموده، باید به علی بن ابی طالب علیه السّلام و ذرّیّه طاهره او

۱- ر. ک: بصائر الدرجات، ص ۶۹؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۷۸؛ مناقب علی بن ابیطالب؛ ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۳۹.

۲- مائه منقبه من مناقب امیر المؤمنین، صص ۷۷- ۷۶؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ۱۱۰.

تولّا جویـد، ایشان ائمّه هـدی و چراغان راه هـدایت اند؛ شـما را از شاهراه هدایت بیرون نمی برند و در وادی (۱) ضلالت نمی افکنند.(۲)

د. ابن ابی الحدیـد در شـرح نهج البلاغه روایت کرده است که چون مردم با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّـلام بیعت کردند، آن حضرت خطبه ای خواند و فرمود:

ایّهـا النّـاس! آگـاه باشـید که نیکـان از عترت من و پاکان از قبیله من حلیم ترین مردم در کوچکی، و داناترین مردم در بزرگی اند.

آگاه باشـید، ما اهل بیتی هستیم که علم ما از علم خـدا و حکم ما، به حکم خداست؛ اگر از ما پیروی کنید به بصایر ما هدایت یابید و اگر نکنید، خدا شما را هلاک گرداند.

رایت حق با ماست؛ هرکه از آن پیروی کند به ما ملحق شود و هرکس از آن پس بماند، هلاک گردد.

ه. ابو المظفّر سـمعانی در کتاب مناقب الصـحابه به سند خود از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در عرفات به علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:

یـا علی! من و تـو از یـک درخت آفریـده شـده ایم؛ من ریشه آن درخت ام و تو فرع آن، حسن و حسـین هم شـاخه هـای آن؛ هرکس به شاخه های آن چنگ زنـد، خداونـد او را داخل بهشت گردانـد. این حـدیث را ابراهیم بن محمـد حموینی نیز به دو سند صحیح از جابر روایت کرده است.

و. احمد بن حنبل در مسند خود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که ایشان فرمودند:

ستارگـان، برای اهـل آسـمان اماننـد. اگر برطرف شونـد، اهل آسـمان نیز برطرف خواهنـد شـد و اهل بیت من برای اهل زمین امانند، اگر آن ها نباشند، اهل زمین نیز

۱- دشت، بیابان.

۲- بصائر الدرجات، ص ۷۱؛ الامامه و التبصره من الحیره ابن بابویه قمی، ص ۴۴؛ مناقب الامام امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ص ۴۲۶.

نخواهند بود.(۱)

ز. ابراهیم بن محمد حموینی به چهار سند روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: النّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بیتی، أمان لأمّتی.(۲)

ح. موفّق بن احمد به سند خود روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به علی علیه السّلام فرمود:

یا علی! چون روز قیامت شود، من به خدای تعالی متمسّک باشم، تو دامن من گیری، اولاد تو دامن تو گیرند و شیعیان ایشان، دست به دامن ایشان زنند.

ط. ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از مقداد بن اسود روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

معرفت آل محمد صلّی اللّه علیه و آله، برات نجات از آتش جهنّم و محبّت محمد و آل محمد صلّی اللّه علیه و آله، گذشتن از صراط و ولایت آل محمد صلّی اللّه علیه و آله، امان از عذاب است.(۳)

ی. صاحب مناقب الفاخره از ابی بکر بن ابی قحافه روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به علی علیه السّلام فرمود:

یا علی! من و تو از جنب خدا آفریده شده ایم.

علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول اللّه! جنب خدا کدام است؟

فرمود: سرّی مکنون و علمی است مخزون که جز ما احدی را از آن نیافریده. پس هر که ما را دوست دارد، به عهد ما وفا کرده است و هرکس ما را دشمن دارد، در آخرین نفس که از دنیا بیرون رود، خواهد گفت: «یا حسرتی علی ما فرّطت فی جنب اللّه» و از آن چه در جنب خدا یعنی رسول او و ائمّه دین تقصیر کرده، نادم و پشیمان خواهد شد.

یا. قاضی ابو الفرج بغدادی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که می گفت: به عترت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تمسّک جویید! زیرا من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود:

۱- العمده، ابن البطریق، ص ۳۰۸؛ الطرائف، ص ۱۳۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰؛

۳- ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۷۸ و ج ۲، ص ۲۵۴ و ج ۳، ص ۱۴۱.

«من تمسّک بعترتی، کان من الفائزین.»(۱)

یب. ابن عقده از سفیان ثوری از ابی سعید روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نماز جماعت به جای آورد، بعد رو به اصحاب کرده، فرمود:

ای گروه اصحاب من! مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح و باب حطّه بنی اسراییل است، پس بعد از من به اهل بیت من تمسّک جویید که ایشان ائمّه راشدین از ذرّیّه من اند و هرگز شما را گمراه نخواهند نمود.

بعضی گفتند: عدد اهل بیت بعد از تو چند نفراند؟

فرمود: «اثنی عشر من اهل بیتی.»(۲)

یج. قاضی ابو الفرج بغدادی به سند خود از وائله روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

دوستی من و اهل بیتم، در هفت موضع امّت مرا نفع می بخشد که هول و وحشت آن مواضع، عظیم است؛ نزد حضور اجل، در قبر، در نشر و نزد حساب و کتاب و میزان و صراط. کسی که من و اهل بیتم را دوست داشته باشد و بعد از من به ایشان متمسّک شود، ما نیز در روز قیامت شفعای او خواهیم بود.

آن گاه از او سؤال کردند: تمسّک به ایشان به چه نحو خواهد بود؟ فرمود: ائمّه بعد از من، دوازده امام اند؛ هرکه ایشان را دوست داشته باشد و به ایشان اقتدا نماید، فایز گردد و نجات یابد و هرکس از ایشان تخلّف ورزد، گمراه و هلاک شود.

ید. کلبی از ابن اوس روایت کرده که از بصره به جانب مدینه رفتم و خدمت امّ المؤمنین، امّ سلمه مشرّف شدم. او به من خبر داد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: امّت من مختلف و متفرّق خواهند شد، پس اهل بیت مرا مراقبت نمایید که حق با ایشان است هرجا که باشند.

گفتم: اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کیانند که حضرت رسول، امّت را امر فرموده به

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۷.

۲- ر. ک: خلاصه عبقات الانوار، ج ۱، ص ۲۱۱.

ایشان تمسّک جوییم؟

ام سَلمه گفت: ایشان ائمّه بعد از رسول خدایند، نه نفر از صلب حسین که از اهل بیت رسول خدا هستند و همه ایشان، مطهر و ائمّه معصوم اند علیهم السّلام.(۱)

[بودن ائمّه (ع) از طینت رسول خدا (ص)] ۴ رفرفه

بدان که قسم چهارم در نصوصات وارده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که ائمّه از ولد او که عترت اویند، از طینت او و از نور خدا خلق شده اند.

از جمله خبری در تفسیر آیه شریفه اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فِیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ ...(۲) ، الی آخر است که جمعی از مفسّرین عامّه چون ابن مغازلی شافعی و صاحب کتاب مناقب الفاخره، روایت کرده اند که مراد از «مشکات» حضرت فاطمه علیها السّلام، «مصباح» حسن و حسین (۳) و نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ(۴) ائمّه هدی از عترت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هستند که خدای تعالی هر کس را بخواهد، به نور ایشان هدایت می فرماید.

از جمله خطبه معروفه ای از امیر المؤمنین علیه السّلام که مسمّی به خطبه لؤلؤه است که ائمّه ضلال را مذمّت می نماید و بسیاری از علامات ظهور حضرت قائم- عجل اللّه فرجه- را بیان می فرماید.

تا آن که یکی از حاضرین عرض کرد: یا امیر المؤمنین از خلفای باطل و علامات ایشان بیان فرمودی، حال از ائمّه حقّ بعد از خودت ما را خبر ده!

فرمود: مالک این امر خلافت، ائمّه اثنا عشراند؛ نه نفر ایشان از صلب حسین است

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۱۸۲- ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۳۴۶- ۳۴۵.

۲- سوره نور، آیه ۳۵.

۳- ر. ک: تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۸۲.

۴- سوره نور، آیه ۳۵.

که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا خبر داد که در لیله المعراج به ساق عرش نظر نمودم، دوازده نور دیدم، عرض کردم: یا ربّ! این انوار چه کسانی هستند؟

خطاب رسید: یا محمد صلّی اللّه علیه و آله! این انوار، ائمّه از ذریّه تواند.

عرض کردم: یا رسول اللّه اسامی ایشان را برای من بیان فرما!

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بلی، تو اوّل ایشانی که امام و خلیفه بعد از من خواهی بود؛ بعد از تو دو فرزندت حسن و حسین؛ بعد از حسین، پسر او علی زین العابدین؛ بعد از او، فرزندش محمد که به باقر ملقّب است؛ بعد از او، پسرش جعفر که مسمّی به صادق است؛ بعد از او موسی که به کاظم، مدعوّ است؛ بعد از او، ولد او علی که به رضا خوانده شده است؛ بعد از او، فرزندش محمد که به زکیّ مدعوّ است؛ بعد از او، ولدش علی که به نقی مدعوّ است؛ بعد از او، پسرش حسن که به امین ملقّب است و بعد از حسن، پسر او که هم نام و شبیه من است که به وسیله آن، «یملأ اللّه الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا».(۱)

از جمله ابن عقده، از کثیری از علما و مشایخ خود از ابی ایّوب انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

در لیله المعراج به ساق عرش نظر کردم، دیدم، نوشته بود: «لا إله إلّا اللّه محمّد رسول اللّه أیدته بعلی و نصرته بعلی» و بعد از علی یازده نور دیگر دیدم که ایشان حسن، حسین، علی، علی، علی، محمد، محمد، جعفر، موسی، حسن و حجّت بودند.

عرض کردم: الهی و اینان انوار کیانند که به اسم خود مقرون فرمودی؟

ندا رسید: یا محمد! ایشان ائمّه اند و اوصیای بعد از تو خواهند بود؛ فطوبی لمحبّیهم و الویل لمبغضیهم.(۲)

از جمله در روایت مکحول از وائله آن که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

۱- ر. ک: کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۱۸- ۲۱۷.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۳۳ و ۱۱۸؛ مونیه المعاجز، ج ۲، ص ۳۹۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۳۲۶- ۳۲۵.

در لیله المعراج به من وحی شـد: یـا محمـد! من رسـولی بعث ننمـودم مگر آن که برای او وصـی قرار دادم که بعـد از انقضـای اجلش به امر او قـائم شود، پس علی بن ابی طالب را وصـیّ خود قرار ده که من تو و علی را از نور واحـد و ائمّه راشـدین را از نور شما خلق کردم؛ آیا دوست داری ایشان را مشاهد نمایی؟ عرض کردم: بلی!

خطاب آمد سر خود را بلند نما! چون سر، بلند کردم، انوار ائمّه بعد از خود را دیدم که دوازده نور بودند.

عرض کردم: یا رب! این انوار، چه کسانی هستند؟

وحی شد: این انوار، ائمّه بعد از تواند، دیدم که همه ایشان امنا و معصوم اند.(۱)

و در روایت دیگر: الأئمه من بعدک و الأخیار من ذریتک.(۲)

از جمله صـاحب کتاب مقتضب الأثر(۳) از مؤلّف کتاب ثوابه الموصـلی روایت کرده و او به سـند خود از عبـد اللّه بن عمر بن الخطّاب روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: در لیله المعراج، حق تعالی به سوی من وحی فرمود:

«یا محمّـد! إنّی خلقت علیّا و فاطمه و الحسن و الحسـین و الأئمه من نور واحـد، ثمّ عرضت ولایتهم علی الملائکه. یا محمّـد! لو أنّ عبدا من عبادی عبدنی حتّی ینقطع ثمّ لقانی جاحدا لولایتهم، أدخلته النّار.

ثمّ قال: یا محمّد! أتحبّ أن تراهم؟

فقلت: نعم!

فقال: تقـدّم أمامک فقدّمت أمامی فإذا علیّ بن ابیطالب علیه السّـلام و الحسن و الحسـین و علیّ بن الحسـین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علی و علیّ بن محمّد و الحسن بن علی و الحجّه القائم کأنّه

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۱۱۱- ۱۱۰.

۲- الصـراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۴۲؛ کفـایه الاـثر فی النص علی الاـئمه الاـثنی عشـر، ص ۱۰۶؛ منـاقب آل ابی طـالب، ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۴- ۲۳.

الکوکب الدرّی فی وسطهم.

فقلت: یا ربّ! من هؤلاء؟

قال تعالی: هؤلاء الأئمّه و هذا القائم، محلّل حلالی و محرّم حرامی و ینتقم من أعدائی، أحببه فإنّی احبّه و احبّ من یحبّه.»

اخطب خوارزمی و فخر القضاه بغدادی به سند خود از ابی سلمان، راعی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت کرده که رسول خدا فرمود: در لیله المعراج به من وحی شد:

«یا محمّد! إنّی خلقتک و علیّا و فاطمه و الحسن و الحسین من أشباح نور من نوری و عرضت ولایتکم علی أهل السّموات و الأرضین فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و من جحدها کان من الکافرین.

یا محمّد! لو أنّ عبدا من عبادی عبدنی حتّی ینقطع و یصیر مثل الشن البالی، ثمّ أتانی جاحدا بولایتکم ما غفرت له حتّی یقرّ بولایتکم.

یا محمّد! أتحبّ أن تراهم؟

فقلت: نعم!

فقال: التفت عن یمین العرش، فالتفتّ، فإذا أنا بعلیّ و فاطمه و الحسن و الحسین و علیّ و محمد و جعفر و موسی و علیّ و محمد و علیّ و الحسن و المهدیّ فی ضحضاح من نور قیام، یصلّون و المهدیّ فی وسطهم کأنّه کوکب درّی.

فقال: یا محمّد! هؤلاء الحجج و هذا الثائر من عترتک. یا محمّد! و عزّتی و جلالی إنّه الحجّه الواجبه لأولیائی و المنتقم من أعدائی.»(۱)

۱- ر. ک: مائه منقبه من مناقب امیر المؤمنین، ص ۳۹؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۸؛ الاربعون حوثیا، ص ۴؛ الطرائف، ص ۱۷۳.

[اهل بیت، سفینه نجات] ۵ رفرفه

بدان که قسم پنجم نصوص وارده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که اهل بیت و عترت طاهره او سفینه نجات اند و مثل ایشان مثل کشتی نوح است؛ هرکه در آن نشست، نجات یافت و هرکه از آن باز ماند، هلاک گردید.

از اخبار و روایات عامّه که به طرق کثیره روایت کرده اند، از جمله ابن مغازلی شافعی به پنج سند و روایت از ابن عبّاس و ابوذر و ابن اکوع و سعید بن جبیر روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است؛ هرکه بر آن نشست، نجات یافت و هرکه از آن تخلّف ورزید، غرق شد.

و ابراهیم بن محمد حموینی به چهار سند و روایت از ابن عبّاس و ابی سعید خدری و غیر ایشان روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «مثل أهل بیتی فیکم، کمثل سفینه نوح؛ من دخلها نجی و من تخلّف عنها هلک.»(۱) حاکم ابو القاسم حسکانی به سند خود، همین حدیث را به عین الفاظ و بدون تغییر نقل کرده است.

و واحدی بعد از نقل این حدیث که «قال رسول اللّه: مثل أهلبیتی فیکم، کمثل سفینه نوح؛ من دخلها نجی و من تخلّف عنها هلک» این عبارت را گفته است: «انظر کیف دعی الخلق إلی النّسب إلی ولائهم و السّیر تحت لوائهم بضرب مثلهم بسفینه نوح علیه السّلام، جعل ما فی الآخره من مخاوف الأخطار و أهوال النّار کالبحر الذی لجّ براکبه فیورده مشارع المنیّه و یفیض علیه سجال البلیّه و جعل أهل بیته علیه السّلام: سبب الخلاص من مخاوفه و النجاه من متالفه و کما لا یعبر البحر الهیّاج عند تلاطم الأمواج إلّا بالسّفینه کذلک لا یأمن لضجّ الجحیم و لا یفوز بدار النّعیم إلّا من تولّی أهل بیت الرّسول صلوات اللّه علیهم و نحل لهم ودّه و نصحته و أکدّ فی موالاتهم

۱- ر. ک: قرب الاسناد، ص ۸؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، ص ۱۲؛ مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ذخائر العقبی، ص ۲۰.

عقیـدته؛ فـإنّ الّـذین تخلّفوا عن تلك السّـفینه خرج من الـدّنیا إلی أنکال و جحیم ذات أغلال. و کما ضـرب مثلهم، مثل سـفینه نوح، قرنهم بکتاب اللّه تعالی فجعلهم ثانیه.(۱) انتهی کلامه.»

این کلام اخیر او به حـدیث متواتر «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی» اشاره است، چنان که ذکر خواهـد شد. إن شاء اللّه.

ابو المظفّر سـمعانی به سـند خود از سـلمه روایت کرده است که رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «مثل أهل بیتی، مثل سفینه نوح؛ من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق.»

محمـد بن نجّار که از اکابر محدّثین چهار مذهب و از موثّقین و معتمدین ایشان است، همین حدیث را به عینه به اسـناد عدیده نقل کرده است.

[وجوب به تمسّک به ثقلین] ۶ رفرفه

بدان که قسم ششم نصوص وارده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر وجوب تمسّک به ثقلین است.

این حـدیث شـریف را از طرق و روایات عامّه در بیش از چهل حدیث که در کتب اخبار و مؤلّفات معتبره خودشان از صـحاح ستّه و غیر آن، نقل نموده انـد، چون بخاری، مسـلم، ابو داود، ترمذی و اندلسـی در جمع بین صـحاح ستّه و ثعلبی، ابن مغاذلی شـافعی، صـدر الأـئمّه موفّق بن احمـد، احمـد بن حنبـل در مسـند خود، سـمعانی در کتاب فضایل الصّـحابه، مؤلّف کتاب سیر الصّـحابه، ابـن ابی الحدیـد، عبـد اللّه بن احمـد بن حنبـل، صـاحب مشـکات، زهری، ابن حجر در کتـاب صواعـق محرقه (۲)، حمیدی، مسـعودی و قاضی روزبهان بلکه در بسیاری از اخبار وارده در واقعه غدیر خم، از طرق و روایات خودشان عین همین حدیث شریف را نقل نموده اند که قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «إنّی

۱- ر. ک: خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، صص ۲۰۸- ۲۰۷.

۲- الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، ص ۲۲۸.

اوشک أن تدعی فأجیب و إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه، حبل ممدود من السّماء إلی الأرض و عترتی أهل بیتی و إنّ اللّطیف الخبیر، أخبرنی أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»(۱).

بلکه حدیث وجوب تمسّک به ثقلین به طرق و روایات ایشان بیش از هفتاد حدیث است که متقارب المضمون روایت کرده اند که مضامین و وجه استدلال به آن ذکر شد. فلا نطیل الکلام بإعادته.

[احادیث قدسیه، الواح، کتب و صحفای انبیای گذشته] ۷ رفرفه

بدان که قسم هفتم نصوص من اللّه تعالی است از الواح و کتب و صحف انبیای سلف و احادیث قدسیّه که بر خلافت و امامت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام و ائمّه طاهرین از ذرّیّه او به طرق و روایات منقوله از علما و روات عامّه صریح اند.

و آن نیز بسیار است که در مؤلّفات و کتب معتبره خودشان ذکر کرده اند؛ چون محمد بن مؤمن شیرازی، ابراهیم بن محمد حموینی، ابن مغازلی شافعی، سمعانی، ابو بکر جبلی، ثعلبی، مؤلّف کتاب سیر الصحابه، عبد القادر شهرزوری، ابی سفیان دمشقی، ضیاء الدّین شافعی در کتاب دلایل، صاحب رساله قوامیّه، ابو نعیم حافظ در کتاب حلیه الأولیا، صاحب تاریخ بغداد، صدر الائمّه موفّق بن احمد، حافظ عبدی صاحب تاریخ جرجان، نطنزی در خصایص، مؤلّف کتاب بصری، طبری، ابو مخنف، ابن شیرویه دیلمی، محمد بن جریر طبری، حبیب بن جهم، ابو بکر هزلی، زمخشری در کتاب ربیع الأبرار، غزّالی، صاحب مناقب الفاخره، یوسف بن یعقوب بن سفیان، ابو عبید القاسم در تفسیر خود، مؤلّف کتاب ثوابه الموصلی، حافظ بن عقده و کثیری از هؤلاء اخبار در باب الواح و احادیث قدسیّه را به اسانید عدیده روایت کرده اند که

۱- ر. ك: مسند زید بن علی، ص ۴۶۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۴؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۳۵؛ معانی الاخبار، ص ۹۰.

بیش از چهل روایت است که بعضی از آن ها مخصوص امیر المؤمنین علیه السّلام است و بعضی از آن ها در دلالت بر مقصود بالنّسبه به آن حضرت و ائمّه طاهرین، از ذرّیّه او که ایشان حجج اللّه و خلفائه فی ارضه مشترک اند که تفصیل این اخبار در بشارات الواصیّه و صحیفه معراجیّه، سمت تحریر یافت.

[نصوص در عدد ظفا] ۸ رفرفه

اشاره

بدان که قسم هشتم نصوص وارده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که عدد خلفای بعد از من دوازده نفر و به عدد نقبای بنی اسراییل است که همه آن ها بر سبیل اجمال و اختصار، از قریش اند.

این طایفه از اخبار را علما و روات خاصّه و عامّه قریب به دویست روایت که متقارب المضمون و متناسب الدّلاله اند نقل نموده اند و بر سبیل اجمال، به همان طرق و روایات علمای عامّه اشاره می نماییم.

محمد بن عثمان ذهبی که از معاریف روات و از جمله اخبار مخالفین است، به سند خود از ابن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: خلفای من، بعد از من به عدد نقبای بنی اسراییل، دوازده نفر، همه از قریش خواهند بود.(۱)

عثمان بن ابی شیبه و ابو سعید و ابو کریب و ابراهیم بن سعید و ابن غیلان از روات عامه هریک به سند خود از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود: خلفای بعد از من به عدد نقبای بنی اسراییل دوازده نفرند و کلّهم من قریش.

حمّاد بن زید به سند خود از شعبی و او از مسروق روایت کرده است که ما نزد ابن مسعود به قرائت قرآن مشغول بودیم.

شخصی به او گفت: هیچ از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سؤال کردی که بعد از تو چند نفر خلیفه،

۱- ر. ک: العدد القویه، ص ۸۰؛ الخصال، ص ۴۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳.

صاحب امر این امّت می شوند؟

عبد اللّه بن مسعود گفت: از روزی که به عراق آمدم، احدی از من این سؤال را نکرده.

بلی، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کردیم، فرمود: دوازده نفر، به عدد نقبای بنی اسراییل هستند.(۱)

عبـد اللّه ابی امیّه به سـند خود از انس بن مالـک روایت کرده که رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فرمود: لن یزال هـذا الدّین قائما إلی اثنی عشر خلیفه من قریش فإذا مضوا ماجت الأرض بأهلها.

یعنی همیشه دین اسلام به وجود دوازده نفر خلیفه قایم است که از قریش باشند.

چون زمان خلافت ایشان منقضـی شود، زمین به اهل خود موج می زنـد که نظام عالم برطرف خواهـد شد و اوضاع قیامت برپا می شود.

ابو بکر بن خثیمه به سند خود از جابر بن سمره روایت کرده که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم، فرمود: بعد از من دوازده نفر از قریش خلیفه خواهند بود.

عرض کردم: بعد از آن، چه خواهد بود؟

فرمود: هرج ومرج.(۲)

دوریستی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده؛ گفت: از پـدرم عبّاس شـنیدم که رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فرمود: یـا عمّ! دوازده نفر خلیفه از اولاـد من مالـک امر می شونـد و بعـد از آن، امور کریهه به ظهور می رسـد. پس مهـدی از اولاـد من خروج کنـد و خـدای تعالی در یک شب امر او را اصـلاح آورد؛ زمین را از عـدل پر کنـد، چنان که از جور پرشـده باشد.

و احمد بن حنبل همین حدیث را در کتاب مسند خود از ابن عبّاس روایت کرده

۱- ر. ک: روضه الواعظین، ص ۲۶۱؛ کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۵- ۲۴؛ الخصال، ص ۴۶۷.

۲- ر. ک: الاستنصار، صص ۲۵- ۲۴؛ مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۴، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳.

است که در حین وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از او سؤال کردم: چون تو از دنیا بروی، به چه کسی رجوع کنیم؟

حضرت به علی علیه السّلام اشاره کرد و فرمود: این مرد؛ «فإنّه مع الحقّ و الحقّ معه، ثمّ یکون من بعده أحد عشر إماما مفترضه طاعتهم، کطاعتی.»

نیز دوریستی به سند خود از ابن مثّنی و او از پدرش روایت کرده که از عایشه پرسیدم خلفای بعد از رسول خدا چند نفرند؟

عایشه گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: عدد خلفای بعد از من، دوازده است.

گفتم: چه کسانی هستند؟

گفت: نام های آن ها نزد من به املای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مکتوب است. گفتم: به من نشان ده! امتناع نمود و نشان نداد.(۱)

ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: بعد از من، خلفا و اوصیای من و حجّت های خدا بر خلق، دوازده نفرند؛ اوّل ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من است.

عرض کردند: یا رسول اللّه! برادرت کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام.

عرض کردند: فرزندت کیست؟

فرمود: مهدی که زمین را از عدل وداد پر کند، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.(۲)

و نیز ابراهیم بن محمد حموینی به سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که رسول خدا فرمود: من سیّد پیغمبرانم و علی، سیّد اوصیاست و اوصیای بعد از من، دوازده

۱- ر. ک: الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۰؛ اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ص ۳۱۲.

نفرند که اوّل ایشان علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر ایشان قائم است.(۱)

مالکی در فصول المهمّه به سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده که امامان دوازده نفراند؛ همه از آل رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و آن ها علی بن ابی طالب علیه السّلام و یازده نفر از اولاد او هستند.

بخاری در صحیح (۲) خود از ابن عیینه روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

پیوسته امر مردم می گذرد، مادامی که دوازده نفر، ولی و صاحب اختیارند و کلمه دیگری فرمود که آن را نشنیدم. سؤال کردم آن کلمه چه بود؟

گفتند؛ فرمود: کلّهم من قریش.

نیز بخاری در صحیح (۳) به سند خود از عبد اللّه بن عمر روایت کرده که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم، می فرمود: پیوسته امر خلافت در قریش است، اگرچه از مردم دو نفر باقی بمانند.

مسلم نیز در صحیح (۴) خود از عبد اللّه بن عمر همین حدیث را روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: همیشه امر خلافت در قریش است، اگرچه از مردم دو نفر باقی بمانند.

مسلم در صحیح (۵) خود از حصین از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: امر اسلام، منقضی و برطرف نخواهد شد تا آن زمان که دوازده نفر خلیفه بگذرد. پس به کلامی تکلّم نمود که من نشنیدم. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت:

فرمود: کلّهم من قریش.

ایضا مسلم در صحیح (۶) خود از عبد الملک بن عمیر و او از جابر به این لفظ روایت

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۳۱۴.

۲- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۵.

۴- صحیح مسلم، ج ۶، صص ۳- ۲.

۵- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۶- همان.

کرده که قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «لا- یزال الأمر ماضیا ما ولّاهم اثنی عشر رجلا کلّهم من قریش»؛ یعنی: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: همیشه امر اسلام، ماضی و برقرار است، مادامی که والی ایشان دوازده نفر باشند که همه ایشان از قریش اند.

مضمون این روایت را مسلم به چند سند و روایت نقل کرده است.

هم چنین مسلم در صحیح (۱) خود به سند خود از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «لا- یزال هذا الدین عزیزا منیعا إلی اثنی عشر خلیفه کلّهم من قریش»؛ یعنی، این دین اسلام همیشه عزیز و با رفعت و جلال است تا دوازده نفر خلیفه که همه ایشان از قریش اند.

مضمون این حدیث را به همین لفظ، مسلم به همین سند، حمیدی به چند سند و روایت و ابو الحسن زرّین عبدی در جمع بین صحاح ستّه به چند سند و روایت نقل کرده اند.

همچنین مسلم در صحیح (۲) خود، حمیدی و ابو داود سجستانی در کتاب سنن (۳) و بخاری در صحیح، هریک به اسانید عدیده و روایات کثیره روایت کرده اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: «لا یزال الدّین قائما حتّی تقوم السّاعه و تکون علیهم اثنی عشر خلیفه کلّهم من قریش»؛ یعنی، دین اسلام همیشه تا روز قیامت برپاست و برای مردم، دوازده خلیفه می باشد که همه آن ها از قریش اند.

نیز سمرقندی، محدّث خراسان، کاتب ابو القاسم، مسلم در صحیح، حمیدی، ابو الحسن زرّین عبدی و ابو داود سجستانی هریک به چند سند و روایت به این لفظ از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده اند که قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «لا یزال الدّین قائما حتّی یکون اثنی عشر خلیفه کلّهم من قریش.»

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴؛ ر. ک: الخصال، ص ۴۷۰؛ مناقب آل ابی طالب ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴.

۳- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۹.

ابن بطریق در کتاب مستدرک، به این لفظ، بیست حدیث به اسانید صحیح و معتبر روایت کرده که قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «لا یزال الإسلام عزیزا إلی اثنی عشر خلیفه و ما ولّاهم اثنی عشر خلیفه کلّهم من قریش.»(۱)

ابن مردویه در کتاب فردوس، به این لفظ روایت کرده که قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «لا یزال هذا الأمر قائما، حتّی یمضی اثنی عشر أمیرا کلّهم من قریش.»(۲)

ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء به دو سند روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در خطبه خود فرمود: «یکون بعدی اثنی عشر خلیفه کلّهم من قریش.»(۳)

و از ابن عبّاس و ابو سعید خدری و جابر بن عبد اللّه انصاری از طرق و روایات عامه چنین نقل کرده اند که جابر خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: عدد امامان پس از تو چند نفر است؟

فرمود: ای جابر! خدا تو را رحمت کند که از تمام اسلام سؤال نمودی! عدد ایشان، عدد شهور و عدد نقبای بنی اسراییل است که خدای تعالی می فرماید: وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً.

پس، ای جابر! امامان دوازده نفراند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر ایشان، قائم- صلوات اللّه علیهم اجمعین- است.

ثعلبی نیز در تفسیر خود، مضامین این اخبار را روایت کرده، صاحب جامع الاصول نیز این اخبار را به چند سند و روایت نقل کرده، سدی هم در تفسیر خود، روایت کرده، نسایی و ترمذی نیز در دو صحیح خود، اکثر این اخبار را روایت کرده اند.(۴)

و بالجمله این قسم از اخبار، از اخبار متواتره مسلّمه بین طرفین است که در سند

۱- ر. ک: الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۲۴؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۱۷ و ۴۲۲؛ الطرائف، ص ۱۷۰.

۲- ر. ک: المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۸۹؛ کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین، ص ۲۳۱.

۳- مجمع الفائده و البرهان، ج ۳، ص ۲۱۴؛ الخصال، ص ۴۶۹؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۸۷.

۴- ر. ک: التحصین لاسرار مازاد من اخبار، صص ۵۷۱- ۵۷۰.

این روایات برای احدی مناقشه نیست و قاضی روزبهان، با آن کمال تعصّب خود گفته که حدیث «اثنی عشر خلیفه بعدی» از صحاح اخبار است.

و چون اصل سند این اخبار بر تو واضح شد، حال در دلالت این اخبار بر مدّعا نقل کلام می نماییم و می گوییم همین قسم از اخبار منقوله از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- فضلا از آن هفت قسم دیگر برای علمای شیعه در استدلال بر امامت و خلافت ائمّه طاهرین و باطل نمودن ماسوای مذهب شیعه، کافی خواهد بود.

این روایات پس از ملاحظه قرینه داخله و خارجه به منزله نصّ صریح اند بر حقّیت مذهب شیعه و آن که خلفای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، ائمّه دین از ذرّیّه او هستند، واحدا بعد واحد که همه از قریش اند.

این ناچیز گوید: در کفایه الموحّدین بعد از نقل این اقسام از اخبار و لا سیّما قسم اخیر آن ها و گفتن این که این روایات پس از ملاحظه قرینه داخله و خارجه، به منزله نصّ صریح بر حقیّت مذهب شیعه اند، در مقام تعداد آن قراین فرموده است:

قرینه اولی: آن که انحصار عدد خلفای رسول خدا به این عدد مخصوص که همه این اخبار، ناطق به آن است، مخصوص مذهب امامیّه است و احدی از سایر طوایف مسلمین به انحصار خلافت در عدد مذکور قایل نشده اند.

پس این اخبار به معونه این قرینه خارجه، صریح بر حقّیت مذهب امامیّه است که بر امامت و خلافت ائمّه اثنا عشر از اهل بیت رسول خدا قایل اند.

مؤیّد مطلب است آن چه از اخبار عامّه و خاصّه رسیده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده: امّت من هفتاد و سه فرقه اند؛ یک فرقه آن برحق و اهل بهشت اند و آن فرقه، شیعه علی بن ابی طالب علیه السّلام است. چنان که ابن مردویه و موفّق بن احمد، همین مضمون را روایت کرده اند.

قرینه ثانیه: آن که لفظ لا یزال که اکثر این اخبار ناطق به آن است، صریح در استمرار و عدم انقطاع خلافت ائمّه اثنا عشر از خلفای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تا آخر دنیا است.

هم چنین در اکثر این اخبار مذکور است: «حتّی تقوم السّاعه» که صریح است در آن که خلافت این ائمّه اثنا عشر تا روز قیامت باقی و برقرار است و خلافت، مخصوص ایشان است و خلافت غیرایشان باطل و عاطل است؛ این عین مذهب امامیّه است که به امامت اثنا عشر از ائمّه طاهرین از اهل بیت رسالت قایل اند که دوازدهمی ایشان غایب و خلافت ایشان تا قیام ساعت باقی است.

قرینه ثالثه: آن که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در این اخبار کثیره تصریح فرموده که «لا یزال الدّین عزیزا منیعا إلی اثنی عشر خلیفه و ما ولّاهم اثنی عشر خلیفه من قریش»؛(۱)

یعنی، دین اسلام تا قیام ساعت، همیشه با عزّت و رفعت و جلالت برقرار و به ولایت و خلافت خلفای اثنا عشر خلیفه که از قریش اند، بر همه ادیان غالب است.

و از ابده بدیهیّات، بلکه بالحسّ و العیان آن که، مراد غلبه شوکت و سلطنت نخواهد بود. زیرا شوکت سلطنت، امری مشترک بین مسلمین و کفّار است و دخلی به شوکت و جلالت و رفعت در دین و شریعت ندارد. بلکه در اغلب اوقات، شوکت و سلطنت کفّار به اشدّ، بر شوکت و سلطنت سلاطین اهل اسلام، غلبه دارد. بلکه بسیاری از اوقات، سلاطین اهل اسلام، مقهور و مغلوب سلاطین کفّارند که بالمرّه مطیع و منقاد سلاطین کفّارند؛ اگرچه در بعضی از اوقات هرچند قلیل سلاطین اهل اسلام بر سلاطین اهل کفر، غلبه نموده اند.

مقتضی این اخبار آن که، همیشه باید کفر، مغلوب و اسلام، غالب باشد. پس اگر مراد به غلبه دین اسلام، همان غلبه شوکت سلطنت باشد، کذب این اخبار لازم خواهد آمد و این جدّا باطل است.

پس ناچار باید به دلالت اقتضا، مراد از غلبه دین اسلام بر کفر، غلبه در حجّت و برهان، معجزات و آیات و بیّنات باشد که بعد از وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پیوسته، علما و احبار یهود به مدینه می آمدند و بر اهل اسلام در زمان خلفا احتجاج می نمودند و

۱- ر. ک: الخصال، ص ۴۷۰؛ الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی، ص ۱۲۴؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۳۵.

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام حجّت ایشان را نقض می نمود، بسیاری از اوقات اظهار معجزه می کرد و بر سایر ادیان و ملل غیر ملّت اسلام، غلبه می نمود.

و در چندین موضع، بعد از آن که خلفا از احتجاجات علما و احبار مغلوب می شدند، به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ملتجی می شدند و در کثیری از موارد، عمر بن خطّاب چون به آن حضرت ملتجی می شد و آن بزرگوار کشف هموم او می فرمود، عمر می گفت: «لو لا علی لهلك عمر».(۱)

و در زمان هریک از ائمّه معصومین علیه السّلام همیشه امر بدین منوال بود که به الزامات شافیه و براهین و معجزات باهره، دحض احتجاجات اهل کفر می نمودند.

و حال هم امر چنین است که اگر بر فرض، اهل اسلام به احتجاجات و الزامات اهل کفر، مغلوب شوند؛ ناچار از جانب ولیّ زمان به اظهار معجزات و حلّ مشکلات تأیید خواهد شد که اهل کفر در آن چه متعلّق به امر دین و مذهب و آیین است، نتوانند بر اهل اسلام، غلبه نمایند چنان که مکرّر واقع شد که در کتب علمای امامیّه- رضوان اللّه علیهم- مضبوط است.

بالجمله از واضحات است که مراد از غلبه دین اسلام و مناعت و عزّت آن بر سایر ادیان، همان رفعت و عزّت و غلبه دینیّه و ملّیه است که آثار حقیّت آن و برهان طریقه او، واضح و لایح است و به وجود خلفای طاهرین رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دین اسلام همیشه قائم است الی قیام الساعه و برای احدی از اهل کفر ممکّن نخواهد بود به برهان و حجّت باطله خود، بر دین اسلام غلبه نماید و این امری واضح است که حاکم به صحّت آن، عقل قطعی است.

قرینه رابعه: آن که کثیری از این اخبار را به این لفظ نقل کرده اند «که لا یزال الدّین قائما حتّی یکون اثنی عشر خلیفه من قریش»(۲)، در بعضی دیگر به این لفظ نقل شده

۱- ر. ك: الحدائق الناظره، ج ۲۴، ص ۱۲۵؛ مسند زید بن علی، ص ۳۳۵؛ الکافی، ج ۷، ص ۴۲۴.

۲- ر. ك: الخصال، ص ۴۷۳؛ الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی، صص ۱۲۱ - ۱۲۰ و ۱۲۵. مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۲۴۹.

«لا یزال هذا الدّین قائما إلی اثنی عشر خلیفه فإذا مضوا ماجت الأرض بأهلها»(۱) و در بعضی از این اخبار آن که «یکون بعدی اثنی عشر خلیفه من قریش ثمّ یکون هرجا و مرجا».(۲) مستفاد از این اخبار آن که قوام دین اسلام و حفظ نظام ملّت سیّد الأنام، منوط به وجود آن خلفا، الی یوم القیامه است.

و از واضحات آن که؛ حفظ نظام شرع، منوط و موقوف به اموری است که خلفا باید واجد و دارای آن امور باشند از صفات نفس و شرایف احوال، چون: عصمت و اعلمیّت، زهد و تقوا و ترک دنیا، رأفت و رحمت و شجاعت، کرم و عبادت و نیز آن که صاحب قوّه قدسیّه و صاحب آیات و معجزات باشند تا آن که به وجود مقدّس او، نظام شریعت، قائم و برپا شود و از برای دین اسلام و مسلمین عماد و استوانه باشند و به وسیله او، حجّت الهی بر بندگان اقامه شود.

چنین خلفایی که از این اخبار مستفاد است، در میان امّت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نخواهد بود مگر افاضل عترت طیّبین و طاهرین او که موصوف به این صفات شریفه بوده اند و مؤیّد این مطلب است آن چه خاصّه و عامّه، از کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نقل نموده اند: «لا تخلو الأرض من قائم للّه بحجّه؛ امّا ظاهرا مشهورا أو خائفا مغمورا، لئلّا تبطل حجج اللّه و بیّناته اولئک خلفاء اللّه فی أرضه.»(۳)

ابن حجر با کمال تعصّب خود در صواعق محرّقه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرمود: در هرزمانی و هرقومی از امّت من، عدولی چند که از اهل بیت من باشند و تحریف ضالّین و تأویل جاهلین را از دین من نیست و نابود گردانند. بدانید امامان و

۱- ر. ک: الاستنصار، صص ۲۵- ۲۴؛ مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۴، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳.

۲- ر. ک: مجمع الفائده و البرهان، ج ۳، ص ۲۱۴؛ الخصال، ص ۴۶۹؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۸۷.

۳- نهج البلاغه، شیخ محمد عبده، ج ۴، ص ۳۷؛ تحف العقول عن آل الرسول، صص ۱۷۱- ۱۷۰؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۵۳.

پیشوایان دین شما ایشان اند.

قرینه خامسه: آن که کثیری از این اخبار را از ابن مسعود روایت کرده انـد که رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فرمود: خلفای بعد از من به عدد نقبای بنی اسراییل، دوازده نفر و همه از قریش خواهند بود.

چه آن که از این تشبیه واضح است که خلفای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله باید مثل نقبای بنی اسراییل باشند که همه ایشان از صـفوه اللّه و اولاد انبیا بودنـد و خداونـد در قرآن مجید اکثر ایشان را مدح فرموده به آن که ایشان مصـطفی و برگزیده اند؛ مانند داود، سـلیمان، زکریّا، یحیی و امثال ایشان. پس حال مشـبّه که خلفای رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم باشد، باید مثل حال مشبّه به که نقبای بنی اسراییل اند، باشد.

و از واضـحات بین عـامّه و خاصّه آن که در میان امّت پیغمبر آخر الزمان، احـدیماننـد نقبای بنی اسـراییل نبود مگر افاضل از عترت طـاهره او. «فتعیّن أنّ المراد بالخلفاء فی هـذه الأخبار، هم العتره الطاهره من ذرّیّته صـلوات اللّه علیهم أجمعین لا غیر، فهو المطلوب».

قرینه سادسه: آن که در همین اخبار مذکوره که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به صراحت دوازده نفر از خلیفه خود را تعیین فرمـود که همه ایشـان از قریش انـد، فرمـود: «هم علی بن أبی طـالب و أحـد عشـر من أولاـده المعصـومین»، مثـل روایت دوریستی و احمـد بن حنبل از ابن عبّاس از قول رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم که دوازده نفر خلیفه از آل من، مالک این امر می شوند. پس، مهدی آخرین آنان خروج کند.

و مثل روایت ابراهیم بن محمد حموینی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: خلفای من دوازده نفرند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، فرزند من، مهدی است.

و هم چنین روایت دیگر از دوریستی از قول رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرمود: به علی بن ابی طالب علیه السّلام رجوع نمایید. ثمّ یکون من بعده أحد عشر إماما طاعتهم کطاعتی.(۱)

و چون حدیث منقول از جابر بن عبد اللّه انصاری در سؤال از عدد خلفای

۱- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۰.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و فرمایش آن حضرت که عدد ایشان، عدد شهور و عدد نقبای بنی اسراییل است، من قوله تعالی وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً.(۱) پس ای جابر! امامان دوازده نفراند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب علیه السّلام و آخر آن ها، قائم صلوات اللّه علیهم اجمعین.(۲)

و چون حدیث ابن حجر که قبلا ذکر شد و چون حدیث مالکی در فصول المهمّه (۳) که امامان همه از آل رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دوازده نفرند و آن ها علی بن ابی طالب علیه السّلام و یازده نفر از اولاد او هستند.

و در تفسیر سدّی که امام مفسّرین اهل خلاف است، چنین روایت کرده که چون ساره از هاجر کدورت به هم رسانید، به حضرت ابراهیم علیه السّلام وحی شد، اسماعیل و مادر او را ببر و در خانه تهامی فرود آور. من دعای تو را در حقّ اسماعیل شنیدم و مستجاب گردانیدم، به او برکت دادم و از نسل او پیغمبر عظیم الشأنی خلق خواهم کرد، او را بر همه ظاهر و غالب خواهم ساخت و از ذرّیّه او، دوازده نفر بزرگوار برخواهم گزید.(۴)

بالجمله، به نصوص جمله ای از این اخبار، متعیّن خواهد بود که مقصود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از فرمایش او که خلفای من، دوازده نفرند و همه از قریش، همان ائمّه طاهرین از اولاد او خواهند بود، لاغیر، فهو المطلوب.

قرینه سابعه: آن که این طایفه از اخبار که بیش از حدّ تواتر است که از خاصّه و عامّه نقل شد، از جمله اخبار مسلّمه بین فریقین می باشد و لا بد است از تصدیق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و اذعان به مضامین اخبار منقوله از او.

پس اگر مراد، ائمّه طاهره از ذرّیّه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله باشد، چنان که علمای امامیّه

۱- سوره مائده، آیه ۱۲.

۲- ر. ک: التحصین، صص ۵۷۱- ۵۷۰.

۳- الفصول المهمه فی معرفه الائمه علیهم السّلام، ج ۱، ص ۱۶۸.

۴- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۴.

قایل اند، فهو المطلوب و اگر مراد، ائمّه دین نباشد، بلکه خلفای غیر ایشان، از سلاطین امویّه و عبّاسیّه باشد، پس:

اوّلا: عدد ایشان از چهل متجاوز است و با حصر مستفاد از صریح این اخبار منافی است که ایشان، دوازده نفر از قریش اند.

ثانیا: خلافت ایشان، بعد از گذشت سنین و دهور زایل و منقطع شد و صریح این اخبار آن که، باید خلافت ایشان الی یوم القیامه باقی و مستمر باشد.

و ثالثا: اگر حمل شود که مراد از خلفای صلحای بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، صلحای بنی امیّه و بنی عبّاسیّه اند، پس آن باطل است؛ زیرا حال اصل خلفای ایشان بر تو معلوم شد، فلانطیل الکلام باعادته.

و امّا غیر ایشان از امویّه و عبّاسیّه، خلیفه صالحی میان ایشان یافت نشد؛ چه آن که اوّل ایشان، معاویه است که به اتّفاق عامّه و خاصّه خلافت او باطل است؛ زیرا او از خوارج است که بر علی بن ابی طالب علیه السّلام که به اتّفاق طرفین، خلیفه برحقّ است، خروج کرد و سبب ریختن خون آلاف مسلمین شد.

و بعد از او، یزید فاسق فاجر شرابخوار ملعون بود که قاتل سیّد جوانان اهل بهشت،- حضرت سیّد الشهدا علیه السّلام- بود و خانه کعبه را خراب کرد. کثیری از علمای عامّه، چون نسفی و تفتازانی و غیر ایشان به کفر او حکم نموده اند و او را لعن کرده اند.

و بعد از او، مروان لعین بود که به اتّفاق خاصّه و عامّه، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را لعن کرده بود؛ چنان که حاکم ابو القاسم از عایشه روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مروان و پدر او را لعن فرمود.

و بعد از او ولید عنید بود که قرآن را نشانه تیر کرده بود؛ چنان که از حال آن ملعون نقل کرده اند، وقتی به قرآن تفأل زد، این آیه آمد وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ.(۱) چون این آیه را مشاهده کرد، قرآن را انداخت و حکم کرد قرآن را تیرباران کردند.

۱- سوره ابراهیم، آیه ۱۵.

در آن حال، این ابیات خبیثه را انشا نموده و گفت:

عربیه تهدّدنی بجبّار عنید***و ها أنا ذاک جبّار عنید

إذا ماجئت ربّک یوم حشر***فقل یا ربّ مزّقنی الولید(۱)

و امّا خلفای بنی عبّاسیّه که حال ایشان در فسق و فجور و سفک دماء مسلمانان؛ خصوصا عداوت ایشان به آل رسول صلّی اللّه علیه و آله، پس چگونه هؤلاء الفسقه الفجره یصلح أن یکون خلیفه لرسول اللّه و إماما علی الخلق؟!

بعضی از متعصّبین عامّه گفته اند، مراد از صلحای بنی امیّه و بنی عبّاسیّه، مانند عمر بن عبد العزیز و امثال این ها می باشند و این وجه باطل است؛ چون لازم این توجیه، طفره است به این مضمون که این دوازده نفر، خلفای صلحا، بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خلافت خواهند نمود، اگرچه چند نفر از خلفای جور و ظلم، میان ایشان فاصله شود و این با صریح این اخبار منافی است که خلافت این دوازده نفر واحدا بعد واحد استمرار دارد من لفظ «لا یزال بعدی اثنی عشر خلیفه کلّهم من قریش».

هم چنین با بقای خلافت ایشان الی یوم القیامه منافات دارد؛ چون خلافت هؤلاء الفسقه، منقطع و تمام گردید و اسامی کثیری از ایشان، از صفحه روزگار محو شد.

کلام إلهامی عن عالم عامّی

صاحب ینابیع المودّه، بعد از این که اخبار وارده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر دوازده نفر بودن خلفای خود که همگی از قریش اند، نقل نمود، فرموده است که بعض محققین گفته اند: به درستی که احادیثی که بر دوازده نفر بودن خلفای بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دلالت دارند، به تحقیق از طرق بسیار شهرت یافته.

پس به بیان زمان و معرّفی کون و مکان دانسته شد که مراد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از گفتار خود، امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت او باشند. چه حمل این حدیث بر خلفای بعد از آن حضرت که اصحاب بودند، به واسطه کم بودن شماره آن ها

۱- ر. ک: الطرائف، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۳.

از دوازده ممکن نیست.

نیز امکـان نـدارد بر پادشاهـان امویّه حمـل کنیم به سـبب زیادی آن ها بر دوازده و از جهت ظلم فاحش آنان مگر عمر بن عبد العزیز و به علّت بودن آن ها غیر از بنی هاشم، حال آن که در حـدیثی که عبـد الملك از جابر از رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده، ایشان فرمودنـد: تمام آن دوازده نفر از بنی هاشم انـد و این که آن حضـرت، صوت خود را در گفتن این سخن، پنهان داشتند، این روایت را ترجیح می دهد؛ چه اصحاب، خلافت بنی هاشم را خوش نداشتند.(۱)

العبقری الحسان ؛ ج ۱ ؛ ص۲۹۲

؛ چه شـماره آن هـا زایـد است و دیگر آن که آیه مبـارکه قُـلْ لا أَسْـئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی (۲) و حـدیث کسا را رعایت ننمودند.

پس، از حمـل این حـدیث بر امامـان دوازده گانه از اهل بیت و عترت آن حضـرت ناگزیریم؛ زیرا آنان اعلم مردم زمان خود و اجلّ و اورع و اتقی بودنـد و در حسب و نسب هم بر تمامی مردم برتری داشـتند، علوم ایشان از پدرانشان، به جدّشان حضـرت رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم می پیوست و معارفشان از روی وراثت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و لدنّی بود. اهل علم و ارباب تحقیق و اصحاب کشف و توفیق آن ذوات مقدّسه را چنین شناخته اند.

حـدیث ثقلین و احادیث بسـیاری که در این کتاب ذکرشـده، این معنی را تأیید می کند و ترجیح می دهد که مراد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از امامان دوازده گانه، اهل بیت و عترت وی می باشد.

قرینه ثـامنه: آن که از همه اغماض نموده، آن چه گـذشت از اخبار منقوله از علما و روات عامّه در این طوایف، از اخبار سابقه از نصوص رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بر خلافت ائمّه طاهرین از اهل بیت او، من قوله: «إنّی تارك فیكم الثقلین» و سایر اخبار، همه شاهـد و گواه و قرینه انـد که مراد از اثناعشـر خلیفه که همه ایشان از قریش اند، در این اخبار، همان افاضل از عترت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله واحدا بعد واحد هستند که خلافت و امامت

۱- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

۲- سوره شوری، آیه ۲۳.

ایشان الی یوم القیامه باقی و برقرار است.

علاوه بر آن چه سابق ذکر شد، از سایر ادلّه و براهین عقلیّه و آیات وارده در شأن ایشان که همه دلیل بر امامت ایشان است- صلوات اللّه علیهم اجمعین- فهو المطلوب. انتهی ما أردنا نقله فی هذا المقام.

عبقریّه چهاردهم [روایات عامّه در بشارت ظهور]

اشاره

در نصوص و بشارات حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، به ظهور مهدی علیه السّلام و بودن آن حضرت فرزند صلبی امام حسن عسکری علیه السّلام به روایت عامّه است و در آن چند رفرفه می باشد.

[روایت نعثل] ۱ رفرفه

حموینی در فرائد السّمطین از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: مردی از یهود که او را نعثل می گفتند، بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شد و گفت: چیزهایی از تو بپرسم که مدّت ها است به خاطر من رسیده؛ اگرجواب نیکو دهی، اسلام آورم.

فرمود: هرآن چه خواهی بپرس!

گفت: ای محمد پروردگارت را برای من توصیف کن!

فرمود: خدای تعالی توصیف نشود مگر به آن چه خود، ذات خویش را به آن توصیف نموده، چگونه توصیف شود خالقی که عقول و افهام از ادراک کنه ذاتش عاجز و کم اند و اوهام، از رسیدن به کنگره جلالش کوتاه و دست خطرات، از نیل به ذیل صفات کمالش قاصر و ابصار، از مشاهده انوار جمال بی مثالش حیران و ناتوان است؟!

شعر:

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم ***نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

نه ادراک برکنه ذاتش رسد***نه دست خرد بر صفاتش رسد

خدای تعالی برتر و بالاتر است از آن چه توصیف کنندگان، حضرتش را توصیف کنند؛ در عین نزدیکی از مخلوقات برحسب علوّ ذات دور است، و در عین دوری به تمام ممکنات برحسب احاطه نزدیک است.

او است آفریننده کیف و کیفیّات و مکان و مکانیّات؛ پس به «کیف هو؟» و «أین هو؟» که پرسش از کیفیّت و مکان است، جایز نیست سؤال کرده شود؛ چه ساحت ربوبیّت از آلایش کیفیّت و اینونیّت منزّه و مبرّا است.

پس او است یگانه بی نیاز و یکتای بی انباز، نزاینده و زاییده نشده و هیچ کس با او برابر نتواند بود.

نعثل پس از شنیدن این جواب صواب از حضرت رسالت مآب عرض کرد:

راست گفتی ای محمد! امّا این که گفتی خدا واحد است و شبیه ندارد، آیا نه این است که گفته می شود: خدا واحد است و نیز گفته می شود: انسان واحد است. پس خدا در صفت واحدیّت، شبیه و شریک دارد.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: خدای عزّ و علا واحد حقیقی است؛ یعنی به هیچ اعتبار، در ذات او ترکیب راه ندارد، صرف بساطت و بسیط محض است، امّا وحدت انسان اعتباری است، چه انسان مرکّب از روح و بدن است. پس معلوم شد در وحدت حقّه حقیقیّه، برای خدای تعالی شریک و شبیه نباشد.

عرض کرد: راست گفتی، پس به من خبر ده وصیّ تو کیست! زیرا هیچ پیغمبری نبوده مگر آن که برای او وصی بوده است، به درستی که پیغمبر ما موسی به یوشع بن نون وصیّت نمود.

حضرت فرمود: وصیّ من، علی بن ابی طالب علیه السّلام است و بعد از او، دو سبط من حسن و حسین و بعد از حسین، نه نفر امامان از صلب حسین می باشند.

گفت: ایشان را برای من نام ببر!

فرمود: چون حسین درگذرد، فرزند او علی بن الحسین، چون مدّت زندگانی علی سپری شود، پسرش محمد، چون محمد را رشته حیات قطع شود، پسرش جعفر، پس از

او فرزندش موسی، چون موسی دنیا را وداع کند، پسرش علی، چون علی بدرود جهان نماید، فرزندش محمد، پس از او، پسرش علی، چون او درگذرد، فرزندش حسن و چون حسن درگذرد، فرزندش محمد مهدی خواهد بود. پس این ها دوازده نفرند که اوصیای من خواهند بود.

نعثل گفت: از چگونگی مردن علی و حسن و حسین علیهم السّلام مرا آگاهی ده!

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: علی به ضربت شمشیر کشته شود که بر فرقش فرود آید، حسن به زهر کشته گردد و حسین مذبوح خواهد شد.

پرسید: مکان ایشان کجاست؟

فرمود: در بهشت و در درجه من خواهند بود.

نعثل چون این کلمات از اشرف بریّات شنید، شهادتین گفت و بر وصایت اوصیا گواهی داد و گفت: در کتاب های پیغمبران گذشته و در آن چه موسی بن عمران به ما عهد نموده، یافته ام در آخر الزّمان پیغمبری ظاهرشود که نام او احمد و محمد است. او خاتم همه انبیاست و بعد از او پیغمبری مبعوث نشود.

اوصیای او، دوازده نفر می باشند:

اوّل ایشان، پسر عمّ و داماد او است، دوّم و سوّم دو برادرند از فرزندان وصیّ اوّل؛ امّت آن پیغمبر، وصیّ اوّلش را به وسیله شمشیر می کشند، دوّم را به سمّ می کشند و وصیّ سوّم و گروهی از اهل بیتش را با شمشیر در حال تشنگی در زمین غربت می کشند. پس او را مانند گوسفند ذبح نمایند، بر کشته شدن او شکیبایی فرماید و صبر نماید؛ برای این که درجات او و درجات اهل بیت و ذرّیه اش به واسطه دریافتن سعادت شهادت، رفعت گیرد و برای این که دوستان و متابعانش را به سبب باختن جان در راه جانان از آتش جهنّم نجات بخشد.

هم چنین در کتاب های آسمانی یافته ام که نه نفر دیگر از اوصیای حضرت خاتم انبیا از فرزندان وصیّ سوم خواهند بود. پس این دوازده نفر وصی، به عدد اسباط می باشند.

حضرت فرمود: آیا اسباط را می شناسی؟

عرض کرد: بلی! دوازده نفر بودند:

اوّل ایشان، لاوی بن برخیا می باشد، او از میان بنی اسراییل غایب شد و پس از غیبت، ظاهرشد؛ خدای تعالی شریعت خویش را بعد از آن که مندرس شده بود. به ظهور او ظاهرکرد او با قرسطیا، پادشاه بنی اسراییل جنگ نمود تا این که او را کشت و عباد را از ظلم او آسوده فرمود.

حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آن چه در بنی اسراییل وقوع یافته، در امّت من واقع خواهد شد، مانند قدمی که جای قدمی و تیری که جای مکان تیری نهاده شود. به درستی که دوازدهم از اوصیای من از انظار غایب شود تا آن که دیده نشود و زمانی بر امّت من بیاید که از اسلام مگر اسمی و از قرآن جز نشانی باقی نماند.

پس در این هنگام خدای تعالی به او اذن خروج دهد و اسلام را به سبب او ظاهر فرماید و شریعت را تجدید نماید. پس خوشا به حال کسی که اوصیای مرا دوست دارد و از ایشان پیروی کند، وای بر آن کسی که آنان را دشمن دارد و مخالفت نماید.

نعثل پس از استماع این کلمات معجز آیات، درّی بسفت و در ستایش حضرت پیغمبر و ائمّه اثنا عشر- علیهم صلوات اللّه الملك الاکبر- اشعاری بگفت (۱).

[روایت جندل] ۲ رفرفه

در مناقب از جابر روایت کرده که گفت: جندل بن جناده یهودی بر رسول خدا علیه السّلام داخل شد و گفت: مرا از چیزی خبر ده که برای خدا نیست و از چیزی که نزد خدا نیست و از چیزی که خدا، دانای به آن نیست!

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: آن چیزی که برای خدا نیست، شریك است و آن چیزی که نزد خدا نیست، ظلم است و امّا آن چیزی که خدا آن را نمی داند، فرزند

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۶- ۱۱.

می باشد که شما گروه یهود گویید، عزیر پسر خداست. حال آن که خدا، عزیر را فرزند خود نمی داند؛ بلکه او را مخلوق و بنده خود می داند.

پس جندل به وحدانیّت خدا اقرار کرد، کلمه توحید بگفت و به رسالت حضرت گواهی داد و گفت: دوش، موسی بن عمران را در خواب دیدار کردم. به من فرمود: بر دست محمد صلّی اللّه علیه و آله، خاتم پیغمبران اسلام آر و به اوصیای آن حضرت، تمسّک جوی! حمد خدای را که به شرف اسلام مشرّف شدم و به وجود تو هدایت یافتم؛ اینک از اوصیای خویش مرا آگاه فرما تا به ایشان تمسّک جویم!

حضرت فرمود: اوصیای من، دوازده تن می باشند.

جندل گفت: در تورات چنین یافته ایم؛ نام های ایشان را برای من بشمار!

فرمود: اوّل ایشان، سیّد اوصیا، پدر همه امامان، علی علیه السّلام می باشد. آن گاه دو فرزندش حسن و حسین علیهما السّلام، به ایشان تمسّک نما، مبادا جهل جاهلین تو را فریب دهد! چون علی بن الحسین زین العابدین، تولّد یابد، زندگانی تو تمام شود و آخر توشه تو از دنیا، شربتی شیر خواهد بود.

جندل گفت: در تورات و کتاب های آسمانی دیگر، ایلیا و شبر و شبیر یافته ایم و این سه، نام علی و حسن و حسین علیهم السّلام است؛ نام کسانی که بعد از حسین می باشند، چیست؟

آن گاه حضرت، اسامی مقدّسه و القاب مبارکه ائمّه هدی تا حضرت صاحب الامر را بیان نمود و در شأن آن بزرگوار فرمود: پس غایب شود و بعد از غیبت، خروج نماید، چون خروج کند، زمین را پر از عدل وداد فرماید، بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

خوشا به حال کسانی که در غیبت او صبر کنند و بر محبّت آنان پاینده بمانند! خدای تعالی در کتاب خویش به ذکر این آیه هُدیً لِلْمُتَّقِینَ* الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ (۱) این گروه را توصیف نموده و در حقّ آن ها فرموده: أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَ

۱- سوره بقره، آیه ۲.

حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.(۱)

جندل چون این کلمات بشنید گفت: خدای را حمد می کنم که توفیق معرفت ایشان را به من ارزانی نمود.

زندگانی او تا زمان ولادت حضرت علی بن الحسین علیه السّلام طول کشید. به طایف رفت و بیمار شد، شربتی شیر بیاشامید، کلام رسول خدا را به خاطر آورده، گفت: آن حضرت مرا خبر داد آخر توشه من از دنیا شربتی شیر خواهد بود. پس جان بداد و او را در طایف در موضعی که به کوزاره معروف بود، دفن نمودند.(۲)

[روایت جابر بن عبد اللّه] ۳ رفرفه

ایضا در مناقب از جابر بن عبد اللّه روایت نموده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به من فرمود: ای جابر! به درستی که اوصیای من و پیشوایان مسلمین بعد از من، اوّل ایشان علی است؛ پس اسامی ائمّه را شمرد تا به امام پنجم، حضرت باقر علیه السّلام رسید. فرمود: ای جابر! زود است او را دریابی، چون به ملاقاتش نایل شوی، سلام مرا به وی برسان!

آن گاه نام های امام های دیگر همی بر زبان براند تا امام دوازدهم و فرمود: بعد از حسن بن علی، امام اهل اسلام، قائم است، نام و کنیه اش نام و کنیه من و فرزند حسن بن علی می باشد.

او کسی است که خدای تعالی بر دست های او مشارق و مغارب زمین را بگشاید، او کسی است که از اولیای خود غیبت فرماید و بر قول به امامتش ثابت نماند، مگر کسی که خدای تعالی دلش را برای ایمان امتحان نموده باشد.

جابر گفت: عرض کردم آیا در حال غیبت امام دوازدهم، مردم به وجود او انتفاع

۱- سوره مجادله، آیه ۲۲.

۲- ر. ك: كفايه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۶۱- ۵۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۶- ۳۰۴.

خواهند برد؟

فرمود: آری! سوگند به کسی که مرا به پیغمبری برانگیخته، مردم در حال غیبت از نور ولایتش روشنی گیرند و انتفاع برند، مانند نفع بردن ایشان از آفتاب، هرچند چهره آن زیر نقاب سحاب پنهان شود.

ای جابر! این امر از اسرار مکنونه الهیّه و علوم مخزونه ربّانیّه است، از همه کس مکتوم بدار مگر آن که از اهل آن باشد.(۱)

جابر جعفی گفت: جابر بن عبد اللّه بر حضرت علی بن الحسین علیه السّلام داخل شد که ناگاه محمد بن علی علیه السّلام از سرای حرم بیرون شد. جابر خدمتش عرض کرد: ای مولای من! جدّ بزرگوارت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، مرا از مساعدت این سعادت آگهی داد و امر فرمود سلام حضرتش را به شما برسانم و هم مرا خبر داده که بعد از او شما امامان هدایت کننده از اهل بیت او هستید که در همه حال از تمام خلق، داناتر و بیناتر باشید، امّت را از آموزگاری شما نهی نموده و به آموختن از شما امر فرموده است.

امام عالی مآثر، حضرت باقر علیه السّلام چون پیغام جدّ بزرگوار شنید، زبان بلاغت نشان بگشود و فرمود: حکم را در حالت صباوت عطا کرده شده ام و این از فضل و رحمت خدای تعالی بر ما اهل بیت است.(۲)

[روایت حموینی از امام رضا (ع)] ۴ رفرفه

حموینی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام از آبای بزرگوارش روایت کرده، گفت: «قال رسول اللّه: من أحبّ أن یتمسّک بدینی و یرکب سفینه النّجاه بعدی، فلیقتد بعلی بن ابیطالب و لیعاد عدوّه و لیوال ولیّه فإنّه وصیّی و خلیفتی علی امّتی

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، صص ۳۱۵- ۳۱۴.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۵۵- ۵۴؛ کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، صص ۳۱۵- ۳۱۴؛ عوالی اللئالی، ج ۴، صص ۹۰- ۸۹.

فی حیاتی و بعد وفاتی و هو إمام کلّ مسلم و أمیر کلّ مؤمن من بعدی؛ قوله قولی و أمره أمری و نهیه نهیی و تابعه تابعی و ناصره ناصری و خاذله خاذلی.

ثمّ قال: من فارق علیّا بعدی، لم یرنی و لم أره یوم القیامه و من خالف علیّا حرّم اللّه علیه الجنّه و جعل مأواه النّار و من خذل علیّا خذله اللّه یوم یعرض علیه و من نصر علیا نصره اللّه یوم یلقاه و لقنّه حجّته عند المسأله.

ثمّ قال: و الحسن و الحسین اماما امّتی بعد أبیهما و سیّدا شباب أهل الجنّه، امّهما سیّده نساء العالمین و أبوهما سیّد الوصیّین و من ولد الحسین تسعه ائمّه، تاسعهم، القائم من ولدی؛ طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی.

إلی اللّه أشکو المنکرین لفضلهم و المضیّعین لحرمتهم بعدی و کفی باللّه ولیّا و ناصرا لعترتی و أئمّه امّتی و منتقما من الجاحدین حقّهم وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ (۱).»(۲)

خلاصه ترجمه آن که حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هرکس دوست دارد به دین من چنگ زند و بعد از من، سوار کشتی نجات شود، باید به علی بن ابی طالب علیه السّلام اقتدا کند، باید دوست او را دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد؛ چراکه در زندگانی و بعد از مرگ من، او وصیّ و جانشین من بر امّت من است و بعد از من او پیشوای هرمسلمان و فرمان فرمای هرمؤمن است؛ گفتارش، گفتار من، فرمانش، فرمان من و نهی اش، نهی من، پیرو او، پیرو من، یاری کننده او، یاری کننده من و واگذارنده او، واگذارنده من است.

آن گاه فرمود: هرکس از علی دوری جوید، روز قیامت مرا نبیند و من هم او را نبینم و هرکس با علی راه خلاف پوید، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش را جهنّم قرار می دهد. هرکس علی را یاری ندهد، خداوند در روز محشر یاری اش ندهد و هرکه علی را یاری دهد، خدا روز قیامت یاری اش دهد و در موقف پرسش، حجّتش را

۱- التحصین، صص ۵۵۴- ۵۵۳.

۲- سوره شعرا، آیه ۲۲۷.

به او تلقین کند.

آن گاه فرمود: حسن و حسین بعد از پدر خود، دو پیشوای امّت من باشند و دو آقای جوانان اهل بهشتند، مادر آن ها خاتون زن های عالم و پدرشان آقای همه اوصیاست و از فرزندان حسین، نه نفر امام باشند که نهمین آن ها قائم از فرزندان من است.

فرمان برداری آنان، فرمان برداری من و نافرمانی آن ها، نافرمانی من است.

به خدا شکایت می کنم از کسانی که بعد از من، فضیلت آن ها را انکار کنند و حرمت آن ها را ضایع گردانند ...؛ تا آخر حدیث.

[فضایل امیر المؤمنین از زبان حضرت] ۵ رفرفه

ایضا حموینی از سلیم بن قیس هلالی، حدیث طولانی را روایت کرده که خلاصه اش این است:

روزی، علی علیه السّلام با جمع کثیری از وجوه مهاجر و انصار که عدّه آن ها از دویست متجاوز بود، جلوس داشتند. هریک از طایفه مهاجر و انصار همی خویش را ستودند و مناقب خود بسی شمردند، عثمان در خانه خود بود و از حال و مقال مهاجر و انصار اطّلاع نداشت، علی علیه السّلام و اهل بیت آن حضرت هم هیچ سخن نمی فرمودند.

آن جماعت عرض کردند: یا ابا الحسن شما را چه شده است که سکوت کرده و سخن نمی گویی؟!

حضرت امیر علیه السّلام شروع به ذکر فضایل و مناقب خود فرمودند از آن چه خاتم انبیا در حقّ آن حضرت فرموده بود؛ هرمنقبت که برمی شمرد، گروه مهاجر و انصار را به شهادت می طلبید و همگی بر صدق مقال آن حضرت گواهی می دادند؛ از جمله فرمود:

«و نصبنی للنّاس بغدیر خم، ثمّ خطب فقال: أيّها النّاس! إنّ اللّه أرسلنی برساله ضاق بها صدری و ظننت أنّ الناس یکذّبونی، فأوعدنی لأبلیّغها أو لیعذّبنی ثمّ أمر بالصّلاه جامعه ثمّ خطب فقال: أيّها النّاس! أتعلمون أنّ اللّه عزّ و جلّ مولای و أنا

مولی المؤمنین و أنا أولی بهم من أنفسهم؟

قالوا: بلی یا رسول اللّه!

قال: قم یا علی! فقمت، فقال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهمّ و ال من والاه و عاد من عاداه!

فقام سلمان فقال: یا رسول اللّه! ولایه ماذا؟

فقال: ولاء کولائی؛ من کنت أولی به من نفسه فعلیّ أولی به من نفسه، فأنزل اللّه تعالی ذکره: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً.

فکبّر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فقال: اللّه أکبر، تمام نبوّتی و تمام دین اللّه ولایه علی بعدی.

فقام أبو بکر و عمر فقالا: یا رسول اللّه! هؤلاء الآیات، خاصّه فی علی؟

قال: بلی، فیه و فی أوصیائی إلی یوم القیامه.

قالا: یا رسول اللّه بیّنهم لنا!

قال: علی أخی و وزیری و وارثی و وصیّی و خلیفتی فی امّتی و ولیّ کلّ مؤمن بعدی، ثمّ ابنی الحسن، ثمّ الحسین، ثمّ تسعه من ولد ابنی الحسین واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتّی یردوا علیّ الحوض.

فقالوا کلّهم: اللهمّ نعم، قد سمعنا ذلک و شهدنا کما قلت.»(۱)

خلاصه آن که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به گروه مهاجر و انصار فرمود: حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روز غدیر خم مرا به امامت نصب فرمود؛ پس از اجتماع مردم، خطبه خواند و این کلمات را گفت: ایّها النّاس! آیا می دانید که خدای تعالی عزّ و جلّ مولای من و من مولای اهل ایمان باشم و من به اهل ایمان از خود آن ها اولی هستم؟

گفتند: بلی یا رسول اللّه! چنین است که می فرمایی.

فرمود: برخیز یا علی! پس برخاستم. آن گاه فرمود: هرکه من مولای او هستم، پس

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۲۷۷- ۲۷۶.

علی مولای او است؛ خدایا دوست بدار دوست او را و دشمن بدار دشمن او را!

پس سلمان برخاست گفت: ای رسول خدا! آن ولایت که برای علی ثابت است، چیست؟

پیغمبر فرمود: ولایتی مانند ولایت من است. هرکس من اولی به تصرّف نسبت به او هستم، علی نیز اولی به تصرّف نسبت به او می باشد. پس خدای تعالی آیه الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ...(۱) ، تا آخر را نازل فرمود.

پس رسول خدا تکبیر گفت و فرمود: تمام نبوّت من و تمام دین خدا، ولایت علی بعد از من است.

پس ابو بکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول اللّه! آیا این آیات در خصوص علی نازل شده و کس دیگری شراکت ندارد؟!

فرمود: بلی! خاصّه علی و سایر اوصیای من تا روز قیامت است.

عرض کردند: یا رسول اللّه! اوصیای خود را برای ما بیان فرما!

فرمود: اوصیای من، علی است که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من در امّت من است. آن گاه حسن، بعد از حسن، حسین و نه نفر از فرزندان پسرم حسین هر یک بعد از دیگری؛ قرآن با آن ها و آن ها با قرآن هستند. نه آن ها از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آن ها جدا شود تا نزد حوض کوثر بر من وارد گردند.

پس تمامی حاضرین به آن چه علی فرمود، اعتراف کردند و گفتند: ما آن چه را گفتی، شنیدیم و گواهی می دهیم.

و از جمله فرمود: أیّها الناس! أتعلمون أنّ اللّه أنزل فی کتابه: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً فجمعنی و فاطمه و ابنی حسنا و الحسین ثمّ ألقی علینا کساء و قال: اللهمّ هؤلاء أهل بیتی و لحمی؛ یؤلمنی ما یؤلمهم و یجرحنی ما یجرحهم فاذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا!

فقالت امّ سلمه: و أنا یا رسول اللّه؟ فقال: أنت إلی خیر، إنّما نزل فیّ و فی أخی

۱- سوره مائده، آیه ۳.

علیّ بن ابیطالب و فی ابنی و فی تسعه من ولد ابنی الحسین خاصّه لیس معنا فیها أحد غیرنا.

فقالوا کلّهم: نشهد أنّ امّ سلمه حدّثتنا بذلک، فسألنا رسول اللّه فحدّثنا کما حدّثتنا.

ای مردم! آیا می دانید به درستی که خداوند در کتاب خود آیه تطهیر را نازل کرد.

پس رسول خدا من و فاطمه و فرزندم حسن و حسین را جمع کرد، آن گاه عبایی را بر ما افکند و گفت: خدایا! اینان اهل بیت و گوشت من می باشند؛ مرا به درد می آورد آن چه ایشان را به درد می آرد و مرا مجروح می کند آن چه آن ها را مجروح می کند. پس پلیدی را از ایشان برطرف کن و آن ها را پاکیزه کن، پاکیزه کردنی!

حاضرین گفتند: ما گواهی می دهیم امّ سلمه، بدان چه ما را حدیث کردی، حدیث کرد. پس، از رسول خدا پرسیدیم، آن چه را امّ سلمه گفت به ما فرمود.

و از جمله فرمود: «انشدکم اللّه! أتعلمون أن اللّه أنزل فی سوره الحجّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ ...(۱) ، إلی آخر السوره.

فقام سلمان فقال: یا رسول اللّه! من هؤلاء الّذین أنت علیهم شهید و هم شهداء علی النّاس الّذین اجتباهم اللّه و لم یجعل علیهم فی الدین من حرج ملّه إبراهیم؟

قال: عنی بذلک ثلاثه عشر رجلا خاصّه دون هذه الامه.

قال سلمان: بیّنهم لنا یا رسول اللّه!

قال: أنا و أخی علی و أحد عشر من ولدی.

قالوا: اللّهمّ نعم!»

یعنی، شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید خداوند در سوره حج آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا ...، تا آخر سوره را نازل فرمود.

سلمان برخاست و گفت: چه کسانی هستند آنان که تو بر آن ها گواه و آن ها بر سایر خلق گواهند؟ آن چنان کسانی که خدا آن ها را اختیار کرده و در دین مبین- که ملّت ابراهیم است- بر آن ها حرجی قرار نداده است.

۱- سوره حج، آیه ۷۷.

فرمود: گواهان بر خلق، سیزده نفرند نه غیر ایشان از این امّت.

سلمان عرض کرد: ایشان را برای ما بیان فرما!

فرمود: من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندان من.

حاضرین همه حضرت علی را تصدیق کردند و گفتند: بلی چنین است که گفتی!

قال: «انشدکم باللّه! أتعلمون أنّ رسول اللّه قام خطیبا لم یخطب بعد ذلک فقال:

أیّها الناس! إنّی تارک فیکم الثّقلین؛ کتاب اللّه و عترتی أهل بیتی فتمسّکوا بهما لن تضلّوا فإنّ اللّطیف أخبرنی و عهد إلیّ أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض.

فقام عمر بن الخطّاب شبه المغضب، فقال: یا رسول اللّه أکلّ أهل بیتک؟!

فقال: لا ـ و لکن أوصیائی منهم؛ أوّلهم أخی و وزیری و وارثی و خلیفتی فی امّتی و ولیّ کلّ مؤمن بعدی هو أوّلهم، ثمّ ابنی الحسن، ثمّ ابنی الحسین، ثمّ تسعه من ولد الحسین، واحد بعد واحد حتّی یردوا علیّ الحوض؛ شهداء اللّه فی أرضه و حججه علی خلقه و خزّان علمه و معادن حکمته؛ من أطاعهم فقد أطاع اللّه و من عصاهم فقد عصی اللّه.

فقالوا کلّهم: نشهد أنّ رسول اللّه قال ذلک.»(۱)

گفت: شما را به خدا سوگند! آیا می دانید که رسول خدا علیه السّلام در خطبه آخرین- که پس از آن، خطبه نخواند- فرمود: من از میان شما می روم و در میان شما دو چیز گران را می گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت که اهل بیت منند؛ پس چنگ زنید به این دو چیز تا هرگز گمراه نگردید؛ زیرا خدای لطیف که دانای هرآشکار و نهان است، به من خبر داده کتاب او و اهل بیت من از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد آیند.

آن گاه عمر بن خطّاب مانند شخص خشمناک برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا برای تمام اهل بیت تو این فضیلت و خاصیّت است!

۱- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۷۹- ۲۷۴؛ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۲۰۲- ۱۸۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، صص ۶۴۵- ۶۴۴.

فرمود: نه! و لکن اوصیای از اهل بیت من؛ اوّل آن ها برادر و وزیر و وارث و خلیفه من، علی بن ابی طالب است، آن گاه پسرم حسن، پس پسرم حسین و نه نفر از فرزندان حسین هریک بعد از دیگری؛ آن ها شهدای خدا در زمین او، حجّت خدا بر آفریدگان او و خزینه دار علم و معدن حکمت او هستند. هرکه آن ها را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکه آن ها را معصیّت کند، خدا را معصیّت نموده.

پس حاضرین گفتند: ما گواهی می دهیم آن چه را تو گفتی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هم گفت.

[روایت ابن عباس] ۶ رفرفه

ابن شاذان در مناقب از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا می فرمود: ای گروه مردم! بدانید برای خدای تبارک و تعالی دری است که هرکس داخل آن شود از فزع اکبر ایمن گردد.

پس ابو سعید خدری به سوی آن حضرت برخاست و گفت: ما را به سوی آن در رهنمایی کن تا او را بشناسیم!

فرمود: آن در، علی بن ابی طالب علیه السّلام است؛ او سیّد وصیّین، امیر المؤمنین، برادر رسول پروردگار عالمین و خلیفه خدا بر تمام مردم.

ای گروه مردم! هرکس دوست دارد به دسته محکمی که گسیختگی ندارد چنگ زند، باید به ولایت علی بن ابی طالب چنگ زند؛ چه ولایت او، ولایت من و طاعت او، طاعت من است.

ای گروه مردم! هرکس دوست دارد حجّت بعد از مرا بشناسد، باید علی بن ابی طالب را بشناسد! ای گروه مردم! هرکس، خداوند او را به پیروی من مسرور کرده، پس بر او واجب است ولایت علی بن ابی طالب و پیشوایان از ذرّیّه مرا پی درپی دارد؛ چه ایشان نگاهدار علم من می باشند.

سپس جابر بن عبد اللّه انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدای! شماره امامان

چندتا است؟

فرمود: ای جابر! از من عدد ائمّه را پرسش کردی که در حقیقت، پرسش از همه اسلام است، خدا تو را رحمت کند! شماره آن ها شماره ماه هاست که نزد خدا در کتاب، در روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، دوازده ماه معیّن است و شماره ایشان، شماره چشمه هایی است که برای موسی شکافت چون عصای خود را بر سنگ زد، پس از آن سنگ، دوازده چشمه منفجر شد و نیز شماره نقبای بنی اسراییل است.

خداوند فرمود: هرآینه به تحقیق پیمان بنی اسراییل را گرفتیم و از ایشان دوازده نفر نقیب برانگیختیم. ای جابر! امامان در این امّت، دوازده نفر می باشند؛ اوّل ایشان، علی بن ابی طالب و آخر ایشان، قائم- صلوات اللّه علیهم اجمعین- می باشد.(۱)

[روایت معراج از ابن عباس] ۷ رفرفه

در غیبت طوسی (۲) از ابن عبّاس روایت کرده که او گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

وقتی که مرا به آسمان هفتم و از آن جا به سدره المنتهی و از سدره به حجاب های نور بردند، خدای تعالی مرا ندا کرد: ای محمد تو بنده منی و من پروردگار تو! پس به من خضوع و تذلّل و عبادت نمای و به من وثوق و توکّل کن!

به درستی که به این که بنده و حبیب و رسول و نبیّ من باشی من راضی شدم و به برادرت علی که خلیفه و باب من باشد، راضی گردیدم.

پس او حجّت خدا بر بندگان من و پیشوا بر خلق من است. به وسیله او، دوستان از دشمنان امتیاز می یابند، به سبب او، طایفه شیطان از طایفه من جدا می شوند. به وسیله او، دین برپا می گردد و حدود من محفوظ می ماند و احکام مرا انفاذ می کند. به سبب تو و او و ائمّه از اولاد تو، به بندگان خود رحم می کنم.

۱- ر. ك: التحصین، صص ۵۷۱- ۵۷۰.

۲- ر. ك: الامالی، ص ۷۳۱؛ الجواهرالسنیه، ص ۲۳۵؛ بحار الانوار، ج ۱۸، صص ۳۴۲- ۳۴۱.

با قائم، به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجیدی که روی زمین می شود، زمین خود را معمور می گردانم و به سبب او، زمین را از دشمنان پاک می گردانم و برای اولیای خود او را میراث می کنم. به وسیله او، سخنان کفّار را باطل و کلمه خود را بلند می گردانم.

به سبب او و به علم خود بندگان و شهرهای خود را زنده می کنم، به مشیّت خود خزینه ها و ذخیره ها را برای او ظاهرمی کنم، به اراده خود او را از اسرار و ضمایر، مطّلع می گردانم و با ملایکه او را امداد می نمایم تا ایشان در انفاذ امر من و اظهار نمودن دین من او را یاری کنند؛ او ولیّ من و مهدی بندگان من است.

[روایت ابی لیلی] ۸ رفرفه

در امالی (۱) طوسی از عبد الرّحمن بن ابی لیلی؛ روایت کرده که او گفته که پدرم گفت: پیغمبر، در دعوای خیبر، بیرق را به علی بن ابی طالب داد، پس خدا برای او فتح کرد.

بعد از آن حکایت روز غدیر و بعض فضایل آن حضرت را که در آن روز واقع شده بود نقل نمود تا این که گفت: پیغمبر گریه کرد.

گفتند: یا رسول اللّه چرا گریه می کنی؟!

فرمود: جبرییل به من خبر داد به علی ظلم می کنند، حقّش را از او می گیرند، با وی می جنگند، بعد از او، اولادش را می کشند و بر ایشان ظلم می کنند.

و جبرییل از پروردگار خود به من خبر داد که مصیبت اهل بیت من در وقت قیام قائم، زایل می شود و کلمه ایشان بلند می گردد؛ امّت بر محبّت ایشان اتّفاق می کنند، دشمن ایشان کم می شود و ناخوش دارنده ایشان ذلیل و مدّاحشان بسیار می گردد.

این در وقتی است که بلاد متغیّر و بندگان ضعیف و از فرج مأیوس گردند، در این

۱- الأمالی، صص ۳۵۲- ۳۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۷- ۴۵.

حال، قائم ظهور می کنـد؛ نام او، نام من است و نام پـدرش، مثل نام پسـر من است، او از اولاد دختر من است، خـدا، به وسـیله ایشان حق را ظاهرمی سازد و با شمشیرهای ایشان، باطل را خاموش می نماید، پاره ای از مردم از روی ترس و پاره ای دیگر از راه رغبت و میل تابع ایشان می شوند.

راوی گویـد: گریه پیغمبر ساکن گردیـد و فرمود: مژده باد به شـما! به درستی که وعده خدای تعالی خلاف نمی شود و قضای او رد نمی گردد، به درستی که فتح خدا نزدیک است.

بعـد از آن، حضـرت دعـا کرد، گفت: پروردگارا ایشان اهل بیت مننـد، رجس و خباثت را از ایشان دور کن، ایشان را پاک و پاکیزه گردان، آن ها را حفظ و مراعات کن، یار و یاورشان باش و ذلیل شان مگردان و ایشان را خلیفه من قرار ده!

[روایت معراج] ۹ رفرفه

در بحار از کمال الدین (۱) به اسناد خود از وهب بن منبّه، او به ابن عبّاس رفع حدیث کرد و گفته رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: وقتی خدای تعالی مرا به آسمان برد، ندای «یا محمّد!» به من رسید، گفتم: «لبّیک ربّ العظمه لبّیک!».

در آن حال وحی رسید: در خصوص کدام امر، اهل آسمان با همدیگر مخاصمه کردند؟

عرض کردم: من به آن علمی ندارم.

فرمود: آیا از آدمیان برای خود، وزیر و برادر و وصی اختیار کرده ای؟

عرض کردم: تو برای من وصی اختیار کن!

فرمود: یا محمد! از آدمیان، علی را برای تو اختیار کردم.

عرض کردم: پسرعمّم را وصیّ من گردانیدی.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۲- ۲۵۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۰- ۶۸.

پس وحی کرد: بعد از تو علی وارث تو و وارث علم تو است، در روز قیامت صاحب لوای حمد و صاحب حوض تو است و از آن، مؤمنین را سیراب می کند.

بعد از آن فرمود: یا محمد! من به ذات خود، سوگند حق یاد می کنم که دشمنان تو و دشمنان اهل بیت از این حوض نمی آشامند هرآینه جمیع امّت تو را داخل بهشت می کنم مگر کسی که از داخل شدن به بهشت ابا نماید.

عرض کردم: آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ابا نماید؟

فرمود: بلی!

عرض کردم: چطور ابا می کند؟

فرمود: به درستی که من، تو را اختیار کردم و بعد از تو، برای تو، وصی برگزیده ام و او را از تو، به منزله هارون از موسی کردم، جز این که بعد از تو پیغمبری نمی شود.

محبّت او را به دلت انداختم و او را پدر اولاد تو کردم. حق او بر امّت، مثل حقّ تو بر ایشان است؛ هرکه حقّ او را انکار کند، حقّ تو را انکار کرده، هرکس از دوستی او ابا نماید، از دوستی تو ابا کرده و کسی که از دوستی تو ابا نماید، از دخول در بهشت ابا کرده.

آن گاه در مقابل نعمت های خدا به سجده شکر افتادم. ناگاه منادی ندا کرد: یا محمد! سر بردار و بخواه از من تا عطا نمایم!

عرض کردم: امّت مرا به ولایت علی جمع کن تا این که همگی در روز قیامت به حوض من وارد شوند!

فرمود: در خصوص بندگان خود، پیش از آن که ایشان را خلق کنم، قضای من جاری شده، هرکه را بخواهم، هدایت می کنم و هرکس را بخواهم، هلاک می گردانم. به درستی که علم تو را به علی دادم و او را وزیر و خلیفه تو بر اهل و امّت کردم، کسی که او را دشمن بدارد و ولایتش را انکار نماید، داخل بهشت نمی گردد، کسی که او را دشمن بدارد، تو را دشمن داشته و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته، کسی که او را دوست بدارد، تو را دوست داشته و هرکه تو را دوست داشته، به درستی که این فضیلت

را برای او قرار دادم.

و به تو این را عطا کردم که از صلب علی، یازده نفر مهدی بیرون آورم؛ همه ایشان از بکر بتول اند، آخر ایشان، مردی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز خواهد کرد. زمین را پر از عدل می کند چنان چه پر از ظلم و جور گردیده، با او از هلاکت نجات خواهم داد و به وسیله او، از ضلالت هدایت خواهم کرد. به وسیله او، چشم کور را باز می کنم و مریض را شفا می دهم.

عرض کردم: خدایا! چه وقت این ها می شود؟

فرمود: وقتی که علم برداشته شد و جهل ظاهر گردید و قرّاء بسیار شدند و عمل، قلیل شد و قتل نفس، بسیار گردید و فقهای هدایت کننده کم شدند و فقهای گمراه کننده و خائنان و شعرا بسیار شدند و امّت تو، قبرهای خود را مساجد کردند و به مصحف ها زینت دادند و مساجد را با طلا یا غیر آن منقّش نمودند و جور و فساد، بسیار شد و منکر، ظاهر گردید و امّت تو، امر به منکر و نهی از معروف نمودند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کردند، و امرا، کافر و دوستان ایشان، فاجر و یاران و ناصران ایشان، ظالم گردیدند و اصحاب رأی ایشان، فاسق شدند.

و در این وقت سه خسف- یعنی به زمین فرورفتن- واقع می شود؛ خسفی در مشرق، خسفی در مغرب و خسفی در جزیره العرب و شهربصره به دست مردی از ذرّیّه تو خراب می شود که اتباع زنجیانند، مردی از اولاد حسین بن علی خروج می کند، دجّال از سیستان بیرون آید و سفیانی خروج می نماید.

عرض کردم: خدایا! بعد از من چه اخباری خواهد شد؟

پس خدا به من وحی نموده و از کارهای بنی امیّه و فتنه پسرعمّم علی علیه السّلام و آن چه تا روز قیامت خواهد شد.

راوی گوید: پس، آن حضرت فرموده: بعد از آن که به زمین نزول کردم، همه این ها را به علی علیه السّلام خبر دادم و ادای رسالت کردم. خدا را حمد می کنم چنان که پیغمبران کردند؛ چنان که همه نیز، پیش از من کرده اند.

این ناچیز گویـد: این که خـدای تعالی به پیغمبر فرمود اهل آسـمان ها در خصوص کـدام امر با همـدیگر مخاصـمه می کننـد، اشاره به این قول خـدای تعالی است: ما کانَ لِی مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلی إِذْ یَخْتَصِمُونَ (۱)، مشـهور در میان مفسّرین آن است که به آیه إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً(۲) اشاره است و سؤال ملایکه از این پس، گویا خدا از پیغمبران مخاصمه ایشان را پرسید.

بعـد از آن خبر داد که زمین از حجّت و خلیفه ای خـالی نمی شود. بعـد از آن، پیغمبر از خلیفه خود پرسـید که خلیفه من چه کسـی خواهـد شـد؟ و خـدا خلفـای او را معیّن نمود. دور نیست که ملایکه در این وقت از خلیفه پیغمبر سؤال کردنـد، و خـدا بدین طریق به ایشان خبر داد، و پاره ای سخنان در این خصوص، در باب معراج مذکور است.

و آن چه خـدای تعالی فرمود که بصـره خراب می شود، اشاره به قصّه صاحب زنج است که در سال دویست و پنجاه و پنج در بصـره خروج می کنـد و به زنجی ها وعـده می کنـد، هرکه نزد او آیـد او را اکرام نمایـد و آزاد کنـد. پس جمع کثیری نزد او جمع می شونـد و به این سـبب، امر او ترقّی می یابد، از این جهت به صاحب زنج ملقّب گردیده و چنان گمان دارد که او علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین است.

ابن ابی الحدید گوید: اکثر مردم، خصوصا طایفه طالبیّین و نسّابین در نسب او قدح کرده اند و گفته اند او از طایفه عبد القیس و نـامش علی بـن محمـد بن عبـد الرّحیم و مـادرش اسـدیّه است از اسـد بن خزیمه که جـدّش محمـد بن حکیم اسـدی کـوفی است.(۳)

۱- سوره ص، آیه ۶۹.

۲- سوره بقره، آیه ۳۰.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، صص ۱۲۶- ۱۲۵.

[روایات عامّه در اوصاف حضرت حجّت] ۱۰ رفرفه

اشاره

بدان که اخبار بسیار و احادیث بی شمار، از حضرت رسول مختار، در اوصاف و احوال حضرت غایب از انظار، در صحاح با اعتبار اهل سنّت و تابعین چهار یار، وارد گردیده که نقل تمامی آن ها کتابی حجیم و سفری ضخیم خواهد بود.

پس اولی آن است که به نقل اسامی کتب و ذکر عدّه ای از آن احادیث اقتصار کنیم که سیّد بن طاووس- رضوان اللّه علیه- آن ها را در کتاب طرائف (۱) خود بنابر نقل علّامه مجلسی رحمهم اللّه در جلد سیزدهم بحار نقل فرمود؛ چه آن که فرموده است: سیّد در طرائف از کتاب جمع ما بین صحاح ستّه و کتاب فردوس و کتاب مناقب ابن مغازلی و کتاب مصابیح محمد بن مسعود فرّاء، بسیاری از اخبار سابقه را که در خصوص مهدی بوده، روایت کرده است.

و بعد از آن گفته: بعضی از علمای شیعه کتابی تصنیف کرده اند، من آن را یافته و بر پاره روایاتی که احسن از روایات ماست، مطّلع گردیدم. آن کتاب را کشف المخفی در مناقب مهدی نام نهاده و در آن، یک صد و ده حدیث از طریق رجال هرچهار مذهب، روایت کرده اند، من نقل آن ها را با اسانید و الفاظ آن ها- از خوف تطویل- ترک نمودم، لکن اسمای روات آن ها را ذکر می کنم.

از جمله آن ها سه حدیث از صحیح بخاری، یازده حدیث از صحیح مسلم، دو حدیث از کتاب جمع بین الصّحیحین حمیدی، یازده حدیث از کتاب جمع بین الصّحاح السّته یزید بن معاویه عبدری، هفت حدیث از کتاب فضایل الصحابه، پنج حدیث از تفسیر ثعلبی، و شش حدیث از کتاب غریب الحدیث ابن قتیبه دینوری، چهار حدیث از کتاب فردوس ابن شیرویه دیلمی، شش حدیث از کتاب مسند سیّده نساء، تألیف حافظ ابو الحسن علی دارقطنی، سه حدیث از کتاب حافظ مذکور از مسند امیر المؤمنین، دو حدیث از کتاب مبتداء کسایی که مشتمل بر ذکر مهدی (عج) و خروج

۱- الطرائف، ص ۱۸۱- ۱۷۹.

سفیانی و دجّال می باشد، پنج حدیث از کتاب مصابیح ابی محمد حسین بن مسعود فرّاء، سی و چهار حدیث از کتاب ملاحم ابی الحسن احمد بن جعفر بن عبید اللّه مناوی، سه حدیث از کتاب حافظ محمد بن عبد اللّه حضرمی که به ابن مطیق مشهور است، سه حدیث از کتاب رعایه لآمل الرّوایه ابی فتح محمد بن اسماعیل بن ابراهیم فرغانی که از جمله آن ها خبر سطیح است و دو حدیث از کتاب استیعاب ابی عمر و یوسف بن عبد البر نمیری می باشد.

صاحب کتاب طرائف گفته: بر جزء ثانی از کتاب سنن واقف شدم که همه آن، روایات محمد بن یزید بن ماجه است، دیدم در زمان مؤلّف آن، تاریخ کتابت بعض اجازات را در آن نوشته؛ از جمله آن ها این است:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم.

امّا بعد؛ پس من اخبار این کتاب را به عمرو و محمد بن سلمه و جعفر و حسن پسران محمد بن سلمه- حفظهم اللّه و نفّعنا اللّه و ایّاکم- اجازه دادم. ابراهیم بن دینار با خطّ خود پای این اجازه نوشته: این در شهرشعبان سی صد سال از هجرت گذشته، نوشته شد.

صاحب کتاب مذکور گوید: این جزو مذکور از کتاب سنن، متضمّن اکثر قصص دعواها است؛ از جمله آن ها باب خروج مهدی است که در این باب، هفت حدیث با اسانید آن ها ذکر کرده، مضمون آن ها این است که مهدی خروج می کند، او از اولاد فاطمه علیها السّلام است، زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم شده باشد. کشف الحاله هم این حدیث را به پیغمبر رافع نموده و در کتاب خود مذکور ساخته است.

صاحب کتاب طرائف نیز گفته به کتاب مقتصّ تلخیص ابی الحسین احمد بن جعفر بن محمد مناوی برخوردم، دیدم در زمان مؤلّفش در آخر همان نسخه، نوشته شده فراغت از تألیف کتاب در سال سی صد و سی حاصل گردید و در آن بعضی اجازات و تحریرات هم بود که تاریخ بعضی از آن ها ذی قعده سال چهارصد و هشتاد بود.

از جمله مطالب این کتاب آن بود که بعد از این، بعضی روایات در خصوص مهدی و

سیرت وی مذکور می شود و بعد از آن، هجده حدیث با اسانید آن ها تا به پیغمبر روایت کرده که همه آن ها متضمّن خروج مهدی و ظهور وی بود و این که او از اولاد فاطمه علیها السّلام، دختر رسول خدا علیها السّلام است، زمین را پر از عدل گرداند و نیز محتوی بر ذکر کمال و سیرت آن حضرت و جلالت ولایت او است.

بعد از آن، صاحب کتاب مذکور، به روایاتی که حافظ ابو نعیم جمع کرده، اشاره نموده، بنابر نقل صاحب کتاب کشف الغمّه همه آن ها، چهل حدیث در وصف مهدی است و بعد از آن گفته همه این احادیث، یک صد و پنجاه و شش حدیث است.

هدیّه للبریّه و ذیلیّه للعبقریّه:

این ناچیز گوید: چون در آخر کلام صاحب طرائف به نقل حدیثی اشاره شد که آن ها را حافظ ابو نعیم اصفهانی در حالات و اوصاف حضرت مهدی علیه السّلام جمع و نقل نموده، لذا خوش داشتم آن ها را مطابق ترجمه ای که صاحب کتاب اصول العقائد نموده است، نقل نمایم؛ ایضاحا للمحجّه و إتماما للحجّه و این چهل حدیث را که صاحب اصول العقائد- که مرحوم میر محمد هادی بن میر محمد لوحی سبزواری است- در آن کتاب ذکر نمود که قبل از نقل آن ها فرموده: بدان احادیثی که سنّیان نقل کرده اند که برای این امّت مهدی، می باشد، بسیار است!

و از جمله بزرگان علمای سنّی که در این باب احادیث نقل کرده، حافظ ابو نعیم اصفهانی است که قبرش در بیرون دروازه باب الدشت اصفهان واقع بود. مردم این شهر از جهت جهل به احوال او، به زیارت او مشغول می شدند و نمی دانستند که سنّیان قدیم، قبر او را مزار خود کرده بودند.

وقتی شیعه ها در این شهر زیاد شدند، سنّیانی که از ترس، اظهار تشیّع کرده بودند، به رسم عادت، مشغول زیارت آن شقی بودند و چون رفته رفته سنّیان از این شهر برطرف شدند، شیعیان به گمان آن که صاحب آن قبر، مرد خوبی است به زیارت او اشتغال می نمودند.

در آخر کار، والد این بی مقدار، هدایت اهل اصفهان نموده، شیعیان این بلده را از زیارت آن دشمن خاندان اهل بیت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منع نمود و الآن اثری از آن قبر باقی نیست.

غرض آن که حافظ ابو نعیم اصفهانی چهل حدیثی نوشته و در آن، احادیثی جمع نموده که به طریق اهل سنّت از احادیث صحیحه و تمام آن ها در باب حضرت صاحب الامر علیه السّلام است.

و شیخ ابو الفتوح عجلی شافعی که در مذهب شافعی هشت تصنیف دارد و شاگرد ابو الوفا که پسر ابو حافظ ابو نعیم مذکور است و قبرش در قبرستان چنبلان که فعلا سنبلستان نامیده می شود، در اصفهان است، مردم این شهر به زیارت او نیز مشغول بودند و به هدایت والد این فقیر- رحمه اللّه- زیارت آن شقی را ترک نمودند، شرحی بر آن اربعین نوشته و در ضمن آن شرح، بیش از صد حدیث در این باب نقل کرده است.

به خاطر می رسد در این مقام از باب اختصار، به نقل اربعین حافظ ابو نعیم اکتفا نموده و برای زیادت اختصار، اسانید آن احادیث نیز حذف شود و چون نقل آن چهل حدیث با ترجمه موجب اطناب است، ندا به ذکر ترجمه آن اکتفا می نماید.

و این ناچیز که ترجمه آن احادیث را از کتاب اصول العقائد نقل می نمایم به جهت خصوصیّاتی است که در آن ترجمه است و در غیر آن نیست.

حدیث اوّل: حافظ مزبور در اربعین مذکور از ابو سعید خدری روایت کرده که او گفته پیغمبر فرمود:

از امّت من مهدی نامی بیرون آید که هرگاه عمر او کوتاه باشد، هفت سال و اگر طولانی باشد، نه سال می شود. امّت من در زمان او متنعّم می شوند به طوری که پیش از آن هیچ بدکار و نیکوکاری متنعّم نشده است.(۱)

حدیث دوّم: ایضا ابو سعید خدری روایت نموده که او گفت، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

۱- ر. ك: كشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۶۹، ج ۵۱، ص ۷۸.

فرمود: زمین از ظلم و جور پر خواهد شد، بعد از آن مردی از عترت من بیرون خواهد آمد، دنیا را پر از عدل وداد و راستی خواهد کرد. او زمین را هفت یا نه سال مالک خواهد شد.(۱)

حدیث سوّم: به سند مذکور روایت کرده از حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرمود:

قیامت قیام نخواهد کرد مگر بعد از آن که مردی از اهل بیت من به مدّت هفت سال زمین را مالك شود، او زمین را از عدل پر سازد، چنان چه قبل از آن از جور و ظلم پر شده باشد.(۲)

حدیث چهارم: حافظ مذکور از زهری، از علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: مهدی این امّت از فرزندان تو خواهد بود.(۳)

حدیث پنجم: روایت نموده از علی بن هلال از پدرش که گفت: به خدمت حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مشرّف شدم در حالی که دنیا را وداع می فرمود. حضرت فاطمه- صلوات اللّه علیها- بر بالینش نشسته و می گریست تا آن که او از گریه اش بلند شد.

حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سر مبارك را به جانب او برداشته و فرمود: ای حبیبه من، فاطمه! چه چیز تو را می گریاند؟

حضرت فاطمه علیها السّلام گفت: ای پدر! از ضایع شدن بعد از تو می ترسم که خلق عالم، تو را فراموش کنند و بر ما جور و ستم نمایند.

حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: ای حبیبه من! مگر ندانسته ای که خدای تعالی بر زمین نظر کرد نظرکردنی و اطّلاع یافتنی و اطّلاع یافت و از جمیع اهل زمین، پدر تو را برگزید و اختیار نمود، و او را به رسالت و نبوّت برانگیخت. بعد از آن ملاحظه ای

۱- ر. ك: دلائل الامامه، ص ۴۶۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸ و ۷۰.
۲- ر. ك: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۷؛ کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۶۷.
۳- ر. ك: کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۲۴.

دیگر نمود و از همگی اهل عالم، شوهر تو را اختیار فرمود و به من وحی کرد تو را به عقد او کنم.

ای فاطمه! ما از آن اهل بیتیم که خدای تعالی به ما هفت خصلت و کرامت عطا نموده و آن را پیش از ما به هیچ کس نداده و بعد از ما هم به هیچ کس نخواهد داد؛ یکی آن که مرا خاتم نبوّت ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیّین، اکرم المرسلین، دوست ترین جمیع مخلوقات و پدر تو هستم.

دیگر آن که خلیفه و جانشین من، بهترین اوصیا و دوست ترین جمیع خلایق نزد حق تعالی است و او شوهر تو است.

دیگر آن که شهید ما، سیّد شهداست و دوست ترین جمیع خلایق نزد حق تعالی است، او حمزه بن عبد المطلب عمّ پدر تو و عمّ شوهر تو است.

دیگر آن که از ماست کسی که حق تعالی به او دو بال عطا فرموده و در بهشت با ملایکه طیران می نماید و به هرجا که می خواهد، می رود و می آید. او پسرعمّ پدر تو و برادر شوهر تو یعنی جعفر طیّار- علیه الرحمه- است.

و دیگر آن که دو سبط این امّت از مایند، آن دو حسن و حسین پسران تو و ایشان سیّد جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان از آن ها فاضل تر است.

و بعد از آن، حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به فضیلت هفتم اشاره نموده، به حضرت فاطمه- صلوات اللّه علیها- خطاب کرد و فرمود: ای فاطمه، ای حبیبه من! قسم به آن خداوندی که مرا به حق و راستی به سوی خلق فرستاده، مهدی این امّت از این دو سبط خواهد بود. در آن وقتی که دنیا هرج ومرج شده و فتنه ها ظاهرگشته باشد، راه ها بریده شده باشد و بعضی از مردمان بعضی دیگر را غارت کنند، هیچ بزرگی بر کوچك رحم نکند و شفقت ننماید و هیچ کوچکی رعایت و تعظیم بزرگان ننماید.

در آن حال، حق تعالی از این دو سبط، کسی را مبعوث گرداند که قلعه های ضلالت و گمراهی را بگشاید و قفل از دل ها بردارد و به هدایت مردم به راه دین در آخر الزّمان برخیزد؛ چنان چه من در آخر الزّمان به این کار برخاسته بودم و زمین را از عدل وداد

پر کند، هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

ای فاطمه، ای نور دیده من! اندوهگین مباش که حق تعالی از من و از همه کس به تو رحیم تر است؛ به جهت نزدیکی تو با من و به واسطه وقعی که از تو در دل من است.

به تحقیق حق تعالی تو را با شوهرت تزویج فرمود، در حالی که حسبش عظیم تر، نسبش عزیزتر، به رعیّت رحیم تر، به احکام دین، عالم تر و در حکم، عادل تر بود. با وجود این ها من از خدای تعالی خواسته ام نسبش عظیم تر، که تو اوّل کسی از اهل بیت من باشی که به من ملحق خواهند شد.(۱)

حدیث ششم: روایت کرده از حذیفه به اسناد خود که گفت: روزی سیّد کائنات صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای ما خطبه نمود و از آن چه بعد از این واقع خواهد شد، برای ما بیان فرمود و بعد از آن فرمود: اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز البته خدای تعالی آن روز را دراز خواهد کرد تا آن که مردی را از فرزندان من مبعوث گرداند که اسم او، اسم من باشد.

پس سلمان رحمهم اللّه برخاست و گفت: یا رسول اللّه آن مرد از کدام یک از فرزندان تو خواهد بود؟!

حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: از این فرزند من خواهد بود و دست مبارک خود را بر دوش حضرت امام حسین علیه السّلام زد.(۲)

حدیث هفتم: در خصوص مکانی است که مهدی علیه السّلام از آن جا خروج می کند، از حذیفه روایت کرده که او از عبد اللّه پسر عمر خطّاب نقل نموده که گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

حضرت مهدی علیه السّلام از دهی بیرون خواهد آمد که آن را کرعه گویند.(۳)

۱- ر. ك: المسترشد فی امامه امیر المؤمنین، صص ۶۱۴- ۶۱۳؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، صص ۱۳۶- ۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۷۹- ۷۸.

۲- ر. ك: ذخائر العقبی، صص ۱۳۶- ۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۸۰- ۷۹.

۳- ر. ك: الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ص ۲۵۹؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۹۵؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۵.

حدیث هشتم: در کیفیّت روی مهدی است؛ به حذف اسناد از حذیفه روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده: به درستی که مهدی، مردی از اولاد من خواهد بود که روی او همچون ستاره پرنور درخشنده، درخشنده و نورانی باشد.(۱)

مؤلّف گوید: حافظ ابو نعیم مذکور که این حدیث را در اربعین خود به حذف اسناد روایت کرده، با آن چه در اوّل کتاب خود گفته- که این چهل حدیث که جمع نموده ام، تمام از صحاح احادیث ماست- منافاتی ندارد؛ از آن جهت که می تواند این حدیث به طریق صحیح نزد او معلوم شده باشد ولی در کتاب ذکرش نکرده باشد.

حدیث نهم: در بیان کیفیّت رنگ و جسم آن جناب است؛ از حذیفه روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

مهدی موعود از اولاد من مردی خواهد بود که رنگ روی مبارکش، مثل عرب و جسم شریفش، مثل جسم اولاد یعقوب پیغمبر باشد. برطرف راست او، خالی باشد که گویی ستاره ای نورانی است.

زمین را از عدل وداد پر خواهد ساخت، بعد از آن که از ظلم پر شده باشد و از خلافت او، اهل زمین و آسمان و مرغان میان آسمان و زمین راضی خواهد بود.(۲)

حدیث دهم: در کیفیّت پیشانی مبارک آن حضرت است؛ از ابو سعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

مهدی این امّت، از اولاد من خواهد بود و از جمله علامات او این است که بینی او کشیده و پیشانی مبارکش، پرنور باشد.(۳)

حدیث یازدهم: در کیفیّت بینی مبارک آن حضرت است؛ باز از ابو سعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۶۹؛ شرح الاخبار فی فضائل الائمد الأطهار، ج ۳، ص ۳۷۸؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

۲- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۶۹؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

۳- ر. ک: العمده، ابن بطریق، ص ۴۳۳.

مهـدی موعود علیه السّـلام مردی از اهل بیت من خواهـد بود که بینی او خوش انـدام و کشـیده باشد، زمین را از عدل پر کند، بعد از آن که از جور و ظلم پرشده باشد.

و امّا حدیث دوازدهم: در بیان خالی است که در خدّ ایمن آن حضرت است؛ به حذف سند از ابو امامه باهلی روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

در میان شـما و اهل روم، چهار فتنه و صـلح روی خواهد نمود و چهارم از آن به دست مردی به فعل خواهد آمد که اهل هرقله باشد و امتداد آن تا هفت سال باشد.

پس یکی از حضّـار که از قبیله عبـد قیس بود و او را مسـتور بن عبـد غیلان می گفتنـد، برخاسـته و گفت: یا رسول اللّه در آن وقت، امام و پیشوای خلایق که خواهد بود؟!

حضـرت رسالت صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: درآن وقت، امام مردمان، مهدی علیه السّلام خواهد بود که از فرزندان من است و مدّت چهل سال، حکم، حکم او است. روی او مثل ستاره نورانی و در آن، خال سیاهی در جانب راست خواهد بود.

دو عبای قطوانیّه که از دهی در حوالی کوفه است، پوشـیده خواهـد بود و به فرزندان یعقوب مشابهت خواهد داشت. گنج های زمین را بیرون خواهد آورد و شهرهای شرک و کفر را بالتّمام مفتوح خواهد گردانید(۱).

حـدیث سیزدهم: در کیفیّت دنـدان آن حضـرت است؛ ایضـا از ابـو امـامه بـاهلی و از عبـد الرحمن بن عوف روایت نموده که گفت: رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: خـدای تعـالی مهـدی را از عترت و ذرّیّه من، برمی انگیزانـد، از علامات او این است که دندان های مبارک پیش او از هم جدا و گشاده پیشانی باشد، زمین را از عدالت پر خواهد ساخت.

مال نزد او قدری نخواهد داشت و به هرکس به قدر احتیاج خواهد داد(۲).

حدیث چهاردهم: در بیان آن که مهدی، امام صالح است؛ از ابو امامه روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای ما خطبه خواند و در آن حال ذکر دجّال نموده، فرمود:

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

۲- همان.

مدینه طیّبه کثافت های خود را بیرون خواهد انداخت هم چنان که کوره، کثافت آهن را بیرون می کند و نام آن روز، خلاص خواهد بود.

از آن میان، امّ شریک برخاست و گفت: یا رسول اللّه! در آن وقت عرب در کجا خواهند بود و حال ایشان چه خواهد بود؟

آن حضرت فرمود: در آن روز اکثر ایشان در بیت المقدّس و در مدینه طیّبه کمتر خواهند بود. در آن وقت امام خلایق، مهدی خواهد بود که مردی صالح از ذرّیّه من است.(۱)

حدیث پانزدهم: از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

مهدی از امّت من بیرون خواهد آمد؛ حضرت حق تعالی او را برای مردمان برمی انگیزاند و ظاهر و پیدا می سازد. در آن وقت، امّت من به عیش و کامرانی خواهند گذرانید، برای چهارپایان آب وعلف بسیار خواهد بود، زمین هرروییدنی که در شکم خواهد داشت بیرون خواهد داد و حضرت مهدی علیه السّلام آن قدر که باید، به مردمان اموال عطا می نماید و در زمان او حقیر و محتاج باقی نمی ماند.(۲)

حدیث شانزدهم: از عبد اللّه عمر روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که آن حضرت فرمود:

مهدی بیرون خواهد آمد در حالی که ابری بر سر او سایه انداخته باشد و منادی در آن ابر ندا می کند: این مهدی و خلیفه خداست؛ زنهار که تابع او شوید و فرمان برداری او کنید و مخالفتش را جایز ندانید!(۳)

حدیث هفدهم: ایضا از عبد اللّه بن عمر بن خطّاب که روایت نموده گفت:

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۷۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱.

۲- ر. ک: بحار الانوار، ج ۱، ص ۷۸ و ۸۱.

۳- ر. ک: مسند الشامیین، ج ۲، ص ۷۲؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۹۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱.

حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: مهدی بیرون خواهد آمد و ملکی ندا خواهد کرد: این مرد، مهدی است؛ زنهار که او را متابعت کنید!(۱)

حدیث هجدهم: از ابو سعید خدری روایت نموده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: که شما را به مهدی بشارت دهم که در امّت من مبعوث خواهد شد، در حالی که اختلاف و شورش در میان مردمان بسیار شده باشد.

زمین را از عدل وداد پر کند، هم چنان که از جور و ظلم پر شده باشد، اهل آسمان و زمین از او راضی خواهند بود و مال ها را به سویّت در میان مردمان قسمت خواهد نمود و هرصاحب حقّی را به حقّ خود خواهد رسانید.(۲)

حدیث نوزدهم: از عبد اللّه بن عمر خطّاب روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که آن حضرت فرمود:

قیامت قائم نخواهد شد تا این که مردی از اهل بیت من روی زمین را مالک شود که نام او، نام من باشد. زمین را از عدل پر سازد، هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.(۳)

حدیث بیستم: از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفت: حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: اگر از دنیا باقی نماند الّا یک روز، البتّه حق تعالی مردی را مبعوث خواهد کرد که اسم او، اسم من و خلق او، به عینه خلق من و کنیه او، ابا عبد اللّه باشد.(۴)

حدیث بیست و یکم: از عبد اللّه بن عمر روایت کرده که گفت: حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: دنیا به آخر نمی رسد تا آن که حق تعالی مردی را از اهل بیت من برانگیزاند که اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من موافق باشد.(۵)

در سنن ابی داود تتمّه این حدیث نیست و هم چنین این حدیث در مناقب شافعی

۱- مسند الشامیین، ج ۲، ص ۷۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۱.

۲- ر. ک: العمده، ابن بطریق، ص ۴۳۹.

۳- ر. ک: دلائل الامامه، ص ۴۷۷؛ شرح الأخبار فی فضائل الائمه الأطهار، ج ۳، ص ۵۶۶.

۴- ر. ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶؛ ص ۳۰۹ و ج ۵۱، ص ۷۲ و ۸۲.

۵- ر. ک: الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۲، ص ۲۶۷؛ الفصول المختاره، ص ۲۹۷؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲.

بـدون این تتمّه، مـذکور است، جمعی دیگر از سـنّیان این حـدیث را مثل شافعی و ابو داود نقل کرده اند و ابو داود مذکور در موضع دیگر، این حدیث را با این تتمّه ذکر کرده است.

بنابراین مضمون این حدیث، خالی از اشکال نیست.

چون معلوم است اسم پـدر حضـرت رسالت صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم، عبـد اللّه و اسم پـدر حضـرت قائم صاحب الامر علیه السّلام، امام حسن است. پس چگونه می تواند آن حضرت فرموده باشد، اسم پدر او با اسم پدر من موافق است؟

ممکن است که در مقام جواب بگوییم این تتمّه را چون جمع کثیری از علمای سـنّی در کتاب های خود نقل نکرده انـد، شاید بعضـی از متعصّ_بان سـنّی این تتمه را به حدیث الحاق کرده باشند تا در مقام بحث با شیعه بگویند شما که شیعیانید، مهدی این امّت را پسـر امام حسن عسـکری علیه السّلام می دانید و در طریق اهل سنّت در حدیث واقع است که اسم پدر مهدی موافق نام پدر حضرت رسالت است.

احتمال دارد در زمان حضـرت امام حسن عسـکری علیه السّلام، جمعی از شیعیان آن حضرت در مجلسی که بعضی از مخالفان حاضـر بوده انـد اگر می خواسـتند حـدیثی از آن حضـرت روایت کننـد از آن جهت که مبـادا مخالفـان را به فکر آن حضـرت اندازند، از روی کنایه گفته باشـند از عبد اللّه شنیدم که چنین گفت و مراد ایشان از عبد اللّه، حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بوده باشد یا زمانی حضرت صاحب علیه السّلام را یاد می کردند از روی تقیّه او را به عبد اللّه منسوب می ساختند و می گفتند: مهدی بن عبد اللّه.

هم چنان که مشهور است شیعیان حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام، آن حضرت را از روی تقیّه عبد صالح نام کرده بودند و در حـدیثی که از آن حضـرت روایت می کردند، مثلا چنین می گفتند: از عبد صالح شـنیدم. از این جهت، حضـرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده باشد: اسم پدر مهدی با اسم پدر من موافق است.

و جمعی از علمای ما- رضوان اللّه علیهم اجمعین- در مقام جواب از این حـدیث گفته اند: ممکن است راوی به تصـحیف نقل کرده باشـد و عبارت حـدیث چنین باشد، «یوافق اسم ابنه اسم أبی» یعنی، اسم پسـر او، با اسم پدر من موافق خواهد بود؛ نه این که

«یوافق اسم أبیه اسم أبی» باشد تا معنی چنین شود که اسم پدر او، با اسم پدر من موافق خواهد بود.

بنابر آن چه بعضـی از علمای ما گفته انـد، حضـرت رسالت صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در آخر این حـدیث به فرزنـد ارجمند حضرت صاحب الامر علیه السّلام که مسمّی به عبد اللّه است، اشاره کرده است.

حدیث بیست و دوّم: حافظ ابو نعیم مذکور از ابو سـعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

بایـد زمین از ظلم و دشـمنی پر شود، بعـد از آن مردی از اهل بیت من بیرون آیـد و زمین را پر از عدل و راستی کند هم چنان که از ظلم و دشمنی پر شده باشد(۱).

حـدیث بیست و سوّم: از ذرّ بن عبد اللّه روایت کرده که گفت: از حضـرت رسالت صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم شـنیدم که آن حضـرت فرمود: مردی از اهل بیت من ظهور خواهد نمود که اسم او با اسم من و خلق او با خلق من موافق باشد و زمین را پر از عدل و راستی خواهد کرد.(۲)

حدیث بیست و چهارم: از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

بعد از این، در زمانه اختلاف و انقطاعی به هم خواهد رسـید و فتنه ها ظاهر خواهد شد؛ در آخر، مردی که او را مهدی گویند، ظهور خواهد نمود، فتنه ها را برطرف و اختلاف را به اتّفاق مبدّل خواهد ساخت و عطاها و بخشـش های او موافق حق و مطابق عدالت باشد.(۳)

حدیث بیست و پنجم: از ابو سعید مذکور روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲.

۲- ر. ك: دلائل الامامه، ص ۴۷۷؛ شرح الأخبار فی فضائل الائمه الأطهار، ج ۳، ص ۵۶۶.

۳- ر. ك: عقد الدرر فی اخبار امام المنتظر، صص ۶۲- ۶۱.

مردی از اهل بیت من بیرون می آید و به سنّت من عمل می نماید. حق تعالی برکت را از آسمان برای او نازل خواهد ساخت و زمین به جهت او، برکت های خود را بیرون خواهد داد. زمین را از عدل وداد پر خواهد کرد، هم چنان که از جور و ظلم، پر شده باشد و هفت سال به همین طریق عمل خواهد کرد؛ آن گونه سالی که به جهت او مقرّر شده و در بیت المقدّس نزول خواهد کرد.(۱)

حدیث بیست و ششم: از ثوبان روایت کرده که گفت: حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

هرگاه ببینید علم ها و رأیت های سیاه از طرف خراسان می آید، متوجّه آن جانب شوید که خلیفه اللّه، حضرت مهدی علیه السّلام در آن جا است (۲).

حدیث بیست و هفتم: از عبد اللّه بن عبّاس روایت نموده که گفت: نزد حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند، چون چشم آن حضرت به ایشان افتاد، رنگ مبارکش متغیّر شد و آب در دیده های مبارکش بگردانید.

ایشان گفتند: یا رسول اللّه چرا ما همیشه در چهره مبارک شما چیزی می بینیم که ناخوش داریم؟!

حضرت رسول فرمود: به درستی که ما از آن اهل بیتیم که حق تعالی آخرت را برای ما اختیار کرده است و آن را به جهت ما برگزیده است.

به درستی که بعد از من، بلاها و محنت ها به اهل بیت من خواهد رسید و در آزار و الم خواهند بود.

تا آن که از طرف مشرق قومی بیاید که با آن ها علم های سیاه باشد و طالب حق باشند ولی حقّ ایشان را ندهند. سپس ایشان جهاد کنند و کار را برایشان تنگ سازند و چون بخواهند حق را به ایشان تسلیم نمایند، قبول نکنند و حق را به مردی از اهل بیت

۱- ر. ك: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲.

۲- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲.

من واگذارند که زمین را از عدل پر گرداند هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد(۱).

پس هرکدام از شما آن قوم را دریابد، باید به جانب ایشان شتاب کند، اگرچه به جانب ایشان رفتن ممکن نباشد مگر به سینه و زانو و اگرچه راهش بر روی برف باشد.

حدیث بیست و هشتم: از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود: وای بر این امّت از پادشاهان جبابره که چگونه کسانی را که از ایشان اطاعت نکنند، به قتل خواهند رسانید و خواهند ترسانید!

مؤمن و متّقی در آن حال، به زبان، با ایشان خواهد ساخت و به دل، از ایشان گریزان خواهد بود تا زمانی که حق تعالی بخواهد باز، اسلام را به قدرت کامله خود عزیز سازد، جبّاران را به یکدیگر گرفتار کند و کار اسلام را بعد از آن که فاسد شده باشد، به صلاح آورد.

بعد از آن به من خطاب نموده، فرمود: ای حذیفه! اگر از عمر دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز، البتّه حق تعالی آن روز را دراز می گرداند تا آن که مردی از اهل بیت من مالک و حاکم دنیا شود که به دست او قتل های عظیم جاری شود و کفر و ضلالت برطرف گردد. حق تعالی وعده فرموده و در وعده او خلافی نیست و او- سبحانه و تعالی- سریع الحساب است.(۲)

حدیث بیست و نهم: از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

امّت من در زمان حضرت مهدی- عج اللّه تعالی فرجه الشریف- تنعّمی خواهند کرد که تا آن روز از اولاد آدم کسی مثل آن، تنعّمی نکرده باشد.

آسمان پی درپی بر ایشان باران خواهد ریخت و زمین هیچ روییدنی در شکم خود پنهان نخواهد داشت.(۳)

۱- بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۸۳- ۸۲.

۲- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۷۲؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳ و ۷۸.

حدیث سی ام: از انس بن مالک روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود: ما بنی عبد المطلب از سادات اهل بهشتیم.

بعد از آن تفصیل این مجمل نموده، فرمود: آن منم و برادرم علی و عمّم حمزه که سیّد الشهداست و پسرعمّم جعفر طیّار و دو سبط من حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین علیهم السّلام.(۱)

حدیث سی و یکم: از ابو هریره روایت کرده که گفت: از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که آن حضرت فرمود: اگر از دنیا باقی نماند مگر یک شب، البتّه مردی از اهل بیت من مالک دنیا خواهد شد و انتقام مظلوم را از ظالم خواهد کشید.(۲)

حدیث سی و دوّم: از ثوبان روایت کرده که گفت: از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که آن جناب فرمود:

در آخر الزمان، فتنه بسیار خواهد شد تا آن که سه کس از یک پدر بر سر امر خلافت کشته شوند و خلافت به هیچ یک از ایشان نرسد. بعد از آن، رایات و علم های سیاه پیدا خواهد شد و با دشمنان، جهادی خواهند کرد که هیچ طایفه ای مثل آن جهاد نکرده باشند. در آن وقت، خلیفه خدا مهدی ظاهر خواهد شد. هرگاه بشنوید مهدی خروج کرده، بشتابید و با او بیعت کنید که مهدی علیه السّلام خلیفه اللّه است (۳).

حدیث سی و سوّم: از ثوبان مذکور روایت نموده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

هرگاه صاحبان رایات سیاه، از جانب مشرق پیدا شوند، باید بشتابید، با ایشان بیعت کنید و آن ها را متابعت نمایید، اگرچه رفتن شما به زانو بر روی برف و یخ باشد، الحدیث (۴).

۱- ر. ک: کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۷۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳.
۲- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳.
۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳.
۴- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

حدیث سی و چهارم: به سند خود از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: به حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفتم: یا رسول اللّه! مهدی از ما آل محمد خواهد بود یا از غیر ما؟

آن جناب فرمود: بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما. حق تعالی هم چنان که این دین را به ما فتح کرده است، ختم این دین نیز به ما و از ما خواهد بود، هم چنان که مردمان به واسطه ما از شرک و کفر خلاصی یافتند نیز به برکت ما از فتنه و فساد نجات خواهند یافت. حق تعالی به سبب ما میان دل ها الفت می دهد بعد از آن که به جهت فتنه ها و فسادها دوری افتاده باشد هم چنان که به سبب دین، اوّل الفت و برادری داد، بعد از آن که از جهت شرک باهم دشمن بودند.(۱)

حدیث سی و پنجم: از عبد اللّه بن مسعود روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که آن حضرت فرمود:

اگر از دنیا باقی نماند مگر یک شب، البته حق تعالی آن شب را دراز خواهد کرد تا آن که مردی از اهل بیت من مالک دنیا شود که اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من موافق باشد. زمین را پر از عدل وداد سازد هم چنان که از جور و ظلم، پر شده باشد.

مال های خدا را به سویّت میان مردمان قسمت کند، حق تعالی به برکت او دل های مردمان را غنی گرداند و بیم فقر و احتیاج را از دل های ایشان بیرون برد.

هفت یا نه سال، مالک زمین خواهد بود، در زندگی بعد از او خیری نخواهد بود و در زمان او تعیّش خلق به مرتبه ای خواهد بود که مثل آن ندیده و نشنیده باشند. بدان که در باب این حدیث آن چه در ضمن حدیث بیست و یکم گذشت، می توان گفت.(۲)

حدیث سی و ششم: از ابو هریره روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که آن حضرت فرمود:

قیامت، قائم نخواهد شد تا آن که مردی از اهل بیت من مالک شود که قسطنطنیه و

۱- ر. ک: کتاب الفتن، نعیم بن حماد المروزی، ص ۲۲۹؛

۲- ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

جبل دیلم را فتح نماید و اثری از شرک بر روی زمین باقی نماند.(۱)

حدیث سی و هفتم: از قیس بن جابر روایت کرده که گفت: از پدرش، از جدّش که حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: زود باشد که بعد از من خلفا و بعد از ایشان، امرا و بعد از امرا، ملوک جبابره باشند. پس مردی از اهل بیت من بیرون آید که زمین را مملو از عدل وداد کند هم چنان که پیش از آن از جور و ظلم پر شده باشد.(۲)

حدیث سی و هشتم: از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که آن حضرت فرمود:

از ما خواهد بود آن کسی که عیسی بن مریم علیهما السّلام در عقب او نماز کند، بعد از آن که خروج نماید و عیسی نیز از آسمان نزول کند(۳).

حدیث سی و نهم: از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده که گفت: از حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که آن سرور فرمود: حضرت عیسی علیه السّلام از آسمان نازل می شود.

پس مهدی که امیر قوم است به او خواهد گفت، بعضی از شما بر بعضی امیر است، این از کرامتی است که حق تعالی به این امّت نموده و در عقب مهدی علیه السّلام نماز خواهد کرد، ان شاء اللّه (۴).

حدیث چهلم: از عبد اللّه بن عبّاس روایت نموده که- گفت: از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود: قومی ضایع و امّتی هلاک نخواهند شد که من، در اوّل و عیسی بن مریم، در آخر و مهدی علیه السّلام، در وسط ایشان باشد(۵).

۱- ر. ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۲۸؛ الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ج ۲، ص ۴۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۶.

۲- ر. ک: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۴.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

۴- همان، ۸۵.

۵- همان.

عبقریّه پانزدهم [روایات خاصه در بشارت ظهور]

اشاره

در نصوص و بشارات حضرت خاتم انبیا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ظهور مهدی و بودن آن حضرت فرزند صلبی حضرت امام حسن عسکری به روایات خاصّه است و در آن چند رفرفه می باشد.

[روایت رسول خدا (ص)] ۱ رفرفه

در کتاب روضه و فضایل شاذان بن جبریل قمی از عبد اللّه بن ابی اوفی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و در کتاب نجم الثّاقب از کتاب غیبت فضل بن شاذان نیشابوری، از مفضّل از جابر جعفی از سعید بن مسیّب از عبد الرحمن بن سمره از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و در کتاب المحجّه، محدّث بحرانی از جابر از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند:

چون خدا ابراهیم خلیل را آفرید، حجاب از دیده اش برگرفت.

پس به جانب عرش نگران شد، نوری دید، عرض کرد: الهی و سیّدی این چه نوری باشد؟!

فرمود: ای ابراهیم! این نور محمد، برگزیده من است.

عرض کرد: الهی و سیّدی، به جانب او نور دیگری می بینم!

فرمود: ای ابراهیم! این علی، ناصر دین من است.

عرض کرد: در جانب آن دو نور، نور دیگر را نگران شوم.

فرمود: ای ابراهیم! این نور فاطمه علیها السّلام است بعد از پدر و شوهرش، که دوستان

خویش را از آتش، مقطوع داشته است.

گفت: الهی و سیّدی دو نور را می بینم که بعد از آن سه نور واقع شده اند!

فرمود: ای ابراهیم! این دو، نور حسن و حسین است که تالی پدر و جدّ و مادر خودند.

گفت: الهی و سیّدی نه نور را گرد آن پنج نور می بینم!

فرمود: ای ابراهیم! این ها امامان از فرزندانشان باشند.

گفت: ای خدا و مولای من این ها به کدام نام شناخته شوند؟!

قال: قال: یا ابراهیم! اوّلهم علی بن الحسین، محمد ولد علی، جعفر ولد محمد، موسی ولد جعفر، علی ولد موسی، محمد ولد علی، علی ولد محمد، و الحسن ولد علی، محمد ولد الحسن علیهم السّلام القائم المهدی (عج).

عرض کرد: الهی و سیّدی انواری چند دور ایشان می بینم که شمار آن ها را کسی جز تو نداند!

فرمود: ای ابراهیم! آنان شیعیان و دوستان ایشانند.

عرض کرد: الهی شیعیان و دوستان ایشان به چه چیز شناخته می شوند؟!

فرمود: به نماز پنجاه و یک رکعت، جهر به بسم اللّه الرحمن الرحیم، قنوت پیش از رکوع، سجده شکر و انگشتر نمودن در دست راست.

ابراهیم گفت: خدایا مرا از شیعیان ایشان قرار ده!

فرمود: قرار دادم؛ پس خداوند این آیه را نازل فرمود: وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ.

اقول: در روایت مفضّل بن شاذان است که مفضّل گفت: برای ما روایت کرده اند که وقتی حضرت ابراهیم احساس مرگ نمود، این حدیث شریف را برای اصحابش روایت فرمود و به سجود رفت. پس روح مقدّس آن حضرت در هنگام سجود قبض کرده شد.

و در روایت شاذان بن جبرییل چنین است که مفضّل بن عمر گفت: به درستی که

ابو حنیفه چون احساس مرگ نمود، این خبر را روایت کرد و سجده بجای آورد و در همان سجده جان بداد، و اللّه اعلم.(۱)

[روایت ابن سمره از رسول خدا (ص)] ۲ رفرفه

صدوق در امالی (۲) از عبد الرّحمن بن سمره روایت نموده که گفت: به رسول خدا گفتم: مرا به سوی نجات رهنمایی کن.

فرمود: ای پسر سمره! هرگاه هواهای نفسانیّه مردم مختلف و رأی ها پراکنده شود، بر تو باد پیروی علی بن ابی طالب! «فإنّه إمام امّتی و خلیفتی علیهم من بعدی و هو الفاروق الّذی یمیّز بین الحقّ و الباطل؛ من سأله أجابه و من استرشده أرشده و من طلب الحقّ من عنده وجده، من التمس الهدی لدیه صادفه و من لجأ إلیه آمنه و من استمسک به نجاه و من اقتدی به هدیه.»

پس به درستی که علی امام امّت و جانشین من است و او است فرق دهنده ای که میان حق و باطل را جدا کند؛ هرکس از او بپرسد، جواب گوید: هرکس راهنمایی جوید، راهنمایی اش فرماید؛ و هرکس حق را نزد وی طلبد، آن را بیابد؛ هرکس هدایت را نزد او درخواست نماید، به آن برخورد؛ هرکس به سوی او پناه برد، امنیّتش دهد؛ هرکس به وی چنگ زند، نجاتش بخشد و هرکس او را پیروی کند، به مقصودش برساند.

«یا ابن سمره! سلم من سلم له و والاه و هلک من ردّ علیه و عادیه.

یا ابن سمره! إنّ علیّا روحه من روحی و طینته من طینتی و هو أخی و أنا أخوه و هو زوج ابنتی، فاطمه سیّده نساء العالمین من الأوّلین و الآخرین.

و إنّ منه إمامی امّتی و سیّدی شباب أهل الجنّه الحسن و الحسین و تسعه من

۱- ر. ک: مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۳۶۵- ۳۶۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۲۱۴- ۲۱۳.

۲- الأمالی، ص ۷۸.

ولد الحسین، تاسعهم قائم امّتی، یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا.»

ای پسر سمره! هرکس برای علی تسلیم شود و علی را دوست دارد، سالم خواهد بود و هرکس بر وی ردّ کند و با او دشمنی نماید، هلاک گردیده.

ای پسر سمره! به درستی که علی، روحش از روح من و طینتش از طینت من است، او است برادر من و منم برادر او و او است شوهردختر من فاطمه که سیّده زنان عالمیان از اوّلین و آخرین است.

به درستی که از علی است دو امام امّت من و دو آقای جوان های اهل بهشت، حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که نهمی ایشان، قائم امّت من است؛ زمین را از عدل و داد پرکند، چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد.

[روایت صدوق در امالی] ۳ رفرفه

صدوق در امالی (۱) از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که مردی خدمتش رسیده، عرض کرد: یا ابا الحسن! تو دعوی کنی که امیر المؤمنین باشی، پس چه کسی تو را بر اهل ایمان امیر نموده؟

فرمود: خدای عزّ و جلّ مرا بر مؤمنین امارت بخشیده است.

آن مرد نزد پیغمبرآمده، گفت: یا رسول اللّه! آیا علی در گفتار خویش راست گوید که خدا او را بر خلق خود امارت داده؟

«فغضب النّبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ثمّ قال: إنّ علیّا أمیر المؤمنین بولایه من اللّه عزّ و جلّ عقدها له فوق عرشه و أشهد علی ذلک ملائکه. إنّ علیّا خلیفه اللّه و حجّه اللّه و إنّه لإمام المسلمین؛ طاعته مقرونه بطاعه اللّه و معصیته مقرونه بمعصیه اللّه.

فمن جهله فقد جهلنی و من عرفه فقد عرفنی و من أنکر إمامته فقد أنکر نبوّتی

۱- الأمالی، ص ۱۹۴.

و من جحد امرته فقد جحد رسالتی و من دفع فضله فقد تنقصنی و من قاتله فقد قاتلنی و من سبّه فقد سبّنی؛ لأنّه منّی خلق من طینتی و هو زوج فاطمه بنتی و أبو ولدیّ الحسن و الحسین.

ثمّ قال: أنا و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و تسعه من ولد الحسین أعدائنا أعداء اللّه و أولیائنا، أولیاء اللّه.»

پس پیغمبر خشم کرد، آن گاه فرمود: به درستی که علی، امیر المؤمنین است به ولایت از خدای عزّ و جلّ که در بالای عرش خود برای او عقد نموده و ملایکه خویش را به آن گواه گرفت.

به درستی که علی خلیفه خدا و حجّت او است و به درستی که علی، امام مسلمین است؛ طاعت او، مقرون به طاعت خدا است و نافرمانی او، مقرون به نافرمانی خدا است.

هرکس علی را نشناخته باشد، مرا نشناخته و هرکس او را شناخته باشد، مرا شناخته. هرکس امامت او را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده. هرکس امارت او را انکار نماید، رسالت مرا انکار نموده. هرکس فضیلت او را دفع کند، مرا تنقیص داشته.

هرکس با او جنگ سازد، با من جنگ ساخته و هرکس وی را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته؛ چراکه علی از من است و از طینت من خلق شده و او شوهر فاطمه دختر من و پدر دو فرزند من، حسن و حسین است.

آن گاه فرمود: من، علی، فاطمه، حسن، حسین و نه نفر از فرزندان حسین، حجّت های خدا بر خلق باشیم، دشمنان ما، دشمنان خدا و دوستان ما، دوستان خدایند.

در بشارت الظّهور بعد از نقل این روایت گفته است:

اقول: ذکر فاطمه در این خبر اشکال است؛ حلّ اشکال به این می شود که یا از بابت تغلیب باشد یا آن که بگوییم مراد از حجّت در این خبر، مرتبه ای از مراتب ولایت است که صدّیقه کبری- سلام اللّه علیها- نیز دارای آن مرتبه هست، نه آن معنی معروف که نبوّت یا امامت باشد.

و کلام آن حضرت «أعداءنا أعداء اللّه» کأنّه بیان معنی حجّیت است؛ چنان چه در حدیث قدسی است: «من بارز لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربه». بنابراین توجیه این خبر از محلّ شاهد ما خارج است.

[روایت طبرسی و صدوق] ۴ رفرفه

طبرسی در احتجاج (۱) مرفوعا و صدوق در کمال الدّین (۲) به سند متّصل از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود:

یا علی! تو را دوست ندارد مگر آن کس که ولادت او پاکیزه باشد و تو را دشمن ندارد مگر آن که ولادتش خبیث باشد، تو را دوست ندارد مگر مؤمن و با تو عداوت نکند مگر کافر.

پس عبد اللّه بن مسعود برخاست و عرض کرد: یا رسول اللّه! خبیث الولاده و کافر را در حال زندگانی تو به بغض و عداوت علی شناختم. پس علامت آنان بعد از تو چه خواهد بود، هرگاه به زبان اظهار اسلام نمایند و مکنون خاطر خود، پنهان دارند؟!

فقال: یابن مسعود! إنّ علیّ بن ابیطالب إمامکم بعدی و خلیفتی علیکم. فإذا مضی فالحسن ثمّ الحسین إبنای إمامکم بعده و خلیفتی علیکم ثمّ تسعه من ولد الحسین واحد بعد واحد ائمّتکم و خلفائی علیکم، تاسعهم، قائمهم؛ قائم امّتی، یملأها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا.

لا یحبّهم إلّا من طابت ولادته و لا یبغضهم إلّا من خبثت ولادته و لا یوالیهم إلّا مؤمن و لا یعادیهم إلّا کافر. من أنکر واحدا منهم فقد أنکرنی و من أنکرنی فقد أنکر اللّه عزّ و جلّ ...، الخ.

پس فرمود: ای پسر مسعود! به درستی که بعد از من علی بن ابی طالب امام شماست

۱- الاحتجاج، ج ۱، صص ۸۹- ۸۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۶۱.

و جانشـین من بر شـماست. هرگاه او از دنیا برود، پس حسن و بعد از حسن، حسـین دو پسـر من، امام شـما خواهند بود. بعد از آن، نه نفر از فرزندان حسـین، هریک بعد از دیگری امامان شـما و خلفای من بر شـما هسـتند که نهم ایشان، قائم آن ها و قائم امّت من است؛ زمین را پر از عدل وداد کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد.

ایشان را دوست نـدارد مگر طیّب الولاده و آنان را مبغوض ندارد مگر خبیث الولاده. ولایت ایشان را نورزد مگر مؤمن و با آن ها عداوت نکند مگر کافر. هرکس یکی از آن ها را انکار کند، خدا را انکار نموده است، تا آخر حدیث.

[روایت اصبغ از امیر المؤمنین] ۵ رفرفه

صدوق در کمال الدین (۱) به سـند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده؛ گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السّلام بر ما درآمد در حـالی که دست آن حضـرت در دست فرزنـدش حسن علیه السّـلام بـود و فرمود: روزی رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله بر ما درآمد در حالی که دست من در دست آن حضرت بود و فرمود:

«خیر الخلق بعـدی و سیّدهم أخی هذا و هو إمام کلّ مسـلم و أمیر کلّ مؤمن بعد وفاتی.» بهترین خلق بعد از من و آقای ایشان، این برادر من است. بعد از وفات من، او امام هرمسلمان و امیر جمله اهل ایمان است.

«ألا و إنّی أقول: خیر الخلق بعدی و سیّدهم، ابنی هذا و هو إمام کلّ مسـلم و أمیر کلّ مؤمن بعد وفاتی؛ ألا و إنّه سـیظلم بعدی کما ظلمت بعد رسول اللّه و خیر الخلق و سیّدهم بعد الحسن، ابنی أخوه الحسـین المظلوم بعد أخیه، المقتول فی أرض کرب و بلاء.

ألا إنّه و أصـحابه من سادات الشّـهداء یوم القیامه و من بعد الحسـین، تسـعه من صلبه خلفاء اللّه فی أرضه و حججه علی عباده و امنائه علی وحیه و ائمّه المسلمین

۱- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۲۶۰- ۲۵۹.

و قاده المؤمنین و سادات المتّقین.

تاسعهم، القائم الّذی یملأ اللّه عزّ و جلّ به الأرض نورا بعد ظلمتها و عدلا بعد جورها و علما بعد جهلها و الّذی بعث أخی محمّدا بالنبوّه و خصّنی بالإمامه، لقد نزل بذلک الوحی من السّماء لسان روح الأمین جبرئیل.»

یعنی، آگاه باشید به درستی که من می گویم: بهترین خلق و آقای ایشان بعد از من، این پسرم حسن است و بعد از وفات من، او امام هرمسلمان و امیر بر هرمؤمن است. آگاه باشید که او بعد از من مظلوم شود؛ چنان چه من بعد از رسول خدا مظلوم شدم و بهترین و آقای ایشان بعد از حسن، پسر من و برادر او حسین است که بعد از برادرش مظلوم شود و در زمین کرب وبلاء کشته گردد.

آگاه باشید به درستی که حسین و اصحاب او، از آقایان شهدا در روز قیامت باشند و بعد از حسین نه نفر از صلب او، خلفای خدا در زمین و حجّت های خدا بر بندگان او، امنای خدا بر وحی او، پیشوایان مسلمین، پیشرو مؤمنین و آقایان متّقین باشند.

نهم ایشان، قائم است که خدای عزّ و جلّ پر کند به وسیله او زمین را از نور بعد از تاریکی آن، از عدل بعد از جور آن و از علم بعد از جهل آن پر کند. سوگند به آن کسی که برادرم محمد را به پیغمبری برانگیخته و مرا به امامت مخصوص داشته، هرآینه به تحقیق بدان چه گفتم از زبان روح الامین که جبرییل است، از آسمان وحی نازل شده است.

«و لقد سئل رسول اللّه عن الائمّه بعده، فقال للسّائل: و السماء ذات البروج و ربّ اللّیالی و الأیّام و الشّهور إنّ عددهم کعدّه الشهور.

فقال السّائل: فمن هم یا رسول اللّه؟

فوضع رسول اللّه یده علی رأسی فقال: أوّلهم هذا و آخرهم المهدیّ من والاهم فقد والانی و من عاداهم فقد عادانی و من أحبّهم فقد أحبّنی و من أبغضهم فقد أبغضنی و من أنکرهم فقد أنکرنی و من عرفهم فقد عرفنی.

بهم یحفظ اللّه عزّ و جلّ دینه و بهم عمر بلاده و بهم یرزق عباده و بهم ینزّل

القطر من السّماء و بهم يخرج بركات الأرض و هؤلاء أوصيائى و خلفائى و أئمّه المسلمين و مولى المؤمنين.»

هرآينه به تحقيق رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله از امامان بعد از خود پرسيده شد، پس به پرسنده فرمود: سوگند به آفريننده آسمانى كه داراى بروج است، به درستى كه شماره آن ها چون شماره برج هاى آسمان است، سوگند به پروردگار شب ها و روزها و ماه ها كه عدد ايشان مانند عدد ماه هاست.

سائل گفت: آنان كيستند؟ آن گاه رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله دست مبارك بر سر من نهاده، فرمود: اوّل آن ها اين است و آخر آن ها مهدى است. هركس آنان را دوست بدارد، پس مرا دوست داشته و هركس ايشان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته. هركس محبّت ورزد، به من ورزيده و هركس مبغوضشان دارد، مرا مبغوض داشته. هركس انكارشان كند، مرا انكار كرده و هركس آن ها را شناسد، مرا شناخته است.

خداوند به سبب ايشان دين خود را حفظ و بلادش را معمور فرمايد و به وسيله ايشان بندگانش را روزى بخشد، باران از آسمان ببارد و بركات زمين را برآورد؛ آنان اوصيا و خلفاى من و امامان و آقايان اهل ايمانند.

[روايت شيخ طوسى در غيبت] ۶ رفرفه

شيخ طوسى در كتاب غيبت (۱) از رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله روايت كرده كه در حديثى فرمود:

«إنّ اللّه اختار من النّاس، الأنبياء و اختار من الأنبياء، الرّسل و اختارنى على الرّسل و اختار منّى عليّا و اختار من على الحسن و الحسين و اختار من الحسين الأوصياء تاسعهم، قائمهم و هو ظاهرهم باطنهم.»

به درستى كه خدا از مردم، پيغمبران را و از پيغمبران، رسولان را اختيار فرمود و مرا بر تمامى رسل، اختيار نمود، على را از من اختيار نمود و از على، حسن و حسين و

۱- الغيبه، صص ۱۴۳- ۱۴۲.

اوصیایی را اختیار نمود که نهم ایشان، قائم آن هاست و او پیدا و پنهان ایشان است.

در بشاره الظّهور بعد از نقل این خبر فرمود:

اقول: کلمه «و هو ظاهرهم و باطنهم» در شأن امام غایب از انظار در السنه ناطقه الهیّه ائمّه اطهار- ما دامت اللیل متعاقبه بالنّهار- تکرار یافته و آن چه در معنی آن به نظر قاصر این عبد ناتوان رسیده، سه امر است.

اوّل: آن که مقصود از «ظهور» غلبه و استیلاء و استعلا بر اعادی و جمله کفّار و مشرکین و غرض از «بطون» غیبت و اختفاء و استتار از انظار بوده باشد؛ چون در میان حجج الهیّه و ائمّه راشدین، حاوی این دو صفت و جامع این دو خصلت، فقط ذات مقدّس حضرت حجّه بن الحسن- ارواحنا له الفداء- است.

این معنی به خاطر مبارک علّامه مجلسی رحمهم اللّه رسیده و ظهور و بطون آن را چنین معنی فرموده اند. قصیده تشکّریّه مناسب این مقام مؤلّف است:

عربیه:

تعالت معالیک عن مدحنا***معانیک عن فکرنا الفاتر

تحجّبت کالشّمس تحت الغمام ***و اشراقک خاطف الباصر

فمزّنت بالغیب مثل الإله ***تکرّمت عن باصر حاسر

بطنت ظهورا فإنّ العیون ***تحسّر من نورک الباهر

در ترجمه، مؤلّف راست:

فارسیه:

معالیت برتر است، ز مدحت مادحین ***معانیت اعظم است، ز فکرت اصفیا

گرچه نهانی چو شمس، به زیر ابر خفا***تافته انوار تو، بر همه ارض و سما

راست نمودی به خود، جامه غیبت چو حق ***چه درنیایی به چشم، چه حق عزّ و علا

همچو خدا گشته ای، عیان ز فرط ظهور***چه کور آید بصر، قوی چه گردد ضیا

دوّم: آن که مراد به «ظهور»، ظهور برحسب حجّت و برهـان و مقصود از «بطون»، احتجـاب از دیـده مردمـان باشـد و اختصاص این امر به حضرت صاحب الزّمان- عجّل اللّه فرجه- بر خردمندان ظاهر و پیدا و بر دانشمندان باهر و هویداست.

چون آن قـدر از نصوص که در شؤون آن وجود مبـارک از مصـادر وحی سبحانی و مظاهرالهـام ربّانی به منصّه ظهور و مرتبه بروز رسـیده، در حق هیچ یک از ائمّه طاهرین- سلام اللّه علیهم اجمعین- ظاهر و آشکار نگردیده است، چنان چه کتب مدوّنه و صـحف مبوّبه از عـامّه و خـاصّه موجود و مـا را شاهـد مقصود است. پس او بـالحقیقه مظهر دو اسم خـدای تعـالی «الظاهر» و «الباطن» است.

«ظـاهر جلیّ علی العقول بالآثـار و البرهـان، بـل أظهر من کـلّ شـی ء و أبهر من کلّ شـی ء و فیی ء و باطن خفیّ عن الحواس و المدارک الضّـعیفه و العیون الخفافیشـیّه، لم تره العیون بمشاهده العیان و لکن رأته القلوب بحقائق الإیمان؛ لا یقاس بالنّاس و لا یدرک بالحواسّ معروف بالآثار و البراهین القاطعه و منعوت بالعلامات و الحجج الساطعه بأبی أنت و امّی.

من قیل فی حقّه قبل ولادته و استهلاله: لا یری جسـمه و لا یسمّی باسمه، فهو المظهر الأعظم لظهور اللّه و بطونه و المجلی الاتمّ لکمالاته و شـئونه باطن بلا خفاء و خفیّ بلا غطاء، مغمور مشـهور و مشهور مستور، ذو مکان لیس له مکان و ذو غیبه حاضر فی کلّ زمان.

در سوابق ایّام مناسب این مقام گفته ام:

در پس پرده نهانی تو و هم شاهد جمع ***امتیازی است تو را کز همه خوبان داری

در قصیده خود که به زبان الکن در مدح امام السرّ و العلن- ارواحنافداه- عرض شده، در همین معنی گفته ام:

شعر:

آیت نور است رویش یا بود شعله ز طور***ظلمت شام است مویش یا کمندی پر ز تاب

این دهان یا نقطه موهوم یا سرّ نهان ***و ان میان یا موی باشد یا خیال، آن هم به خواب

گر بخوانم سرو قدّش، سرو از قدّش خجل ***ور بگویم ماه رویش، مه ز وی در احتجاب

عقل حیران گشته در ذات تو ای کامل صفات ***نیست امکان وهم گردد سوی وصفت راهیاب

هم تو اوّل، هم تو آخر، هم تو پیدا، هم نهان ***با مکان و بی مکان و با حجاب و بی حجاب

گر منت پنهان بخوانم، این همه آثار چیست؟!***ور بگویم آشکارت پس چه باشد اغتیاب؟

گر نبودی بود تو، کی بود عالم را وجود***ور نباشد جود تو، شد عرصه گیتی خراب

سوّم آن که «ظهور» و «بطون» کنایه از کل و تمام حقیقت و جوهرذات بوده باشد؛ هم مناسب این مقام گفته شده:

گرچه انگیز مطلسم، تو نهانی لیکن ***از تو در علوی و سفلی اثری نیست که نیست

غایبی از نظر و دربر ارباب نظر***پرتو روی تو بر بام و بری نیست که نیست

با رقیبان نتوان گفت عیان سرّ حبیب ***ور نه از پیش تو ما را خبری نیست که نیست

(۱)

العبقری الحسان ؛ ج ۱ ؛ ص۳۴۴

ه؛ أی کلّه و حقیقته، پس معنی چنین

۱- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

خواهد بود که حضرت قائم- عجّل اللّه فرجه- کلّ ائمّه و تمام حقیقت و صفوت و جوهره ایشان است و در حقیقت چنین نیز است؛ چون آن حجّت بالغه الهیّه که خاتم الحجج و اغمر اللجج و اظهر المنهج و ابهر الفلج است، جامع جمیع کمالات انبیای مرسلین و حاوی تمام فضایل اوصیای مرضیّین است. او است سلاله ای از سلاله و صفوتی از صفوت؛ به آن وجود مبارک، نتیجه بعث رسل و انزال کتب که اعلای کلمه توحید و انجاز وعد يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً(۱) می باشد، ظاهر و هویدا می شود و به ظهور آن نور مقدّس، ثمره شجره دعوت تمامی انبیا و کلّ رسل که قلع اساس کفر و قطع موادّ شرک و عدوان است، باهر و هویدا آید، «فهو ارواحنا فداه و انفسنا وقاه کلّ الکلّ و حقیقه الکلّ و تمام الکلّ و جوهر الکلّ و صفوه الکلّ.»

و کلام حضرت ملک علّام در لوح صدّیقه کبری، فاطمه زهرا- سلام اللّه علیها- اشاره دارد: «علیه کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایّوب و هم مبیّن این جا، معیّت عظمی است به فرمایش خود آن حضرت در روز طلوع طلعت غرّا و ظهور چهره انور عالم آرا. بنابه روایت مفضّل از مبیّن الحقایق، جعفر الصادق علیه السّلام قال: «و سیّدنا القائم، مسند ظهره إلی الکعبه و یقول: یا معشر الخلائق! ألا و من أراد أن ینظر إلی آدم و شیث فها أنا ذا آدم و شیث إلی قوله: ألا و من أراد أن ینظر إلی الأئمّه من ولد الأئمّه فها أنا ذا.»(۲)

و مصرّح بدین مظهریّت کبری عبارات توسّلیّه استاد البشر و العقل الحادی عشر محقّق قدّوسی نصیر الدّین طوسی قدّس سرّه: «اللّهمّ صلّ و سلّم و زد و بارک علی صاحب الدّعوه النّبویه و الصّوله الحیدریّه و العصمه الفاطمیّه و الحلم الحسنیّه و الشّجاعه الحسینیّه ...» الخ.

۱- سوره نور، آیه ۵۵.

۲- ر. ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹.

[وصیّت حضرت رسول (ص)] ۷ رفرفه

شیخ طوسی رحمهم اللّه در غیبت (۱) از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که آن حضرت در شب وفاتش فرمود:

یا ابا الحسن! صحیفه و دواتی حاضر کن! پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وصیّت خود را املا نمود تا به این مقام رسید؛ فقال: «یا علی إنّه سیکون بعدی إثنی عشر إماما و من بعده إثنی عشر مهدیّا فأنت یا علی! أوّل الإثنی عشر الإمام، سمّاک اللّه فی السّماء علیا المرتضی و أمیر المؤمنین و الصدّیق الأکبر و الفاروق الأعظم و المأمون و المهدی، فلا یصلح هذه الأسماء لأحد غیرک.

یا علی! أنت وصیّی علی أهل بیتی، حیّهم و میّتهم و علی نسائی، فمن ثبّتها لقیتنی غدا علی الحوض و من طلّقها فأنا بری ء منها؛ لم ترنی و لم أرها عرصه القیامه.

و انت خلیفتی علی امّتی من بعدی، فإذا حضرتک الوفاه فسلّمها إلی الحسن، البرّ الوصول، فإذا حضرته الوفاه، فلیسلّمها إلی ابنی الحسین الشّهید الزّکیّ المقتول فإذا حضرته الوفاه فلیسلّمها إلی ابنه سیّد العابدین ذی الثّفنات علیّ.

فإذا حضرته الوفاه فلیسلّمها إلی ابنه محمّد باقر العلم، فاذا حضرته الوفاه فلیسلّمها إلی ابنه جعفر الصّادق، فإذا حضرته الوفاه فلیسلّمها إلی ابنه موسی الکاظم، فإذا حضرته الوفاه فلیسلّمها إلی ابنه علی الرضا، فإذا حضرته الوفاه فلیسلّمها إلی ابنه محمّد الثقه التقیّ.

فإذا حضرته الوفاه فلیسلّمها إلی ابنه علیّ الناصح، فإذا حضرته الوفاه فلیسلّمها إلی ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاه فلیسلّمها إلی ابنه محمّد المستحفظ من آل محمّد.

فذلک إثنی عشر إماما، ثمّ یکون من بعده إثنی عشر مهدیّا، فلیسلّمها إلی ابنه

۱- الغیبه، صص ۱۵۱- ۱۵۰.

أوّل المقرّبين، له ثلاثه أسامي؛ كاسمي و اسم أبى و هو عبد اللّه و أحمد و الاسم الثّالث المهدى، هو أوّل المؤمنين.»

خلاصه خبر آن که امیر المؤمنین علیه السّلام می فرماید: چون وفات حضرت رسول خدا فرا رسید، صحیفه و دوات طلبیده، وصیّت های خویش املا فرمود تا بدین جا که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام خواهد بود و بعد از دوازده امام، دوازده مهدی است، پس یا علی! تو اوّل دوازده امام باشی.

یا علی! تو وصیّ منی بر اهل بیت و زنان من؛ هریک از زنان مرا که برقرار داری، روز قیامت، مرا دیدار نماید و هرکدام را طلاق دهی، من از وی بیزارم؛ او مرا و من او را دیدار نکنم.

و تویی خلیفه من بر امّت من، چون وفات تو فرا رسد، وصایت را به سوی فرزندم حسن تسلیم کن که برّ، یعنی نیکوکار و وصول، یعنی بسیار وصل کننده رشته محبّت است و چون وفات حسن فرا رسد، باید آن را به سوی پسرم حسین شهید زکی مقتول تسلیم کند، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش سیّد عابدین، صاحب ثفنات علی، تسلیم نماید.

چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش محمد باقر بسپارد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش موسی کاظم بسپارد، چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پرسش علی الرضا بسپارد، چون وفاتش فرا رسد، باید به پسرش محمد ثقه تقی بسپارد.

چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش علی الناصح بسپارد، چون وفات او فرا رسد، باید آن را به پسرش حسن فاضل بسپارد و چون وفاتش فرا رسد، باید آن را به پسرش محمد، مستحفظ آل محمد بسپارد.

پس آن دوازده امام است، آن گاه دوازده مهدی می باشد. پس باید پسر امام حسن که مستحفظ آل محمد است، به پسرش اوّل مقرّبین بسپارد که برای او سه نام است؛ نام من و پدر من که احمد و عبد اللّه است، نام سوّم او مهدی است و او اوّل مؤمنین است.

و در بشارت الظّهور بعد از نقل این حدیث، گفته است.

اقول: این خبر و چند خبر دیگر بر این که خلفای حضرت صاحب الامر- عجل اللّه فرجه- دوازده نفر می باشند دلالت دارد که آنان دارای مرتبه امامت نیستند، بلکه هادی خلق و مقوّم شریعت اند؛ چون علی الظّاهر، خلوّ زمان از حجّت لازم می آید.

بعض علما مانند حسن بن سلیمان بر زمان رجعت ائمّه حمل نموده و برخی این نحو از اخبار را مقطوع ندانسته و به مفاد آن ها اعتقاد نکرده اند.

[روایت علّامه حلّی در کشف الیقین] ۸ رفرفه

علّامه حلّی در کشف الیقین از سلمان روایت کرده؛ روزی به حضرت رسول خدا علیه السّلام عرض کردیم: «من الخلیفه بعدک حتّی نعلمه»؛ خلیفه بعد از تو کیست تا او را بشناسیم؟

فرمود: ای سلمان! ابوذر و مقداد و ابو ایّوب انصاری را بر من داخل کن و در این حال، امّ سلمه زن پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، پشت در بود.

«ثمّ قال لنا: اشهدوا و افهموا عنّی! أنّ علی بن ابیطالب وصیّی و وارثی و قاضی دینی و عداتی و هو فاروق بین الحقّ و الباطل و هو یعسوب المسلمین و إمام المتّقین و قائد الغرّ المحجّلین و الحامل غدا لواء ربّ العالمین و هو و ولداه من بعده ثمّ من ولد الحسین ابنی، ائمّه تسعه، هداه مهدیّون إلی یوم القیامه.

أشکوا إلی اللّه جحود امّتی لأخی و تظاهرهم علیه و ظلمهم له و أخذهم حقّه.

قال: فقلنا له یا رسول اللّه و یکون ذلک؟!

قال: نعم؛ یقتل مظلوما من بعد أن یملأ غیظا و یوجد عند ذلک صابرا.

قال: فلمّا سمعت فاطمه أقبلت حتّی دخلت من وراء الحجاب و هی باکیه.

فقال لها رسول اللّه: ما یبکیک یا بنیّه؟!

قال: سمعتک تقول فی ابن عمّی و ولدی ما تقول.

قال: و أنت تظلمين و عن حقّك تدفعين و أنت أوّل أهل بيتى لحوقا بى بعد أربعين.

يا فاطمه! أنا سلم لمن سالمك و حرب لمن حاربك؛ استودعك اللّه و جبرئيل و صالح المؤمنين.

قال: قلت: يا رسول اللّه من صالح المؤمنين؟!

قال: على بن ابيطالب».

خلاصه آن که سلمان گويد: چون بر رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله داخل شديم، به ما فرمود: گواه باشيد و از من فرا گيريد! به درستى كه على بن ابى طالب وصى و وارث و اداكننده دين و وعده هاى من است؛ او جداكننده ميان حق و باطل، امير مسلمين، امام متّقين، پيشرو مؤمنين بردارنده لواى پروردگار عالمين است او و دو فرزندش بعد از او، آن گاه از فرزندان حسين پسرم، امامان نه گانه اند كه تماما تا روز قيامت راهنما و راه بردارند.

به درگاه خدا شكايت مى برم از انكار امّتم بر برادرم و از همدستى آن ها بر ضرر او و ستم نمودن آنان بر او و از گرفتن حقّ او.

عرض كرديم: اى رسول خدا آيا چنين امورى واقع خواهد شد؟!

فرمود: آرى! از روى ستم كشته مى شود بعد از آن كه دلش از خشم پر شود و به اين مصايب صابر يافت مى شود.

سلمان گفت: چون فاطمه زهرا عليها السّلام اين كلمات از پدر شنيد، از در درآمد، پشت پرده نشست و همى گريست.

رسول خدا به او گفت: چه چيز تو را به گريه درآورد اى دخترك من؟!

عرض كرد: از تو شنيدم كه درباره پسرعمّ و فرزندانم چنين و چنان فرمودى.

فرمود: اى فاطمه! تو نيز ستم كرده شوى و از حقّ خود دفع گردى و تو نخستين كس از اهل بيت من باشى كه بعد از چهل روز به من لحوق يابى.

اى فاطمه! من سلمم با آن كس كه با تو سلم است و جنگم با آن كس كه با تو جنگ نمايد؛ من تو را به خدا و جبرييل و صالح مؤمنين وديعه مى دهم.

سلمان گوید؛ من عرض کردم: صالح مؤمنین کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب است.(۱)

[روایت نعمانی از امیر المؤمنین (ع)] ۹ رفرفه

نعمانی (۲) از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده، گفت: خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کردم: به درستی که من از سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی ذر غفّاری چیزی از تفسیر قرآن و احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده ام که شما با ایشان در آن ها مخالفت می کنید و زعم شما این است که همه آن ها باطل و کذب است.

آیا مردم را می بینید که از روی دانستگی و عمد به پیغمبر خدا دروغ بندند و کلام خدا را از پیش خود تفسیر کنند بی آن که از کسی شنیده باشند؟

سلیم بن قیس گوید: پس آن حضرت به من روی آورده، فرمود: پرسیدی، جواب آن را بفهم! به درستی که در دست مردم، حق و باطل، دروغ و راست، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، محفوظ و موهوم هست.

به تحقیق بر رسول خدا درعهد آن حضرت دروغ بستند، تا آن که برای خطبه خواندن برخاست و فرمود: به تحقیق دروغ زننده بر من بسیار شده! پس هرکس از روی عمد بر من دروغ بندد، هرآینه نشیمنگاه او در آتش جهنّم قرار یابد و هم مردمی که بر رسول خدا بعد از او دروغ بستند؛ به درستی که از چهارکس به شما حدیث می رسد که آن ها را پنجمین نیست:

اوّل: مردی که به بلای نفاق مبتلاست، خود را به ظاهرمؤمن می نمایاند، اسلام ساختگی به خود می بندد ولی در باطن بر کفر خود باقی است، خود را مستوجب گناه نمی داند و بر آن اعتقاد است که هرکه از روی دانستگی بر رسول خدا دروغ بندد،

۱- ر. ک: الیقین، سید ابن طاووس، صص ۴۸۸- ۴۸۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۴.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۸۱- ۷۵.

حرجی ندارد.

اگر مردم بدانند او منافق و دروغگو است، سخن او را در معرض قبول نمی آورند و او را تصدیق نمی کنند.

و لیکن می گویند: این مرد از اصحاب رسول خداست؛ حضرت را دیده و از وی حدیث استماع نموده، آن گاه از او حدیث فرا می گیرند و حال نفاق او را نمی شناسند و حضرت عزّت خبر داده از ارباب نفاق به آن چه خبر داده و ایشان را وصف کرده به آن چه وصف کرده.

پس در حقّ آن ها فرمود: وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ (۱) یعنی، چون منافقین را ببینی، جسم های ایشان تو را به شگفت می آورد و اگر سخن گویند، سخن ایشان را، گوش می کنی. پس آن منافقان بعد از رسول خدا ماندند و به ائمّه ضلال نزدیکی جستند. آنان خوانندگان مردم به سوی آتش اند به سبب دروغ و بهتانی که می بندند.

پس ایشان را متولّی امور ساختند و رقاب مردم را در ربقه اطاعت ایشان نهادند و به سبب ایشان دنیا را خوردند.

به درستی که مردم بالطّبع با پادشاهان و اهل دنیا هستند مگر کسی که حضرت عزّت او را در پناه خود نگاه داشته باشد. این یکی از چهارکس است که مذکور شد.

دوّم: مردی که چیزی را از پیغمبر شنیده است، ولی آن چنان که شنیده، حفظ نکرده و در وهم افتاده است؛ اگرچه از روی دانستگی به آن حضرت دروغ نبسته، امّا آن را که اعتقاد دارد از پیغمبر شنیده و در واقع چنان نیست، در دست دارد، به مردم می گوید و به مضمون آن عمل می نماید، آن را روایت می کند و می گوید: من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این چنین شنیده ام.

اگر مسلمانان بدانند او وهم کرده و آن چنان که هست، حفظ نکرده، از وی نپذیرند و اگر خود نیز بداند که وهم کرده است، هرآینه آن را ترک می نماید.

۱- سوره منافقون، آیه ۴.

سوّم: مردی که از رسول خدا چیزی را شنیده است که به آن امر کرده و بعد از آن، نهی فرموده و او نمی داند آن حضرت نهی فرموده است یا از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده که از چیزی نهی نموده و بعد از آن، امر فرموده و او امر را نمی داند.

پس منسوخ را حفظ کرده بدون این که به ناسخ عالم باشد و اگر بداند آن منسوخ شده، هرآینه آن را ترک می کند و اگر مسلمانان وقتی که از او می شنوند، بدانند که این منسوخ است، هرآینه آن را ترک می نمایند.

چهارم: کسی که هرگز بر رسول خدا دروغ نبسته است و دروغ را دشمن می دارد به سبب ترسی که از خدا دارد و به سبب تعظیمی که برای رسول خدا رعایت می کند.

توهّم نکرده، بلکه آن چه را شنیده، همان را حفظ کرده و چنان چه شنیده، روایت می کند بی آن که بر آن بیفزاید و یا از آن بکاهد و ناسخ را از منسوخ دانسته است.

پس به ناسخ عمل نموده و منسوخ را ترک کرده؛ چراکه امر و نهی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مانند قرآن، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه می باشد؛ به تحقیق، بود که از رسول خدا کلامی صادر می شد و برای آن دو روی بود؛ کلامی صادر می شد که عام بود و کلامی صادر می شد که خاص بود؛ مثل قرآن.

خدای عزّ و جلّ در کتاب خود فرموده: وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛(۱) یعنی، هرآن چه رسول خدا شما را امر کند، فراگیرید و فرمان برید و هرچه شما را از آن نهی کند، ترک کنید!

آن کلام را کسی که معرفت نداشت می شنید و مقصود خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را نمی دانست و چنین نبود که تمامی اصحاب رسول خدا علیه السّلام که از وی چیزی پرسش می نمودند، جواب آن حضرت را می فهمیدند؛ بعضی از ایشان بودند که سؤال می کردند ولی جواب را نمی فهمیدند؛ چنان چه دوست داشتند اعرابی ای بیاید و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بپرسد تا ایشان بشنوند.

به تحقیق من در هرروز و هرشب یک مرتبه، بر رسول خدا داخل می شدم. پس با

۱- سوره حشر، آیه ۷.

من خلوت می فرمود و من بـا آن حضرت می گشـتم هرجـا که می گردیـد؛ چنـان چه اصـحاب رسول خـدا می دانسـتند آن حضرت با هیچ کس جز من چنین سلوک نمی کند؛ چه بسیار که من در خانه خود بودم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بدان جا تشریف فرما می شد.

و هرگـاه من در بعضـی منـازل، نزد رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله می آمـدم، آن حضـرت با من خلوت نموده، زنان خود را برمی خیزانید و جز من، هیچ کس نزد آن حضرت نمی ماند و هرگاه آن حضرت برای خلوت کردن با من به منزل من تشریف می آورد نه فاطمه از پیش من برخواست و نه کسی از فرزندان من.

و هرگاه من ابتـدا به سـخن می نمودم، جوابم می فرمود و چون خاموش می شدم و مسایلم تمام می گشت، خود، ابتدا به کلام می فرمـود و خـدا را می خوانـد کـه آن چـه به من تعلیم داده، محفـوظ من دارد و مرا بفهمانـد. پس از آن زمـان، هیـچ چیز را فراموش نکرده ام.

خدمت آن حضرت عرض کردم: از آن زمان که دعا فرمودی از آن چه تعلیم داده ای، هیچ چیز را فراموش نکرده ام و خدمت آن حضرت عرض کردم: پس از چیست که بر من املا فرموده و به کتابت آن امر می فرمایی، آیا بیم آن داری که مرا فراموش شود؟

فرمود: ای برادر! من بر تو از نسـیان و جهل بیمناک نباشم؛ چه خداوند به من خبر داده دعای مرا در حقّ تو و شـریک های تو- که بعد از تو می باشند- مستجاب فرموده و کتابت تو، برای ایشان است.

عرض کردم: شرکای من چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که خداوند آن ها را به ذات مقدّس خود و به من قرین داشته؛ فقال:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ (۱).

عرض کردم: صاحبان امر چه کسانی هستند؟

فرمود: اوصیای من اند تا آن که نزد حوض من بر من وارد شوند؛ تمامی ایشان هادی

۱- سوره نساء: آیه ۵۹.

و مهتدی هستند؛ خذلان هیچ کس به آن ها زیان نرساند، ایشان با قرآن و قرآن با ایشان است. نه آنان از قرآن جدا شوند و نه قرآن از آنان، به سبب ایشان، امّت من یاری شده، باران باریده شود و به واسطه دعاهای مستجاب ایشان، بلا از آن ها دفع شود.

عرض کردم: یا رسول اللّه نام آن ها را برای من بگو! فرمود:

این پسرم و دست مبارک بر سر حسن گذاشت، بعد از او این پسرم، و دست خویش بر سر حسین نهاد و بعد از وی برای او پسری هم نام تو است یا علی! بعد، پسر او محمد بن علی است. پس به حسین روی کرده، فرمود: زود است محمد بن علی در حیات تو متولّد شود، پس از من سلام به وی قرائت نما! بعد از علی بن الحسین، تتمّه دوازده امام خواهند بود.

عرض کردم: یا نبی اللّه! نام ایشان برای من بیان فرمای! پس نام یک یک را بیان فرمود.

پس امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: منهم- و اللّه یا أخا بنی هلال- مهدیّ امّه محمد صلّی اللّه علیه و آله الّذی یملأ الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا؛ از امامانی که نام برد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله- ای برادر بنی هلال- مهدی امّت، محمد است. آن چنان کسی که زمین را از عدل وداد پر کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد.

مجلسی قدّس سرّه (۱) بعد از نقل خبر از نعمانی می فرماید: در کتاب سلیم مثل آن چه که نعمانی روایت کرده، یافتم و در آخر آن، این زیاده بود: «اللّه إنّی لأعرف من یبایعه بین الرّکن و المقام و اعرف انصاره و قبائلهم».

سلیم گوید: بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام حسن و حسین علیهما السّلام را در مدینه ملاقات کردم، پس این را برای آن دو بزرگوار حدیث کردم؛ فرمودند: راست گویی، پدر ما علی این حدیث برای تو حدیث فرمود و ما نشسته بودیم؛ به تحقیق ما آن را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حفظ داریم، چنان چه پدر ما برای تو حدیث فرموده، بدون زیاده و نقصان.

۱- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۷۷- ۲۷۳.

نیز سلیم گوید: بعد از آن دو بزرگوار، علی بن الحسین را ملاقات کردم و نزد آن حضرت فرزندش محمد بن علی بود. پس از آن چه از پدر و عمّش و از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیده بودم، برای او حدیث کردم؛ فرمود: جدّم علی از جانب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله قرائت سلام به من فرمود در حالی که آن حضرت مریض بود و من کودک بودم.

آن گاه محمد بن علی فرمود: جدّم حسین از رسول خدا علیه السّلام به من قرائت سلام فرمود و آن حضرت، بیمار بود.

ابان بن ابی عیّاش که راوی از سلیم است، گوید: تمامی این امور را از سلیم برای حضرت علی بن الحسین علیه السّلام حدیث کردم که فرمود: سلیم راست گفته. به تحقیق جابر بن عبد اللّه انصاری به سوی پسرم آمد در حالی که او کودک بود، او را ببوسید و از جانب رسول خدا بر او سلام گفت.

ابان گوید: چون حضرت علی بن الحسین علیه السّلام از دنیا گذشت، حجّ بیت اللّه به جای آوردم. پس حضرت ابو جعفر امام محمد باقر را ملاقات کردم. تمامی حدیث را خدمتش عرض کردم و حرفی از آن را ترک نکردم.

پس اشک در چشم آن حضرت بگردید، آن گاه فرمود: سلیم راست گفته، به تحقیق بعد از کشته شدن جدّم حسین، نزد من آمد و من نزد پدرم نشسته بودم، سپس آن چه را تو گفتی، برای من حدیث کرد.

پدرم به او فرمود: راست گفتی؛ پدرم و عمّم این حدیث را از امیر المؤمنین علیه السّلام برای تو حدیث کردند، پس در سماع این حدیث از آن حضرت تو را تصدیق فرمودند و گفتند: ما نیز این حدیث را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سماع کردیم.

این ناچیز گوید: ما این خبر را تماما با طولی که دارد، به واسطه کثرت فواید آن ایراد کردیم و لا یخفی که تدبّر در این حدیث شریف، موجب زیادت بصیرت در فلسفه تشعّب امم و ظهور تفرّق و تشتّت و اختلاف کلمه در ملت واحده، است. فعلیک بالتّأمّل فیه و التدبّر فی مطاویه، لتنجی إن شاء اللّه من المهالک لما تعرف من

الأساس فی اختلاف المذاهب و المسالک و نستعیذ باللّه، خیر مالک من شبهات من أرباب النّفاق و الضّلال، کقطع اللّیل الحالک و تمویهات من أصحاب البدع و الفساد، کالسّیف الحائک.

[خبر نعمانی در غیبت] ۱۰ رفرفه

نعمانی در غیبت (۱) خود خبر مفضّلی را روایت کرده که مختصرش آن است که؛ روزی امیر المؤمنین علیه السّلام بر مردی عبور فرمود، چون علی را دیدار کرد، گفت: ما مثل محمّد إلّا کمثل نخله أنبتت فی کباه؛ یعنی، نیست مثل محمد مگر مثل درخت خرمایی که در خاکروبه روییده باشد.

امیر المؤمنین علیه السّلام سخن او را به عرض رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسانیده، آن حضرت در خشم شده از خانه بیرون آمد و شرحی مبسوط در فضیلت عشیرت و اهل بیت خود و تقریع سرزنش کنندگان بیان فرمود؛ از جمله فرمود:

«نظر اللّه إلی أهل الأرض نظره و اختارنی منهم، ثمّ نظر نظره فاختار علیّا أخی و وزیری و وارثی و وصیّی و خلیفتی فی امّتی ...- إلی قوله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- ثمّ إنّ اللّه نظر نظره ثالثه فاختار من أهل بیتی بعدی و هم خیار امّتی أحد عشر إماما بعد أخی واحدا بعد واحد، کلّما هلک واحد، قام واحد؛ مثلهم فی أهل بیتی کمثل نجوم السّماء، کلّما غاب نجم طلع نجمها.

إنّهم هداه مهدیّون و لا یضرّهم کید من کادهم و لا خذلان من خذلهم، بل یغیّر اللّه بذلک من کادهم و خذلهم؛ هم حجج اللّه فی أرضه و شهدائه علی خلقه؛ من أطاعهم فقد أطاع اللّه و من عصاهم عصی اللّه؛ هم مع القرآن و القرآن معهم، لا یفارقهم و لا یفارقونه حتّی یردوا علی حوضی.

أوّل الأئمّه، علیّ خیرهم، ثمّ ابنی حسن، ثمّ ابنی حسین، ثمّ تسعه من ولد

۱- الغیبه، ص ۸۴- ۸۲.

الحسین علیه السّلام و ذکر الحدیث بطوله.»

و ایضا نعمانی در غیبت،(۱) از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که علی علیه السّلام در حدیث مفصّلی به طلحه فرمود:

آن زمان که مهاجر و انصار به مناقب و مفاخر خود مفاخرت می نمودند، ای طلحه! آیا تو در آن زمان رسول خدا را مشاهده نکردی که کتف طلبید تا در آن چیزی بنویسد که بعد از آن امّت گمراه نشوند و اختلاف نکنند؟ پس صاحب تو گفت: رسول خدا هذیان می گوید. پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در خشم شده و اندیشه خود را به واسطه جسارت آن بدپیشه ترک فرمود؟

طلحه گفت: آری! آن چه را گفتی، خود مشاهده کردم.

امیر المؤمنین علیه السّلام گفت: چون شما از پیش آن حضرت بیرون شدید، به من خبر داد به آن چه اراده فرمود بنویسد و بر آن عامّه مسلمین را شاهد گیرد؛ به درستی که جبرییل به آن حضرت خبر داده بود که در علم خدا، گذشته که امّت او به زودی مختلف و متفرّق شوند.

آن گاه صحیفه ای طلبید. پس بر من املا فرمود آن چه را خواست در کتف نگارش دهد و بر آن، سه کس را گواه گرفت که سلمان و ابوذر و مقداد باشند و کسانی را نام برد که امامان هدایتند و اهل ایمان را تا روز قیامت به فرمان برداری آنان فرمان داده. پس مرا اوّل ایشان نام برد، بعد، پسرم حسن، آن گاه پسرم حسین، بعد، نه نفر از فرزندان این پسرم حسین.

پس حضرت به ابوذر و مقداد فرمود: آیا چنین نیست؟

گفتند: آری! ما بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گواهی می دهیم به آن چه تو فرمودی.

طلحه گفت: سوگند به خدا، من خود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود: ما أقلّت الغبراء و لا أظلّت الخضراء ذا لهجه أصدق و لا أبرّ من أبی ذر؛ زمین برنداشته و آسمان سایه نیفکنده برای صاحب زبانی که راست گفتارتر و نیکوتر از ابوذر باشد و

۱- الغیبه، صص ۸۲- ۸۱.

من گواهی دهم که ابوذر و مقداد گواهی ندادند مگر به حق و تو از آن دو راست گفتارتر و نیکو کردارتری.

[روایت عبد اللّه بن عباس از رسول خدا (ص)] ۱۱ رفرفه

در کفایه الاثر(۱) از عبد اللّه بن عبّاس روایت شده؛ گفت: بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داخل شدم، حسن علیه السّلام بر دوش و حسین بر زانوی آن حضرت نشسته بودند و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن دو را همی می بوسید و می فرمود: «اللّهمّ و آل من والاهما و عاد من عاداهما.»

بعد از آن فرمود: ای پسر عبّاس! گویا با فرزندم حسین هستم در حالی که محاسن او از خونش خضاب شده. مردم را می خواند، کسی جوابش نگوید و طلب یاری کند، کسی یاریش نکند.

عرض کردم: ای رسول خدای! کیست که چنان گناه بزرگی مرتکب شود؟

فرمود: شرار امّت من. چیست برای آنان؟ خدا شفاعت مرا به آنان نرساناد!

بعد از آن فرمود: ای پسر عبّاس! «من زاره عارفا بحقّه، کتب له ألف حجّه و ألف عمره. ألا! و من زاره عارفا بحقّه، فکأنّما قد زارنی و من زارنی، فکأنّما قد زار اللّه و حقّ الزّائر علی اللّه أن لا یعذّبه بالنّار، و إنّ الإجابه تحت قبّته و الشفاء فی تربته و الأئمّه من ولده.»

هرکس حسین را زیارت کند در حالی که حقّ او را بشناسد، برای او ثواب هزار حج و هزار عمره نوشته شود. آگاه باشید! هرکس حسین را زیارت کند، پس چنان است که مرا زیارت کرده و هرکس مرا زیارت کند، چنان است که خدا را زیارت کرده.

و حقّ زائر بر خدا آن است که او را به آتش، عذاب نفرماید. به درستی که اجابت دعا در زیر قبّه حسین علیه السّلام و شفای از بیماری ها، تربت حسین است و امامان از فرزندان حسین می باشند.

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۸- ۱۶.

عرض کردم: یا رسول اللّه! چند نفر امام بعد از تو خواهند بود؟

فرمود: به شماره حواری عیسی و اسباط موسی و نقبای بنی اسراییل.

عرض کردم: آن ها چند نفر بودند؟

فرمود: دوازده تن بودند و امام های بعد از من نیز، دوازده کس باشند:

«اوّلهم علی بن ابیطالب و بعده سبطای الحسن و الحسین، فإذا انقضی الحسین، فابنه علی، فإذا مضی علی، فابنه محمّد، فإذا انقضی محمد، فابنه جعفر، فإذا انقضی جعفر، فابنه موسی، فإذا انقضی موسی، فابنه علی، فإذا انقضی علی، فابنه محمّد، فإذا انقضی محمّد، فابنه علی، فاذا انقضی علی، فابنه الحسن، فإذا انقضی الحسن، فابنه الحجّه.

قال ابن عبّاس: فقلت یا رسول اللّه! أسامی ما أسمع بهم قطّ.

قال لی: یا ابن عبّاس! هم الأئمه بعدی و إن قهروا، امناء معصومون نجباء أخیار.

یا ابن عبّاس! من أتی یوم القیامه عارفا بحقّهم، أخذت بیده، فادخله الجنّه.»

نخستین کس از امامان، علی بن ابی طالب و بعد از او، دو سبط من حسن و حسین است، چون حسین از دنیا بگذرد، پس پسر او علی، امام است، چون علی دار فانی را بدرود کند، پسرش محمد، امام خواهد بود. چون محمد زندگانی اش تمام شود، پسرش جعفر است، چون جعفر، عمرش سپری شود، پسرش موسی، امام است، چون موسی دنیا را وداع نماید، پسرش علی است، چون زندگانی علی به سر رسد، امامت پسرش محمد است، چون محمد به دار آخرت سفر کند امام، فرزندش علی است. پس از علی، فرزندش حسن است و چون حسن از دنیا بگذرد، امام، پسرش حجّت علیه السّلام است.

ابن عبّاس گوید: پس عرض کردم: ای رسول خدا! این نام ها را هرگز نشنیده بودم.

فرمود: ای پسر عبّاس! آنان امامان بعد از من اند؛ هرچند مقهور شوند، امین های خدا و معصومین از خطا و گناه و نجیب های برگزیده اند.

ای پسر عبّاس! هرکس روز قیامت بیاید در حالی که به حقّ ایشان شناسا باشد، دست او را بگیرم، پس داخل بهشتش گردانم ...، تا آخر خبر.

[روایت ابن عباس قبل از مرگ] ۱۲ رفرفه

در کفایه الاثر(۱) از عطا روایت نموده؛ گفت: در طایف بر عبـد اللّه بن عبّاس داخل شدیم در مرض موت او؛ ما به اندازه سی نفر از شیوخ طایف بودیم و او در نهایت ناتوانی بود، پس به وی سلام کرده، نشستیم.

به من گفت: این قوم، چه کسانی باشند؟

گفتم: ای سیّد من! این ها شیوخ این بلدند؛ از جمله ایشان، عبد اللّه بن سلمه بن حصرم طایفی و عماره بن أبی الأعلج و ثابت بن مالک است. سپس یک یک را برای او شمردم.

آن گاه آن جماعت پیش رفتند و گفتند: ای پسرعمّ رسول خدا! به درستی که تو رسول خدا را دیده ای و از آن حضرت بسی حدیث شنیده ای، پس از اختلاف این امّت به ما خبر بده! قومی علی را بر غیر او مقدّم دارند و قومی او را در مرتبه چهارم گذارند.

گفت: ابن عبّاس از شدّت اندوه، آه از دل برکشیده و گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«علیّ مع الحقّ و الحقّ معه و هو الإمام و الخلیفه بعدی؛ فمن تمسّک به فاز و من تخلّف عنه ضلّ و غوی. یلی تکفینی و غسلی و یقضی دینی و أبو سبطیّ الحسن و الحسین، و من صلب الحسین تخرج الأئمّه التسعه و منّا مهدیّ هذه الأئمّه.»

علی با حق است و حق با علی است و او بعد از من، امام و جانشین من است؛ پس هرکس به او چنگ زند فایز گردد و هرکس از او تخلّف کند، گمراه شود. او انجام دهنده تکفین و تغسیل من و اداکننده دین من و پدر دو سبط من حسن و حسین است.

امام های نه گانه از صلب حسین بیرون می آید و مهدی این امّت، از ماست.

پس عبد اللّه بن سلمه گفت: ای پسر عمّ رسول خدا! چرا از پیش، حق را به ما نشناسانیدی؟

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۲- ۲۰.

گفت: به خدا سوگند أدّیت ما سمعت و نصحت لکم و لکن لا تحبّون النّاصحین، آن چه را شنیده بودم ادا کردم و به شما پند گفتم، و لکن شما پندگویان را دوست ندارید.

ثمّ قال: اتّقوا اللّه عباد اللّه! تقاه من اعتبر تمهیدا و اتّقی فی و جل و کمش فی مهل و رغب فی طلب و رهب فی رهب. فاعملوا لآخرتکم قبل حلول آجالکم و تمسّکوا بالعروه الوثقی من عتره نبیّکم؛ فإنّی سمعته یقول: من تمسّک بعترتی من بعدی، کان من الفائزین.

بعد از آن گفت: ای بندگان خدا! خدا را بپرهیزید! چون پرهیز آن کس که برای تهیّه سفر آخرت چشم عبرت بگشاید، در حالت خوف و وحشت بپرهیزد، در حالت فرصت و مهلت شتاب گیرد، به ثواب خدا در حال طلب آن رغبت نماید و از عذاب او در حال خوف و بیم بترسد؛ یعنی چون در خود خوف مشاهده کرد، ایمن نباشد، بلکه با خوف نیز خایف باشد.

پس برای آخرت خود عمل کنید پیش از آن که زمان مرگ شما فرا رسد و به عترت پیغمبر خود چنگ زنید که ایشانند عروه وثقی؛ چراکه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: هرکس به عترت من چنگ زند، از فائزین می باشد.

آن گاه ابن عبّاس سخت بگریست؛ قوم به او گفتند: آیا با آن مکانت که برای تو نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است، گریه کنی؟!

«فقال لی: یا عطا! إنّما أبکی لخصلتین؛ هول المطلع و فراق الأحبّه.»

سپس قوم پراکنده شدند؛ به من گفت: ای عطا! دست مرا گرفته و به صحن خانه تحویل کن! من و سعید دست او را گرفته به صحن خانه آوردیم.

آن گاه دست خویش به آسمان برداشت و گفت: «اللّهمّ إنّی أتقرّب إلیک بمحمّد و آل محمّد، اللّهمّ إنّی أتقرّب إلیک بولایه الشیخ علی بن ابیطالب»؛ مکرّر این کلمات را گفت تا این که به زمین افتاد. زمانی صبر کرده، بعد او را برگرفتیم، «فإذا هو میّت، رحمه اللّه علیه؛» دیدیم دار فانی را بدرود گفته و به جهان جاویدان شتافته است.

[روایت حضرت رسول هنگام رحلت] ۱۳ رفرفه

در کفایه الاثر(۱) از ابی ذر غفاری رحمهم اللّه روایت نموده که گفت: بر رسول خدا داخل شدم، در مرض موت آن حضرت که فرمودند: فاطمه را بیاور! آگاهی اش داده، خدمت پدر شتافت. چون رسول خدا را دید، بر وی افتاده و همی گریست.

رسول خدا نیز گریان شد، او را به خود چسبانید و فرمود: ای فاطمه! پدرت فدایت باد! گریه مکن؛ چون تو اوّل کسی باشی که به من ملحق شوی در حالی که به تو ستم کرده اند و حقّ تو را غصب نموده اند. زود است که بعد از من، دشمنی منافقین، هویدا شود و جلباب دین، کهنگی گیرد و تو نخستین کس باشی که نزد حوض بر من وارد شوی.

گفت: ای پدر! کجا دیدارت کنم؟

فرمود: نزد حوض، در حالی که پیروان و دوستان تو را سقایت و دشمنانت را طرد نمایم.

گفت: اگر آن جا دیدار نکنم؟

فرمود: نزد میزان مرا دیدار کنی.

عرض کرد: اگر آن جا تو را نبینم؟

فرمود: نزد صراط مرا ببینی که گویم: سلّم سلّم شیعه علی.

ابوذر گوید: دل فاطمه آرام گرفت؛ آن گاه رسول خدا به من روی آورده، فرمود:

«یا أباذر! إنّها بضعه منّی؛ من آذاها، فقد آذانی. ألا إنّها سیّده نساء العالمین و بعلها سیّد الوصیّین و ابنیها الحسن و الحسین، سیّدا شباب أهل الجنّه و إنّهما إمامان قاما أوقعدا و أبوهما خیر منهما و سوف یخرج من صلب الحسین، تسعه من الائمّه قوّامون بالقسط و منّا مهدی هذه الأمّه.

قال: قلت: یا رسول اللّه! فکم الأئمّه بعدک؟

قال: عدد نقباء بنی إسرائیل.»

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۳۸- ۳۶.

ای ابوذر! به درستی که فاطمه پاره تن من است؛ هرکس او را آزار کند، مرا آزار کرده. آگاه باشید! به درستی که فاطمه علیها السّلام، سیّده زنان عالمیان و شوهرش، سیّد همه اوصیاست و دو پسرش، ق حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند. به درستی که آن دو امامند؛ خواه برخیزند یا بنشینند- یعنی خواه قیام به امر کنند، یا حقّ آن ها را غصب نموده، در خانه بنشینند- و پدرشان از آن ها بهتر است. زود است که از صلب حسین، نه امام بیرون آید که تمامی آن ها قائم به قسط باشند و مهدی این امّت از ماست.

ابوذر گوید: عرض کردم: یا رسول اللّه! شماره امامان بعد از تو چند است؟

فرمود: به شماره نقیب های بنی اسراییل است.

[روایت دیگری در مرض موت رسول خدا] ۱۴ رفرفه

ایضا در کفایه الاثر(۱) از جابر بن عبد اللّه انصاری رحمهم اللّه روایت نموده که گفت: در مرض موت رسول خدا، فاطمه علیها السّلام به بالین آن حضرت نشسته بود، پس چنان گریست که صوت آن مخدّره، بلند گشت، آن گاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به او نگریسته، فرمود: «حبیبتی فاطمه! الّذی یبکیک؟ قالت: أخشی الضّیعه بعدک.»

پیامبر فرمود: ای حبیبه من! گریه مکن! ما اهل بیتی هستیم که خداوند، هفت چیز به ما مرحمت فرموده که به هیچ کس پیش از ما، مرحمت نفرموده و به هیچ کس بعد از ما هم، مرحمت نمی فرماید.

«منّا خاتم النبیّین و أحبّ المخلوقین إلی اللّه عزّ و جلّ و هو أنا أبوک و وصیّنا خیر الأوصیاء و أحبّهم و هو بعلک و شهیدنا خیر الشّهداء و أحبّهم إلی اللّه و هو عمّک و منّا من له جناحان فی الجنّه یطیر بهما مع الملائکه و هو ابن عمّک و منّا سبطا هذه الامّه و هما ابناک، الحسن و الحسین. سوف یخرج اللّه من صلب الحسین تسعه من

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۶۵- ۶۲.

الأئمّه امناء معصومون، و منّا مهدی هذه الامّه.

إذا صارت الدّنیا هرجا و مرجا و تظاهرت الفتن و تقطّعت السّبل و أغار بعضهم علی بعض، فلا کبیر یرحم صغیرا و لا صغیر یوقّر کبیرا.

فیبعث اللّه عزّ و جلّ عند ذلک مهدیّنا، التّاسع من صلب الحسین؛ یفتح حصون الضلاله و قلوبا غفّلا. یقوم بالدّین فی آخر الزمان، کما قمت به فی أوّل الزمان و یملأ الأرض عدلا، کما ملئت جورا.

یا فاطمه! لا تحزنی و لا تبکی؛ فإنّ اللّه أرحم منّی بک و رؤف علیک منّی و ذلک لمکانک منّی و موضعک من قلبی و زوّجک اللّه زوجا هو أشرف أهل بیتک حسبا و أکرمهم منصبا و أرحمهم بالرّعیّه و أعدلهم بالسّویّه و أبصرهم بالقضیّه.

و قد سألت ربّی عزّ و جلّ أن تکونی أوّل من یلحقنی من أهل بیتی. ألا إنّک بضعه منّی! فمن آذاک، فقد آذانی.

قال جابر: فلمّا قبض رسول اللّه دخل إلیها رجلان من الصّحابه فقالا لها: کیف أصبحت یا بنت رسول اللّه؟

قالت: اصدقانی! هل سمعتما من رسول اللّه: «فاطمه بضعه منّی فمن آذاها، فقد آذانی»؟ قالا: نعم! و اللّه لقد سمعنا ذلک منه.

فرفعت یدیها إلی السّماء و قالت: اللّهمّ إنّی اشهدک أنّهما قد آذانی و غصبا حقّی. ثمّ أعرضت عنهما، فلم تکلّمهما بعد ذلک و عاشت بعد أبیها خمسه و سبعین یوما».

یعنی، خاتم همه پیغمبران و محبوب ترین آن ها به سوی خدای تعالی از ماست ...

کسی که برای او دو بال است و در بهشت با ملایکه پرواز می کند، او پسرعمّ تو می باشد و دو سبط این امّت از ماست که آنان دو پسر تو، حسن و حسین باشند. زود است که خداوند، نه تن امام از صلب حسین بیرون آرد که تمامی آن ها امین و معصومند و مهدی این امّت از ماست.

چون دنیا آشفته و درهم برهم شود، فتنه های پی درپی ظهور یابد، راه ها بریده

گردد، بعضی از مردم بر بعضی دیگر غارت برند، نه کبیر بر صغیر رحم کند و نه صغیر بر کبیر وقری نهد.

پس خدای عزّ و جلّ در آن زمان مهدی ما را برانگیزاند که نهمین از صلب حسین است؛ حصارهای گمراهی و دل های غافل را می گشاید. در زمان آخرین به امر دین و اعلا کلمه حق قیام می کند، چنان چه من در زمان اوّل قیام کردم در زمان اوّل- یعنی به درجه رسوم، هدایت، منطمس و رایات ضلالت، مرتفع شود، حقّ مضمحل و باطل رونق گیرد، غربت اسلام در انجام چون آغاز شده و مفادّ بدأ الإسلام غریبا و سیعود غریبا به مقام ظهور رسد- و زمین را پر از عدل وداد کند، چنان چه از جور پر شده باشد.

ای فاطمه! غمناک مباش و گریه مکن؛ چراکه خدا به واسطه مکاناتی که نزد من و محلّی که در دل من داری، از من بر تو مهربان تر است.

خدا تو را به همسری داده برای آن کس که در حسب، اشرف اهل بیت تو، در منصب، گرامی ترین آن ها، نسبت به رعیّت، مهربان ترین آن ها و در برابر داشتن بندگان خدا، عادل ترین آن ها و در احکام الهیّه، بیناترین آنها است.

و از خدای خود خواسته ام تو نخستین کس از اهل بیت من باشی که به من لحوق یابی. آگاه باش ای فاطمه! به درستی که تو پاره تن منی؛ پس هرکس تو را آزار کند، مرا آزار کرده است.

جابر گوید: چون رسول خدا از دنیا رفت، دو نفر صحابه، خدمت فاطمه آمدند و گفتند: ای دختر رسول خدا، چگونه شب را به صبح رساندی؟!

فرمود: به من راست گویید! آیا شما از پدرم شنیدید که فرمود: «فاطمه پاره تن من است؛ پس هرکس او را اذیّت نماید، مرا اذیّت نموده».

گفتند: آری! سوگند به خدا، ما خود آن چه را گفتی، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدیم.

پس فاطمه، دست خود را به جانب آسمان برداشته، عرض کرد: خدایا! تو را شاهد می گیرم که این دو نفر مرا آزار نمودند و حقّم را غصب کردند.

سپس از آن ها اعراض فرمود و دیگر با آن ها سخن نگفت. بعد از پدرش هفتاد و پنج روز زندگانی نمود تا آن که خدا او را به پدرش رسانید.

[روایت جابر بن عبد اللّه از رسول خدا] ۱۵ رفرفه

در کفایه الاثر(۱) از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده که گفت: در خانه امّ سلمه خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودم که خدا آیه انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا را نازل فرمود؛ پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حسن و حسین و فاطمه علیهم السّلام را خواند و پیش روی خود نشاند و نیز علی علیه السّلام را خواند و او را پشت سر خود نشاند و قال:

«اللّهمّ هؤلاء أهل بیتی فاذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا.»

امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدای! من هم با اهل بیت تو در فضیلت طهارت خواهم بود؟

قال: «انت علی خیر»؛ فرمود: تو بر خیر و نیکویی باشی.

جابر گوید: من عرض کردم: یا رسول اللّه! هرآینه خدا این عترت طاهره و ذرّیّه مبارکه را نیک گرامی داشته به بردن پلیدی از ایشان؟

«قال: یا جابر! لأنّهم عترتی من لحمی و دمی، فأخی سیّد الأوصیاء و ابنای خیر الأسباط و ابنتی سیّده النّسوان و منّا المهدی.

قلت: یا رسول اللّه! و من المهدی؟

قال: تسعه من صلب الحسین، أئمّه أبرا و التاسع، قائمهم؛ یملأ الأرض قسطا و عدلا، یقاتل علی التّأویل کما قاتلت علی التّنزیل».

یعنی، فرمود: ای جابر! این عنایت الهی درباره ایشان، برای این است که آنان عترت من و از گوشت و خون من هستند، پس برادرم، سیّد اوصیا و دو پسرم، بهترین اسباط و

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۶۶.

دخترم، سیّده زنان است و مهدی از ماست.

عرض کردم: مهدی کیست؟

فرمود: نه نفر از صلب حسین، امامان نیکو باشند و نهمین، قائم ایشان است که زمین را پر از عدل وداد کند و بر تأویل قتال فرماید، چنان چه من بر تنزیل قتال کردم.

و در بشاره الظّهور بعد از نقل این حدیث گفته:

اقول: معنی این کلمه این است که آن حضرت با کسانی جنگ کند که در ظاهر، دعوی اسلام می نمایند و خود را اهل قرآن می دانند لکن حقیقت اسلام و قرآن را که وجود مبارک امام است، تصدیق نکنند و با وی جنگ کنند؛ چون ناکثین و قاسطین و مارقین در عصر امیر المؤمنین علیه السّلام، چنان چه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با کفّار و مشرکین که منکر نزول قرآن بودند، جنگ فرمود.

[روایت ابو هریره از رسول خدا (ص)] ۱۶ رفرفه

در کفایه الاثر(۱) به سند خود از ابو هریره روایت نموده که گفت: من، ابوبکر، عمر، فضل بن عبّاس، زید بن حارثه و عبد اللّه بن مسعود، خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودیم.

ناگاه حسین بن علی علیه السّلام درآمد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را در بر گرفت و ببوسید، آن گاه فرمود:

«حزّقه حزّقه ترقّ عین بقّه» و دهان خویش بر دهان حسین گذاشت و گفت:

ای خدا! من حسین را دوست می دارم، پس تو او را و هرکه او را دوست دارد، دوست بدار!

«یا حسین! أنت الإمام بن الإمام أبو الأئمّه؛ تسعه من ولدک أئمّه أبرار». سپس به حسین فرمود: تو امام، پسر امام و پدر امامان هستی؛ نه نفر از فرزندان تو، امامان نیکو باشند.

پس عبد اللّه مسعود عرض کرد: آن امامان که فرمودی در صلب حسین می باشند،

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۸۵- ۸۱.

چه کسانی هستند؟

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سر به زیر افکنده، آن گاه سر مبارک برداشته و فرمود: «یا عبد اللّه! سألت عظیما.» ای عبد اللّه! از امر بزرگی پرسش نمودی لکن من به تو خبر دهم.

به درستی که خدا از صلب این پسرم- و دست مبارک بر شانه حسین نهاد- فرزند با برکتی بیرون می آورد که هم نام جدّش علی است و عابد و نور زهّاد نامیده می شود و خدا از صلب علی فرزندی بیرون آورد که نامش، نام من و شبیه ترین مردم به من است، علم را می شکافد شکافتنی، به حق گویا شود و به صواب امر کند و از صلب او کلمه حق و لسان صدق را بیرون آرد.

ابن مسعود عرض کرد: اسم او چیست؟

فرمود: جعفر گفته می شود، صادق در گفتار و کردار است؛ طعن زننده بر او، چون طعن زننده بر من و ردّکننده بر او، چون ردّکننده بر من است.

چون کلام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به این جا رسید، حسّان بن ثابت وارد شده، اشعاری را که در مدح حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرداخته بود، خواند و حدیث منقطع شد.

چون فردا صبح شد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با ما نماز خوانده، داخل خانه عایشه شد. من و علی بن ابی طالب علیه السّلام و عبد اللّه عبّاس نیز با آن حضرت داخل شدیم. از شیوه مرضیّه آن حضرت این بود که چون می پرسیدی، جواب می فرمود، وگرنه خود، سخن آغاز می نمود.

من عرض کردم پدر و مادرم به فدایت! آیا مرا به باقی خلفا از صلب حسین علیه السّلام آگهی ندهی؟

فرمود: آری، ای ابو هریره! خدا از صلب جعفر، مولود پاکیزه اسمر اللّون یعنی گندمگون چهارشانه ای را بیرون آرد که هم نام موسی بن عمران است.

ابن عبّاس عرض کرد: بعد از او که خواهد بود؟

فرمود: از صلب موسی، پسرش علی بیرون آید که رضا خوانده شود؛ او موضع علم و معدن حلم است.

«ثمّ قال: بأبی المقتول فی أرض الغربه».

آن گاه فرمود: پدرم فدای او که در زمین غربت کشته می شود!

و از صلب علی، پسرش محمد محمود بیرون آید که پاکیزه ترین و نیکوترین مردم در خلق و خلق است از صلب محمد، پسرش علی بیرون آید که طاهرالنّسب و صادق اللّهجه است.

«و یخرج من صلب علی، الحسن المیمون التّقی الطّاهر النّاطق عن اللّه و أبو حجّه اللّه و یخرج اللّه من صلب الحسن علیه السّلام قائمنا أهل البیت؛ یملأها قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما. له؛ هیبه موسی و حکم داود و بهاء عیسی. ثمّ تلّا صلّی اللّه علیه و آله ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ .»(۱)

و از صلب علی، حسن بیرون آید که با میمنت و پاکیزه و گویا از جانب خدا و پدر حجّت خداست، و خدا از صلب حسن، قائم ما اهل بیت را بیرون آرد که زمین را از عدل وداد پر گرداند، چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد؛ برای او، هیبت موسی حکم داود و بهای عیسی است.

بعد این آیه را ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ ...، تلاوت فرمود، یعنی: ذرّیّه ای که بعضی از بعض دیگر تولّد یابد و خدا شنوا و دانا است.

ابو هریره گوید: علی بن ابی طالب علیه السّلام به عرض رسانید: پدر و مادرم فدایت باد، یا رسول اللّه! آنانی که نامشان را ذکر فرمودی، چه کسانی هستند؟

«قال: یا علی! اسامی الأوصیاء من بعدک و العتره الطّاهره و الذرّیّه المبارکه.»

فرمود: یا علی! این نام های اوصیای بعد از تو و عترت طاهره و ذرّیّه بابرکت من است.

آن گاه فرمود: سوگند به آن کس که جان محمد در دست قدرت او است! اگر مردی دو هزار سال میان رکن و مقام، خدا را عبادت کند، بعد از آن نزد من بیاید در حالی که منکر ولایت ایشان باشد؛ خداوند او را به صورت در آتش می افکند،

۱- سوره آل عمران، آیه ۲۴.

هر که می خواهد باشد.

ابو علی محمد بن همام که یکی از راویان این خبر شریف است گفته: از ابو هریره نهایت عجب است که خود این گونه اخبار را روایت کند، آن گاه فضایل اهل بیت را انکار ورزد.

[روایت رسول خدا در بعضی از غزوات] ۱۷ رفرفه

در کفایه الاثر(۱) و غیبت فضل بن شاذان به اندک اختلاف و اللّفظ للأوّل از عمّار یاسر، روایت نموده اند که گفت: در بعض غزوات در رکاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودم، علی علیه السّلام در آن جنگ، علمدار آن را کشت، انبوه دشمن را پراکنده فرمود و عمرو بن عبد اللّه حجمی و شیبه بن نافع را به درک فرستاد.

من خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدم و عرض کردم: امروز علی علیه السّلام در راه خدا، حقّ جهاد را گذاشت.

حضرت فرمود: برای این است که او از من است و من از او هستم. به درستی که او وارث علم، قاضی دین، منجز وعده من و خلیفه بعد از من است؛ اگر علی نبود، بعد از من مؤمنین خالص شناخته نمی شدند. جنگ با علی، جنگ با من است؛ سلم با علی، سلم با من و سلم با من، سلم خداست.

«ألا إنّه ابو سبطیّ و الأئمّه بعدی من صلبه؛ یخرج اللّه تعالی الأئمّه الرّاشدین و منهم مهدی هذه الامّه.

فقلت: بأبی أنت و امّی یا رسول اللّه! ما هذا المهدی؟

قال: یا عمّار! انّ اللّه تبارک و تعالی عهد ألیّ أنّه یخرج من صلب الحسین، أئمّه تسعه و التّاسع من ولده، یغیب عنهم و ذلک قوله عزّ و جلّ: قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غورا. فمن یأتیکم بماء معین؟ یکون له غیبه طویله یرجع عنها قوم و یثبت

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۲۳- ۱۲۰.

علیها آخرون.

فإذا کان فی آخر الزّمان، یخرج فیملأ الدّنیا قسطا و عدلا و یقاتل علی التّأویل، کما قاتلت علی التنزیل و هو سمیّی و أشبه النّاس بی.

یا عمّار! سیکون بعدی فتنه، فاذا کان ذلک، فاتّبع علیا و حزبه! فإنّه مع الحقّ و الحقّ معه. یا عمّار! إنّک ستقاتل بعدی مع علیّ صنفین النّاکثین و القاسطین تقتلک الفئه الباغیه.

قلت: یا رسول اللّه! ألیس ذلک علی رضی اللّه و رضاک؟!

قال: نعم! علی رضی اللّه و رضای و یکون آخر زادک شربه من لبن تشربه. فلمّا کان یوم صفّین ...، الخ.»

آگاه باشید به درستی که علی، پدر دو سبط من و امامان بعد از من است؛ خدای تعالی از صلب او امامانی بیرون آرد که به راه حق روند و از جمله آن ها مهدی این امّت است.

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! این مهدی کیست؟

فرمود: ای عمّار! به درستی که خدای تعالی به من خبر داده از صلب حسین، امامان نه گانه را بیرون آرد و نهمین فرزندان او از مردم غیبت اختیار کند، این معنی قول خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: ای محمد! به مردم بگو مرا خبر دهید؛ اگر آب شما به زمین فرو رود، کیست که برای شما آب روان بیاورد؟

مراد خدای تعالی آن که است اگر امام شما که چون آب، مایه حیات روحانیّه شماست پنهان شود، جز خدا کیست که او را آشکار گرداند؟! برای مهدی غیبتی دراز می باشد که به سبب آن، گروهی از قول به امامت او برگردند و گروه دیگر ثابت و پایدار شوند.

چون دوره آخر الزّمان آید، خروج فرماید؛ دنیا را پر از عدل وداد نماید و بر تأویل جنگ کند، چنان که من بر تنزیل جنگ کردم. او هم نام من و شبیه ترین مردم به من است.

ای عمّار! زود باشد که بعد از من، فتنه ای بزرگ پدید آید، چون چنان شد، از علی و حزب او پیروی نما! چراکه علی با حق و حق با علی است. ای عمّار! به درستی که زود باشد که تو در رکاب علی علیه السّلام با دو صنف که ناکثین و قاسطین باشند، قتال کنی و گروه جفاکار تو را بکشند.

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا کشته شدن من به خشنودی خدا و خشنودی تو خواهد بود؟ فرمود: آری! و آخرین توشه تو از دنیا، شربتی شیر می باشد که خواهی آشامید ...، تا آخر حدیث.

اقول: در روایت غیبت فضل بن شاذان به اسامی ائمّه اثنا عشر علیهم السّلام تصریح شده است.

[روایت محمد حنفیّه از امیر مؤمنان (ع)] ۱۸ رفرفه

ایضا در کفایه الاثر(۱) از محمد حنفیّه روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده: هرآینه البتّه عذاب کنم هررعیّتی که به طاعت آن امام که از جانب من نباشد، منقاد شود؛ هر چند آن رعیّت، خود نیکو باشد و هرآینه البته رحم کنم به هررعیّتی که به طاعت امام عادلی که از طرف من منصوب باشد، منقاد گردد؛ هرچند آن رعیّت، خود نیکو نباشد، این در صورتی است که از روی خوف و تقیّه نباشد.

بعد از آن فرمود: یا علی! جنگ با تو، جنگ با من است و آشتی با تو، آشتی با من است. تو پدر دو سبط من و شوهردختر من هستی و امامان پاکیزه شده از ذریّه تو است.

«فأنا سیّد الأنبیاء و أنت سیّد الأوصیاء و أنا و أنت من شجره واحد و لو لانا لم یخلق اللّه الجنّه و لا النار و لا الأنبیاء و لا الملائکه.

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۵۹- ۱۵۷.

قال: قلت: یا رسول اللّه! فنحن أفضل أم الملائکه؟

قال: یا علی! نحن خیر خلیفه اللّه علی بسیط الأرض و خیر من الملائکه المقرّبین و کیف لا نکون خیرا منهم و قد سبقناهم إلی معرفه اللّه و توحیده؟! فینا عرفوا اللّه و بنا عبدوا اللّه و بنا اهتدوا السّبیل إلی معرفه اللّه.

یا علی! أنت منّی و أنا منک و أنت أخی و وزیری. فإذا متّ، ظهرت لک ضغائن فی صدور قوم و ستکون بعدی فتنه صمّاء صلیم، یسقط فیها کلّ ولیجه و بطانه و ذلک عند فقدان شیعتک، الخامس من ولد، السّابع من ولدک؛ تحزن لفقده أهل الأرض و السّماء و کم من مؤمن و مؤمنه متأسّف متلهّف، حیران عند فقده.

ثمّ أطرق ملیّا ثمّ رفع رأسه فقال: بأبی أنت و امّی سمیّی و شبیهی و شبیه موسی بن عمران! علیه جیوب النّور- أو قال: جلابیب النّور- یتوقّد من شعاع القدس. کأنّی بهم، آیس، ما کانوا نودی بنداء یسمعه من البعد کما یسمعه من القرب، یکون رحمه علی المؤمنین و عذابا علی المنافقین.

قلت: و ما ذلک النّداء؟

قال: ثلاثه أصوات فی رجب؛ أوّلها ألا لعنه اللّه علی القوم الظّالمین و الثّانی أزفه الأزقه و الثّالث یرون بدنا بارزا مع قرن الشّمس ینادی ألا إنّ اللّه قد بعث فلان بن فلان حتّی ینسبه إلی علیّ، فیه هلاک الظّالمین، فعند ذلک یأتی الفرج و یشفی اللّه صدورهم و یذهب غیظ قلوبهم. قلت: یا رسول اللّه! فکم یکون بعدی من الأئمّه. قال: بعد الحسین، تسعه و التّاسع، قائمهم.»

پس منم سیّد انبیا و تویی سیّد اوصیاء. من و تو از یک درخت هستیم، اگر ما نبودیم، خداوند بهشت و جهنّم و پیغمبران و ملایکه را نمی آفرید.

علی فرمود: عرض کردم: پس ما برتریم یا ملایکه؟

فرمود: یا علی! ما بهترین آفریدگان خدا بر بسیط زمین باشیم و از ملایکه مقرّبین هم بهتریم. چگونه بهتر از آن ها نباشیم و حال آن که در معرفت خدا و یگانگی او از آنان پیشی گرفته ایم؟! آن ها به سبب ما خدا را شناختند، به سبب ما خدا او را پرستش

نمودند و به سبب ما راه شناسایی خدا را یافتند.

علی! تو از من و من از توام و برادر و وزیر من، تو هستی. چون من بمیرم، کینه هایی که در سینه های قومی نهان است، هویدا گردد و زود باشد که بعد از من امتحانی بزرگ و داهیه ای هولناک پدید شود، خواص مردم در آن فتنه بلغزند و از پای درآیند. ظهور آن فتنه هنگام کم نمودن پنجمی از اولاد هفتمین که از فرزندان تو باشند، برای شیعیان تو است؛ اهل زمین و آسمان، به جهت فقدان او غمناک شوند، و چه بسیار مرد و زن مؤمن که در زمان فقدان او قرین اسف و اندوه شده، همی سرگردان باشند.

بعد از این کلمات معجز آیات، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، زمانی سر مبارک به زیر انداخته، آن گاه سر برداشت و فرمود: پدر و مادرم فدای هم نام و هم مانند من و موسی بن عمران باد! جامه های نور که از شعاع قدس و انوار عظمت می درخشد، برای او است. گویا من با ایشان هستم. در آن حال که از فرج نومید شده اند، ندایی بلند شود که از دور می شنوند همان طور که از نزدیک می شنوند، آن ندا برای مؤمنین رحمت و برای منافقین عذاب است.

عرض کردم: آن ندا چیست؟

فرمود: سه صوت است که در ماه رجب پدید آید.

اوّل این است: «ألا لعنه اللّه علی القوم الظّالمین»؛ یعنی دوری از رحمت خدا بر ستمکاران ثابت و متحتّم است.

دوّم: أزفت الأزفه؛ یعنی امر نزدیک شونده، نزدیک شد که مراد ظهور حضرت مهدی- ارواحنا له الفداء- می باشد.

سوّم: بدنی را دیدار کنند که با قرص آفتاب هویدا گشته و همی ندا در دهد که ای اهل عالم! آگاه باشید! به درستی که خدای تعالی فلان پسر فلان را برانگیخت، نسب حضرت را برشمرد تا به علی رساند. در این ندا هلاکت ستمکاران است، پس در آن هنگام فرج فرارسد و خدا سینه های مؤمنین و ستم دیدگان را که پر از جراحات اندوه است، شفا بخشد و خشم دل های آن ها را برطرف گرداند.

عرض کردم: یا رسول اللّه! بعد از من چند نفر امام باشند؟

فرمود: بعد از حسین، نه نفر و نهمین، قائم ایشان است.

[روایت امام حسن از رسول خدا] ۱۹ رفرفه

در کفایه الاثر(۱) از حسن بن علی علیهما السّلام روایت نموده؛ گفت: روزی حضرت رسول خدا برای ما خطبه خواند، پس از ثنا و ستایش خدای تعالی فرمود:

ای گروه مردم! گویا در همین اوان، دعوت خدا را اجابت کنم. به درستی که من میان شما دو چیز گران را می گذارم که کتاب خدا و عترت و اهل بیت من اند؛ مادامی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نگردید! پس از عترت من بیاموزید و آن ها را نیاموزید، چراکه آن ها از شما داناترند. زمین از ایشان خالی نخواهد ماند؛ چه اگر خالی بماند، اهل خود را فرو می برد یا خود با اهلش فرو رود.(۲)

«ثمّ قال: اللّهمّ إنّی أعلم أنّ العلم لا یبید و لا ینقطع و أنّک لا تخلی أرضک من حجّه لک علی خلقک، ظاهر لیس بالمطاع، أو خائف مغمور، لکیلا یبطل حجّتک و لا یضلّ أولیائک بعد إذ هدیتهم. اولئک الأقلّون عددا، الأعظمون قدرا عند اللّه.

فلمّا نزل عن منبره، قلت: یا رسول اللّه! أما أنت الحجّه علی الخلق کلّهم؟

قال: یا حسن! إنّ اللّه یقول: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ(۳) فأنا المنذر و علی، الهادی.

قلت: یا رسول اللّه! فقولک إنّ الأرض لا تخلوا من حجّه.؟

قال: نعم! هو الإمام و الحجّه بعدی و أنت الأمام و الحجّه بعده و الحسین هو الإمام و الحجّه بعدک.»

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۱۶۵- ۱۶۳.

۲- بنابر معنی دوم، فرو رفتن زمین، کنایه از عدم او است.

۳- سوره رعد، آیه ۷.

خلاـصه آن که؛ رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعـد از آن فرمایشـات به درگاه خـدای تعالی عرض کرد: ای خـدا به درستی که من می دانم که علم نـابود نشـود و رشـته اش گسـیخته نگردد و این که تـو زمین را از حجّت خـود بر آفریـدگانت خالی نگـذاری؛ هرچنـد او ظاهر و غیر مطاع یا بیمناک و پنهان باشد، تا حجّت تو باطل نشود و دوسـتانت بعد از هدایت یافتن، گمراه نگردنـد. آنان که در روی زمین حجّت خداینـد عددشان از سایر خلق کمتر و قدر و منزلتشان نزد خدای تعالی از تمامی آفریدگان بیشتر است.

چون از منبر فرود آمد، من عرض کردم: یا رسول اللّه! آیا تو حجّت خدا بر تمامی خلق نیستی؟

فرمود: ای حسن! به درستی که خـدای می فرمایـد: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ این است و جز این نیست که تو ترساننده ای و برای هرقومی، راهنمایی است؛ پس منذر منم و هادی، علی است.

عرض کردم: یـا رسول اللّه! فرمـایش شـما این بود که زمین از حجّت خالی نخواهـد بود؟ فرمود: آری! بعـد از من، علی امام و حجّت خداست و تویی حجّت و امام بعد از وی و حسین امام و حجّت بعد از تو است. هرآینه به تحقیق، خدای لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که از صلب حسین فرزندی بیرون آید که نامش علی است و هم نام جدّش علی می باشد.

چون حسـین از دنیا بگـذرد، پسـرش علی، به امر امامت قیام نمایـد و او حجّت و امام است و خدا از صـلب علی فرزندی بیرون آرد که هم نام من و شبیه ترین انام است. علم او، علم من و حکم او، حکم من است. بعد از پدرش، او امام و حجّت است.

و خـدا از صـلب او مولودی بیرون آرد که نامش جعفر است، راست ترین مردم در گفتار و کردار و بعد از پدر خود، او امام و حجّت است و خدا از صـلب او فرزندی بیرون آرد که هم نام موسی بن عمران و عبادت او، از تمامی مردم شدیدتر است. پس بعد از پدر خویش، او حجّت و امام است.

و خدا از صلب موسی فرزندی بیرون آرد که نامش علی است، معدن علم خدا و

موضع حکم او و بعد از پدرش، او امام و حجّت است و از صلب علی مولودی بیرون آرد که نامش محمد است، پس بعد از پدرش، او امام و حجّت است و خدا از صلب محمد، مولودی بیرون آرد که نامش، علی است. پس بعد از پدرش، او امام و حجّت است.

و یخرج اللّه من صلب علی مولودا یقال له الحسن. فهو الإمام و الحجّه بعد أبیه و یخرج اللّه تعالی من صلب الحسن الحجّه القائم؛ إمام زمانه و منقذ أولیائه، یغیب حتّی لا یری. یرجع عن أمره قوم و یثبت علیه آخرون و یقولون متی هذا الوعد إن کنتم صادقین؟

و فلو لم یبق من الدنیا إلّا یوم واحد، لطوّل اللّه عزّ و جلّ ذلک الیوم حتّی یخرج قائمنا؛ فیملأها قسطا و عدلا، کما ملئت جورا و ظلما.

فلا تخلوا الأرض منکم. أعطاکم اللّه علمی و فهمی و لقد دعوت اللّه تبارک و تعالی أن یجعل العلم و الفقه فی عقبی و عقب عقبی و من زرعی و زرع زرعی.»

و خدا از صلب علی مولودی بیرون آرد که نامش حسن است. پس بعد از پدرش امام و حجّت است. و خدا از صلب حسن حجّتی بیرون آرد که قائم است؛ امام زمان خود و رهاننده دوستان خویش از هلاک باشد، از مردم پنهان شود تا این که دیده نشود.

گروهی از اعتقاد به امامت او برگردند و گروهی پاینده بمانند. آنان که راه انکار سپارند، به دوستان و منتظران آن حضرت می گویند: اگر شما راست می گویید، این وعده در چه زمانی خواهد بود؟

و اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خدای عزّ و جلّ آن روز را آن قدر دراز کند تا قائم ما خروج نماید؛ پس دنیا را پر کند از عدل وداد، چنان که از جور و ظلم پر شده باشد.

پس ای حسن! زمین هیچ وقت از شما خالی نشود. خدا علم و فهم مرا به شما عطا فرموده و من خدای تبارک و تعالی را خوانده ام که علم و فقه را در فرزند و فرزندان فرزند من قرار دهد.

[روایت دختر رسول خدا] ۲۰ رفرفه

در کفایه الاثر(۱) از محمود بن لبید روایت کرده؛ گفت: چون حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دنیا رفت، عادت فاطمه (س) این بود که در قبور شهدا بر سر قبر حمزه می آمد و می گریست.

روزی از روزها من بر سر قبر حمزه رفتم، در آن جا او را گریان یافتم، مهلتش دادم تا آرام گرفت. آن گاه خدمتش رسیده، بر او سلام کرده، عرض کردم: ای سیّده زنان! به خدا سوگند از گریه خود بند دلم را گسیختی.

فرمود: ای ابو عمرو! گریستن برای من سزاوار است؛ چراکه من به بهترین پدران که رسول خدا است مصیبت زده شدم؛ «وا شوقاه إلی رسول اللّه، ثمّ انشأت تقول:

إذا مات یوما میّت قلّ ذکره!***و ذکر أبی مذ مات و اللّه أکثر

پس از اظهار اشتیاق به رسول خدا، این شعر را گفت که مفادش این است: هرکس بمیرد و از دنیا برود، ذکر او اندک شود. لکن از آن زمان که پدرم از دنیا رفته، به خدا سوگند! یاد او بیشتر و ذکرش فزونتر است.

عرض کردم: ای سیّده من! مسأله ای از تو پرسش کنم که در سینه من همی خلجان کند؟

پس فرمود: بپرس!

عرض کردم: آیا رسول خدا، بر امامت علی تنصیص فرمود؟

قالت: «وا عجبا! أنسیتم غدیر خمّ». فرمود: ای عجب! آیا غدیرخم را فراموش نمودید؟

عرض کردم: نه فراموش نکرده ام و لکن از آن چه رسول خدا به تو گفته مرا خبر ده! قالت: اشهد اللّه تعالی لقد سمعته یقول: علیّ خیر من اخلّفه فیکم و هو الإمام و الخلیفه بعدی و سبطای و تسعه من صلب الحسین، أئمّه أبرار. لئن اتّبعتموهم،

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۰۰- ۱۹۸.

وجدتموهم هادين مهدیّین و لئن خالفتموهم، لیکون الإختلاف فیکم إلی یوم القیامه.

قلت: یا سیّدتی! فما باله قعد عن حقّه؟

قالت: یا أبا عمرو! لقد قال رسول اللّه: مثل الإمام، مثل الکعبه، إذ یؤتی و لا یأتی- أو قالت: مثل علی- ثم قالت: أما و اللّه! لو ترکوا الحقّ علی أهله و اتّبعوا عتره نبیّه، لما اختلف فی اللّه، اثنان.

و لورثها سلف و خلف بعد خلف حتّی یقوم قائمنا، التّاسع من ولد الحسین، و لکن قدّموا من أخّره اللّه و أخّروا من قدّمه اللّه. حتّی إذا ألحدوا المبعوث و أو دعوه الجدث و المجدوث، اختاروا بشهوتهم و عملوا بآرائهم تبّا لهم.

أولم یسمعوا اللّه یقول: وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ،(۱) بل سمعوا و لکنّهم کما قال اللّه سبحانه: فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ(۲)

هیهات! بسطوا فی الدّنیا آمالهم و نسوا آجالهم فتعسا لهم و أضلّ أعمالهم.

أعوذبک یا ربّ من الحور بعد الکور(۳)!»

فرمود: خدای تعالی را گواه می گیرم که از پدرم شنیدم که می فرمود: علی، بهتر کسی است که در میان شما می گذارم. او امام و خلیفه بعد از من است. دو سبط من و نه نفر از صلب حسین، امام های نیکو باشند. اگر آن ها را پیروی کنید، آنان را هدایت کننده هدایت یافته خواهید یافت و اگر برخلاف آن ها شوید، هرآینه تا روز قیامت اختلاف در میان شما باقی خواهد بود.

عرض کردم: ای سیّده من! پس چه شد که علی از حقّ خود تقاعد ورزید؟

فرمود: ای ابا عمرو! هرآینه رسول خدا فرمود: مثل امام، مثل کعبه است- یا

۱- سوره قصص، آیه ۶۶.

۲- سوره حج، آیه ۴۶.

۳- قال الجزری: و فی الحدیث« نعوذ باللّه من الحور بعد الکور» أی من النّقصان بعد الزّیاده و قیل من فساد امور بعد صلاحها و أصله من نقض العمامه بعد لفّها، منه.

فرمود: مثل علی، مثل کعبه است- بعد از آن فرمود: به خدا سوگند! اگر حق را برای اهلش می گذاشتند و از عترت پیغمبر پیروی می نمودند، هرآینه در دین خدا، دو نفر خلاف نمی کردند.

امامت و خلافت را تا زمان قیام قائم- که نهمین از فرزندان حسین است- هریک از ائمّه هدی از یکدیگر ارث می بردند، و لکن کسی را که خداوند تأخیر داشته تقدیم داشتند و مقدّم داشته خدا را مؤخّر نمودند تا رسول خدا را در لحد گذاشتند و او را به خانه قبر سپردند، از روی شهوات نفسانیه خود، خلیفه اختیار نمودند و به رأی های خویش، رفتار کردند. بر آن ها هلاک باد!

آیا نشنیده اند که خدا می فرماید: و پروردگار تو آن چه را بخواهد می آفریند و هرکه را اراده فرماید، اختیار می کند. برای ایشان- که بندگانند و وظیفه آن ها فرمانبرداری است- اختیاری نیست. بلکه کلام خدا را شنیده اند، و لکن آن ها مصداق این آیه می باشند که خدا فرماید:

پس به درستی شأن این است که دیدگان ابدان کور نگردد و لیکن دیده های دل هایی که در سینه هاست، کور شود، یعنی آن کوری که موجب هلاکت ابدیّه است، کوری دل است، نه کوری بدن.

دور است که آن ها، راه حق سپارند؛ چه در دنیا آرزوهای نفسانی خود را گسترده اند و یاد مرگ را از لوح خاطر زدوده اند، پس بر ایشان هلاک باد و کردارشان قرین خسران باد! ای پروردگار از فساد بعد از اصلاح و از نقصان بعد از اکمال به ذات مقدّس تو پناه برم!

[شرحی از کتاب کفایه الطالب]

هدّیه فریّه§ الفری: العجیب و یقال: العظیم؛ غریب القرآن.§، و ذیلیّه للعبقریّه:

بدان که محمد بن طلحه شافعی در اوّل کتاب کفایه الطالب خود گفته که من این

کتاب را جمع نمودم و اخبار آن را از طرق شیعه عاری نمودم. یعنی آن را به طریق عامّه تألیف نمودم تا احتجاج به آن محکم تر گردد، پس در خصوص حضرت مهدی بیست و پنج باب منعقد نموده و گفته است:

باب اوّل: در ذکر خروج او در آخر الزّمان است.

با اسناد خود از زرّ بن عبد اللّه روایت کرده، او گفت: رسول خدا فرمود: دنیا تمام نمی شود تا وقتی که مردی از اهل بیت من، به خلافت مالك شود، نام او مطابق نام من است.

ابی داود همین حدیث را در کتاب سنن خود آورده و از علی روایت کرده که گفت:

رسول خدا فرمود: هرگاه از دنیا نماند مگر یک روز، هرآینه خدا مردی از اهل بیت من مبعوث گرداند؛ زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور گردیده.

صاحب کتاب گوید: این حدیث را ابی داود به این نهج در سنن خود آورده و ابراهیم حافظ بن محمد بن ازهر حریفینی در دمشق خبر داده و حافظ محمد بن عبد الواحد مقدّسی در جامع جبل قاسیون خبر داده که ابو الفتح نصر بن عبد الجامع بن عبد الرّحمن فامی در هرات به ما خبر داد. محمد بن عبد اللّه بن محمود طایی، عیسی بن شعیب بن اسحاق سنجری، ابو الحسن علی بن بشری السنجری، نیز خبر داده اند، حافظ ابو الحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم ابری هم در کتاب مناقب شافعی این حدیث را ذکر کرده و در کتاب خود گفته است و در روایت خود، زیادتی هم آورده که هرگاه از دنیا نماند مگر یک روز، هرآینه خدا آن را طولانی گرداند تا این که در آن روز مردی را از من و اهل بیت من برانگیزاند که نامش، مطابق نام من و نام پدرش، موافق نام پدر من است.

ابو داود گفته: این حدیث در میان اکثر روایات حافظین احادیث و ثقات از نقله اخبار ذکر کرده شده و آن که گفته، نام پدرش، نام پدر من است، زاید است.

باب دوّم: در بیان این که مهدی از عترت من و اولاد فاطمه است.

از سعید بن مسیّب مروی است؛ او گفت: نزد ابی سلمه با یکدیگر در خصوص مهدی مذاکره می کردیم، او گفت: شنیدم رسول خدا می فرمود: مهدی از عترت اولاد فاطمه است. ابن ماجه در سنن خود این حدیث را از ابی سلمه آورده، او از فاطمه روایت کرده، که گفت: از رسول خدا شنیدم، می فرمود: مهدی از عترت من، از اولاد فاطمه است.

این را حافظ ابو داود در سنن خود ایراد کرده، از علی روایت کرده؛ او گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مهدی از ما اهل بیت است؛ خدا در یک شب امر او را اصلاح می کند.

باب سوّم: در بیان این که مهدی از سادات بهشت است.

از انس بن مالک روایت شده؛ او گفت: از رسول خدا شنیدم، می فرمود: ما اولاد عبد المطلب، سادات اهل بهشتیم که سادات عبارت از من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین علیهم السّلام و مهدی است. ابن ماجه این را در صحیح خود نیز آورده است.

باب چهارم: در امر پیغمبر به بیعت مهدی است.

از ثوبان مروی است که او گفت: رسول خدا فرمود: نزد خزینه شما سه نفر از ابنای خلفا هستند که کشته می شوند. بعد از آن، خلافت در کسی قرار نمی گیرد تا این که علم های سیاه از سمت مشرق طلوع کند، آن گاه شما را می کشند.

سپس راوی چیزی گفت که من آن را حفظ نکردم و بعد از آن گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: زمانی که او را دیدید با او بیعت کنید؛ هرچند با راه رفتن با دست ها و پاها روی برف باشد، به درستی که او خلیفه خدا است، حافظ بن ماجه نیز این حدیث را ذکر کرده است.

باب پنجم: در ذکر یاری کردن اهل مشرق به مهدی است.

از عبد اللّه بن حارث بن جزء زبیدی مروی است که رسول خدا فرمود: جماعتی از سمت مشرق، خروج و سلطنت را برای مهدی مهیّا می کنند. این حدیث صحیح است که ثقات آن را روایت کرده اند.

حافظ ابو عبد اللّه بن ماجه قزوینی همین حدیث را در سنن خود اخراج نموده.

و از علقمه بن عبد اللّه روایت کرده؛ او گفت: زمانی ما خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودیم، ناگاه پاره ای از جوانان بنی هاشم آمدند. وقتی پیغمبر آن ها را دید، چشم های مبارکش پر از اشک گردید و رنگ مبارکش متغیّر گشت.

عرض کردم: یا رسول اللّه! چه نازله ای است که در روی شما می بینم و ما آن را ناخوش می داریم؟

آن حضرت فرمود: خدای تعالی برای ما اهل بیت آخرت را بر دنیا اختیار کرده، به درستی که بعد از من اهل بیتم به بلاها مبتلا شوند و از اوطان خود دور و رانده گردند تا وقتی که قومی با علم های سیاه از سمت مشرق می رسند، خلافت را مطالبه می کنند ولی به ایشان داده نمی شود، پس قتال می کنند و نصرت می یابند.

سپس آن چیزی که خواسته بودند به ایشان می دهند امّا آن ها قبول نمی کنند تا این که امر را به مهدی علیه السّلام تسلیم نمایند. آن گاه زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از جور گردیده. اگر کسی از شما، ایشان را درک کرد، نزد ایشان برود؛ هرچند با راه رفتن با دست ها و پاها روی برف باشد.

ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در طالقان خیر باشد.

به درستی که در آن جا برای خدا خزینه هایی است که از زر و سیم نیستند لکن در آن جا مؤمنین هستند که خدا را شناخته اند حقّ شناختنی، ایشان در آخر زمان یاران مهدی هستند.

باب ششم: در قدر زمان خلافتش بعد از ظهور است.

از ابی سعید خدری روایت کرده؛ او گفت: ترسیدم از این که بعد از رسول خدا حادثه ای در دین روی دهد. پس از حضرت پرسیدم بعد از تو چه خواهد شد؟

فرمود: مهدی در امّت من خروج کند، پنج یا هفت یا نه سال طول می کشد و تشکیک بیش از این در قدر مدّت ظهورش نیز روایت شده.

راوی گفت: ما گفتیم: زمان خلافتش چقدر می شود؟

فرمود: چند سالی بعد از آن. هرمردی نزد او آید و گوید: یا مهدی! به من مال دنیا عطا کن، آن قدر عطا می کند که ایشان قادر به حمل ونقل آن نباشند.

حافظ ترمذی گفته این حدیث حسن است و از غیرطریق ابی سعید هم از پیغمبر روایت شده است.

از ابی سعید مروی است که پیغمبر فرمود: مهدی از امّت من می آید؛ اگر مدّت ملکش کوتاه باشد، هفت سال و اگر طولانی باشد، نه سال است. امّت من در زمان او طوری متنعّم می شوند که مثل آن را ندیده اند.

آن گاه زمین مأکولات خود را بیرون می دهد و چیزی نگه نمی دارد. اموال در این وقت، مانند دانه هایی است که زیر پا افتاده. هرمردی که برخیزد و بگوید: یا مهدی! به من عطا کن. آن حضرت می فرماید: بگیر!

از امّ سلمه، زوجه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده؛ آن حضرت فرمود: در وقت موت خلیفه ای از خلفا، اختلافی در میان مردم می شود، آن گاه مردی از اهل مدینه با عزم فرار، به سمت مکّه بیرون می رود. در آن جا جمعی از اهل مکّه می آیند و مابین رکن و مقام با او بیعت می کنند، در حالی که او بیعت را مکروه می دارد.

آن وقت از شام بر سر او لشکر می فرستند، که زمین در میان مکّه و مدینه ایشان را فرومی برد؛ وقتی خلایق؛ این کرامت را دیدند، ابدال شام و جماعت اهل عراق می آیند و با او بیعت می کنند. بعد از آن کسی خروج می کند که خالوهای او از قبیله کلب است.

آن گاه مرد مدنی بر سر او لشکر می فرستد و ایشان غالب می شوند. ناامیدی برای کسی باشد که بر سر مال غنیمت کلب، حاضر نشود، پس اموال ایشان را قسمت می نمایند و به سنّت رسول خدا عمل کرده می شود، اسلام قرار و آرام می یابد و او در میان خلایق، هفت سال درنگ می کند، بعد از آن، وفات یابد و مسلمین بر او نماز کنند.

ابو داود گفته بعضی روات از هشام، نه سال روایت کرده، نیز گفته سوای او، معاذ از روات، نه سال روایت کرده است.

باب هفتم: در بیان این که عیسی بن مریم با آن حضرت، نماز می گزارد.

ابو هریره روایت کرده که رسول خدا فرمود: در چه حال می شوید وقتی که عیسی بن مریم میان شما فرود آید، در حالی که امام شما از شماست؟!

صاحب کتاب گفته: این حدیث حسن و صحیح و بر صحّت او اتّفاق است و یکی از جمله احادیث محمد بن شهاب زهری است. بخاری و مسلم هم در صحیح خود آن را ایراد کرده اند.

از جابر بن عبد اللّه روایت کرده گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: همیشه طایفه ای از امّت من بر سر حق، قتال می کنند و غالب می آیند. آن وقت عیسی بن مریم فرود آید، سپس بزرگ مردم به او می گوید: بیا با تو نماز بگزاریم!

او گوید: آگاه شوید که بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر است!

او گفته: این حدیث حسن و صحیح است. و مسلم در صحیح خود، آن را ایراد نموده.

هرچند تأویل حدیث اوّل ممکن است، لکن تأویل این حدیث ممکن نیست، زیرا صریح است در این که عیسی، نزد امیر المسلمین می آید و امیر در آن روز، مهدی است.

باب هشتم: در وصف پیغمبر از صورت مبارک حضرت مهدی است.

از ابی سعید خدری روایت کرده؛ او گفت: رسول خدا فرمود: مهدی از من است؛ موی جبین او، کم و بینی اش نازک و بلند است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم شده باشد، او هفت سال، سلطنت می کند.

صاحب کتاب گفته: این حدیث، صحیح است و او را حافظ ابو نعیم در صحیح خود آن را ایراد کرده. غیر او، از حافظین روایات مانند طبرانی و غیره نیز آن را روایت کرده اند.

ابن شیرویّه دیلمی در کتاب فردوس در باب الف و لام با اسناد خود از ابن عبّاس روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: مهدی، طاوس اهل بهشت است.

نیز با اسناد خود از حذیفه بن یمان روایت کرده؛ گفت: پیغمبر فرمود: مهدی، از اولاد من است؛ روی او، مانند قمر دوّم است؛ رنگش، رنگ عربی و جسمش، جسم اسراییلی (یعنی عظیم الجثّه) است. زمین را پر از عدل گرداند. چنان که پر از ظلم

گردیده. همه اهل آسمان ها و زمین ها و مرغان در هوا به خلافتش راضی می شوند، او بیست سال، خلافت می کند.

باب نهم: در تصریح پیغمبر به این که مهدی از اولاد امام حسین علیه السّلام است.

از ابی هارون عبدی روایت کرده؛ گفت: به نزد ابی سعید خدری آمده، به او گفتم:

آیا تو در بدر حاضر بودی؟

گفت: بلی!

گفتم: آیا از چیزهایی که از رسول خدا شنیده ای، خبر نمی دهی؟

گفت: بلی! خبر می دهم؛ رسول خدا مریض شد، طوری که ضعیف و نقیه گردید.

آن گاه فاطمه به عزم عیادت داخل گردید- در حالی که من طرف راست پیغمبر نشسته بودم- زمانی که ضعف پیغمبر را مشاهده کرد، گریه او را گلوگیر نمود، حتّی اشک چشمش بر صفحه روی او ظاهر گردید.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: یا فاطمه! چه چیز تو را می گریاند؟

گفت: از ضایع شدن می ترسم.

فرمود: آیا ندانسته ای که خدای تعالی بر زمین نظر کرد، پدرت را از میان اهل آن برگزید، بعد از آن، نظر دیگری نمود، از ایشان، شوهر تو را برگزید و به من وحی فرمود تو را به او تزویج نمایم. پس تو را به او تزویج نمودم و او را وصیّ خود، قرار دادم! آیا نمی دانی که خدای تعالی به تو کرامت دارد، به سبب این که علم و حلم شوهرت از همه ایشان بیشتر و در اسلام از همه، پیشتر است.

آن گاه فاطمه خوشحال گردید و رسول خدا اراده نمود همه فضایلی که خدا به محمد و آل او کرامت فرموده، به فاطمه خبر دهد. پس فرمود: برای علی هشت منقبت است؛ ایمان به خدا و رسول او، حکمت او، دو سبط او که حسن و حسین باشند و امر کردن به معروف و نهی نمودن از منکر.

فرمود: یا فاطمه! هفت خصلت به اهل بیت من داده شده که به احدی از اوّلین داده نشده و احدی از آخرین که غیر از ما است، نخواهد یافت. پیغمبر ما، بهترین پیغمبران

و او پدر تو است، وصیّ او، بهترین اوصیا و او شوهر توست. شهید ما، بهترین شهدا و او حمزه عمّ پدر تو است، دو سبط این امّت از ما است و ایشان پسران تواند و مهدی این امّت، که عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد گزارد. بعد از آن دست خود را بر کتف امام حسین علیه السّلام زد و فرمود: مهدی امّت از این است.

این حدیث را دارقطنی- صاحب جرح و تعدیل- به این نهج ایراد نموده است.

باب دهم: در ذکر کرم مهدی علیه السّلام است.

با اسناد خود از ابی نضره روایت کرده؛ گفت: نزد جابر بن عبد اللّه بودیم، او گفت:

نزدیک است پیش اهل عراق، یک قفیز و یک درهم جمع نشود.

ما گفتیم: سبب آن چیست؟

گفت: اهل عجم، ممانعت می کنند. بعد از آن گفت: نزدیک است یک دینار و یک مدّ نزد اهل شام جمع نشود.

گفتیم: این که گفتی از چه راه است؟

گفت: از قبل اهل روم است، زمانی ساکت گردید، سپس گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: در آخر امّت من، خلیفه ای می آید که اموال را جمع می کند و آن ها را می شمارد.

راوی گوید: به ابی نضره و ابی العلا گفتم: آیا آن خلیفه، عمر بن عبد العزیز است؟

گفتند: نه.

راوی گوید: این حدیث، احسن و صحیح است و مسلم در صحیح به اسناد خود آن را از ابی نضره و او از ابی سعید روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: از خلفای شما خلیفه ای هست که مال را جمع می کند و آن ها را نمی شمارد.

گفته است: این حدیث، ثابت و صحیح است، حافظ مسلم در صحیح خود آن را ایراد کرده و از ابن سعید و جابر بن عبد اللّه انصاری روایت کرده، ایشان گفته اند: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: در آخر زمان کسی خلیفه می شود که مال می دهد و نمی شمارد.

راوی گوید: مسلم در صحیح خود، لفظ حدیث را به این نهج ذکر نموده و از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: به شما، به مهدی بشارت

می دهم که در میان امّت من، در حال اختلاف و تزلزل ایشان مبعوث می شود، زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور گردیده. سکّان آسمان و زمین از وی راضی می شوند و اموال را بالسّویّه، میان مردم قسمت می کند.

آن وقت خدای تعالی دل های امّت محمد را با غنا پر می کند و عدالتش، آن ها را فرا می گیرد به حدّی که منادی به امر او ندا می کند: که را به اموال احتیاج هست؟ آن گاه جز یک مرد کسی اظهار حاجت نمی کند.

پس منادی می گوید: نزد خزینه دار برو و بگو مهدی امر می کند که به من اموال بدهی! خزینه دار گوید: بردار! او برمی دارد و لکن هنگام بیرون آوردن نادم و پشیمان شده، می گوید: من، از حیثیّت نفس، شجاع ترین امّت محمد بودم، حال از تحصیل چیزی که ایشان را فراگرفته، عاجز شدم، پس اموال را پس گرفته، می دهد و قبول نمی کند.

آن حضرت به او می گوید: ما اهل بیت چیزی را که داده ایم، پس نمی گیریم. مدّت سلطنت اش هفت یا هشت یا نه سال می شود. بعد از آن حضرت، خیری در زندگانی نمی باشد.

این حدیث حسن و ثابت است، شیخ اهل حدیث در مسند خود، آن را آورده و به اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: در آخر زمان و ظهور فتنه ها، مردی آید که او را مهدی می نامند و عطای او، گوارا می باشد.

گفته: این حدیث، حسن است و ابو نعیم حافظ آن را آورده است.

باب یازدهم: در ردّ کسانی است که گمان کرده اند مهدی عبارت از مسیح بن مریم است.

با اسناد خود از علی بن ابی طالب روایت کرده؛ گفت: خدمت رسول خدا عرض کردم: آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما است؟

آن حضرت فرمود: از ما است؛ خدای تعالی با او دین را تمام می کند، چنان که با ما فتح نمود. با ما از فتنه نجات می یابند، چنان که از شرک نجات یافتند و خدای تعالی با

ما، دل های ایشان را بعد از عداوت فتنه به همدیگر مهربان گرداند و باهم برادر می شوند، چنان که بعد از عداوت شرک با یکدیگر برادر دینی گردیدند.

این حدیث حسن است و حافظین احادیث در کتب خود، آن را روایت کرده اند.

طبرانی در معجم اوسط و ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء و عبد الرّحمن بن حمّاد در عوالی خود از جابر روایت کرده، گفت: رسول خدا فرمود: عیسی بن مریم فرود آید.

آن گاه مهدی، امیر ایشان به او می گوید: بیا با ما نماز بگزار!

او گوید: بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر است؛ این اکرامی است از خدا، برای این امّت.

او گفته: این حدیث حسن است و حارث بن ابی اسامه در مسند خود و حافظ ابو نعیم در عوالی خود آن را روایت کرده؛ در این حدیث دلالت هست به این که مهدی، غیر عیسی بن مریم است.

علی بن محمد بن خالد جندی گفته: شافعی مطّلبی که در حدیث، مساهله و مسامحه داشت، گفته: اخبار در خصوص مهدی علیه السّلام از رسول خدا به حدّ تواتر و استفاضه رسیده است که او هفت سال سلطنت می کند، زمین را پر از عدل گرداند و با عیسی بن مریم خروج کند و عیسی علیه السّلام در قتل دجّال در باب الدّور زمین فلسطین، او را یاری می کند؛ او، امام این امّت می شود و عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد ...، تا آخر قصّه طولانی او.

شافعی این حدیث را در کتاب رساله ایراد نموده و برای ما در باب مطالب مذکور روایتی هست که اگر ذکر سندش موجب تطویل نمی شد، آن را روایت می کردیم.

راوی گفته: اهل حدیث اتّفاق نموده اند به این که اگر راوی معروف به مساهله باشد، خبر او مقبول نمی شود.

باب دوازدهم: در قول آن حضرت است که: قومی که من در اوّل ایشان، عیسی علیه السّلام در آخرش و مهدی در وسطش است، هرگز هلاک نمی شود.

با اسناد خود از ابن عبّاس روایت کرده؛ گفت: رسول خدا فرمود: هرگز هلاک

نمی شود قومی که ...، تا آخر حدیث.

او گفته: این حدیث حسن است و حافظ ابو نعیم در عوالی و احمد بن حنبل در مسند آن را روایت کرده اند.

معنی قول آن حضرت که عیسی بن مریم آخر ایشان است، این نیست که عیسی بن مریم بعد از مهدی می ماند، زیرا این حدیث از چند وجه جایز نیست.

وجه اوّل: قول آن حضرت است که در حیات و زندگی بعد از مهدی خیری نیست.

وجه دوّم: این است که مهدی امام آخر زمان است و امامی بعد از او، در هیچ روایتی مذکور نشده، لکن این ممکن نیست، زیرا مردم بی امام می مانند.

اگر بگویند: عیسی بعد از او امام امّت می شود، می گوییم: جایز نیست، زیرا در حدیث تصریح گردید به این که در حیات و زندگی بعد از مهدی خیری نیست، چگونه می شود عیسی در میان قومی باشد و در ایشان خیر نباشد.

نیز جایز نیست که گفته شود عیسی، نایب مهدی است، زیرا در شأن او، نیابت سزاوار نیست و جایز نیست اصالتا به امور امّت مشغول شود، زیرا عوام، توهّم نمایند ملّت محمّدیّه به ملّت عیسویّه انتقال یافته و این هم کفر است.

پس لا بدّ است که حدیث را به معنی صحیح تأویل نماییم و آن این است که من اوّل داعی به ملّت اسلام هستم، مهدی اوسط داعی و مسیح آخر داعی است.

احتمال هست که معنی حدیث این باشد: مهدی اوسط این امّت است. یعنی، بهترین ایشان و امام ایشان است، بعد از او، عیسی نازل می شود، مهدی را تصدیق می کند، او را یاری می نماید و صحّت چیزی که او ادّعا می فرماید، به امّت بیان می کند. بنابراین حضرت مسیح، آخر مصدّقین می شود.

علی بن عیسی ناقل احادیث مذکوره، گفته که این فقیر گوید: آن چه در تأویل حدیث ذکر شد، موهم این است که مهدی از علی بهتر و خیرتر باشد و کسی به این قول، قایل نشده.

چیزی که به نظر من می آید این است که پیغمبر، اوّل داعی اسلام است و مهدی به

سبب این که در ملّت پیغمبر و تابع او است، داعی است و عیسی به جهت این که صاحب مذهب دیگر است، آخر داعی است. زیرا در آخر زمان به غیرشریعت خود، داعی خواهد شد.

باب سیزدهم: در ذکر کنیّه او است و این که او در خلق به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شباهت دارد.

با اسناد خود از حذیفه روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرگاه از دنیا غیر از یک روز باقی نماند، هرآینه خدا مردی را مبعوث گرداند که نامش نام من و خلق او خلق من و کنیّه اش ابا عبد اللّه است.

گفته که این حدیث حسن است که به ما روزی داده شده و معنی قول آن حضرت؛ خلق او، خلق من است، کنایه از انتقام کشیدن مهدی از کفّار برای دین خداست، چنان که پیغمبر می کرد و حال آن که خدای تعالی فرموده: وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ.(۱)

بنده ی فقیر، علی بن عیسی- عفی اللّه عنه- گوید: العجب که خلق او را منحصر به انتقام گرفتن نمود و این بی معنی است، زیرا در جمیع اخلاق، پیغمبر با او شریک بود، مانند: کرم، شرف، علم، حلم و شجاعت و غیر آن از اخلاقی که در صدر کتاب، تعداد نمودیم و از این عجیب تر آن است که آیه را دلیل مدّعای خود نموده است.

باب چهاردهم: در ذکر اسم قریه ای است که خروج آن حضرت از آن جا خواهد بود.

با اسناد خود از عبد اللّه بن عمر روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مهدی از قریه ای خروج می کند که او را کرعه می گویند.

گفته: این حدیث حسن است که به ما روزی داده شده و ابو الشیخ اصفهانی در عوالی خود آن را ایراد نموده است.

باب پانزدهم: در ذکر ابری است که در وقت خروج بر سرش سایه می افکند.

۱- سوره قلم، آیه ۴.

با اسناد خود از عبد اللّه روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مهدی در حالی خروج می کند که ابر بر سرش سایه می افکند و منادی از میان ابر ندا می کند: این مهدی خلیفه خداست.

این حدیث حسن است و آن را جز به این نهج روایت ننموده اند.

باب شانزدهم: در ذکر ملکی است که با مهدی علیه السّلام خروج می کند.

از عبد اللّه بن عمر روایت می کند که رسول خدا فرمود: مهدی در حالی خروج می کند که ملکی بالای سرش ندا می کند: این مهدی علیه السّلام است، تابع او شوید!

این حدیث حسن است و حافظینی مثل ابو نعیم و طبرانی و غیر ایشان آن را روایت کرده اند.

باب هفدهم: در ذکر صفت مهدی و رنگ و جسم او است.

پیش تر در حدیث مرسل مذکور گردید، نیز با اسناد خود از حذیفه روایت کرده؛ گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مهدی مردی از اولاد من است، رنگش، عربی، جسمش جسم اسراییلی و در خدّ راست او، خالی مانند کوکب درّی است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم گردیده. اهل آسمان و زمین و مرغان هوا به خلافتش راضی می باشند.

گفته: این حدیث حسن است، جمع کثیری از اصحاب ثقفی آن را روایت کرده اند، سندش نزد ما معروف است.

باب هجدهم: در ذکر خالی که بر خدّ راست اوست، بیان لباس های او و فتح کردن شهرهای شرک توسّط او می باشد.

با اسناد خود از ابی امامه باهلی روایت کرده؛ گفت: رسول خدا فرمود: مابین شما و اهل روم، چهار مصالحه می شود، چهارمین آن در دست مردی از اولاد هرقل است که ملک روم بوده و مدّت سلطنت او، هفت سال طول می کشد.

آن گاه مردی از طایفه عبد قیس که او را مستور بن غیلان گویند، عرض کرد:

یا رسول اللّه! در این روز، امام ایشان که خواهد شد؟

فرمود: مهـدی از اولاد من که به حـدّ مرد چهل ساله است. روی او، ماننـد کوکب درّی و در خـدّ راسـتش خال سیاهی است، عبای سـفیدی که در قطوان- جایی در نزدیکی کوفه- بافته می شود، بر دوش او می باشد؛ گویا از مردمان بنی اسـراییل است، دفاین زمین را بیرون و مداین شرک را فتح می کند.

باب نوزدهم: در ذکر کیفیّت دندان های مهدی (عج) است.

به اسناد خود از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده؛ او گفته: رسول خدا فرمود:

هرآینه خـدا مردی را از عترت من مبعوث می کنـد که بیـخ دنـدان های ثنایای او از یک دیگر جدا و موی جبین مبارکش کم است. زمین را پر از عـدل می کنـد، چنان که از ظلم پر گردیـده و مال بسـیار به مردم می دهد. ابو نعیم این حدیث را به همین نهج در عوالی خود آورده است.

باب بیستم: در ذکر فتح قسطنطنیّه به دست مهدی (عج) است.

از ابی هریره روایت کرده که گفت: رسول خـدا فرمود: قیامت قیام نمی کند تا آن که مردی از اهل بیت من قسـطنطنیّه، جبل و دیلم را مالک شود و فتـح نمایـد. هرگاه از دنیا غیر از یک روز نمانـد، هرآینه خـدای تعالی آن را طولانی گرداند تا آن را در آن روز فتح نماید.

صاحب کتاب گفته: این سیاق حافظ ابو نعیم در این حدیث است، او گوید: این بدون شکّ و ریب مهدی است.

باب بیست و یکم: در ذکر این که خروج مهدی بعد از ملوک جبابره است.

به اسـناد خود از جابر بن عبد اللّه روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: به زودی بعد از من، خلفا و بعد از خلفا، امرا و بعد از آن، ملوک جبابره می آینـد و بعـد از ایشان، مهدی از اهل بیت من خروج می کند، زمین را پر از عدل گرداند، چنان که از ظلم پر گردیده. حافظ ابو نعیم در فوائد و طبرانی در معجمه اکبر همین طور روایت کرده اند.

باب بیست و دوّم: در قول پیغمبر است که مهدی امام صالح می باشد.

به اسناد خود از ابی امامه روایت کرده که گفت: رسول خدا برای ما خطبه خواند،

در آن ذکر دجّال نمود و فرمود: در این وقت، مدینه از خباثت پاک می گردد؛ چنان که کوره آهنگر، آهن را از خبث الحدید پـاک می کنـد و منـادی نـدا نمایـد: روز، روز خلاص است. آن گاه امّ شـریک عرض کرد که در این روز، عرب در کجا می باشند؟

فرمود: ایشان در این روز، کم می شوند و اکثر ایشان در بیت المقدّس خواهند شد.

امام ایشان، مرد صالحی است مهدی نام.

راوی گفته: این حدیث حسن است و حافظ ابو نعیم اصفهانی به همین نهج آن را روایت کرده است.(۱)

العبقری الحسان ؛ ج ۱ ؛ ص۳۹۴

ز مهدی است.

با اسناد خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

امّت من در زمان مهـدی طوری متنعّم می شونـد که پیش از این، مثل آن را ندیـده انـد، آسـمان بر ایشان می بارد و زمین همه نباتات خود را بیرون گرداند.

راوی گفته: این متن حدیث است و حافظ ابو القاسم طبرانی در معجمه اکبر آن را روایت کرده است.

باب بیست و چهارم: در خبر دادن رسول خدا به این که مهدی (عج) خلیفه خداست.

با اسناد خود از ثوبان روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: نزد خزینه شما، سه نفر از اولاد خلفا مقتول گردد و خلافت در کسـی از اهل زمان، قرار نمی گیرد. بعد از آن علم های سیاه می رسند و همه ایشان را می کشند، سپس مهدی، خلیفه خدا می آید. وقتی ظهور او را شنیدید، نزد او بیایید و با او بیعت کنید، به درستی که او خلیفه خداست!

راوی گفته: متن این حدیث صحیح است. حال آن که به سند دیگر از طریق راوی ای که بهتر است به ما رسیده، الخبر.

باب بیست و پنجم: در دلالت کردن به این که مهدی زنده است و از زمان غیبتش تا حال، باقی است.

باقی بودن او تا حال، ممتنع نیست، زیرا خضر و الیاس از اولیاء اللّه و دجّال و ابلیس

۱- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران – قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

از اعداء اللّه تا حال، باقی هستند. بقای ایشان با کتاب و سنّت ثابت گردیده و مخالفین هم بر بقای ایشان اتّفاق کرده اند.

لکن جواز بقای مهدی را از دو وجه انکار نموده اند؛ یکی طول زمان است و دیگری این که آن حضرت در سرداب است و کسی هم به او نان و آب نمی دهد، باقی بودن او به این نهج، در عادت، محال و ممتنع است.

[دلایل مؤلف بر بقای امام مهدی (ع)]

مؤلف کتاب کفایه الطّالب، محمد بن یوسف بن محمد در جواب منکرین گفته:

دلیل بر بقای حضرت مسیح، قول خدای تعالی است وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ و حال آن که کسی از وقت نزول آیه تا این حال، به او ایمان نیاورده؛ پس باید در آخر زمان، ایمان بیاورند.

دلیل بر بقای وی از سنّت، روایت مسلم در صحیح خود است که از نواس بن سمعان در حدیث طولانی در قصّه دجّال روایت کرده؛ گفت: عیسی بن مریم نزد مناره ای سفید در سمت شرقی دمشق، مابین دو مهروده، در حالی که دو دست خود بر دو بال دو ملک گذاشته، نزول می کند. هم چنین است حدیث گذشته که رسول خدا فرمود: شما با عیسی بن مریم در چه حال می باشید وقتی به سوی شما نزول می کند، در حالی که امام شما از شما است؟!

و امّا بقای خضر و الیاس؛ ابن جریر طبری گفته: خضر و الیاس باقی اند و روی زمین سیر می کنند.

مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا در حدیث طولانی در خصوص دجّال فرمود: بر او حرام است که به کوچه های مدینه داخل شود، بلکه به سمت شوره زاری که در نزدیکی مدینه است، می روند، در این روز، مردی بر او خروج می کند که او بهترین مردم یا بهتر از مردم است و به دجّال می گوید: شهادت می دهم به این که تو همان دجّالی که رسول خدا خبر داده.

آن گاه دجّال گوید: دیدید که من این مرد را کشتم، بعد او را زنده گردانیدم، آیا در امر من شک می کنید؟

ایشان گویند: ندیدیم. پس دجّال او را می کشد، بعد از آن زنده می کند.

آن مرد بعد از زنده شدن می گوید: من بر احوال تو از تو بیناترم، یعنی بر ساحری تو.

دجّال دوباره اراده قتل او می نماید، ولی بر او تسلّط نمی یابد. ابو اسحاق ابراهیم بن سعد گفته: این مرد، خضر است.

صاحب کتاب مذکور گوید: لفظ حدیث مذکور، لفظ مسلم در صحیح خود است، امّا دلیل بر بقای دجّال، حدیث تمیم داری و حسان است و آن حدیثی حسن است که مسلم در صحیح خود ذکر نموده و گفته که این حدیث بر بقای دجّال صراحت دارد.

و دلیل بر بقای ابلیس لعین، آیات کتاب عزیز است؛ مانند آیه رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ* قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ.(۱)

امّا بقای مهدی در کتاب و سنّت، هردو رسیده؛ آن چه در کتاب رسیده، این است که سعید بن جبیر در تفسیر قول خدای تعالی لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ (۲) گفت: او مهدی از عترت فاطمه است. قول کسی که گفته او حضرت عیسی است، با این منافات ندارد، زیرا عیسی مساعد و یاور او است.

مقاتل بن سلیمان و اتباع او از مفسّرین، در تفسیر قول خدای تعالی وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَهِ(۳) گفته اند: عبارت است از مهدی که در آخر زمان می آید و بعد از خروج او، قیامت قیام می کند.

امّا جواب استبعاد طول زمان او از دو راه است: یکی نصّ و دیگر معنی.

آن که نصّ است، اخبار سابقه اند که بر وجود سه نفر در آخر الزّمان دلالت می کردند و بر این که در میان ایشان، غیر از مهدی متبوع و مطاع نمی شود. دلیلش این

۱- سوره حجر، آیه ۳۵ و ۳۶.

۲- سوره توبه، آیه ۳۳.

۳- سوره زخرف، آیه ۶۱.

است که او در آخر زمان امام امّت است و عیسی علیه السّلام پشت سرش نماز می گزارد، چنان که در احادیث صحیحه وارد شده و او را در ادّعایش تصدیق می کنند، سوّمین دجّال است که حیات و وجود او هم ثابت شده است.

امّا دلیلی که از جهت معنی است خالی از دو قسم نیست؛ یا بقای ایشان تحت قدرت خداست و یا محال است. قسم دوّم باطل است، زیرا کسی که مخلوقات را از کتم عدم به عرصه وجود می آورد، بعد از آن فانی می گرداند و باز خلق می کند، لا بدّ است که بر ابقای آن ها هم قادر باشد.

بقای ایشان نیز خالی از دو قسم نیست؛ یا به اختیار خداست یا به اختیار امّت. قسم دوّم باطل است، زیرا اگر به اختیار امّت باشد، هرآینه جایز می شود یکی از ما، بقا را برای خود یا پسر خود بخواهیم و این برای ما حاصل و در تحت قدرت ما داخل نمی گردد. پس لا بدّ است که به اختیار خدا راجع گردد.

و نیز بقای این سه نفر، خالی از دو قسم نیست. بقایشان یا با سبب است یا بلاسبب.

اگر بی سبب باشد، خالی از حکمت خواهد شد و چیزی که خالی از حکمت گردید، داخل افعال اللّه نمی شود. بنابراین لا بدّ است که با سبب باشد و سبب بقای هریک را علی حدّه ذکر می کنیم.

امّا سبب بقای عیسی علیه السّلام، قول خدای تعالی است: وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ (۱) و حال آن که از وقت نزول آیه تا حال، به او ایمان آورده نشده، پس باید این در آخر زمان شود.

امّا دجّال لعین، از وقتی که رسول خدا به ما خبر داده در میان شما اعور دجّال خروج می کند، نزد او به قدر کوهی طعام گذاشته و به آن سیر می شود و غیر این از اخبار، تا حال، حادثه دجّال روی نداده است. پس لا بدّ است که در آخر زمان باشد.

بناء علی هذا، این ها اسباب بقای دجّال در این مدّت طولانی می شود و اسباب بقای سه نفر، برای صحّت امر معلوم در وقت معلوم یکی شد.

۱- سوره نسا، آیه ۱۵۹.

حال که اخبار صحیحه در بقای عیسی علیه السّلام و دجّال گذشت، مانع برای بقای مهدی چیست با این که بقایش با اختیار خدا و مقدور او است؟

لذا بقای او از بقای آن دو نفر اولی می باشد، زیرا اگر او باقی باشد، امام آخر زمان خواهد شد و زمین را پر از عدل خواهد گردانید. پس بقای او، برای مکلّفین مصلحت لطف و بقای دجّال، مفسده است، زیرا ادّعای الوهیّت خواهد کرد. لکن در بقای او، امتحان خلایق است تا مطیع از عاصی، محسن از مسیی ء و مصلح از مفسد تمیز یابد و این، حکمت بقای دجّال است.

امّا سبب بقای عیسی علیه السّلام ایمان آوردن اهل کتاب به او و تصدیق نمودن سیّد انبیا توسط ایشان می باشد. او نزد اهل طغیان ادّعای مهدی را تصدیق خواهد کرد به دلیل این که پشت سرش نماز می کند، او را نصرت می نماید و مردم را به دین محمدی صلّی اللّه علیه و آله دعوت می نماید.

بنابراین بقای مهدی، اصل و بقای آن دو نفر، فرع می شود. چگونه می شود فرع باقی بماند بدون بقای اصل؟! هرگاه این صحیح باشد، لازم می آید مسبّب بدون وجود سبب، موجود باشد و آن محال است.

ما گفتیم بقای مهدی نسبت به بقای آن دو نفر، اصل است. زیرا بیان شد که وجود عیسی علیه السّلام [در صورتی که اصل باشد] و ناصر ملّت اسلام باشد و امام را هم تصدیق نماید، صحیح نیست؛ زیرا اگر صحیح باشد، لازم می آید او به دولت و دعوت علی حدّه منفرد شود و این مستلزم ابطال دولت اسلام گردد.

حال آن که رسول خدا فرموده: بعد از من، کسی پیغمبر نمی شود و فرموده: حلال، آن است که خدا تا روز قیامت به زبان من حلال کرده و حرام، آن چیزی است که خدا تا روز قیامت به زبان من حرام گردانیده.

پس لا بدّ است که حضرت عیسی علیه السّلام نسبت به او، فرع و عون و ناصر باشد. وقتی ناصر و یاور او نشد، بر وجود او تأثیر نمی شود. پس از این مقدّمات ثابت گردید، وجود مهدی بر وجود عیسی اصل است.

و هم چنین وجود دجّال لعین در آخر زمان برای وجود امامی که خلایق به او اعتماد نمایند و در پاره ای امور به او رجوع کنند، صحیح نیست؛ زیرا این مستلزم مقهوریّت اسلام و بطلان دعوت بر آن است. پس وجود امام بر وجود او اصل است.

امّا جواب اوّل از انکار منکرین بر بقای او در سرداب بدون آن که احدی به طعام و شراب و غیر آن به او قیام نماید یا این است که عیسی هم مثل مهدی بشر است. چنان که او در آسمان باقی مانده، مهدی هم در سرداب باقی است. وقتی بقای او در آسمان با آن حال جایز گردید، بقای مهدی هم در سرداب چنین است.

اگر گویی خدای تعالی از خزانه خود به عیسی علیه السّلام غذا می دهد، گوییم اگر به مهدی هم غذا بدهد، خزانه او تمام نخواهد شد.

اگر گویند که عیسی از طبیعت بشریّت رفته، لهذا محتاج به غذا نیست، گوییم این ادّعا باطل است؛ زیرا خدای تعالی به اشرف انبیا فرمود: قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ.(۱)

اگر گویی این تجرّد را از عالم علوی کسب کرد، گوییم: معلوم نیست؛ دلیل هم نرسیده.

جواب دوّم بقای دجّال در دیر است، طوری که دست های او در گردنش بسته شده و مابین زانوهای او تا کعبین، به آهن مقیّد گردیده و در روایت دیگر مذکور شده در چاهی مقیّد است. پس وقتی بقای دجّال به طریق مذکور ممکن گردید، چه چیز مانع از بقای مهدی می شود، حال آن که او نزد خدا مکرّم است؟! بنابراین ثابت گردید که بقای مهدی شرعا و عادتا ممتنع نیست.

بعد از ذکر این ادلّه و ابحاث، خبر سطیح را ذکر کرده، که من از آن خبر، محلّ حاجت را بیان می کنم و آن این است که سطیح، وقایع، حوادث و پاره ای فتن ها را نزد ذوجدن ملک ذکر می کرد، بعد از این ها، خروج مهدی را مذکور ساخت و گفت: زمین را پر از عدل گرداند و دنیا و اهل آن در ایّام دولتش خوب می شوند.

۱- سوره کهف، آیه ۱۱۰.

از حافظ محمـد بن نجّار روایت شـده که گفت: این حدیث از جمله احادیث مشاهیر است. حافظ به همین نهج آن را در کتب خود ذکر نموده اند.

در کشف الغمّه آورده که محمـد بن طلحه گفت: از جمله احادیثی که از رسول خـدا در خصوص مهـدی وارد شـده، حـدیثی است که ابو داود و ترمذی هریک با سـند خودشان به ابی سـعید خدری رفع نموده اند، او گفته از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شـنیدم که می فرمود: مهـدی از من است؛ موی جبین او کمتر و بینی اش نازک و بلنـد است. زمین را پر از عـدل گردانـد، چنان که پر از ظلم و جور شده و مدّت خلافت او هفت سال است.

و از جمله آن هـا، حـدیث ابـو داود است که بـا سـند خـود در صـحیح اش به علی بن ابی طـالب علیه السّـلام رفع نموده که او گفت: رسول خـدا فرمود: هرگاه از روزگار غیر از یک روز باقی نماند، هرآینه خدا مردی را از ما اهل بیت مبعوث گرداند که زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم گردیده.

و از جمله آن ها نیز حدیث ابی داود است که در صحیح خود با سند خود به امّ سلمه زوجه پیغمبر رفع نموده، او گفت: شنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می فرمود: مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است.

و از جمله آن ها، خبری است که قاضی ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب شرح السّنه ذکر کرده و بخاری و مسلم هم آن را در صـحیح خودشـان به ابی هریره رفع کرده انـد، او گفت: رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: به چه حال می شود وقتی که عیسی بن مریم فرود آید، در حالی که امام شما از شماست؟!

و از جمله آن ها، خبر ابو داود و ترمذی است که با سند خود در صحیح خودشان به عبد اللّه بن مسعود رفع کرده که او گفت: رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرگاه از دنیا غیر از یک روز باقی نماند، هرآینه خدای تعالی آن را طولانی گرداند تا این که مردی را از من مبعوث کنـد که نامش، موافق نام من و نام پـدرش، نام پـدر من است. زمین را پر از عدل گرداند، چنان که پر از ظلم و جور شده.

در روایت دیگر مذکور است که رسول خدا فرمود: مردی از اهل بیت من، والی

می شود که نامش، موافق نام من است. این از روایات ابی داود و ترمذی است.

و از جمله آن ها، خبری است که ابو اسحاق احمد بن محمد ثعلبی در تفسیر خود با سند خود به انس بن مالك رفع کرده، او گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ما اولاد عبد المطلب که عبارت از من، حمزه، جعفر، علی، حسن، حسین و مهدی باشد، سادات اهل بهشتیم. انتهی ما أردنا نقله.

عبقریّه شانزدهم [بشارت ظهور از ائمه معصومین (ع)]

اشاره

در نصوص و بشارات ائمّه هـدی- صـلوات اللّه علیهم اجمعین- به وجود مبارک حضـرت حجّه بن الحسن- صـلوات اللّه علیه- است.

چون نصوص و بشـارات آن بزرگواران در این بـاب در تضـاعیف بساطهـای این کتاب خصوصا و سایر مؤلّفات علمای اطیاب، فوق حـدّ احصا و خارج از عـدّ و اسـتقصا ذکر شـده، لـذا در این مقام و مضـمار از یازده نفر از ائمّه هشت و چهار به ذکر چند خبری از اخبار در ضمن یازده رفرفه، اکتفا و اقتصار می رود. إن شاء اللّه.

[بشارت امیر المؤمنین (ع)] ۱ رفرفه

در بشارات امیر المؤمنین علیه السّلام به وجود و ظهور آن حضرت است:

صدوق در کمال الدّین (۱) از حضـرت رضا علیه السّلام از آبای بزرگوارش از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده: «أنّه قال للحسین: التّاسع من ولدک یا حسین! هو القائم بالحقّ، المظهر للدّین، الباسط للعدل.

قال الحسین علیه السّلام: فقلت: یا أمیر المؤمنین و انّ ذلک لکائن؟!

فقال علیه السّـلام: أی و الّذی بعث محمّـدا بالنّبوّه و اصـطفاه علی جمیع البریّه و لکن بعد غیبه و حیره لا تثبت فیها علی دینه إلّا المخلصون المباشرون لروح الیقین؛ الّذین أخذ اللّه میثاقهم بولایتنا و کتب فی قلوبهم الإیمان و أیّدهم بروح منه.»

به حضرت حسین علیه السّلام فرمود: ای حسین! نهمین فرزند تو، قائم به حق، ظاهرکننده

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۴.

دین و گستراننده عدل است.

حضرت حسین علیه السّلام می فرماید: عرض کردم یا امیر المؤمنین، آن چه را فرمودی، از روی حتم، واقع خواهد شد؟

فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به پیغمبری برانگیخته و او را بر جمیع آفریدگان برگزیده، آن چه را از نهمین فرزندان تو گفتم، به وقوع خواهد پیوست؛ و لکن بعد از غیبت و حیرتی که در آن پایدار نماند مگر کسانی که خالص کرده شده و دارای روح یقین باشند؛ آن چنان کسانی که خداوند در عالم ذر و روز ازل، عهد ولایت ما را از ایشان گرفته، ایمان را در دل هایشان نوشته و آنان را به روح خود تأیید فرموده است.

این ناچیز گوید: هرکس در این حدیث شریف و امثال آن به دیده بصیرت نظر نماید، دیگر از انکار منکرین و جحد جاحدین و ارتداد مرتدّین، هیچ تعجّب نکند.

چه؛

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا**ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

و ایضا شیخ طوسی از ابی وائل روایت کرده؛ گفت: حضرت امیر المؤمنین به سوی فرزندش حسین، نظر کرد و فرمود: «إنّ ابنی هذا سیّد، کما سمّاه اللّه سیّدا و سیخرج اللّه من صلبه رجلا باسم نبیّکم فیشبهه فی الخلق و الخلق یخرج علی حین غفله من النّاس و امامه من الحقّ و إظهار من الجور. و اللّه! لو لم یخرج لضربت عنقه، یفرح لخروجه أهل السّماء و سکّانها، یملأ الأرض عدلا، کما ملئت جورا و ظلما.»(۱)

یعنی به درستی که این پسرم سیّد است، چنان چه خدا او را سیّد نامیده. به زودی خدا از صلب او مردی بیرون می آورد که هم نام پیغمبر شماست و در صورت و سیرت، مانند او است. زمانی خروج فرماید که مردم در غمرات غفلت فرو رفته و در کار میراندن حق و آشکار داشتن جور باشند.

به خدا سوگند! زمانی که مأمور به خروج شود اگر در امتثال فرمان، تأخیری صورت گیرد، هرآینه خدا او را عقوبت فرماید و نابودش کند. جمیع سکّان ملأاعلی و

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۹۰.

قطّان عالم بالا از خروج او فرحناک شوند، زمین را پر از عدل وداد کند، چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد.

و ایضا احمد بن محمد بن عیّاش در مقتضب الاثر(۱) از زید بن وهب روایت نموده؛ گفت: ابو جحیفه و حارث بن عبد اللّه همدانی و حارث بن شرب حدیث کردند که در خدمت علی بن ابی طالب علیه السّلام بودیم، چون حسن به آن حضرت روی آورد، فرمود:

«مرحبا بابن رسول اللّه»! و چون حسین اقبال نمود، فرمود: «بأبی أنت و امّی یا أبا ابن خیره الإماء؛» یعنی، پدر و مادرم فدایت ای پدر پسر بهترین کنیزان!

عرض شد: یا امیر المؤمنین! چرا برای حسن چنان و برای حسین چنین می گویی؟

پسر بهترین کنیزان کیست؟

«فقال: ذاک الفقید الطّرید الشّرید، (م ح م د) بن الحسن بن علیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین علیه السّلام هذا و وضع یده علی رأس الحسین.»

فرمود: آن پسر بهترین کنیزان، (م ح م د)، پسر حسن است و او پسر علی است و علی پسر محمد، محمد پسر علی، علی پسر موسی، او پسر جعفر، جعفر پسر محمد، محمد پسر علی و علی پسر این حسین است، آن گاه دست مبارک بر سر حسین نهاد.

و ایضا از حضرت امام حسین علیه السّلام روایت کرده که از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از معنی این قول حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی» پرسیدند که عترت چه کسانی هستند؟

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: عترت، منم و حسن و حسین علیه السّلام و نه امام از فرزندان حسین که نهم ایشان، مهدی ایشان است؛ از کتاب خدای عزّ و جلّ جدا نمی شود و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نمی شود تا بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حوض او وارد شوند(۲).

۱- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۳۱.

۲- ر. ک: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۴۱- ۲۴۰.

[بشارت امام حسن (ع)] ۲ رفرفه

در بشارت حضرت امام حسن علیه السّلام به وجود و ظهور آن حضرت است،

صدوق در کمال الدّین (۱) از ابو سعید عقیصا روایت نموده که گفت: چون حضرت حسن بن علی علیهما السّلام با معاویه- لعنه اللّه- صلح کرد، بعضی از مردم او را ملامت نمودند.

آن حضرت فرمود: شما مصالح این صلح را نمی دانید. به خدا سوگند! آن چه من کردم برای شیعه من بهتر است از آن چه آفتاب بر او تابش کند یا از وی، غروب نماید. آیا نمی دانید من امام مفترض الطاعه بر شما هستم و یکی از دو سیّد شباب اهل بهشتم؟!

برحسب نصّ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عرض کردند: آری!

فرمود: آیا شما ندانسته اید که چون خضر علیه السّلام کشتی را شکست، کودک را کشت و دیوار را برپا بداشت، باعث سخط موسی گردید، چون حکمت آن بر موسی پنهان بود.

لکن کردار خضر نزد خدای تعالی از روی حکمت و صواب بود.

«أمّا علمتم أنّ ما منّا أحد إلّا و یقع فی عنقه، بیعه لطاغیه زمانه إلّا القائم الّذی یصلّی روح اللّه عیسی بن مریم خلفه؛ فإنّ اللّه یخفی ولادته و یغیّب شخصه لئلّا یکون لأحد فی عنقه بیعه و إذا خرج ذاک التّاسع من ولد أخی الحسین، ابن سیّده الإماء، یطیل اللّه عمره فی غیبته. ثمّ یظهره بقدرته فی صوره شابّ ابن دون أربعین سنه، ذلک لیعلم أنّ اللّه علی کلّ شی ء قدیر.»

آیا ندانسته اید که هیچ یک از ما نیست مگر آن که از طاغیه زمان خود، در گردن او بیعتی است و جز قائمی که روح اللّه عیسی بن مریم با او نماز کند؛ چراکه خدا ولادت او را پنهان فرماید و شخص او را غایب نماید تا بیعت کسی در گردن او نباشد.

چون نهمین از فرزندان برادرم حسین، پسر خاتون کنیزان، خروج کند، خدا زندگانی او را در زمان غیبتش دراز کند. آن گاه به قدرت خود او را به صورت جوانی که کمتر از چهل سال زندگی کرده باشد، آشکار فرماید این خرق عادت برای آن است که

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۶.

دانسته شود خدا بر هرچیز، تواناست.

و ایضا در کفایه الأثر(۱) از اصبغ بن نباته روایت کرده؛ قال: «سمعت الحسن بن علی علیهما السّلام یقول: الأئمّه بعد رسول اللّه اثنی عشر؛ تسعه من صلب أخی الحسین و منهم مهدی هذه الأمّه».

گفت: از حضرت حسن بن علی علیهما السّلام شنیدم که می فرمود: امامان بعد از رسول خدا دوازده نفراند؛ نه تن از صلب برادرم حسین باشند و از جمله آن ها، مهدی این امّت است.

ایضا از حضرت سیّد الساجدین روایت کرده، «قال: قال الحسن بن علی: الأئمّه بعد رسول اللّه عدد نقباء بنی اسرائیل و منّا مهدی هذه الأمّه».(۲)

فرمود که حضرت حسن بن علی علیه السّلام فرموده: امامان بعد از رسول خدا به شماره نقبای بنی اسراییل اند و از جمله ائمّه، مهدی این امّت است.

ایضا در کفایه الاثر از ابان بن ابی عیّاش از سلیمان قصری روایت نموده؛ گفت:

شماره امامان را از حسن بن علی سؤال کردم.

فقال: عدد شهور الحول.(۳) فرمود: شماره آن ها، شماره ماه های سال است.

[بشارت امام حسین (ع)] ۳ رفرفه

در بشارات حضرت امام حسین علیه السّلام به وجود و ظهور آن حضرت است.

صدوق در عیون (۴) و کمال الدّین (۵) و ابن عیّاش در مقتضب (۶) از عبد الرّحمن بن

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۲۳.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۲۳.

۳- همان، ص ۲۲۴.

۴- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۷.

۶- مقتضب الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۳.

سلیط روایت کرده اند؛ قال: قال الحسین بن علی بن ابیطالب: منّا اثنی عشر مهدیّا؛ اوّلهم، أمیر المؤمنین علیه السّلام و آخرهم، التّاسع من ولدی و هو القائم بالحقّ، یحیی اللّه به الأرض بعد موتها و یظهر به دین الحقّ علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون.

له غیبه یرتدّ فیها اقوام و یثبت علی الدّین فیها آخرون فیؤذون و یقال لهم: متی هذا الوعد إن کنتم صادقین؟

امّا إنّ الصّابرین فی غیبته علی الأذی و التکذیب بمنزله المجاهد بالسّیف بین یدی رسول اللّه.»

گفت: حسین بن علی علیهما السّلام فرمود: از ما دوازده راهبردار است که اوّل آن ها، امیر المؤمنین و آخرین آن ها، نهمین از فرزنـد من است. او قائم به حق است که خـدا به سـبب او زمین را بعد از مردنش زنده کند و به سـبب او دین حق را بر هردینی آشکار فرماید و غالب نماید؛ هرچند شرک ورزندگان به خدا کراهت داشته باشند.

برای او غایب شـدنی است که در زمان غیبت، اقوامی راه ارتـداد گیرنـد و اقوام دیگر پاینـده و پایـدار بماننـد. پس اذیّت کرده شوند و به ایشان گفته شود که این وعده- یعنی ظهور امام زمان- در چه زمان خواهد بود، اگر شما راستگویانید؟

آگاه باشـید به درستی که صبرکنندگان بر آزار و تکذیب منکرین و معاندین در زمان غیبت حضرت قائم- ارواحنا فداه- مانند کسی باشند که پیش روی پیغمبر با شمشیر جهاد کند.

ایضا در کفایه الاثر(۱) از جعده بن هبیره روایت کرده که گفت: مردی عدد ائمّه را از حسین بن علی علیه السّلام پرسش کرد. «فقال علیه السّلام: عدد نقباء بنی إسرائیل؛ تسعه من ولدی، آخرهم، القائم».

فرمود: شماره امامان چون شماره نقبای بنی اسراییل است؛ نه نفر از فرزندان من است که آخر ایشان، قائم است.

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۳۱.

ایضا صـدوق در کمال الدّین (۱) از حضـرت حسـین علیه السّـلام روایت نموده؛ قال: «قائم هذه الأمّه هو التّاسع من ولدی و هو صاحب الغیبه و هو الّذی یقسّم میراثه و هو حیّ.»

فرمود: قـائم این امّت، نهمین فرزنـد من و او صـاحب غیبت است. او آن چنان کسـی است که در حال زنـدگی میراثش تقسـیم شود.

ایضـا طبرسـی در احتجـاج از حضـرت علیّ بن الحسـین روایت کرده؛ قـال: «قال الحسـین بن علی علیهما السّـلام: فی التّاسع من ولدی، سنّه من یوسف و سنّه من موسی بن عمران و هو قائمنا أهل البیت یصلح اللّه تبارک و تعالی أمره فی لیله واحده.(۲)

گفت: حضـرت حسـین بن علی علیهما السّـلام فرمود: در نهمین فرزند من سنّتی از یوسف و سنّتی از موسی بن عمران است. او قائم ما اهل بیت است که خدا امر او را در یک شب اصلاح می فرماید.

[بشارت امام سجاد (ع)] ۴ رفرفه

در نصوص و بشارات حضرت سیّد السّاجدین به وجود و ظهور آن سرور است.

در کفایه الاثر(۳) از زید بن علیّ بن الحسـین علیهما السّلام روایت کرده که گفت: هنگامی که پدرم با بعضی از اصحاب خود نشسته بود، ناگاه مردی برخاسته، عرض کرد:

«یابن رسول اللّه! هل عهـد لکم نبیّکم کم یکون بعـده ائمّه؟» آیا پیغمبر، شـما را از این که بعـد از او چند نفر امام باشـند، آگاه کرد؟

«قال: نعم! اثنی عشر؛ عدد نقباء بنی اسرائیل.» فرمود: آری! دوازده نفرند به شماره نقبای بنی اسراییل.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۷.

۲- ر. ک: اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۰؛ کشف الغمه معرفه الائمه، ج ۳، ص ۳۲۹.

۳- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۳۸.

ایضا در کفایه الاثر(۱) از حسین بن علی بن الحسین روایت کرده؛ گفت: مردی شماره ائمّه را از پدرم پرسش کرد. «فقال: اثنی عشر؛ سبعه من صلب هذا، و وضع یده علی کتف أخی محمّد.»

فرمود: دوازده نفرند، هفت نفر از صلب این است و دست خود را بر شانه برادرم محمد گذاشت.

و ایضا در کفایه الاثر(۲) از ابو خالد کابلی روایت کرده که گفت: بر حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام داخل شدم در حالی که در محراب جلوس داشت، پس نشستم تا آن حضرت برگشت و به من روی نمود در حالی که دست بر محاسن مبارکش می گذاشت، عرض کردم: ای مولای من! مرا آگاه کن که بعد از تو چند نفر امام باشند؟

فرمود: هشت نفر.

عرض کردم: چگونه است؟

«قال: لأنّ الأئمّه بعد رسول اللّه اثنی عشر إماما عدد الأسباط؛ ثلاثه من الماضین، أنا الرّابع و ثمانیه من ولدی أئمّه أبرار؛ من احبنا و عمل بأمرنا کان معنا فی السّنام الأعلی و من أبغضنا وردّنا أو ردّ واحدا منّا، فهو کافر باللّه و آیاته.»

فرمود: برای این که امامان بعد از رسول خدا دوازده نفر و به شماره اسباط بنی اسراییل اند؛ سه نفر از گذشتگانند، من چهارمین باشم و هشت نفر از فرزندان من اند که همه امام های نیکو باشند؛ هرکس ما را دوست بدارد و به فرموده ما رفتار کند، در بلندترین مقامات با ما است و هرکس به ما بغض ورزد و تمامی ما یا یکی از ما را ردّ کند، کافر خواهد بود.

ایضا صدوق در کمال الدّین (۳) از سعید بن جبیر از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام روایت کرده «قال: القائم منّا تخفی ولادته علی النّاس حتّی یقولوا لم یولد بعد،

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۳۹.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۳۷- ۲۳۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۲۳- ۳۲۲.

لیخرج حین یخرج و لیس لأحد فی عنقه بیعه.»

فرمود: ولادت قائم ما پنهان بر مردم باشد تا این که می گویند هنوز متولد نشده.

پنهان بودن ولادت برای این است که خروج فرماید و آن در حالی است که از هیچ کس بر گردن او بیعتی نباشد.

این ناچیز گوید: اگرچه در این خبر بر مهدویّت و قائمیّت حضرت حجّه بن الحسن- ارواحنا فداه- و بر اثنا عشریّت ائمّه تصریح نمی باشد، لکن چون صریح در خفای ولادت حضرت قائم است، این معنی در غیر حضرت حجه بن الحسن- ارواحنا فداه- ادّعا نشده، پس این خبر از نصوص قائمیّت آن حضرت خواهد بود.

و ایضا کلینی (۱) در کافی از ثمالی روایت کرده؛ «قال: سمعت علی بن الحسین یقول: إنّ اللّه خلق محمّدا و علیّا و أحد عشر من ولده من نور عظمته. فأقامهم أشباحا فی ضیاء نوره یعبدونه، قبل خلق الخلق، یسبّحون اللّه و یقدّسونه و هم الأئمّه من ولد رسول اللّه.»

گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام، شنیدم که می فرمود: به درستی که خدا محمد و علی و یازده نفر از فرزندان علی را از نور عظمت خود آفرید، پس آنان را برپا می داشت در حالی که در روشنی و تابش نور خویش اشباح بودند؛ پیش از آفرینش آفریدگان، خدا را عبادت می کردند و ذات مقدّس او را تسبیح و تقدیس می نمودند. آن یازده نفر از فرزندان علی، امامان از فرزندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشند.

[بشارت امام باقر (ع)] ۵ رفرفه

در بشارات حضرت باقر علیه السّلام به وجود و ظهور آن حضرت است.

مسعودی در اثبات الوصیّه (۲) از ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت نموده؛ قال:

۱- الکافی، ج ۱، صص ۵۳۱- ۵۳۰.

۲- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۸.

«یکون منّا بعد الحسین، تسعه تاسعهم، قائمهم و هو أفضلهم.»

فرمود: بعد از حسین، نه نفر امام از ما می باشد که نهمین ایشان، قائم آن ها و او برتر از آنان است.

ایضا مسعودی در اثبات الوصیّه (۱) و نعمانی در غیبت (۲) خود از علیّ بن حمزه روایت نموده که گفت: من بودم و ابو بصیر و یکی از موالی حضرت باقر علیه السّلام با ما بود.

پس برای ما حدیث کرد که از حضرت باقر شنیده که فرمود: «منّا اثنی عشر محدّثا، القائم، السّابع بعدی»؛ از ما، دوازده نفر محدّث باشند که بعد از من، قائم، هفتمین است.

ابو بصیر برخاسته، گفت: من شهادت می دهم که خود، این خبر را چهل سال است از آن حضرت شنیده ام.

ایضا نعمانی در غیبت (۳) و کراجکی در کنز الفوائد(۴) از ابو حمزه ثمالی روایت کرده اند؛ گفت: روزی خدمت حضرت باقر علیه السّلام مشرّف بودم، چون حاضرین پراکنده شدند، فرمود: ای ابو حمزه! از جمله محتوماتی که نزد خدای تعالی تبدیل پذیر نیست، قیام قائم ما است. هرکس در آن چه می گویم شک کند، خدا را در حالتی ملاقات نماید که کافر به او و جاحد بر او است.

«ثمّ قال: بأبی و امّی المسمّی باسمی و المکنّی بکنیتی السّابع بعدی! بأبی من یملأ الأرض عدلا و قسطا، کما ملئت ظلما و جورا.

و قال: یا أبا حمزه! من أدرکه فلم یسلم له، فما سلّم لمحمّد و علیّ و قد حرّم اللّه علیه الجنّه و مأواه النّار و بئس مثوی الظّالمین ...، الخ.»

بعد از آن فرمود: پدرم و مادرم فدای همنام و هم کنیه من، هفتمین امام بعد از من!

۱- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۹.

۲- الغیبه، صص ۹۷- ۹۶.

۳- الغیبه، ص ۸۶.

۴- ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۹۵.

پدرم فدای آن کسی که زمین را پر از عدل وداد می کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد! و فرمود: ای ابو حمزه! هرکس او را ادراک کند و از او اطاعت نکند، پس محمد و علی را اطاعت نکرده و به تحقیق خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است و بد است آرامگاه ستمکاران.

ایضا مسعودی در اثبات الوصیّه (۱) و نعمانی در غیبت (۲) به اندک اختلاف در لفظ از امّ هانی ثقفیّه روایت کرده اند که گفت: خدمت حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: معنی قول خدای تعالی: فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ* الْجَوارِ الْكُنَّسِ (۳) چیست؟

«قال لی: یا امّ هانی! إمام یخنّس نفسه حتّی ینقطع عن الناس علمه سنه ستّین و مأتین ثمّ یبدو کالشّهاب الواقد فی لیله الظّلماء. فإن أدرکت ذلک الزمان قرّت عیناک و فی روایه المسعودی: کالشّهاب الوقّاد فإن أدرکت زمانه ...»

خلاصه ترجمه آیه مبارکه برحسب ظاهر این است: سوگند به ستارگان پنهان و پیداشونده که سیرکنندگان، پنهان شونده اند.

امّ هانی گوید: از معنی آیه مبارکه پرسیدم. حضرت فرمود: مقصود از پنهان شونده مراجعت کننده، امامی است که در سنه دویست و شصت خود را پنهان کند تا علم به او از مردم انقطاع گیرد. بعد از غیبت و پنهانی مانند شهاب برافروخته در شب تاریک، آشکار گردد. پس اگر آن زمان را ادراک کنی، چشمانت خنک شود، یعنی بسیار خوشحال گردی.

اقول: بنابر اکثر و اشهر روایات، وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در سال دویست و شصت واقع شد که مبدأ امامت و غیبت حضرت امام غائب قائم- ارواحنا له الفداء- است.

۱- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب علیه السّلام، ص ۳۶۵.

۲- الغیبه، ص ۱۴۹.

۳- سوره تکویر، آیه ۱۵ و ۱۶.

ایضا نعمانی در غیبت (۱) از زراره روایت نموده گفت: از حضرت باقر شنیدم که می فرمود: «إنّ للغلام، غیبه قبل أن یقوم و هو المطلوب تراثه.»

قلت: و لم ذلک؟

قال: یخاف، و أومی بیده إلی بطنه؛ یعنی القتل.

به درستی که برای کودک، پنهان شدنی پیش از قیام است و او کسی است که میراثش طلب کرده می شود.

عرض کردم: سبب پنهان شدن او چیست؟

فرمود: بیم کشته شدن را دارد.

[بشارت امام صادق (ع)] ۶ رفرفه

در نصوص و بشارات حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به وجود و ظهور آن سرور است.

صدوق در کمال الدّین (۲) به دو سند متّصل از حضرت صادق روایت کرده؛ «قال:

من أقرّ بجمیع الأئمّه و جحد المهدی، کان کمن أقرّ بجمیع الأنبیاء و جحد محمّدا نبوّته.

فقیل له: یابن رسول اللّه! فمن المهدّی من ولدک؟

قال: الخامس من ولد السّابع؛ یغیب عنکم شخصه و لا یحلّ لکم تسمیته.»

فرمود: هرکس به تمامی ائمّه اقرار کند و مهدی را انکار کند، مانند کسی است که به تمامی پیغمبران اقرار نماید ولی پیغمبری محمد را انکار کند.

عرض شد: یا ابن رسول اللّه! مهدی از فرزندان کیست؟

فرمود: پنجمی از اولاد هفتمین است؛ جسم او از شما پنهان شود و بردن اسم او برای

۱- الغیبه، ص ۱۶۶.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۳.

شما روا نیست.

ایضا صدوق در کمال الدّین (۱) از مفضّل روایت کرده؛ «قال: قال الصّادق علیه السّلام: إنّ اللّه تبارک و تعالی خلق أربعه عشر نورا قبل الخلق بأربعه عشر ألف عام، فهی أرواحنا.

فقیل له: یا ابن رسول اللّه! و من الأربعه عشر؟

فقال: محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الأئمه من ولد الحسین.

آخرهم، القائم الّذی یقوم بعد غیبته، یقتل الدجّال و یطهّر الأرض من کلّ جور و ظلم.»

گفت: حضرت صادق فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات، چهارده نور را خلق فرمود که ارواح ما باشند.

عرض شد: یا ابن رسول اللّه! این چهارده کدامند؟

فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین. آخرین آن ها، قائم آن چنانی است که بعد از غایب شدنش قیام فرماید، دجّال را بکشد و زمین را از هرجور و ظلم پاک کند.

ایضا صدوق در کمال الدّین (۲) از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده؛ «قال:

سمعته یقول: منّا اثنی عشر مهدیّا؛ مضی سته و بقی ستّه، یصنع اللّه فی السّادس ما أحبّ.»

گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم، می فرمود: از ما دوازده هدایت یافته یا هدایت کننده است؛ شش نفر گذشته اند و شش نفر باقی باشند، خدا در حقّ ششم، آن چه را که دوست دارد، به جا بیاورد.

ایضا صدوق در کمال الدّین (۳) از ابو بصیر روایت کرده؛ «قال: سمعت أبا عبد اللّه یقول: انّ سنن الأنبیاء ما وقع علیهم من الغیبات، جاریه فی القائم منّا أهل البیت

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۵.

۲- همان، ص ۳۳۸.

۳- همان، ص ۳۴۵.

حذوا النّعل بالنّعل و القذّه بالقذّه.

قال أبو بصیر: فقلت له: یابن رسول اللّه و من القائم منکم أهل البیت؟!

فقال: یا أبا بصیر! هو الخامس من ولد ابنی موسی، ذلک ابن سیّده الإماء. یغیب غیبه، یرتاب فیها المبطلون. ثمّ یظهره اللّه عزّ و جلّ، فیفتح اللّه علی یدیه مشارق الأرض و مغاربها و ینزّل روح اللّه عیسی بن مریم فیصلّی خلفه. و تشرق الأرض بنور ربّها و لا تبقی فی الأرض بقعه عبد فیها غیر اللّه عزّ و جلّ إلّا عبد اللّه فیها و یکون الدّین کلّه للّه و لو کره المشرکون.»

گفت: از حضرت صادق شنیدم که می فرمود: به درستی که آن چه بر پیغمبران واقع شده از غایب شدن، در قائم ما اهل بیت، بدون تفاوت جاری است مانند مطابقه نعل با نعل و پر تیر با پر تیر که با یکدیگر برابر و بلاتفاوتند.

ابو بصیر گفت: عرض کردم: یابن رسول اللّه قائم شما اهل بیت کیست؟

فرمود: ای ابو بصیر! پنجمین از فرزندان پسرم موسی است، او پسر خاتون کنیزان است.

از چشم مردمان پنهان شود، پنهان شدنی که موجب شکّ و ریب اهل باطل و عیب گردد. بعد از آن، خدای عزّ و جلّ او را آشکار فرماید. پس به دست او، تمامی روی زمین را بگشاید و عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و در نماز به او اقتدا کند.

زمین به سبب نور پرورش دهنده خود درخشنده شود و در زمین بقعه ای باقی نماند که در آن غیرخدا پرستش شده باشد، جز آن که ذات مقدّس خداوند در آن پرستش شود و تمام دین برای خدا بوده باشد؛ هرچند شرک ورزندگان کراهت داشته باشند.

ایضا نعمانی (۱) به دو طریق و شیخ طوسی (۲) از حازم بن حبیب روایت کرده اند؛ «قال: قال أبو عبد اللّه یا حازم! إنّ لصاحب هذا الأمر، غیبتین یظهر فی الثّانیه، إن جائک من یقول إنّه نقض یده من تراب قبره، فلا تصدّقه!»

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۷۲.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۲۴.

گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای جازم. به درستی که برای صاحب این امر، دو غیبت است که در غیبت دوّمین ظهور می کند، اگر کسی نزد تو بیاید و بگوید دست خود را از خاک قبر او افشانده؛ او را تصدیق مکن!

ایضا فضل بن شاذان در کتاب غیبت (۱) از عبد اللّه بن سنان روایت کرده که گفت:

پدرم از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام درباره سلطان عادل، سؤال کرد، آن حضرت فرمود: او آن کسی است که خدای تعالی اطاعت او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان و جنّیان، فرض گردانیده است و او سلطانی بعد از سلطانی است تا آن که به سلطان دوازدهم منتهی شود.

آن گاه مردی از اصحاب آن حضرت، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا برای ما توصیف کن!

فرمود: کسانی اند که خدای تعالی درباره ایشان فرموده: أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (۲) و آن کسانی اند که خاتم ایشان، کسی است که در زمان دولت او عیسی علیه السّلام از آسمان فرود خواهد آمد و در خلف او نماز خواهد گذارد، او است آن کسی که دجّال را خواهد کشت، مشارق و مغارب زمین را مفتوح خواهد ساخت و پادشاهی او تا روز قیامت خواهد کشید.

[بشارت امام کاظم (ع)] ۷ رفرفه

در بشارات حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام به وجود و ظهور آن سرور است.

در کفایه الاثر(۳) از علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی علیه السّلام روایت نموده که فرمود: هرگاه پنجمی از اولاد هفتمین، مفقود شود، پس خدا را بپرهیزید، خدا را در

۱- ر. ک: کفایه المهتدی،[گزیده]، ص ۲۹۲، حدیث سی و نهم.

۲- سوره نسا، آیه ۵۹.

۳- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۶۹.

نگاه داشتن دین خود بپرهیزید تا کسی شما را از دین خودتان، زایل نکند!

ای پسرک من! به درستی که صاحب این امر از پنهان شدنی ناچار است تا این که از این امر برمی گردد، کسی که قایل به آن بوده است.

این است و جز این نیست، این پنهان شدن قائم آل محمد، امتحانی از جانب خدای عزّ و جلّ است که آفریدگانش را به غایب نمودن ولیّ خود، امتحان فرماید. اگر پدران و اجداد شما، دینی را صحیح تر از این دین می دانستند، هرآینه آن را پیروی می نمودند.

گفتم: ای سیّد من! پنجمین از اولاد هفتمین کیست؟

گفت: ای پسرک من! عقل شما کوچک تر از ادراک این امر و دانش های شما تنگ تر از حمل آن است. لکن اگر زندگی نمایید، زود باشد که او را دریابید.

ایضا صدوق در کمال الدّین (۱) و خزّاز در کفایه الاثر(۲) از محمد بن زیاد ازدی روایت نموده اند؛ گفت: از سیّد خود، حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام معنی این قول خدای تعالی را پرسیدم: وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً(۳)؛ و خدا نعمت های پیدا و پنهان خود را بر شما فراوان نموده.

فرمود: نعمت آشکار حضرت پروردگار، امام آشکار و نعمت پنهانی او، امام پنهان است.

عرض کردم: آیا در میان امامان کسی هست که پنهان شود؟

فرمود: آری! جسم او از دیده های مردم پنهان شود و ذکر او از دل های مؤمنین پنهان نشود. او دوازدهمین از ما است، خدا هرسختی را برای او هموار کند و هر سرکشی را برای او رام کند، گنج های زمین را برای او آشکار فرماید و هردور را برای او نزدیک نماید، به سبب او هرستمکار بیدادگر را تباه فرماید و به دست او هرشیطان رانده شده را نابود گرداند.

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۷۱- ۲۷۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۶۹- ۳۶۸.

۳- سوره لقمان، آیه ۲۰.

او پسر خاتون کنیزان است؛ آن چنان کسی که ولادت او بر مردم پنهان شود و بردن اسم او برای مردم روا نباشد تا زمانی که خدای عزّ و جلّ او را آشکار فرماید، پس زمین را به سبب او پر از عدل وداد کند، چنان چه از جور و بیداد پر شده باشد.

ایضا صدوق در کمال الدّین (۱) از ابن عبّاس بن عامر روایت کرده؛ «قال: سمعت أبا الحسن موسی علیه السّلام یقول: صاحب هذا الأمر یقول النّاس لم یولد بعد.»

گفت: از موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر- یعنی قائم آل محمد- کسی است که مردم در حقّ او گویند هنوز متولّد نشده است.

و ایضا در کفایه الاثر(۲) از یونس بن عبد الرّحمن روایت کرده که گفت: خدمت حضرت موسی بن جعفر شرفیاب شدم و عرض کردم: آیا قائم به حق تویی؟

فرمود: من قائم به حق هستم و لیکن آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک کند و آن را پر از عدل کند، چنان که پر از جور شده باشد، پنجمین از فرزندان من است که از جهت بیم جان خود، غیبتی دراز کند. در زمان غیبت او قوم هایی از دین برگردند و قوم های دیگر بر دین خویش بپایند.

آن گاه فرمود: خوشی برای شیعیان ما است که در زمان غایب بودن قائم ما به دوستی ما چنگ زنند و بر موالات ما و بیزاری از دشمنان ما پایدار باشند. آنان از ما هستند و ما از آن هاییم. آن ها خشنودند که ما امامشان باشیم، ما خشنودیم که ایشان شیعیان ما باشند و خوشی برای آن ها است. به خدا سوگند، روز قیامت با ما و در درجه ما خواهند بود!

[بشارت امام رضا (ع)] ۸ رفرفه

در بشارات حضرت علی بن موسی الرّضا به وجود و ظهور آن بزرگوار است.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۶۰.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۷۰- ۲۶۹.

صدوق در عیون (۱) و علل (۲) از سلطان سریر ارتضی، حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام روایت نموده که فرمود: گویا با شیعه هستم و حال آن ها را نگرانم هنگام گم کردن آن ها، سوّمین فرزندی را که از فرزند من است، حالتی پدید می شود که برای خود محلّ رعایت و چشم داشت و پناهی طلب می کنند، پس آن را نمی یابند.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نیافتن مرعی از برای چیست؟

فرمود: به علّت این که امام آن ها از ایشان پنهان گردد.

عرض کردم: سبب پنهان شدن او چیست؟

فرمود: برای این که زمانی که به شمشیر قیام فرماید، برای هیچ کس در گردن آن جناب بیعت نباشد.

ایضا کلینی در کافی (۳) و نعمانی در غیبت (۴) از ایوب بن نوح روایت کرده اند که گفت: خدمت حضرت ابو الحسن الرضا- علیه آلاف التحیّه و الثناء- عرض کردم: به درستی که من امیدوارم تو صاحب این امر- یعنی قائم آل محمد- بوده باشی و بدون اعمال شمشیر، کار تو انجام پذیرد. چراکه با تو بیعت شده و به نام تو سکّه زده شده است.

«فقال علیه السّلام: ما منّا أحد اختلف إلیه الکتب و اشیر إلیه بالأصابع و سئل عن المسائل و حملت إلیه الأموال إلّا اغتیل أو مات علی فراشه حتّی یبعث اللّه لهذا الأمر غلاما منّا خفیّ الولاده و المنشأ غیر خفیّ فی نسبه.»

پس فرمود: نیست از ما کسی که به سوی او نامه ها آورده و از نزد او برده شود و با انگشت ها به سوی او اشاره کرده اید و از مسألت ها پرسیده شود و مال ها به جانب او حمل کرده شود مگر این که از روی مکر و خدعه کشته شود یا بر فراش بمیرد، تا زمانی

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱.

۴- الغیبه، ص ۱۶۸.

که خدا جوانی از ما را برای این امر برانگیزاند که ولادت و نشو او پنهان و نسب او غیر نهان است.

ایضا در کفایه الاثر(۱) از حسن بن خالد روایت نموده؛ گفت: حضرت علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام فرمود: دین نیست برای آن کس که ورع ندارد، به درستی که گرامی ترین شما نزد خدای تعالی کسی است که اتقی باشد، یعنی، عمل او به تقیّه پیش باشد.

بعد از آن فرمود: به درستی که خدا به سبب چهارمین از فرزندان من- پسر خاتون کنیزان- زمین را از هرجور و ظلم پاک فرماید. او آن چنان کسی است که مردم در ولادتش شک نمایند و او صاحب غیبت است. چون خروج کند، زمین از نور پرورنده او روشن و ترازوی عدل میان مردم گذارده شود، هیچ کس بر هیچ کس ستم نکند. او آن چنان کسی است که زمین برایش پیچیده شود و برای او سایه نباشد.

او آن چنان کسی است که در زمان ظهورش، منادی از آسمان ندایی دردهد که جمیع مردم زمین، آن را بشنوند و آن ندا این است: ای اهل زمین، آگاه باشید! به درستی که حجّت خدا، نزد خانه خدا ظاهرشده. پس پیروی اش کنید و راه متابعتش گیرید! چراکه حق در او و با اوست و آن قول خدای عزّ و جلّ است که در این آیه وافی هدایت می فرماید:

«روزی که منادی از جای نزدیکی ندا کند و روزی که صیحه را بشنوند، به راستی آن روز، روز خارج شدن است».(۲) یعنی، روز خروج فرزند من، قائم مهدی است.

[بشارت امام جواد (ع)] ۹ رفرفه

در بشارات حضرت جواد- سلام اللّه علیه- به وجود و ظهور آن بزرگوار است:

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۳۷۵- ۳۷۴.

۲- سوره ق، آیات، ۴۲- ۴۱.

صدوق در کمال الدّین (۱) از جناب عبد العظیم حسنی روایت کرده که گفت:

خدمت آقای خود، حضرت امام محمد تقی علیه السّلام شرفیاب شدم و مرا آهنگ آن بود که از حضرت پرسش کنم؛ آیا قائم، همان مهدی است یا دو کس می باشند؟

پیش از پرسش، خود آن حضرت ابتدا به سخن کرده، فرمود: ای ابو القاسم! به درستی که قائم از ما، همان مهدی آن چنانی است که واجب است در زمان غایب بودنش انتظار کشیده شود و در زمان ظهورش اطاعت کرده شود. او سوّمین از فرزندان من است.

سوگند به آن کس که محمد را به پیغمبری برانگیخته و ما را به امامت مخصوص داشته، اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، هرآینه خدا آن روز را آن قدر دراز فرماید تا زمانی که خروج کند، پس زمین را پر از عدل وداد کند. چنان چه از ظلم و جور، پر شده باشد.

به درستی که خدای تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح می کند، چنان که امر کلیم خود، موسی را اصلاح فرمود که رفت برای اهل خود آتشی برگیرد، پس برگشت در حالی که او رسول و نبی بود. بعد از این کلمات فرمود: برترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.

ایضا در کفایه الاثر(۲) از جناب عبد العظیم حسنی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السّلام عرض کردم: امیدوارم از میان اهل بیت محمد، تو قائمی باشی که زمین را پر از عدل وداد کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

فرمود: ای ابو القاسم! از ما نیست مگر قیام کننده به امر خدا و هدایت کننده به سوی دین خدا، من قائم آن چنانی نیستم که خدا به سبب او زمین را از اهل کفر و جحود پاک کند و آن را پر از عدل وداد گرداند.

آن قائم کسی است که ولادت او بر مردم نهان باشد و جسم او از آن ها غایب گردد،

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۷.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۸۲- ۲۸۱.

بردن اسم او برای ایشان روانیست و او هم نام و هم کنیّه رسول خدا باشد. او آن چنان کسی است که زمین برایش در نورد دیده شود و هرسرکش برایش رام گردد. از اصحابش سی صد و سیزده مرد از اطراف زمین به شماره اصحاب بدر سوی او جمع آیند؛ و آن معنی گفتار خدای عزّ و جلّ است: «هرکجا که باشید، تمامی شما را خدا می آورد؛ به درستی که خدا بر هرچیز تواناست».(۱)

چون این عدّه برای او فراهم آیند، امر خود را آشکار فرماید و چون از برای او عقد کامل شود که ده هزار مرد باشد، به اذن خدا، خروج نماید. پس دشمن های خدا را بر دوام بکشد تا زمانی که خدای تبارک و تعالی خشنود شود.

جناب عبد العظیم گفت: عرض کردم: ای سیّد من! چگونه می داند که خدا خشنود شده؟

فرمود: یلقی فی قلبه الرّحمه؛ رحمت را در دلش بیفکند.

ایضا در کفایه الاثر(۲) از صقر بن ابی دلف روایت کرده گفت: از حضرت امام محمد تقی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: امام بعد از من، پسرم علی است. فرمان او، فرمان من و گفتار او، گفتار من و طاعت او، طاعت من است و امام بعد از او، پسرش حسن است. امر او، امر پدر او و گفتار او، گفتار پدر او و طاعت او، طاعت پدر او است.

بعد از آن ساکت شد. آن گاه خدمتش عرض کردم: یابن رسول اللّه! امام بعد از حسن علیه السّلام کیست؟ پس گریست گریستن شدیدی! بعد از آن فرمود: به درستی که بعد از حسن، پسر او، قائم به حق است که انتظار کشیده خواهد شد.

عرض کردم: یابن رسول اللّه! چرا قائم نامیده شده؟

فرمود: برای این که بعد از مردن ذکرش و مرتدّ شدن بیشترین قایل به امامتش، قیام می فرماید.

عرض کردم: برای چه منتظر نامیده شده؟

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص ۲۸۴- ۲۸۳.

فرمود: به درستی که برای او غایب شدنی است که روزهایش بسیار و زمانش بسی دراز باشد، پس کسانی که عقیده شان خالص است، خروج او را انتظار برند، اهل شکّ و ریب او را انکار نمایند، جحدکنندگان او را استهزا کنند، وقت معیّن کنندگان، در غیبت او دروغ گویند، شتاب گیرندگان در او، هلاک گردند و تسلیم شوندگان نجات یابند.

[بشارات امام هادی (ع)] ۱۰ رفرفه

در بشارات جناب امام علی النقی علیه السّلام به وجود و ظهور آن سرور است.

کلینی در کافی (۱) و مسعودی در اثبات الوصیّه (۲) و صدوق در کمال الدّین (۳) و علی بن محمد در کفایه الاثر(۴) از ابو هاشم جعفری روایت کرده اند که گفت: از حضرت امام علی النقی علیه السّلام شنیدم که می فرمود: «الخلف من بعدی ابنی الحسن علیه السّلام فکیف لکم بالخلف بعد الخلف؟»

بعد از من خلیفه و جانشین، پسرم حسن است. پس با جانشین بعد از جانشین چگونه هستید؟

عرض کردم: برای چه؟ خدا مرا فدای تو قرار دهد!

«فقال: لأنّکم لا ترون شخصه و لا یحلّ لکم ذکره باسمه؛» فرمود: به جهت آن که جسم او را نبینید و یاد کردن او به اسم برای شما حلال نباشد.

عرض کردم: پس چگونه یادش کنیم؟

فرمود: بگویید: «الحجّه من آل محمّد.»

ایضا صدوق در کمال الدّین (۵) از اسحاق بن یعقوب، روایت کرده؛ «قال:

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸.
۲- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۴.
۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۱.
۴- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۸۹.
۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۶۰.

سمعت أبا الحسن علّی بن محمّد یقول: صاحب هذا الأمر من یقول النّاس لم یولد.»

بعد گفت: از حضرت امام علی النقی علیه السّلام شنیدم، می فرمود: صاحب امر مهدویّت کسی است که مردم در حقّش بگویند هنوز ولادت نیافته است.

ایضا صدوق در کمال الدّین (۱) از علی بن عبد الغفّار روایت نموده که گفت: چون حضرت امام محمد تقی علیه السّلام از دنیا رفت، شیعیان نامه ای به حضرت امام علی النقی علیه السّلام فرستاده و از امام وقت پرسیدند.

امام در جواب، مرقوم فرمود: «الأمرلی ما دمت حیّا. فإذا نزلت بی مقادیر اللّه تبارک و تعالی، إمامکم الخلف منّی و أنّی لکم من بعد الخلف؟!» مادامی که زنده ام، امر امامت برای من است. چون تقدیرات خدای تعالی بر من فرود شد، امام شما پسر من است که خلیفه من باشد و کجاست برای شما دست رسی به خلف بعد از خلف؟!

ایضا مسعودی در اثبات الوصیّه (۲) از عبد اللّه بن جعفر حمیری از حضرت امام علی النقی روایت کرده؛ «قال: لا تعادوا و الأیّام فتعادیکم»! فرمود: با روزها دشمنی نکنید که با شما دشمنی کنند!

از معنی آن پرسش شد، فرمود: برای آن دو معنی است؛ ظاهری و باطنی. «أمّا الظاهر فالسّبت لنا و الأحد لشیعتنا و الإثنین لأعدائنا و تمّ الحدیث.»

و الباطن فالسّبت، رسول اللّه و الأحد، أمیر المؤمنین و الإثنین، الحسن و الحسین، و الثلثا، علیّ بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد، و الأربعاء، موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمد بن علی و أنا، و الخمیس، الحسن إبنی و الجمعه ابنه و علیه یجتمع هذه الأمّه ثمّ قرأ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»(۳) ثمّ قال لی: نحن بقیه اللّه.»

امّا ظاهر آن است که سبت روز شنبه برای ما و روز یک شنبه برای شیعیان ما و

۱- همان، ص ۳۸۲.

۲- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۶.

۳- سوره هود، آیه ۸۶.

روز دوشنبه برای دشمنان ماست و حدیث تمام شد.

و امّا باطن، پس شنبه، رسول خدا می باشد تا آن جا که می فرماید: پنج شنبه، حسن پسر من و جمعه، پسر او است و این امّت گرد او آید. بعد از آن تسمیه نموده، آیه بقیه اللّه را خواند. آن گاه فرمود: ما بقیه اللّه هستیم.

ایضا در کفایه الاثر(۱) از جناب عبد العظیم حسنی روایت شده که گفت: خدمت حضرت امام علی النقی علیه السّلام شرفیاب شدم، چون چشم مبارکش بر من افتاد، فرمود:

«مرحبا بک یا أبا القاسم! أنت ولیّنا حقّا؛» مرحبا به تو ای ابو القاسم! تو از روی حقیقت ولیّ ما باشی.

عرض کردم: یابن رسول اللّه! اراده من آن است که دین خود را بر حضرت تو عرضه دارم، اگر مرضیّ و پسندیده است، بر آن پاینده باشم تا خدای عزّ و جلّ را دیدار کنم.

فرمود: «هات یا أبا القاسم»! آن چه دانی بیاور و عقاید خویش را بگو!

عرض کردم: به درستی که من می گویم خدا یکتاست و مانندی برای او نیست، از دو حدّ ابطال و تشبیه خارج است و این که خدا جسم، صورت، جوهر و عرض نیست.

بلکه او جسم کننده جسم ها و صورتگر صورت ها و آفریننده اعراض و جواهر است.

او پروردگار هرچیز و مالک و جاعل و پدیدآورنده است.

و اعتقاد من این است که محمد صلّی اللّه علیه و آله که بنده و فرستاده خداست، خاتم تمام پیغمبران است؛ بعد از آن حضرت تا روز قیامت، پیغمبری نخواهد بود و این که شریعت او، خاتم همه شریعت هاست و شریعتی بعد از شریعت او تا روز قیامت نیست.

عقیده من این است که امام و خلیفه و ولیّ امر بعد از حضرت محمد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است، بعد از آن حسن علیه السّلام، آن گاه حسین علیه السّلام است، پس علی بن الحسین علیهما السّلام، بعد از او محمد است، آن گاه جعفر، پس موسی است، بعد از او علی، آن گاه محمد بن علی و بعد از او امامت و خلافت خاصّ حضرت تو است.

۱- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۸۸- ۲۸۶.

«فقال علیه السّلام: و من بعدی الحسن ابنی. فکیف للنّاس بالخلف من بعده؟

قال: و قلت: و کیف ذلک یا مولای؟!

قال: لأنّه لا یری شخصه و لا یحلّ ذکره باسمه حتّی یخرج. فیملاء الأرض قسطا و عدلا. کما ملئت جورا و ظلما.»

فرمود: و بعد از من، پسر من است. پس برای مردم چگونه خواهد بود به فرزندی که بعد از او و خلیفه او است؟

گفت: عرض کردم: خلف بعد از حسن چگونه است که مایه حیرت می باشد؟

فرمود: به جهت این است که جسمش دیده نشود و یاد کردن اسمش حلال نباشد تا زمانی که خروج کند، آن گاه زمین را پر از عدل وداد کند، چنان که از جور و بیداد پر شده باشد.

عبد العظیم گفت: به امامت حسن و مهدویّت عرض کردم، پس به او اقرار و اعتراف دارم و می گویم به درستی که ولیّ ایشان، ولیّ خدا و عدوّ ایشان، عدوّ خدا و طاعت آنان، طاعت خدا و نافرمانی آن ها، نافرمانی خداست.

و می گویم به درستی که معراج، حق و سؤال در قبر، حق است و به درستی که بهشت، حق و جهنّم حق و صراط و میزان، حق است، این که قیامت، هرآینه خواهد بود و هیچ ریبی در آن نیست و این که خدا کسانی را که در قبور خفته و در خانه گور نهفته اند، بر می انگیزاند.

می گویم به درستی که فرایض واجبه بعد از ولایت، نماز، زکات، روزه، حجّ، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است.

«فقال علیّ بن محمّد: یا أبا القاسم! هذا و اللّه دین اللّه؛ الذّی ارتضاه لعباده، فاثبت علیه! ثبّتک اللّه بالقول الثّابت فی الحیوه الدّنیا و فی الآخره!»

آن حضرت بعد از اقرار جناب عبد العظیم به آن عقاید حقّه، فرمود: ای ابو القاسم! به خدای سوگند، دین خدا این است؛ آن چنان دینی که برای بندگان خویش پسندیده و اختیار فرموده است، پس بر این دین پاینده باش! خداوند به سبب اعتقاد به این گفتار

پایدار، تو را در دنیا و آخرت پایدار دارد!

ایضا صدوق در کمال الدّین (۱) و شیخ طوسی در غیبت (۲) از بشر بن سلیمان نحّاس خبر مفصّلی روایت کرده اند که مشتمل است بر کیفیّت احوال ملیکه، دختر پسر قیصر روم که همان نرجس است و تزویج نمودن او برای حضرت امام حسن عسکری در عالم رؤیا توسط رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و عیسی علیه السّلام، انداختن او خودش را میان اسرای روم، آوردن او به بغداد و فرستادن بشر بن سلیمان از طرف حضرت امام علی النّقی علیه السّلام برای خریداری او و از عمر بن یزید برده فروش تا آن جا که گفت: بعد از خریداری نرجس خاتون، چون به سرّ من رأی آمدیم و حضور حضرت امام علی النّقی شرفیاب گردید، به او فرمود: خدا چگونه عزّت اسلام و ذلّت نصرانیّت و شرافت اهل بیت محمد صلّی اللّه علیه و آله را به تو نشان داد؟ عرض کرد: چگونه آن چه را از من، به آن داناتری، برای شما توصیف کنم؟

حضرت فرمود: می خواهم به تو اکرامی فرمایم؛ کدام یک نزد تو محبوب تر است؟

ده هزار دینار به تو عطا فرمایم یا این که تو را به شرافت ابدیّه بشارت دهم.

گفت: این که مرا به شرافت ابدیّه بشارت دهی.

فرمود: بشارت باد تو را به فرزند ارجمندی که مالک مشرق و مغرب دنیا شود و زمین را پر از عدل وداد کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد!

عرض کرد: این مولود مسعود از کدام بزرگوار بهره من شود؟

فرمود: از همان کس که حضرت رسول خدا در فلان شب در فلان ماه در فلان سال تو را در رومیّه برای او خطبه فرمود ...، تا آخر حدیث.

[بشارت امام حسن عسکری (ع)] ۱۱ رفرفه

در بشارات حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به وجود و ظهور حضرت حجّه بن

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۲۳- ۴۱۷.

۲- الغیبه، ص ۲۱۴- ۲۰۸.

الحسن- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- است.

در کفایه الاثر(۱) و کمال الدّین (۲) از موسی بن جعفر بغدادی روایت کرده اند که گفت: از حضرت امام حسن عسکری شنیدم که می فرمود: گویا با شما هستم و می نگرم که بعد از من در حقّ فرزند و جانشین من اختلاف کرده اید.

آگاه باشید به درستی که اقرارکننده به امامان بعد از رسول خدا که انکارکننده فرزند من باشد، مانند کسی است که به تمامی پیغمبران خدا و فرستادگان او اقرار کند، آن گاه نبّوت محمّد را انکار نماید و انکارکننده محمد، مانند انکارکننده جمیع پیغمبران است. چراکه اطاعت آخر، مانند طاعت اوّل ما و منکر آخر ما، چون منکر اوّل ماست.

آگاه باشید به درستی که برای فرزند من، پنهان شدنی است که مردم در آن به شکّ و ریب افتند، مگر کسانی که خدای عزّ و جلّ آن ها را نگاه دارد.

و ایضا در کمال الدّین (۳) و کفایه الاثر(۴) و کفایه المهتدی از ابو علی بن همام روایت کرده اند؛ گفت: از محمد بن عثمان عمروی- قدّس اللّه روحه- شنیدم که می گفت: از پدرم استماع نمودم که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام شرفیاب بودم که از خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده، پرسیده شد: «أنّ الأرض لا تخلوا من حجّه اللّه علی خلقه إلی یوم القیامه و أنّ من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیّه»؛ این که زمین تا روز قیامت، از حجّت خدا بر مخلوقش خالی نمی ماند و این که هرکس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، چون مردن زمان جاهلیّت مرده است.

آن حضرت فرمود: این حقّ است، هم چنان که روز حقّ است.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۰۹.

۲- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۹۵.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۰۹.

۴- کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص ۲۹۶.

گفتند: یابن رسول اللّه! حجّت و امام بعد از تو کیست؟

فرمود: فرزندم امام و حجّت بعد از من است؛ هرکس بمیرد و او را نشناخته باشد، به مردن جاهلیّت مرده است.

«فقال علیه السّلام: إنّ له غیبه یحار فیها الجاهلون و یهلک فیها المبطلون و یکذّب فیها الوقّاتون ثمّ یخرج فکأنّی أنظر إلی الأعلام البیض تخفق فوق رأسه بنجف الکوفه.»

فرمود: آگاه باشید به درستی که برای امام بعد از من، غیبتی است که مردم جاهل، در آن متحیّر شوند، اهل باطل در آن هلاک گردند و وقت معیّن کنندگان در آن دروغ گویند. بعد از چنین غیبتی خروج کند و از زیر ابر خفا بیرون آید؛ گویا به سوی علم های سفید نظر می کنم که بالای سر او در نجف کوفه، همی جنبش نماید.

ایضا صدوق در کمال الدّین (۱) از یعقوب بن منفوس روایت نموده که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام شرفیاب شدم در حالی که آن حضرت در دکّه ای که درب سرای بود، جلوس فرموده بود و بر طرف راست آن، خانه ای بود که بر آن پرده ای آویخته بود. پس عرض کردم: ای سیّد من! بعد از تو صاحب امر امامت کیست؟

فرمود: پرده را برگیر! چون برگرفتم، کودکی بیرون آمد کودکی که قامتش پنج شبر و به سنّ ده یا هشت سال و مانند آن بود. پیشانی گشاده و چهره نورانی و چشم درخشنده و کف و زانوی سطبر و در طرف راست صورت، خال و بر سر، گیسوان داشت. آمد و بر دامن حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام جلوس نمود.

«فقال: هذا صاحبکم ثمّ و ثب فقال له: یا بنّی ادخل إلی الوقت المعلوم! فدخل البیت و أنا أنظر إلیه.

ثمّ قال: یا یعقوب انظر من فی البیت! فدخلت، فما رأیت أحدا.»

پس فرمود: این امام شما بعد از من است، آن گاه از جای برجست و به او فرمود: ای فرزند، داخل شو تا وقت معیّنی که نیز آشکار شوی! کودک داخل خانه شد و من نگرانش بودم.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۰۷.

حضرت عسکری فرمود: ای یعقوب ببین در خانه کیست! آن گاه داخل شده، هیچ کس را ندیدم.

ایضا صدوق در کمال الدّین (۱) از محمـد بن معاویه بن حکیم و محمـد بن ایّوب بن نوح و محمد بن نوح و محمد بن عثمان عمروی روایت نموده «قـالوا: عرض علینا أبو محمّـد الحسن بن علی ابنه و نحن فی منزله و کنّا أربعین رجلا، فقال: هـذا إمامکم من بعدی و خلیفتی علیکم؛ أطیعوه و لا تتفرّقوا من بعدی فتهلکوا فی أدیانکم!

أما أنّکم لا ترونه بعد یومکم هذا!

قالوا: فخرجنا من عند. فما مضت الأیام قلائل حتّی مضی أبو محمد علیه السّلام.»

گفتند: حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام پسرش را در خانه خود به ما عرضه داشت در حالی که ما چهل نفر بودیم، پس فرمود: این بعد از من امام شما و جانشین من بر شما است؛ فرمانش برید و بعد از من جدایی نگیرید که در دین خویش هلاک خواهید شد!

بعـد فرمـود: آگـاه باشـید که بعـد از این روز، دیـدارش نکنیـد! آن گـاه از پیش آن حضـرت بیرون آمـدیم. چنـد روزی بیش نگذشت که حضرت عسکری علیه السّلام از دنیا درگذشت.

این نـاچیز گویـد: کلاـم آن حضـرت «لاـ ترونه ...» مقصود، نفی رؤیت مجموع است، لـذا بـا وقوع رؤیت برای نوّاب خـاصّ و بعضی اشخاص دیگر منافات ندارد.

ایضا صـدوق در کمال الـدّین (۲) از موسـی بن جعفر بغـدادی روایت نمـوده؛ قـال: «خرج من أبی محمّـد توقیـع: زعمـوا أنّهم یریدون قتلی لیقطعوا نسلی و قد کذّب اللّه قولهم و الحمد للّه.»

گفت: از نزد امام حسن عسـکری علیه السّـلام توقیعی منیع به این مضمون بیرون آمد: چنین پنداشتند که برای قطع نمودن نسل من آهنگ کشـتن من کنند و به تحقیق، خدا دروغ آن ها را ظاهرکرد، یعنی بعد از من حجّت خدا ولادت یافت و سپاس ثابت برای خداست.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۵.

۲- همان، ص ۴۰۷.

ایضا فضل بن شاذان در غیبت و صدوق در کمال الدّین (۱) از احمد بن اسحاق روایت کرده اند؛ قال: سمعت أبا محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام «یقول: الحمد للّه الّذی لم یخرجنی من الدنیا حتّی أرانی الخلف من بعدی أشبه الناس برسول اللّه خلقا و خلقا.

یحفظه اللّه تعالی فی غیبته. ثمّ یظهره، فیملأ الأرض عدلا و قسطا، کما ملئت جورا و ظلما.»

گفت: از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام شنیدم که می فرمود: ستایش خدایی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا آن که جانشین مرا به من نمایانید که در صورت و سیرت شبیه ترین مردم به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است. خدا او را در زمان غایب بودنش حفظ می کند. آن گاه او را آشکار فرماید، پس زمین را پر از عدل وداد کند، چنان که از جور و ظلم پر شده باشد.

ایضا شیخ طوسی در غیبت (۲) از ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در مرض موت آن حضرت شرفیاب شدم، به عقید خادم که از پیش، امام علی نقی را خدمت می نمود، فرمود: آبی را با مصطکی بجوشان!

صیقل، جاریه مادر حضرت خلف، آب مصطکی را بیاورد، چون حضرت قدح را به دست گرفت و آهنگ آشامیدن فرمود، دست مبارکش چنان بلغزید که قدح به دندان های او می خورد، پس آن را از دست گذاشته، به عقید فرمود: در فلان حجره داخل شو، کودکی را در سجده دیدار کنی، او را نزد من بیاور!

عقید گفت: رفتم و جستجو کردم. ناگاه کودک را دیدم به سجده رفته و انگشت سبّابه خود به جانب آسمان برداشته، بر وی سلام کرده، عرض کردم: سیّد من، تو را نزد خویش خوانده، در این هنگام مادرش صیقل آمده، دستش را گرفت و حضورش آورد.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۰۸.

۲- الغیبه، صص ۲۷۳- ۲۷۲.

ابو سهل گفت: کودکی بود رویش مشعشع، مویش مجعّد و دندانش گشاده. چون امام حسن عسکری علیه السّلام او را نگریست، بگریست و فرمود: ای آقای اهل بیت، خود مرا سقایت فرما!

آن صبّی، قدح را به دست گرفته، لب های حضرت را گشود و سیرابش فرمود.

آن گاه حضرت عسکری علیه السّلام فرمود: مرا مهیّای نماز نمایید! پس مندیلی در دامنش افکندند، آن صبّی، حضرتش را وضو داد. چون بر سر و قدم هایش مسح نمود، حضرت عسکری به او فرمود: بشارت باد تو را ای پسرک من! تویی صاحب الزمان، تویی مهدی موعود، تویی حجّت خدا در زمین او و فرزند و وصّی من تو هستی.

من تو را زاییدم و تویی (م ح م د) پسر حسن، آن گاه سلسله آبا را تا حسین بن علی بن ابی طالب، شمرد. تو را رسول خدا زاییده و تویی خاتم ائمّه طاهرین.

رسول پروردگار عالمین، وجود تو را بشارت داده، تو را نامیده و کنیه نهاده.

بدانچه گفتم پدرم از پدرانش مرا آگاه کرده است؛ این بفرمود و در زمان، دنیای فانی را بدرود نمود.

ایضا قطب راوندی در خرایج (۱) از عیسی بن شیح روایت کرده؛ گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در حبس بر ما داخل شد و من آن حضرت را می شناختم. پس به من فرمود: برای تو شصت و پنج سال و دو روز است و با من کتاب دعایی بود که تاریخ ولادتم در آن مرقوم بود. در آن نگاه کردم، چنان یافتم که فرمود و به من گفت: آیا فرزندی روزی تو شده؟

عرض کردم: نه.

فرمود: خدایا فرزندی روزیش کن که بازوی او باشد! فرزند، خوب بازویی است؛ ثمّ تمثّل علیه السّلام:

من کان ذا عضد یدرک ظلامته ***إنّ الذّلیل الّذی لیست له عضد

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۱، صص ۴۷۹- ۴۷۸.

یعنی، هرکس صاحب بازوی باشد از ستم کننده خود انتقام خواهد کشید، ذلیل و زبون کسی است که برای او بازویی نباشد.

عرض کردم: آیا برای تو فرزندی هست؟

قال: أی! و اللّه سیکون لی ولد یملأ الأرض قسطا. أمّا الآن فلا؛

فرمود: بلی! به خدا سوگند به زودی از من فرزندی پدید آید که زمین را پر از عدل و داد کند. اما در این زمان مرا فرزندی نیست.

آن گاه به این دو بیت تمثّل فرمود:

لعلّک یوما إن ترانی کأنّما***بنیّ حوالیّ الأسود اللّوابد

فإنّ تمیما قبل أنّ یلد الحصی ***أقام زمانا و هو فی النّاس واحد

ایضا مسعودی در اثبات الوصیّه (۱) از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام روایت کرده؛ «قال: لمّا ولد الصّاحب بعث اللّه عزّ و جلّ ملکین، فحملاه. إلی سرادق العرش حتّی وقف بین یدی اللّه. عزّ و جلّ فقال له: مرحبا بک و بک اعطی و بک أعفوا و بک اعذّب.»

فرمود: چون حضرت صاحب الامر متولّد شد، خدای عزّ و جلّ دو ملک فرستاد. پس آن ذات بی همال را برداشته، به سوی سرادق عرش حضرت ذوالجلال بردند تا در پیشگاه قرب حق، واقف گردید. آن گاه خدای عزّ و جلّ فرمود: مرحبا به تو! که به تو بخشایش کنم، به سبب تو عفو فرمایم و به واسطه تو عذاب نمایم.

ایضا فضل بن شاذان (۲) از ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری روایت کرده که گفت: چون عمرو بن عوف والی به کشتن من همّت کرد و او مردی بود که به کشتن شیعیان، میل تمام داشت، چون آن خبر را یافتم، خوف عظیمی بر من غالب شد. اهل و عیال و دوستان خود را وداع کرده، به خانه امام حسن عسکری علیه السّلام روی آوردم تا با آن

۱- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۰.

۲- ر. ک: کفایه المهتدی،[گزیده]، صص ۱۶۱- ۱۶۰، حدیث سی و دوم.

حضرت نیز وداع کنم و اراده گریختن داشتم.

چون به خانه آن حضرت آمدم، دیدم پسری پهلوی حضرت نشسته و رویش چون ماه شب چهارده می درخشد. از نور و ضیای او، حیران شدم، طوری که نزدیک بود آن چه در خاطر داشتم، فراموش کنم. به من فرمود: ابراهیم! حاجت گریختن نیست، زود باشد که خدای تعالی شرّ او را از تو کفایت کند.

حیرتم زیادتر شد، خدمت امام حسن علیه السّلام عرض کردم: این پسر کیست که از ما فی الضمیر من خبر داد؟

فرمود: فرزند من و خلیفه من است و او است که غایب شود غایب شدنی دراز. پس از پر شدن زمین از ظلم و جور ظاهرشود و زمین را پر از عدل وداد کند. نام او را پرسیدم.

فرمود: هم نام و هم کنیه پیغمبر است و حلال نیست کسی نام یا کنیه او را ذکر کند تا زمانی که خداوند دولت و سلطنت او را ظاهرسازد. ای ابراهیم! آن چه را دیدی و آن چه را امروز از ما شنیدی، پنهان دار الّا از اهلش.

بر ایشان و آبای کرام ایشان صلوات فرستادم و بیرون آمدم در حالی که مستظهربه فضل خدای تعالی بودم و به آن چه از حضرت صاحب الزّمان شنیدم، وثوق و اعتماد داشتم. پس عمّ من، علی بن فارس بشارت داد که معتمد- خلیفه عباسی- برادر خود، ابو احمد را فرستاد و او را به قتل عمرو بن عوف امر کرد. آن گاه ابو احمد او را گرفت و بند از بندش جدا کرد.

ایضا فضل بن شاذان (۱) از حسین بن سعد کاتب، روایت کرده که گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: بنی امیّه و بنی عبّاس، شمشیرهای خود را به دو سبب بر ما گذاشتند:

یکی آن که می دانستند برای ایشان در خلافت حقّی نیست و می ترسیدند از آن که ما دعوی خلافت کنیم و خلافت در جای خود قرار گیرد.

۱- کفایه المهتدی،[گزیده]، ص ۱۷۹، حدیث سی و چهارم.

دوّم آن که از اخبار متواتره واقف شده بودند که زوال ملک جبّاران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود و شکّ نداشتند در این که ایشان، ظالمان و جبّارانند، لذا در کشتن اهل بیت رسول خدا و نیست و نابود کردن نسل آن حضرت کوشش کردند از روی طمعی که ایشان به وصول به منع تولّد حضرت قائم یا کشتن آن حضرت داشتند تا ملک و پادشاهی از دست ایشان به در نرود.

پس خداوند ابا نمود از این که امر آن حضرت را برای یکی از ظالمان کشف نماید الّا آن که نور خود را تمام می گرداند، هرچند مشرکان خوش نمی دارند.

ایضا فضل بن شاذان در کتاب غیبت (۱) خود مسمّی به اثبات الرجعه از محمد بن عبد الجبار روایت کرده که گفت: به مولای خود حسن بن علی علیهما السّلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! خداوند مرا فدای تو گرداند! دوست دارم بدانم بعد از تو امام و حجّت خدا بر بندگان خدا کیست؟

فرمود: بعد از من، امام و حجّت خدا پسر من است که هم نام و هم کنیه رسول خدا می باشد؛ کسی که خاتم حجّت های خدا و آخرین خلفای او است.

گفتم: او از کیست؟

فرمود: از دختر پسر قیصر، پادشاه روم. آگاه باش زود باشد که او متولّد شود، سپس از مردمان غایب گردد، غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهرشود و دجّال را بکشد. آن گاه زمین را پر از عدل وداد کند، چنان که از جور و ظلم پر شده باشد و برای احدی حلال نیست پیش از خروجش، او را به نام و کنیه ذکر کند و فرمود:

صلوات خدا بر او باد!

ایضا در کتاب مزبور از محمد بن علی بن حمزه بن الحسین بن عبید اللّه بن عبّاس بن علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که گفت: از حضرت عسکری علیه السّلام شنیدم که می فرمود: ولی و حجّت خدا بر بندگان و خلیفه من، ختنه کرده شده، شب نیمه ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج و هنگام طلوع فجر متولّد شد.

۱- کفایه المهتدی،[گزیده]، ص ۱۳۳، حدیث بیست و هشتم.

اوّل کسی که او را شست، رضوان، خازن بهشت بود با جمعی از ملایکه مقرّبین که او را به آب سلسبیل و کوثر شستند و بعد از آن عمّه ام، حکیمه خاتون، دختر امام محمد بن علی الرضا علیه السّلام او را شست.

سپس از محمد بن علی که راوی حدیث است، درباره مادر حضرت صاحب الامر علیه السّلام پرسیدند؛ گفت: مادرش ملیکه بود که بعضی روزها او را سوسن و بعضی ایّام ریحانه می گفتند. صیقل و نرجس نیز از نام های آن مکرّمه بود(۱).

۱- ر. ک: کفایه المهتدی،[گزیده]، ص ۱۴۹، حدیث سی ام.

عبقریه هفدهم [حضرت حجّت و بشارت ظهور خویشتن]

اشاره

در بیان اخبار وارده در بشارت امام عصر و ناموس دهر، الحجّه بن الحسن العسکری علیهما السّلام به ظهور خود است و در آن چند رفرفه می باشد.

[روایت نسیم و ماریه و ابو نصر] ۱ رفرفه

مسعودی در اثبات الوصیّه (۱)، صدوق در کمال الدّین (۲) به اندک اختلاف و راوندی در خرایج (۳) از نسیم و ماریه، خدمتکاران حضرت امام حسن عسکری روایت کرده اند؛ گفتند: چون حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام ولادت یافت، دو زانو نشست و انگشت سبّابه خود را سمت آسمان برداشت، آن گاه عطسه کرد.

«فقال: الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله عبد داخر للّه غیر مستنکف و لا مستنکر.

ثمّ قال: زعمت الظلمه أنّ حجّه اللّه داحضه و لو اذن لنا فی الکلام ازال الشکّ.»

پس از ستایش خدا و درود بر رسول فرمود: بنده ای برای خدا به خاک افتاده، در حالی که از مسکنت به درگاه خدا ننگ ندارد و استکبار نورزد. بعد از آن فرمود:

ستمکاران پنداشته اند حجّت خدا باطل و نابود شود؛ اگر به ما اجازه سخن می رفت، هرآینه شکّ از دل ها برطرف می شد.

۱- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۰.

۳- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۷.

صدوق در کمال الدین (۱)، شیخ طوسی در غیبت (۲)، فضل اللّه حسینی راوندی در دعوات (۳)، قطب الدین هبه اللّه راوندی در خرایج (۴)، مسعودی در اثبات الوصیّه (۵) از ابو نصر طریف خادم روایت نموده اند که گفت: بر حضرت صاحب الزّمان- عج اللّه تعالی فرجه الشریف- درآمدم. فرمود: صندل سرخ بیاور! آوردم.

«فقال: أتعرفنی؟»

فرمود: آیا مرا می شناسی؟

عرض کردم: آری!

فرمود: من کیستم؟

عرض کردم: تو سیّد، پسر سیّد منی!

فرمود: از این پرسش نکردم.

عرض کردم: خود، تفسیر فرما!

فرمود: «أنا خاتم الأوصیاء و بی یرفع اللّه البلاء عن أهلی و شیعتی»؛ خاتم اوصیا منم و خدا به خاطر من بلا را از اهل من و شیعیانم برطرف فرماید.

این ناچیز گوید: اگرچه کلینی متن خبر را از ابو نصر طریف روایت نکرده، لکن در کافی، باب بینندگان امام عصر، او را از آن جمله شمرده است.

[روایت ابن مهزیار] ۲ رفرفه

صدوق در کمال الدّین (۶) خبر مفصّلی از ابراهیم بن مهزیار روایت کرده که

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۱.

۲- الغیبه، ص ۲۴۶.

۳- الدعوات، ص ۲۰۷.

۴- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۸.

۵- اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب، ص ۲۶۱.

۶- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۵۱- ۴۴۵.

خلاصه اش آن است که گفت: وارد مدینه شدم و از اخبار آل ابی محمد حسن عسکری علیه السّلام کاوش کردم، امّا از چیزی برخوردار نشدم. پس از مدینه کوچ کرده، بحث کنان به مکّه رفتم، ناگاه بین طواف، جوانی گندم گون، نیکوروی، زیباشمایل بر من مترائی شد که زمانی دراز به من می نگریست. به سوی او مایل شدم به امید این که او به مقصود من معرفت دارد. نزدیک شدم، سلام کردم، جواب گفت، پرسید: از مردم کدام دیاری؟

گفتم: از عراق.

گفت: کدام عراق؟

گفتم: اهواز.

گفت: مرحبا بلقائک، آیا در اهواز جعفر بن همدان حضینی را می شناسی؟

گفتم: دعوت حقّ را اجابت کرد.

گفت: رحمه اللّه علیه، ما کان أطول لیله و أجزل نیله.

سپس گفت: آیا ابراهیم بن مهزیار را می شناسی؟

گفتم: من خودم ابراهیم بن مهزیارم، دیر زمانی با من معانقه نموده، گفت: مرحبا بک یا أبا اسحاق! نشانه ای که میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام بود، چه شد؟

گفتم: شاید انگشتری که به من عنایت فرموده، می خواهی؟

گفت: جز آن را اراده نکرده ام، چون انگشتری را نگریست، همی گریست و ببوسید و کتابت آن را که یا اللّه یا محمد یا علی بود، خواند.

پس درباره آل ابی محمد از او پرسش کردم، گفت: به خدا سوگند! من همواره نور و ضیاء را در پیشانی محمد و موسی، دو فرزند حضرت عسکری نگرانم و اینک از جانب ایشان به سوی تو فرستاده شدم. اگر شایق دیداری، پنهان از کسان خود با من به سوی طایف، ساز رحیل کن.

چون با او در خلال رمال وادی طایف رهسپار شدم، خیمه ای از موی بر تلّی از رمل نمودار شد. او پیش رفته، استجازه نمود، آن گاه حضرت (م ح م د) بن الحسن- عج اللّه

تعالی فرجه الشریف- از خیمه بیرون آمد.

«و هو غلام أمرد، ناضع اللّون، واضح الجبین، أبلج الحاجب، مسنون الخدّ، أقنی الأنف، أشمّ أروع، کأنّه غصن بان و کأنّ صفحه غرّته کوکب درّی بخدّه الأیمن خال کأنّه فتاته مسک علی بیاض الفضّه، فإذا برأسه و فره سحما سبطه تطالع شحمه اذنه.

له سمت ما رأت العیون أقصد منه و لا أعرف حسنا و سکینه و حیاء.»

و آن حضرت جوانی بود که در روی مبارکش مو نروییده بود، رنگ رخسارش صاف و روشن، پیشانی اش گشاده و نورانی، میان ابروانش گشاده، چهره مبارکش کشیده و هموار، میان بینی نازنینش برآمدگی بود و در نظر با بالای آن مساوی می نمود و در حسن و بها و نور و ضیا، بیننده را به شگفت می آورد. گویا پهنای پیشانی مبارکش ستاره ای درخشان است.

در گونه راستش، خالی مانند ریزه مشک بر نقره خام بود، موی سر مبارکش، سیاه مجعّد و تا نرمه گوش رسیده بود، لکن آن را نپوشانده بود. هیأت نیک خوشی داشت که چشم هیچ هیأتی به آن اعتدال، تناسب، زیبایی و وقار ندیده است.

چون مثال همایونش بر من نمودار شد، سویش شتاب گرفتم و خود را بر قدم هایش افکندم و به تمام اعضایش بوسه زدم، فرمود: مرحبا بک یا أبا اسحاق! هرآینه روزگار، قرب لقای تو را به من وعده داد، هرچند دارودیار تو از من دور افتاده، لکن صورت تو همواره در آینه خیال من نمودار باشد.

اینک خدا را بر آن چه از نعمت تلاقی نصیب کرده، سپاسگزارم. آن گاه از حال شیعیان و برادران دور و نزدیک من پرسش فرمود.

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! از آن زمان که حضرت عسکری علیه السّلام بدرود جهان فانی گفته و جمال بی مثالت در سترات غیب نهفته، بر دوام سرگردان و برای سراغ تو، شهربه شهر دوانم؛ شعر:

هزار بادیه ای دوست درپی ات بدویدم ***سراغی از تو نکردم، نشانی از تو ندیدم

گرچه پرسیدمت ای دوست ز هررهگذری ***لیک نامد به کفم از تو نشانی، خبری

بس دویدم ز پی ات زار به هرشهرو دیار***نه سراغی ز تو کردم، نه بدیدم اثری

(۱)

العبقری الحسان ؛ ج ۱ ؛ ص۴۴۳

رگاهت ارشاد فرمود. پس آن حضرت به یک سو تشریف برده، به من فرمود: «إنّ أبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عهد إلیّ أن لا اوطّن من الأرض الّا أخفاها و أقصاها، إسرارا لأمری و تحصینا لمحلّی من مکائد أهل الضّلال من احداث الأمم الضوّال.

اعلم یا أبا إسحاق! أنّه قال صلوات اللّه علیه: یا بنیّ إنّ اللّه جلّ ثناؤه لم یکن لیخلی أطباق أرضه و أهل الجدّ فی طاعته و عبادته بلا حجّه یستعلی بها و إمام یؤتّم به و یقتدی بسبل سننه و منهاج قصده و أرجوا یا بنیّ! أن تکون أحد من أعدّه اللّه لنشر الحقّ و طیّ الباطل و إعلاء الدین و إطفاء الضلال.»

به درستی که پدرم به من فرمود: جز در اراضـی خفیّه بعیده توطّن نکنم، برای این که امر من از کید مردم ضـلالت پیشه و مکر متمرّدین بدعت اندیشه نهان باشد.

ای ابو اسـحاق! بـدان که پـدرم به من فرمود: به درستی که این گونه نبود که خـدای تعالی طبقات زمین و بنـدگانش را بـدون حجّـت و امـام بگـذارد. ای پسـرم! امیـد من این است که تـو، یکی از آن هـا باشـی که خـدا او را برای گشـودن حقّ، و درهم پیچیدن باطل، بلند کردن رایت دین و خاموش کردن آتش گمراهی، مهیّا فرموده است.

تا این که فرماید: پدرم فرمود:

«و کانّک بالرّایات الصّفر و الأعلام البیض تخفق علی أثناء أعطا ما بین الحطیم و الزمزم و کأنّک بترادف البیعه و تصافی الولاء، یتناظم علیک تناظم الـدرّ فی مثانی العقود و تصافق الأکفّ علی جنبات الحجر الأسود تلوذ بفنائک من ملأ براهم اللّه من طهاره الولاـء و نفـاسه الـتربه، مقـدّسه قلـوبهم مـن دنس النّفـاق، مهـذّبه أفئـدتهم من رجس، لیّنه عرائکهم للّـذین خشـنه ضـرائبهم عن العدوان، واضحه بالقبول، أوجههم

۱- اکبر، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۹جلد، مسجد مقدس جمکران - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

نضره بالفضل عیدانهم، یدینون بدین الحقّ و أهله.

فإذا أشدّت أرکانهم و تقوّمت أعادیهم، فدنت بمکاثفتهم طبقات الامم إلی بیعتک فی ظلال شجره دوحه بسقت أفنان غصونها علی حافّات بحیره الطبریّه، فعندها یتلألؤ صبح الحقّ و ینجلی ظلام الباطل و یقصم اللّه بک الطّغیان و یعید معالم الایمان یظهر بک اسقام الأفاق و سلام الرّفاق یودّ الطّفل فی المهد لو استطاع إلیه نهوضا و نواشط الوحش لو یجد نحوک مجازا تهتزّ بک أطراف الدّنیا بهجه و تهتزّ بک أغصان العزّ نضره و تستقرّبوا انّی العزّ فی قرارها و تؤب شوارد الدّین إلی أوکارها یتهاطل علیک سحائب الظّفر.

فتخنق کلّ عدوّ و تنصر کلّ ولیّ فلا یبقی علی وجه الأرض جبّار قاسط و لا جاحد عامط و لا شانی مبغض و لا معاند کاشح و من یتوکّل علی اللّه، فهو حسبه، ق انّ اللّه بالغ أمره.»

ای فرزند! چنان باشد که علم های زرد و رایات سفید در میان حطیم و زمزم بر فراز سر تو به جولان و جنبش درآید و پی درپی، اهل اخلاص و صفا، با تو بیعت نمایند؛ ایشان اند که برای قبول دین طینت پاک و برای دفع فتنه های مضلّین تسلّط و اقتدار دارند.

در آن وقت، باغ های ملّت و دین، بار آورد، صبح حقّ، درخشان شود، خداوند به وسیله تو، ظلم و طغیان را از روی زمین براندازد و به جهت امن وامان را در اطراف جهان، انبساط دهد. مرغان دین مبین به آشیان خود پرواز نمایند و باران فتح و ظفر، بساتین ملّت را خرّم سازد.

پس همه دشمنان را هلاک کنی و دوستان را یاری دهی تا این که هیچ ستمکار بدکار و دشمن کینه دار و معاند منافق باقی نماند، هرکس بر خدا توکّل کند و امور خود به او گذارد، خدا برایش کفایت نماید و امر خویش، به نهایت رساند.

آن گاه به کتمان مجلس جز برای برادران راستگو در دین امر فرمود.

گفت: زمانی در خدمت آن حضرت، انوار معارف و حکم، از مشکات هدایتش

اقتباس نمودم. سپس از بیم ضایع شدن بازماندگان اهواز، رخصت انصراف خواستم، در حالی که از خیال فراقش، دیده گریان و دل سوزان بود.

آن حضرت، رخصت بخشید و در حقّم دعای خیر فرمود. چون بامداد برای وداع و تجدید عهد، حضور انور شرفیاب شدم، بیش از پنجاه هزار درهم نزد من بود که بر حضرت عرضه داشته، استدعای قبول نمودم.

پس تبسّم نموده، فرمود: یا ابا اسحاق! در این سفر، بیابان ها پیش روی تو است، در سفر خویش به این مال استعانت جوی!

گفت: از خدمت آن حضرت مرخّص شده، عودت نمودم، در حالی که خدا را بر آن نعمت عظمی سپاس می گذاردم و دانستم که خدا زمین را از حجّت خویش، خالی نگذارد.

[روایت حمیری] ۳ رفرفه

طبرسی در احتجاج (۱) از محمد بن عبد اللّه بن جعفر حمیری روایت کرده که توقیعی از ناحیه مقدّسه، شرف صدور یافت که حضرت حجّه بن الحسن- عجل اللّه فرجه الشریف- کیفیّت دعا، سلام و صلوات و توسّل به آن حضرت را که عین بشارت است، تعلیم فرموده اند.

بعد از بیان مسایل بسیاری که ما آن ها را در نجمه چهارم از عبقریّه چهاردهم از بساط پنجم، ذکر می نماییم، گفت که چنین مرقوم بود:

«لا لأمر اللّه تعقلون و لا من اولیائه تقبلون حکمه بالغه فما تغن النّذر عن قوم لا یؤمنون السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین إذا أردتم التوجّه بنا إلی اللّه تعالی و الینا فقولوا کما قال اللّه تعالی: سلام علی آل یس، السّلام علیك یا داعی اللّه و ربّانی آیاته ... إلی آخر التّسلیمات المرقومات فی البحار.

۱- الاحتجاج، ج ۲، صص ۳۱۸- ۳۱۷.

ثمّ تدعى بهذا الدّعاء: اللّهمّ انّى اسئلك أن تصلّى على محمّد نبىّ رحمتك و كلمه نورك و إن تملاء قلبى نور اليقين و صدرى نور الايمان و فكرى نور الثّبات و عزّى نور العلم و قوّتى نور العمل و لسانى نور الصدق و دينى نور البصائر من عندك و بصرى نور الضّياء و سمعى نور الحكمه و مودّيتى نور الموالاه لمحمّد و آله حتّى القاك و قد وفيت بعهدك و ميثاقك فتسعنى رحمتك يا ولىّ الحميد!

اللّهمّ صلّ على محمّد بن الحسن حجّتك فى أرضك و خليفتك فى بلادك و الدّاعى إلى سبيلك و القائم بقسطك و الثائر بامرك ولىّ المؤمنين و بوار الكافرين و مجلّى الظّلمه و منير الحقّ و السّاطع بالحكمه و الصّدق و كلمتك التّامّه فى أرضك المرتقب الخائف و الولىّ النّاصح سفينه النجاه و علم الهدى و نور أبصار الورى و خير من تقمّص و ارتدى و مجلّى العمى، الّذى يملاء الأرض عدلا و قسطا، كما ملئت جورا و ظلما انّك على كلّ شى ء قدير.

اللّهمّ صلّ على وليّك و ابن اوليائك الذّين فرضت طاعتهم و اوجبت حقهم و اذهبت عنهم الرّجس و طهّرتهم تطهيرا.

اللّهمّ انصره و انتصر به لدينك و انصر به اوليائك و اوليائه و شيعه و انصاره و اجعلنا منهم.

اللّهمّ اعذه من شرّ كلّ باغ و طاغ و من شرّ جميع خلقك و احفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و أحرسه و امنعه من أن يوصل اليه بسوء و احفظ فيه رسولك و آل رسولك و أظهر به العدل و أيّده بالنّصر و انصر ناصريه و اخذل خاذليه و أقصم به جبابره الكفر و أقتل به الكفّار و المنافقين و جميع الملحدين حيث كانوا من مشارق الأرض و مغاربها و برّها و بحرها و املاء به الأرض عدلا و اظهر به دين نبيّك.

و أجعلنى اللّهمّ من أنصاره و أعوانه و اتباعه و شيعته و أرنى فى آل محمّد ما يأملون و فى عدوّهم ما يحذرون آله الحقّ. امين يا ذا الجلال و الإكرام يا أرحم الرّاحمين!»

[روایات دیگر] ۴ رفرفه

از جمله بشارت ظهور خود، به احمد بن اسحاق قمی است، چنان که روایت آن، در یاقوته یازدهم از عبقریّه اوّل از بساط چهارم، ذکر خواهد شد.

از جمله بشارت از ظهور خود، به علیّ بن مهزیار اهوازی است، چنان که روایت آن در مکاشفه نهم از عبقریّه هفتم از بساط چهارم، ذکر خواهد شد.

از جمله بشارت ظهور خود، به عیسی بن مهدی جوهری است، چنان که روایت آن در یاقوته هشتم از عبقریّه دوّم از بساط چهارم خواهد آمد.

از جمله بشارت ظهور خود به راشد همدانی اسدآبادی است، چنان که روایت آن در یاقوته پنجم، از عبقریّه هفتم از بساط چهارم ذکر خواهد شد.

از جمله؛ بشارت ظهور خود به ازدی است؛ چنان که روایت آن در یاقوته دوّم، از عبقریّه دوّم، از بساط چهارم خواهد آمد.

از جمله بشارت ظهور خود را به یعقوب بن یوسف ضراب اصفهانی است، چنان که روایت آن در یاقوته سوّم، از عبقریّه سوّم، از بساط چهارم ذکر خواهد شد، ان شاء اللّه تعالی بعون اللّه و حسن توفیقه.

قد تمّ تألیف هذا البساط من الکتاب المستطاب المسمّی بالعبقریّ الحسان فی احوال مولینا صاحب الزّمان- علیه صلوات اللّه المسک الدیان- فی یوم الخامس عشر من شهر شعبان المعظّم فی العام الخامس و الأربعین بعد الالف و ثلاثمائه من الهجره النبویّه، علی مهاجرها الآف الثّناء و التحیّه فی المشهد المقدّس الرّضویه و لقد منّ اللّه علی بتشرّف کتابه هذا الکتاب الشریف و فرغت من جزئه هذا فی یوم التاسع من شهر رجب المرّجب سنه ۱۳۶۴ و أنا العبد المحتاج الی ربّه الغنیّ محمد علیّ الحائری.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹